

کند، لباس یا شیئی که موجب سرباز کردن آن شده، دلیل تشکیل دمل و رشد آن نیست. عفونت در داخل بدن وجود دارد. اگر سایش لباسی هم در کار نباشد، این دمل وقتی که پخته تر شد، خود سر باز میکند یا شیئی دیگری موجب ترکیدن آن می شود.

ناراضائی انباشته و پنهان سال ها سال، مفری می جست تا از آن به خارج سر باز کرده و فوران کند. این مفر، انتخابات ۲۲ خرداد و اعتراض به نتایج آن بود.

بر مبنای آن چه گفته شد می خواهیم نتیجه گیری کنیم که:

اولا مضمون و درون مایه حرکات اعتراضی هفت ماهه گذشته، محدود به انتخابات و اعتراضات رای دهندگان به نتایج آن نبوده است. شعار "رای من کو" شعار کسانی بود که در انتخابات شرکت کرده بودند، اما اعتراضات و تظاهرات خیابانی بعدی، فقط محدود به کسانی نمی شود که در انتخابات شرکت کرده بودند و موضوع اصلی آن حقوق و آزادی های دموکراتیک و عمومی مردم است. ثانيا تظاهرات اعتراضی هفت ماه گذشته یک جنبش یک دست و همگون، پیش اندیشیده و سازمان یافته نبوده است که همه ی شرکت کنندگان در آن با انگیزه واحد و شعار واحد و با یک چشم انداز مشترک به خیابان ها آمده باشند، حرکتی از قبل پیش بینی شده نبوده است که پیش از رویداد به آن فکر کرده و برای آن از قبل طرح و برنامه مشخصی اندیشیده باشند. این را همه می دانند که در ایران حزب و تشکل سیاسی به معنای واقعی کلمه وجود ندارد تا در قالب یک مرکز عصبی هماهنگ کننده این وظایف را ایفا و خلاء ها را پر کند. آنچه کاندیدا های انتخاباتی از پیش در نظر داشتند و به آن فکر کرده بودند پیروزی در انتخابات و اقدامات خود بعد از انتخاب به عنوان ریاست جمهوری بود. امواج اعتراضی و مردمی بعدی صحنه را دگرگون کرد. دامنه اجتماعی و کم کیف افرادی که پیش از ۲۲ خرداد فعالیت انتخاباتی می کردند، با امواج اجتماعی و مردمی که پس از آن به تلاطم در آمد، تفاوت کمی و کیفی اساسی داشت. به همین دلیل هم برای تحلیل و باز کردن این حرکات اعتراضی ناگزیر باید نیروها و طرف های مختلف و متفاوتی را که با انگیزه ها هدف ها و خواسته های متفاوت وارد این میدان شدند، و این رویداد ها از تلاقی آن ها پدید آمد، شناخت و از یکدیگر تفکیک کرد. تا چنین تفکیکی صورت نگیرد در بحث پیرامون این رویداد ها و چشم انداز آینده آنها همچنان گرفتار تناقض و ابهام و کلی گویی خواهیم ماند.

من بارها گفته ام رویداد های ماههای گذشته از تداخل و عملکرد حداقل سه عامل متفاوت شکل گرفت که از سه منشأ متفاوت سرچشمه میگیرند. یکی جنگ قدرتی است که در بالا و در داخل مجموعه حاکم و بین جناح های حاکم و صاحبان قدرت وجود دارد و در سالیهای اخیر هر چه جلو تر آمده ایم علنی تر شده و (این اواخر به طور گسترده در سطح طرفداران آنان، به شکل گسترده تری در دو جناح حاکمیت باز و منتشر شده است). ارتباط این جنگ قدرت با جنبش اعتراضی ماههای اخیر را می توان بدین گونه توضیح داد که جناح اصلاح طلب حاکمیت در قالب اپوزوسیون حکومتی، سعی دارد از مبارزات مردم و نیروی نهفته ناراضی آنها به سود خود و برای به فرجام رساندن جنگ قدرتی که در داخل ساختار حاکم دارد، بهره برداری کند. از این رو در برخی مبارزات اجتماعی جاری تا آن جا که کار از حد انتخابات، ظرفیت های قانونی و نامه نگاری فراتر نرفته خود را با مردم قاطمی می کند و (حتی بدون وکالت نامه خود را وکیل و نماینده همه مردم خواسته های آنها هم معرفی میکند)، اما به شدت اصرار دارد که کار از چارچوب نیازهای آن برای حل و فصل اختلافاتش با جناح رقیب در دستگاه قدرت فراتر نرود و در مواردی که فراتر رود از مردم و خواسته ها و اعتراضات آنان فاصله می گیرد.

دومی مردم (یا دقیق تر بگوییم اقشاری از مردم) هستند که آمده اند به خیابان ها تا با خون خود خواسته هایشان را فریاد بزنند. البته مردم هم به طور متقابل رندی و زیرکی تاریخی خود را دارند. آن ها متوجه شکافی که در مجموعه قدرت پدید آمده هستند و با گزینه تاریخی خود این را تشخیص می دهند که وقتی پشت سر یکی از مهره های خود نظام حرکت کنند، یا از فرصتی رسمی یا قانونی مثل انتخابات استفاده کنند از امنیت بیشتری برخوردارند اما هدف آن ها، بیان ناراضی ها و خواسته های خودشان است. اگر جناح فرودست حاکمیت "احزاب" و سازمان ها و



سوار بر امواج رسانه های غرب

ناصر زرافشان

پاسخ اول:

تحولاتی که از خرداد ماه گذشته به بعد در کشور روی داد، برخلاف آن چه گاه گفته می شود، حوادثی خلق الساعه و شگفت آور نبوده است که نامنتظره نازل شده باشد، تا برای پیدا کردن علل و دلایل آن به رمل و اسطرلاب متوسل شویم. آن چه اکنون روی می دهد محصول و نتیجه ی سی سال گذشته است و وقوع آن نه شگفت آور است و نه غیرطبیعی است. شرایطی فراهم شده است که بغض سی ساله ی مردم در آن ترکیده است. اما این بغض گلوگیر وجود داشته، اتفاق تازه ترکیدن آن است.

اکنون چند دوره است که در ماه های پیش از انتخابات ریاست جمهوری، به تدریج التهاب سیاسی در جامعه بالا می گیرد. علت این است که در شرایط معمولی، در مواقع عادی، امکان هیچگونه حرکت و فعالیت سیاسی علنی وجود ندارد. انتخابات و فعالیت های انتخاباتی فرصت و بهانه ای می شود برای این فعالیت ها. وقتی فصل انتخابات و فعالیت های انتخاباتی فرا می رسد، این شرایط پوششی می شود، بستر و بهانه ای می شود برای بیرون زدن تضادهای موجود و آفتابی شدن ناراضی های نهفته در جامعه. در دو سه دوره ی قبلی نیز چنین فضایی به وجود آمد - اما با عمق و دامنه ی محدود تر - و تنها در حدی که تضاد های دو جناح حاکمیت در آن آفتابی شود. در دو دوره ی قبلی بیشتر جناح های خود دستگاه حاکم بودند که یکدیگر را افشا می کردند و نا گفته ها را بیرون می ریختند. این بار مردم هم سکوت را شکستند و به خیابان آمدند. به این ترتیب، و بنا به این دلایل آن چه در فصل انتخابات مطرح می شود فقط مربوط به خود انتخابات و مسائل آن نیست. پیدا شدن یک منفذ ریز در نقطه ای از یک مخزن تحت فشار، کافی است تا گاز درون آن با فشار انفجاری بیرون بزند و مخزن را از همان نقطه بشکافد. اما وقتی که دملی در نتیجه ی سایش لباس بر آن یا برخورد شیئی دیگری با آن می ترکد و سر باز می

گروه هایی که در چارچوب آن قرار میگیرند-می خواهد با استفاده از نیروی نهفته نارضایی مردم و سوار شدن بر این موج به اهداف خود برسد ، مردم هم متقابلاً می خواهند با استفاده از شکافی که در نظام حاکم پدید آمده و با استفاده از امکاناتی که در نتیجه واگرایی مجموعه قدرت فراهم شده ، خواسته های خود را عملی سازند. اما موضوع مهمی که به آن کم تر توجه شده این است که این مهم بدون یک دستگاه فکری مشخص و مناسب ، بدون برنامه و سازمان از پیش نخواهد رفت .

آیا در این کشاکش دو سویه و متقابل کدام یک از این دو طرف توانسته است از دیگری استفاده کند و خط مشی و خواسته های خود را به کرسی نشاند ؟ اگر سمت و سوی تحول و تغییری را که طی هشت ماه گذشته در مضمون شعارها و خواسته ها و جهت گیری کلی حرکات اعتراضی مردم صورت گرفته مبنای قضاوت قرار دهیم ، اگر این واقعیت را مد نظر قرار دهیم که این حرکت در مسیر تحول خود ، «ساختار شکن» شده است ، باید گفت تا این جا مردم برنده این کشاکش درونی بوده اند.

اما عامل سوم ، قدرت های بیرونی به ویژه آمریکا است ، و این هم امری غیر منتظره نیست

در منطقه ای مثل خاور میانه و کشوری مثل ایران نمی توان انتظار داشت قدرت های سلطه جوی جهانی منتظر بنشینند تا مردم آنها در مورد سرنوشت خود تصمیم بگیرند. آمریکا رسماً برای تغییر رژیم در ایران بودجه تصویب و به طور علنی آن را اعلام می کند. این پول ها که در کره مرخ خرج نمی شود. ما از سال ها پیش شاهد این بودیم که آنها نیروهای خود را می چینند ، سازماندهی می کنند و شبکه های خود را می سازند. آنها هم میخواهند در کشورهای منطقه از حوادث عقب نمانند و در لحظه های بحرانی و تعیین کننده غایب نباشند.

لیبرال های ایران می خواستند از طریق آقایان موسوی و کروبی و با جا دادن (آنها) در دستگاه قدرت سیاست های خود را پیش برند که به نظر می رسد این پروژه عقیم شده است

اما چشم انداز آینده :

کاندیداهای معترض انتخاباتی (به دو دلیل زیر) ابتدا در جایگاه رهبری این حرکت قرار گرفتند :

۱- گرچه زمینه اصلی و ماهیت اعتراضات از همان ابتدا نارضایی های عمیق تر و فراتر از انتخابات و نتایج آن بود، اما چون انتخابات و نتایج آن به عنوان بهانه شروع این موج جدید اعتراضات مورد استفاده قرار گرفته بود و به شرحی که پیش تر توضیح داده شد مردم از فضای انتخاباتی و آزادی نسبی موجود در آن فضا برای ابراز نارضایی های خود استفاده کردند، کاندیدا های معترض انتخابات هم «بدل» رهبران این حرکت شدند. در حالی که خود انتخابات هم چیزی بیش از یک بستر و بهانه برای بروز نارضایی های عمیق مردم نبود چه رسد به کاندیدا های آن

۲- به دلیل این که طی ۲۰ سال گذشته مردم از داشتن سازمان ها و تشکل های مستقلی برای خود محروم بوده اند، به طور طبیعی در این مقطع هم غیر متشکل، فاقد یک استراتژی مبارزاتی و برنامه پیش اندیشیده و مشخص و طبعاً فاقد رهبری بودند. این فقدان تشکل و رهبری در میان خود مردم، زمینه مساعد را برای میدان داری جناح دیگری از حکومت فراهم ساخته است که مدعی رهبری اپوزسیون بشود.

اما حرکت مردم ، حرکتی بود خود انگیزه و برخاسته از اندوخته پنهان نارضایی آن ها که این کاندیداهای معترض نه ظرفیت و توانایی راهبری آنرا داشتند و نه برنامه ای برای این کار داشتند، حتی انتظار بروز آن را هم با این ابعاد نداشتند. تا یک روز قبل از انتخابات برای جناح فرودست قدرت که اکنون در حد اعتراض به نتایج انتخابات با مردم هم صدا شده بود، تظاهرات خیابانی مردم، فریاد کردن خواسته هایشان و ایستادگی در برابر نیروهای قدره کش و سرکوب گر گناه کبیره بود ، اما وقتی دیدند مردم این فرصت را غنیمت شمرده و برای فریاد کردن خواسته هایشان به خیابان ها ریخته اند، ابتدا شعار سکوت را در بین آن ها تبلیغ کردند؛ آنگاه چون مردم به آن اعتنا نکردند و خواسته هایشان را فریاد زدند، با یک فرار به جلو سعی کردند بر این موج هم سوار شوند و اعتراضات خود انگیزه مردم را هم که به خیابان ها ریخته بودند، در زمره دستاورد های خود ثبت کنند. به جای آن که بنشینند و به فکر برنامه ای برای این حرکت مردمی باشند،

تنها تلاششان این بود که خیزش خود انگیزه مردم را که واکنش ۳۰ سال سرکوب و خفقان، و به دلایلی که گفته شد مجموعه ای نا همگون، خود رو، و آسیب پذیر بود، تحت رهبری خود قلمداد و در جنگ قدرتی که بین آنان و شرکای سابقشان در مجموعه حاکمه، جریان داشت، این خیزش را حرکت پیاده نظام خود معرفی و آن را خرج هدف های خود کنند. می خواستند مردم و حرکت آن ها را خرج تبلیغات خود کنند. بالا بردن اعتبار خود نزد قدرت های غربی و وجه المصلحه چانه زنی هایشان در بالا و تنظیم و تقسیم قدرت در نهاد های حاکمیت موجود؛ این حد نهایی هدف آن ها بود. تعمیق حرکت مردم و فشار خواسته های آن ها، این طرح را در هم ریخت، اما از سوی دیگر این سیاست یعنی بهره گیری از نیرو و حضور مردم برای این که جنگ قدرتی را که در بالا داشتند با دست پر تری حل و فصل و سهم بهتری را برای خود در آن دست و پا کنند، خود آنان را هم گرفتار معضل لاینحلی کرد که ملاً کل پروژه آن ها را سوزاند: چون می خواستند بر امواج اعتراض مردم سوار شوند و از آن بهره برداری کنند به تدریج موضعی را- فراتر از اهداف خود- در سمت مردم اتخاذ کردند که ذاتاً توانایی ایستادگی در آن مواضع و ظرفیت پیگیری آن ها را نداشتند و ناگهان خود را در میان دو قطب مردم و حاکمیت گرفتار دیدند؛ در حالی که نه توانایی ایستادگی پای خواسته های مردم را داشتند، نه دیگر می توانستند به جایگاه قبلی خود در ساختار قدرت برگردند. سرنوشت قمار سیاسی آنها هم در همین نقطه بحرانی رقم خورد. از یک طرف فشار مردم به آن ها وارد می شد و از طرف دیگر فشار جناح حاکم. اما این سیاست بند بازی در مجموع به حرکت مردم هم آسیب وارد کرد و در انتظاری بدون دور نمای مشخص آن را تحلیل برد و از رقم انداخت . نتایج انفعال فعلی را در روز ۲۲ بهمن خواهیم دید بنابه دلایلی که توضیح داده شد این جنبش همان طور که از خرداد ماه گذشته تا اکنون به سرعت استحاله و تعمیق یافته است، جریان استحاله آن از این پس نیز ادامه خواهد یافت.

پاسخ دوم:

آن بخشی از این حرکات اعتراضی که با انتخابات و از سوی سازمان ها و گروه های اصلاح طلب و نیروهای همسو آنها در خارج از حاکمیت آغاز شد، در واقع حرکت جبهه سرمایه مستقر علیه رقبا نوپدید و نو قدرت آن ها بود. توده های معترض مردم، بعداً و با گسترش اعتراضات به آن پیوستند. نیروهای هوادار آن سازمان ها و گروه های اصلاح طلب را- که بخش نسبتاً سازمان یافته تر این اعتراضات بودند عمدتاً لایه هایی از طبقه متوسط تشکیل میدهد و طبقه کارگر و سایر زحمت کشان در آن حضور چشم گیری ندارند. اما شرایط و ترکیبی که در جریان انتخابات شکل گرفت به تدریج استحاله پیدا کرد و اکنون نیز در حال استحاله است. به علاوه از لحاظ جغرافیایی هم حرکات اعتراضی ماه های اخیر عمدتاً به تهران مربوط می شود. از طرف دیگر چون حرکات اعتراضی اولیه حول خواسته های سیاسی و فرهنگی طبقه متوسط شکل گرفته بود، و مسائل اقتصادی و معیشتی مردم در آن مطرح نشده بود، در ادامه نیز نتوانست در جلب طبقه کارگر و سایر زحمتکشان چندان توفیقی حاصل کند. به همین دلیل هم حرکات اعتراضی به عرصه سیاسی، به **تظاهرات خیابانی و شعارهای سیاسی در روز و ساعات غیر کاری** محدود شد و به عرصه کار و **حوزه تولید و توزیع ، اعتصابات و اعتراضات کارگری** نرسید. طبقه متوسط در عرصه اقتصادی با اسلام سیاسی مشکلی ندارد، زیرا بنیاد **گرایی اسلامی اصولاً در زمینه اقتصادی فاقد دستگاه فکری و فاقد تحلیل و برنامه خاص خود است** و به همین دلیل علیرغم شعار های عدالت طلبانه و هیجانی خود در محدوده سیاست ها و الگو های سرمایه داری موجود حرکت می کند . از اینرو مشکل طبقه متوسط با آن **مشکل سیاسی و فرهنگی** است. این مساله به ماهیت ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی بر می گردد. تفکر حاکم در قدرت به دلایل ایدئولوژیک بیشتر ضد آزادی است تا ضد رفاه ، و فقدان آزادی های سیاسی بیشتر جوانان و عمدتاً جوانان طبقه متوسط را بر می انگیزد که مشکل معیشتی چندان ندارند . برای طبقات زحمت کش مسائل اقتصادی و معیشتی حاد تر از حقوق بشر و جامعه مدنی است.

جنبش ضد دیکتاتوری در هر شرایطی قطعاً به نفع زحمت کشان است. این محل نزاع نیست. سوال این است که آیا تظاهرات اعتراضی اخیر را می توان یک جنبش ضد دیکتاتوری دانست؟ اتفاقاً یکی از گره های اصلی، یکی از مسائل عمده ی مورد بحث راجع به اعتراضات حق طلبانه ی اخیر، همواره این بوده است که این اعتراضات چهارچوب مطالباتی و دستگاه فکری معینی ندارد. به نظر بسیاری این جنبش ماهیت درونی ندارد.

در این مورد باز باید به تفکیک صحبت کرد: تا آنجا که به بخش نسبتاً سازمان یافته تر اعتراضات ماه های اخیر مربوط می شود - که از جناح فرودست قدرت و "احزاب" و سازمانهای آنها و برخی گروههای بیرون قدرت همسو با آنها تشکیل می شود - اینها همواره به حرکت در چهارچوب نظام و قانون اساسی و ... اصرار کرده اند و به دنبال رأی خود و پست ریاست جمهوری خود بوده اند. شعار های ضد دیکتاتوری بوسیله بدنه این جنبش حق طلبانه، یعنی بخش مردمی اعتراضات اخیر مطرح شده که همواره هم مورد مخالفت بخش قبلی قرار داشته است.

از طرف دیگر جسته و گریخته برخی دیگر هم مدعی هستند، این موج بر خلاف همه جنبش های اجتماعی دیگر هیچگونه آرمان و بنیاد نظری ندارد و مزیت آن هم همین است (!). می گویند در همه تاریخ معاصر ایران از مشروطه تا کنون چنین جنبشی وجود نداشته، جنبشی که به نظر آنان، فقط مبتنی بر یک سلسله خواستهای مشخص جوانانی است که می خواهند هر لباسی خواستند بپوشند، هر طور خواستند بتوانند زندگی کنند، هر نوع معاشرتی را با هر کس که خود می پسندند داشته باشند و کسی هم مانع و مزاحم آنها نباشد. همین؟! بدون اینکه بحث هیچگونه تغییری در ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی موجود مطرح باشد؟ روشن است که پشت هر یک از این مواضع ظاهری، یک سیاست و هدف

طبقاتی خاص، نهفته است. چرا نباید اینها باز شود؟ و مورد بحث قرار گیرد؟ متجاوز از یکصد سال است مردم ایران بخاطر استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه می کنند، به خاطر شعارها و خواسته هایی که تعریف و مضمون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مشخصی دارند. چه زندگی ها که هزینه این مبارزه نشده و چه جان های نازنینی که در راه این اهداف نثار نشده است. چرا باید اکنون این شعار های سه گانه را به فراموشی سپرد؟ و یک کلمه "سبز" را جایگزین آنها کرد که حاوی هیچ درون مایه تعریف شده ی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیست؟

پاسخ چهارم:

این که چه نیرو هایی کارگر هستند بحث نظری مفصلی است که من فکر می کنم باید در فرصتی دیگر و جداگانه به آن پرداخت. اما این که آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد یا نه، بیشتر تابع جریانی است عینی که بدلیل تحولات اقتصادی جامعه در شرف وقوع است و بنظر می رسد در روند استحاله آتی جنبش حق طلبانه مردم نیز اثر جدی خواهد داشت. جریان های اجتماعی به همان اندازه از میل و پسند یا رهبری نیروهای ذهنی و انسانی تبعیت نمی کنند که از شرایط و اقتضائات عینی جامعه ناشی می شوند. بنابراین تقویت وزن طبقاتی کارگران و زحمت کشان در جنبش اجتماعی بیشتر در گرو عوامل عینی موثر در این مساله است تا عوامل ذهنی. عمده توجه ظرف سال های اخیر معطوف تحولات سیاسی بوده است و به چشم انداز اقتصادی آینده جامعه چندان توجه نشده است. شعار هایی هم که در جریان حرکات اعتراضی یک ساله اخیر مطرح شده عمدتاً سیاسی بوده است و خواسته ها و مطالبات اقتصادی کارگران و زحمت کشان در آن ها مطرح نبوده است (یکی از دلایل نقش حاشیه ای کارگران و زحمت کشان در تظاهرات اعتراضی سال جاری همین است) اما اکنون با طرح تحول اقتصادی که در واقع نوعی برنامۀ تبدیل ساختاری است و با فشاری که اجرای این طرح و حذف یارانه ها و خصوصی سازی ها به طبقات پایین تر جامعه تحمیل می کند و با تغییرات قابل توجهی که در ساختار اقتصادی و اجتماعی ما طی سال های گذشته آغاز شده و هم اکنون در حال اجرا است، جامعه نوعی گذار را طی می کند که آثار قابل توجهی بر ماهیت و ترکیب نیروهای اجتماعی آینده خواهد گذاشت.



به ترتیبی مشابه، می توان دریافت که چگونه به دلیل پیش داوری های عقیدتی- فرهنگی که در ایدئولوژی حاکم نسبت به زنان وجود دارد، جنبش اعتراضی زنان (در مقطع فعلی وزن و) جایگاه شاخصی یافته است. اما در وضعیت فعلی جنبش زنان مطالبات غالب آنان، مطالبات حقوقی فرهنگی است. اینها مسائلی است که یک به یک آنها در سطحی عمیق تر از تأیید کلی و شعاری حرکات اعتراضی اخیر نیاز به واکاوی و بررسی تفصیلی دارد. انگیزه اصلی تظاهرات اعتراضی در آغاز عمدتاً سیاسی و فرهنگی بوده است نه اقتصادی-اجتماعی، و طبقات متوسط شهری و تحصیل کرده گان بیشتر نسبت به این مسائل حساسیت دارند.

عامل دیگر این است که توده عادی مردم به اصلاح طلبان هم که از لحاظ سیاسی ملهم از غرب و به متمایل به آن هستند، چندان گرایش ندارند. کودتای ۲۸ مرداد و نقش آمریکا و انگلیس در آن و سرکوب جنبش دموکراتیک مردم در آن مقطع و در نتیجه احساسات ضد آمریکایی و ضد انگلیسی توده مردم، واقعیتی است که در حافظه و وجدان تاریخی مردم ایران ریشه عمیقی دارد؛ واقعیتی که بخشی از تحصیل کرده گان ایرانی به ویژه هموطنان مقیم خارج از کشور که طی دهه های اخیر زیر تاثیر تبلیغات نو لیبرالی غرب قرار داشته اند از آن غافل اند.

تفکر اصلاحات، تفکری بود که در بالا و از درون ساختار قدرت ساخته و پرداخته و مطرح شد نه در پایین و در جنبش مردم. اما این تفکر در خرداد ۷۶ و انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری مورد استقبال و حمایت مردم قرار گرفت. آرای ۲۰ میلیونی و ۲۲ میلیونی دوره های هفتم و هشتم نشانه این حمایت بود. اما انتظارات توده مردم طی آن دو دوره بر آورده نشد و وضعیت اصلاح طلبان در انتخابات بعدی شوراهای شهر و روستا و انتخابات دوره ی نهم ریاست جمهوری، کاملاً سرخورده گی مردم را از آن نشان داد. آقای موسوی یکی از اولین میتینگ های تبلیغاتی خود را در خانه کارگر برگزار کرد که یکی از پایگاه های سیاسی آقای رفسنجانی و در کنترل هواداران نامبرده و همیشه یکی از پایگاههای دولتی برای اجرای سیاست های ضد کارگری، کنترل کارگران و جلوگیری از تشکیل و فعالیت تشکل های واقعی و مستقل کارگران بوده است. همان ها که با تیغ موکت بری زبان منصور اسانلو را در دهانش بریدند و در جریان فعالیت های انتخاباتی هم یکی از پایگاههای عمده هواداران آقای موسوی بود. با چنین شرایطی چگونه می شد انتظار داشت کارگران از موسوی یا کروی حمایت کنند.

پاسخ سوم:

جنبش ضد استبدادی و جنبش ضد دیکتاتوری در ایران جنبش نو ظهوری نیست که در جریان وقایع هفت هشت ماهه گذشته مطرح شده و شکل گرفته باشد، تا این سوال امروز مطرح شود که آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمت کشان است، یا فقط در صورتی به نفع آنها است که با خواست ها و رهبری آنها شروع شود؟ شکل گیری هر

پاسخ پنجم:

این امر دلایل متعددی دارد:

یکی این که تظاهرات خیابانی ابتدا با شعار رای من کو و اعتراض به نتایج انتخابات آغاز و با شعارها و خواسته‌های سیاسی جناح فرو دست قدرت آغاز شد که چندان ربطی به اهداف و مطالبات چپ نداشت. از شعارها و مطالبات و گرفتاری‌های کارگران و زحمت‌کشان هم در آن خبری نبود که ضمن بحث درباره سوال‌های قبلی به آن اشاره کردم. در ادامه این اعتراضات و تظاهرات بود که صحنه به تدریج تغییر کرد و نیروهای مردمی و تازه‌ای با شعارها و خواسته‌های متفاوت و اساسی‌تری وارد عرصه شدند که ترکیب نیروها و مطالبات اولیه را برهم زد.

دوم این که در شرایط کنونی نیرو و امکانات چپ با نیرو و امکانات لیبرال‌ها (جناح فرو دست قدرت و نیروهای همسو با آنان در خارج حاکمیت) یکی نیست. ظاهراً بعضی فراموش کرده‌اند که از این دو، یکی از خاکستر اعدام‌ها و سرکوب دهه ۶۰ سر برآورده و دیگری از سر سفره قدرت برخاسته و اکنون در این مقطع تلاقی کرده‌اند. اگر بر گردیم و به مسیری که هر یک از این دو طی ۳۰ سال گذشته طی کرده اند توجه کنیم، خواهیم دید یکی از درون حاکمیت حرکت کرده و با سابقه وزارت و وکالت وارد این عرصه شده و دیگری از کشتارهای دهه ۶۰، اوین و خاوران و آوارگی‌های پس از آن به این جا رسیده. مسیری که این دو طی ۳۰ سال گذشته طی کرده اند یکی به درون ساختار قدرت بر می‌گردد و دیگری به اعدام‌ها و گورهای دسته جمعه و آوارگی‌ها. چگونه می‌توان قدرت و امکانات تشکیلاتی، مالی و رسانه‌ای چپی را که از خاکستر دهه ۶۰ سر بلند کرده است با لیبرال‌هایی که در این ۳۰ ساله بر سر سفره قدرت و ثروت نشسته بوده اند مقایسه کرد؟ همین امروز هم یکی بر روی امواج رسانه‌ای غرب سوار است و حرکت میکند و دیگری هنوز از حداقل امکانات تشکیلاتی، مالی و رسانه‌ای محروم. و این سرکوب که از آن صحبت می‌کنیم سرکوبی است که بعضاً بوسیله همین کسانی صورت گرفته است که امروز به عنوان مخالف در برابر جناح مسلط قدرت قرار گرفته‌اند و بدلیل تشدید تضادهای درونی نظام حاکم خود نیز اکنون قربانی همان روش‌هایی هستند که نسبت به دیگران اعمال کرده اند.

سوم این که طی این سال‌ها هر گونه تلاش کارگران و زحمت‌کشان برای ایجاد تشکل‌های مستقل و واقعی به شدت سرکوب شده است در حالی که در اردوگاه نیروهای لیبرال ایران وضع دیگری حاکم بوده است. شرکت واحد و نیشکر هفت تپه و مانند آن‌ها شناخته شده‌تراند. اما دهها مورد دیگر مانند اینها وجود دارد. برخوردی که در روز ۱۱ اردیبهشت همین امسال (روز جهانی کارگر) با گردهمایی کارگران در پارک لاله تهران صورت گرفت، نمونه نحوه برخورد با تشکل‌های کارگری است. این را مقایسه کنید با برخوردی که مثلاً با اتاق بازرگانی می‌شود که کسی در این کشور نازک تر از گل حق ندارد به آن‌ها بگوید. این که سهل است، آقایان خود حاکمیت هستند. به هر حال نقش و جایگاه حاشیه‌ای کنونی چپ معلول علل متعددی است که آنچه اشاره شد، بخشی از آنها است. اما این وضع در حال دگرگونی است. شرایط اقتصادی به سرعت در حال تغییر است و برای دیدن خطوط کلی چشم انداز آینده، بررسی طرح تعدیل ساختاری که زیر عنوان "طرح تحول اقتصادی" قرار است اجرا شود و بررسی نتایج آتی آن ضروری است که از حوصله این گفت‌گو خارج است و باید در مجال دیگری به آن پرداخت.

پاسخ ششم:

ساده‌ترین جواب این است که نباید با چشم بسته، به دنبال هر جریانی، پیش از آن که ماهیت مواضع، مطالبات و برنامه آن جریان روشن شده باشد، روانه شد. جریان سبز در میان کارگران و زحمت‌کشان، و در میان اقوام مناطق مختلف ایران مانند کردها، آذری‌ها و ... بازتاب قابل توجهی نداشته است و شاید یکی از دلایل اصلی این امر این است که جریان سبز مواضع، مطالبات و برنامه مشخصی ندارد و این طبقات و مناطق با توجه به تجربه‌ای که از گذشته دارند دیگر چشم بسته دنبال هر جریان سیاسی نخواهند رفت.

*

آنچه را آهنگ فروافتادن است، ضربتی نیز بایش

(نیچه)

دوستان آرسی، با سپاس از اینکه باعث شدید بالاخره خود را موظف کنم که آنچه را در ذهنم پراکنده بود قلمی کنم. واقعیت این که نه من، بلکه بسیاری دیگر نیز تصویر همه جانبه‌ای از آنچه که در ایران می‌گذرد ندارند بنابراین تحلیل‌ها در بسیاری زمینه‌ها فقط ذهنی است. تنها چیزی را که با اطمینان می‌توان گفت این است که با جنبشی مردمی و خودجوش طرفیم که ریشه در سی سال نارضایتی دارد. سعی کرده‌ام تا حدی که برایم مقدور است به سوالات پاسخ دهم. اگر سوالی بی‌پاسخ مانده فقط به خاطر این است که پاسخی برایش ندارم و یا اطلاع درستی ندارم.

ف. ر

دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل‌گیری و دوام آن

تردید نیست که دلیل اصلی، اولیه و همیشگی اعتراضات مردم، به اشکال مختلف، در طی این سی سال نارضایتی مردم از اوضاع موجود بوده و هست. مردم در طی ۸ سال دوره ریاست جمهوری خاتمی شعاردهندگان «آزادی» را آزمودند و ناامید شدند. دیدند که شعار دهندگان «عدالت» هم نه تنها عدالتی به ارمان نیاوردند بلکه آن اندک فرصت نفس کشیدن را که در طی سی سال مبارزه به دست آورده بودند به مسلخ بردند. بنابراین به نسبتی که مهره‌های «نجات‌بخش» رژیم می‌سوخت امید مردم از رژیم ناامیدتر و اعتراضات آن‌ها بیشتر می‌شد. این نارضایتی طی زمان عمیق‌تر، آگاهانه‌تر و رادیکال‌تر شده است. در این روند نباید نقش عناصر و نیروهای رادیکالی را که از ابتدا و یا حتی قبل از روی کار آمدن نظام جدید بر آن نقد داشته و به مبارزه با آن پرداختند نادیده گرفت. نیروهای مخالف و به ویژه چپ‌ها گرچه در دهه اول انقلاب به شدت سرکوب و قلع و قمع شدند و عده زیادی ناگزیر مهاجرت کردند اما تاثیر بزرگی بر روند مبارزات و اعتراضات مردم در این سه دهه داشتند و گرچه به عنوان یک جریان و نیروی بالفعل در جامعه حضورشان کم‌رنگ‌تر شد اما به عنوان یک اندیشه اجتماعی تاثیر زیادی بر نگاه و رویکرد روشنفکران و نقدشان به رژیم و به ویژه تاثیر بسیار زیادی بر تفکر و اندیشه اصلاح‌طلبی در این سه دهه داشتند.

اصلاح‌طلبان اما اشکال اساسی‌اشان این بود که نه تنها در لحظه انتخابات که حتی پس از ۸ سال ریاست جمهوری خاتمی و در دست داشتن قدرت نیز، هنوز فاقد سازماندهی قوی و کارآمد بودند. اما در دوره ۴ ساله اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، و در اختناق احمدی‌نژادی متشکل‌تر و «متنبه‌تر» شدند! به رغم دور شدن بسیاری از جناح‌های اصلاح‌طلبی از خاتمی و سیاست‌هایش در پایان دوره دوم ریاست جمهوری‌اش - به ویژه جریانات رادیکال‌تر آن، مثل بخش‌هایی از دانشجویان، زنان، کارگران و ... - اما در پایان دوره اول ریاست جمهوری احمدی‌نژاد آن‌ها بازهم تنها بدیلشان برای «انتخاب» خاتمی بود. در مقابل ترک‌تازی‌های احمدی‌نژاد و حامیان وی حال حتی با دشمنان دیرینه‌ای همچون رفسنجانی نیز دست همکاری دادند.

شکستن جو اختناق و دیکتاتوری شد و نتیجه آن ریختن ترس مردم از حضور در خیابان و دادن شعار علیه این و آن بود. و همه این‌ها به ضرر کل حاکمیت جمهوری اسلامی تمام شد. ترس مردم از آمدن به خیابان ریخته بود اما تنها بدیل موجود برای آنان موسوی بود.

تقلب در انتخابات چیز جدیدی نبود. اما این بار عده زیادی منتظر نتیجه انتخابات بودند و سرنوشت دیگری برای آن آرزو می‌کردند. از طرف دیگر عده‌ای هم که قدرت دستکاری (مهندسی) انتخابات را داشتند، از سرنوشت انتخابات بیمناک‌تر از همیشه بودند، بنابراین تقلب بیشتری در انتخابات کردند. به این معنا می‌توان تقلب در انتخابات را یک «کودتا» نامید. کودتای یک جناح علیه جناح دیگر رژیم. کودتایی که در این چند ماه و به ویژه در ماه‌های اخیر با خلع ید از اصلاح‌طلبان در قدرت در حال تکمیل است. اما مشکل این بود که مردم به جان آمده امیدشان را به یکی از این جناح‌ها بسته بودند و تصور می‌کردند با دادن رای به آن جناح به آرزوهایشان می‌رسند، بنابراین با شعار «رای من کو؟» یا «رای مرا پس بده» آغاز کردند.

و بدین ترتیب شکست موسوی به ناگهان چنان باعث خشم مردم از ناکامی دوباره شد که باز به خیابان‌ها ریختند. دیگر ترسی از آن نداشتند. روز بعد از انتخابات مردم خودجوش به خیابان‌ها ریختند. در بخش‌های مختلف شهر از جمله خیابان ولیعصر، تخت‌طاووس، فاطمی و... جوان‌ها با سنگ و چوب توی خیابان‌ها ریختند. شعارهایی می‌دادند که هیچ مناسبتی با شعارهای «یک هفته دوهفته، دکتر حموم نرفته» نداشت. شعارها علیه دیکتاتوری بود. «مرگ بردیکتاتور» شعار محوری تمامی تظاهرات در این ۹ ماهه بود. جنس، ماهیت و ترکیب‌بندی تظاهرکنندگان شباهت بسیار کمی به «کمربندسبز»ی داشت که روز قبل از انتخابات از تجریش تا راه آهن بسته شده بود. گرچه آن‌ها هم حتماً بخش‌های از معترضان بودند اما این جوان‌ها، جنگجوتر، آگاه‌تر، عاصی‌تر و از نظر ظاهر ساده‌زیست‌تر به نظر می‌رسیدند. جنگ و مخالفت به خیابان آمده بود، بدون درخواست و فراخوان موسوی و یا سایر «رهبران» اصلاحات. وقتی مردم به خیابان ریختند «رهبران» مجبور شدند به دنبالشان بروند. اما خیلی زود و حساب شده توانستند زد و خوردهای «خطرناک» را جمع و جور کنند. تظاهرات آرام و میلیونی ۲۵ خرداد فراخوان «رهبران» بود. گرچه آن نیز از دست «رهبران» در رفت و در درگیری بین مردم معترض و نیروهای امنیتی چند نفر از طرفین کشته شدند. روزهای بعد به ویژه مناسبت‌هایی مثل روز دانشجو و دانش‌آموز که سنت‌های دیرین مردم بود بیشتر در اختیار نیروهای رادیکال جنبش بود که بدیهی است سرکوب‌های خونینی‌تری نیز متحمل شد.

بدیهی است که علت اساسی دوام جنبش مطالبات اجابت نشده معترضین است اما دوام این اعتراضات دلایل دیگری نیز دارد: اول: کلیت جنبش یک جنبش اصلاح‌طلبی است و نه براندازانه. اصلاح‌طلبان به عنوان یک جریان اجتماعی در ۱۲ سال گذشته به هر حال تحمل شده بودند و بخش‌های بالایی آن‌ها هنوز در قدرت و حاکمیت بودند. این امر از یک سو مانع از این شده و می‌شود که کل حاکمیت دست به حرکتی ضرب‌الاجلی بزند و تلاش دارد در طی یک سری مانورها و تاکتیک‌ها جنبش را دچار تفرقه کند. اولین نمونه آن سناریوی پاره کردن عکس خمینی و نمونه دوم بلوای عاشورای حسینی بود. جناح حاکم در این سناریوها تلاش دارد از بخش‌های راست و محافظه‌کار جنبش اصلاح‌طلبی و آیات عظامی که صریحاً یا تلویحاً از جنبش حمایت کرده‌اند بیعت گرفته و بین آن‌ها و جنبش ایجاد شکاف کند که تا حدی نیز موفق بوده است. از طرف دیگر با منزوی کردن، دستگیری و کشتار عناصر رادیکال جنبش و یا حاضر در جنبش که لزوماً تعلقی هم به جنبش اصلاحات ندارند، عنصر پرتحرک و رادیکال را از جنبش حذف کند و در یک روند فرسایشی و کاهش اصلاح‌طلبان حکومتی را سرچایشان بنشانند و از غیرحکومتی‌های زهرچشم بگیرد. میوهی این سیاست و تاکتیک در روز ۲۲ بهمن، نمایش کوتاه از ثبات جمهوری اسلامی در خیابان‌های تهران بود.

دوم: سران جنبش به واسطه ماهیت اصلاح‌طلبانه‌شان از حرکات تعرضی و «خشن» به شدت ممانعت به عمل می‌آورند این امر می‌تواند به عنوان مانعی علیه خشونت جناح حاکم نقش داشته باشد. اما در عین حال

کسانی که نه خواهان تغییرات بنیادی بودند، نه بدیلی درخارج از سیستم برای خود متصور بودند و نه آنقدر به خود باور داشتند که بدون «هبر» و «ناجی» می‌توانند خود را نجات دهند و ناکامی‌هایشان را به کام تبدیل کنند، هنوز هم تنها بدیلشان خاتمی بود که یک دستش را به هاشمی رفسنجانی داده بود و دست دیگری را به سوی موسوی و کروبی دراز کرده بود. اما قدرت حاکم و چه بسا خود خاتمی و بیعت‌کنندگانشان نیز، از حضور خاتمی در صحنه می‌ترسیدند. نه از خاتمی بلکه از جریانی که تحت عنوان اصلاح‌طلبی بسیار رادیکال‌تر شده بود، خاتمی را آزموده بود و اگر چاره‌ای نداشت که باز هم او را انتخاب کند، اما این‌بار حتماً فریبش را نمی‌خورد و او را پشت‌سر می‌گذاشت. با توجه به شناختی که قدرت حاکم از مردم داشت می‌دانست او مهره‌ای سوخته است و قادر به کنترل اوضاع نخواهد داشت. اینکه چگونه او را فریب دادند یا قانع کردند، یا خودش به این نتیجه رسید که از نامزدی دست بکشد مهم نیست. طرفداران خاتمی ابتدا بسیار سرخورده شدند اما وقتی خاتمی بالاخره دست موسوی را گرفت هواداران اصلاحات رضایت دادند. شاید بازهم چاره‌ای نمی‌دیدند. خاتمی با تشکیل «ستاد اصلاحات» به همراهی موسوی، کروبی و سپس پیوستن رفسنجانی و بعضاً رضائی اکثر نیروهای اصلاح‌طلب را به این جبهه جدید جلب کرد. به یقین پیوندهای اساسی این جبهه ضدیت با دولت احمدی‌نژاد بود، اما بسیاری از اصلاح‌طلبان هوادار این جبهه به واقع باور کرده بودند که موسوی همان نجات‌دهنده است.

تبلیغات برای موسوی بسیار وسیع و آنقدر مرعوب‌کننده بود که در طی سی سال گذشته برای اولین بار تحریم‌کنندگان انتخابات با تردید و دودلی در باره تحریم انتخابات حرف می‌زدند و بسیاری حتی آن را تبلیغ نکردند. بسیاری نیز مثل دوره خاتمی و این بار شاید وسیع‌تر و حقه‌جانب‌تر تبدیل به مبلغان موسوی شدند. فضای قبل از انتخابات بسیار متفاوت از دوره خاتمی بود. بسیاری از کسانی که به خاتمی رای دادند فقط می‌خواستند مخالفتشان را با سیاست‌های دولت قبل نشان دهند و آرزوهای مشخصی در سرنبرورنده بودند. اما قبل از انتخابات این دوره بسیاری از جریانات اصلاح‌طلبی خواست‌ها و آرزوهای خود را نیز قلمی و منتشر کرده بودند. برای رای دادن به خاتمی یا اصلاح‌طلبان شرط و شروط گذاشته بودند. به هرحال ۱۲ سال از روزی که با آرزوهایی به خاتمی رای داده بودند گذشته بود!

اما انتخاب موسوی با طیف وسیعی که با او بیعت کرده بودند برای رژیم انتخاب بسیار خوبی می‌بود! اگر او انتخاب می‌شد بسیاری از مخالفانی که در مرز خروج از سیستم و مخالفت و ضدیت با کل نظام قرار داشتند حداقل برای مدت چهار سال و چه بسا هشت سال دیگر در درون سیستم باقی می‌ماندند. مشکلات اقتصادی نظام با تجربه موسوی در ده سال دوره کوپنی و جنگی می‌توانست چشم‌اندازی از بهتر شدن بدهد و موسوی کسی بود که هم در بین اصول‌گرایان و با بازی‌های جدید در بین اصلاح‌طلبان، حتی رادیکال‌ترین بخش‌های آن نیز طرفداران بسیاری یافته بود.

راست‌ها و کلیت رژیم در این دوره مرتکب اشتباه دومی نیز شدند و آن برگزاری مناظره‌های تلویزیونی نامزدهای ریاست جمهوری بود. راست‌ها و حامیان‌شان که متوجه تبلیغات «خزنده» اصلاح‌طلبان و کثرت هواداران آنان، به ویژه در پایتخت و شهرهای بزرگ، شده بودند، برای مفتضح وی‌آی‌رو کردن آن‌ها مناظره‌ها را طرح‌ریزی کردند. شاید در ابتدا نیز تاحدی موفق بودند، به خصوص بعد از مناظره موسوی با احمدی‌نژاد. اما این مناظره‌ها، کارزارها و اجازه تظاهرات آزادانه به مردم به طرفداری از موسوی و علیه احمدی‌نژاد در خیابان‌ها چندین پیامد ناگوار برای کلیت رژیم و پیامد خوب برای مردم به جان آمده داشت.

مناظره‌های تلویزیونی بتدریج به صحنه و ابزاری برای افشاکاری کل رژیم تبدیل شد. چیزهایی که در تمامی این سال‌ها از زبان و قلم مخالفین نظام بیرون می‌آمد و همواره مردم ناباورانه آن‌ها را می‌شنیدند حال بر زبان خود سردمداران، جناح اصلاح‌طلب و اصول‌گرا، جاری می‌شد. این باعث دودلی و عدم اطمینان بسیاری از حامیان رژیم، شکستن و فروریختن ایمان کورکورانه به این یا آن شخصیت و جناح یا کل رژیم شد. حضور مردم در خیابان‌ها و دادن شعارهای فی‌البداهه علیه یک جناح از حاکمیت، باعث



فریب بود. بنابراین طرفداران جبهه اصلاحات کسانی بودند که کمتر غم نان داشتند، کلمه آزادی به گوششان خورده بود و مزه خفقان را حس کرده بودند. اقشار و لایه‌های متفاوت بورژوازی و خرده‌بورژوازی مدرن، روشنفکران، هنرمندان، روزنامه‌نگاران دانشجویان، معلمان، پرستاران، پزشکان، مهندسان، استادان و... این ترکیب کلی جنبش فعلی است اما چه در میان عدالت‌جویان و چه در میان آزادی‌خواهان کم نبودند و نیستند کسانی که می‌دانند بدون آزادی عدالت فقط یک سراب است و آزادی بدون عدالت مدرن‌ترین بورژوازی است. این‌ها رادیکال‌ترین و پی‌گیرترین عناصر و نیروهای تمامی اعتراضات، جنبش‌ها و جریان‌های اجتماعی شکل‌گرفته در این سه دهه بوده و هستند. کسانی که عدالت و آزادی را با هم می‌خواهند. این‌ها می‌توانند از روشنفکران، دانشجویان، معلمان، کارگران، هنرمندان و... باشند. تفاوتشان با فریب‌خوردگان آگاهی آنان بر جدایی‌ناپذیری عدالت از آزادی و تعریفشان از این دو است.

بسیاری از اصلاح‌طلبان نیز- یعنی مردمی که خواستار اصلاح هستند و در تمامی طبقات و اقشار وجود دارند- در تمامی این سال‌ها به خاطر ضعف و ناتوانی و مماشات سرانشان با قدرت از آن‌ها عبور کردند و در یک فرصت تاریخی یعنی درگیری‌های حاد بین دو جناح خود دست به کار تغییر و تبدیل شدند. این بخش شامل اصلاح‌طلبان رادیکال تا انواع سرنگونی‌طلبان است که خود از دل اصلاح‌طلبی و اصلاح‌طلبان برآمده‌اند. این برآمدن در روندی سی ساله و دریافت این امر که نظام و حاکمیت اسلامی پاسخگوی اصلاحاتی که آنان می‌طلبند، نیست، ایجاد شده است. گروهی از اینان حتی بدیل‌هایی نیز برای خود یافته‌اند: از جمهوری ایرانی، انقلاب سبز، جمهوری دموکراتیک تا حتی جمهوری دموکراتیک خلق و سوسیالیسم. اما بسیاری از آنان هنوز هم وحشتی خاستگاهی از انقلاب دارند.

جنبش ضد دیکتاتوری و منافع زحمتکشان

شرکت و همکاری در هر جنبشی به نفع زحمتکشان است به شرطی که مستقل و هدفمند حضور داشته باشند. این نه فقط شامل کارگران و زحمتکشان بلکه شامل تمامی طبقات، اقشار، ملیت‌ها و گروه‌ها می‌شود. نفی دیکتاتوری و جدایی دین از حکومت خواست تمامی اقشار، طبقات و گروه‌هایی است که خواهان آزادی و عدالت هستند؛ گرچه ممکن است تعبیر و تفسیر آن‌ها از عدالت و آزادی، سوسیالیسم یا کمونیسم نباشد. حتی یک پیشیز آزادی بهتر از نداشتن آن است. اما اگر قرار باشد تمامی اقشار و گروه‌ها منافع دراز مدت و بنیانی خود را فراموش کرده، دستار سبز ببندند و روز عاشورا شعار «باحسین میرحسین» بدهند به خود و طبقه‌اشان خیانت کرده‌اند. باید حضور داشت و مستقل و هدفمند شعارها و خواست‌های خود را مطرح کرد. فرصت ایجاد شده را وسعت و عمق داد، دست به افشاگری، جذب نیرو، تشکل و سازمان‌یابی زد. کاری که متأسفانه در شش‌ماه گذشته به فراموشی سپرده شده است. بسیاری از گروه‌ها و جریان‌های اجتماعی فعال در چند ماهه اخیر یا اهداف خود را فراموش کرده‌اند، یا آن‌ها را به حاشیه رانده‌اند و یا اساساً از جنبش قهر کرده‌اند.

می‌تواند از یک طرف به قدرت حاکم فرصت برنامه‌ریزی و تجزیه جنبش را بدهد و از طرف دیگر باعث سرخوردگی، فرسایش و خستگی خود نیروهای جنبش بشود.

واقعیت این است که هم «رهبران» و هم اصول‌گرایان بدون مردم هیچند و هردوی آن‌ها فقط تا زمانی موفق خواهند بود که قادر باشند از مردم به عنوان ابزار فشار بر رقیب سوءاستفاده کنند. بنابراین هردو جناح تلاش دارند تا جایی که امکان دارد مردم را در خیابان و یا در «صحنه» نگه دارند، بدون اینکه از ابتکار عمل آنان استقبال کنند.

سوم: پیوستن گسترده و روزافزون مردمی که تا دیروز تنها دخالتگری سیاسی‌اشان شرکت در انتخابات بود، به جنبش، باعث ارتقا آگاهی و بالا بردن روحیه مبارزاتی آنان شد که خود نقشی بسیار مهم در حضور آنان در اعتراضات و تداوم جنبش دارد.

در عین حال عمده سرمایه‌گذاری جناح حاکم برای پیش‌برد تجزیه و سرکوب جنبش روی همین مردم است. با استفاده ابزاری از باورهای مذهبی همین مردم است که قصد دارد مردم را رودروی هم قرار داده و برای سرکوب و قلع و قمع بخش‌های رادیکال‌تر جنبش مجوز «مردمی» بگیرد.

چهارم: حضور «رهبران» در قدرت سیاسی در عین حال که می‌تواند تمامی مطالبات جنبش را با یک سازش سیاسی به مسلخ ببرد، اما خود باعث افزایش حاشیه امنیتی جنبش شده و به تداوم آن یاری رسانده است. پنجم: برگزاری تظاهرات در روزهای مجاز تاکتیکی دوله است. از یک طرف حاشیه امنیتی جنبش را افزایش می‌دهد، اما از سوی دیگر گستره اعتراضی جنبش را در چارچوب حکومتی- اسلامی محدود کرده و ابتکار عمل را از جنبش می‌گیرد.

تردید نیست که در این مدت اتفاقات زیادی به نفع مردم افتاده است: افشاگری‌های زیادی شده و می‌شود، علیه همه‌چیز و همه کس: از کلیت رژیم گرفته تا جناح اصول‌گرا و اصلاح‌طلب. از سلطنت‌طلب‌ها گرفته تا ملی مذهبی‌ها و چپ‌ها و مجاهدین و سایر نیروهای اپوزیسیون. از گذشته و حال و آینده نوشته شده و همه این‌ها به رغم سانسور و خفقانی که دولت تلاش در تحمیل آن داشت، انجام گرفته و می‌گیرد. تداوم و طولانی‌تر شدن فرصت‌هایی که در آن مردم بازیچه دست سازشکاران و جناحین نباشند و قادر باشند آگاهانه دست به افشاگری، تشکل و ارتقا آگاهی خود بزنند مطمئناً به نفع مردم به ویژه جوان‌ترها و کسانی است که تا قبل از «کودتا» فقط چهارسال یک بار رای می‌دادند. مردم فرصت اعتراض می‌یابند، ترسشان از رژیم و نیروهای سرکوبگرش می‌ریزد. فرصت گفتگو و سازماندهی می‌یابند و... اما هیچکدام از این‌ها هدیه جناحین رژیم نبوده و نیست. اگر مردم فرصتی برای نفس کشیدن پیدا کرده‌اند نتیجه سی سال مبارزه خودشان است و اگر قرار باشد باز تبدیل به «امت» این یا آن جناح شوند همه چیز را از دست خواهند داد. کما اینکه می‌بینیم بتدریج امکان دسترسی به اینترنت تنها منبع خبررسانی در این مدت، سخت‌تر و سخت‌تر می‌شود، استفاده‌کنندگان از آن دستگیر می‌شوند، روزنامه‌ها و مجلات تعطیل می‌شوند، معترضین دستگیر، زندانی و اعدام می‌شوند، مواد درسی دانشگاه‌ها اسلامی می‌شود، دانشگاه‌ها دخترانه و پسرانه می‌شود، کتب درسی مدارس دخترانه و پسرانه می‌شود، لوایح مسکوت گذاشته شده دوباره به جریان می‌افتد و تصویب می‌شوند، و آنچه که می‌دانیم و می‌بینیم. بنابراین حضور فعال، مستقل، هدفمند و آگاه ما در صحنه می‌تواند دستاوردهای ما را حفظ کرده و آن‌ها را عمق ببخشد. در آن صورت است که می‌توان از تداوم جنبش صحبت کرد، اما اگر «رهبران» بخواهند برای چانه‌زنی «غائله» را یک طوری کش بدهند که خطری متوجه «نه یک کلمه کم، نه یک کلمه زیاد» نشود، مطمئناً «غائله» به نفع یکی از دو طرف دعوا حل خواهد شد و نه به نفع مردم.

ترکیب طبقاتی جنبش

احمدی‌نژاد شعار عدالت می‌داد و خاتمی شعار آزادی. بدیهی بود که از میان فریب‌خوردگان، گرسنگان از احمدی‌نژاد و خفقان‌زدگان از خاتمی حمایت کنند و این برای هیچیک از آنان امتیازی نیست چون اصل بر

حال که «می‌توانیم» به خیابان‌ها بریزیم و با مردم تماس داشته باشیم باید اهداف و آرمان‌های خود را به میان مردم ببریم و اگر نمی‌توانیم آن را به جنبشی کارگری تبدیل کنیم حداقل شعارهای آنان را در جنبش طرح کنیم، مفهوم دموکراسی خواهی را عمق ببخشیم، آنان را به مبارزه جلب کنیم و ببینیم که فرصت حرف زدن بهتر از نداشتن فرصت است.

نقش حاشیه‌ای چپ در جنبش کنونی

به حاشیه رفتن و رانده شدن چپ اتفاقی نیست که در جنبش اخیر وبه یکباره اتفاق افتاده باشد. دلایل بسیاری برای این امر وجود داشته و دارد که به عمده‌ترین آن‌ها اشاره می‌کنم.

۱- سرکوب خونین وبی‌رحمانه چپ‌ها در دهه شصت

۲- فروریختن شوروی و مترداف شمردن استالینسم با مارکسیسم در سطح جهانی

۳- داشتن نگاه و رویکرد جدید به مارکسیسم به ویژه از جانب چپ‌های مهاجر. عدم نقد همه جانبه از استالینسم و به ویژه بی‌توجهی یا کم توجهی به ایده دموکراسی که در نگاه و رویکرد استالینسم سقوط کرده بنیانی بود باعث شد که پس از قدرت‌گیری اصلاح‌طلبان که با ایده‌های اساسی چپ‌ها چاق شده بودند، فرصت‌طلبانه با تاکید بر نبود دموکراسی در رویکرد استالینستی و نقد آن و یکی وانمود کردن مارکسیسم با استالینسم در جهت تخطئه مارکسیسم و حذف مارکسیست‌ها به عنوان یک نیروی اجتماعی قلم‌زنی‌های بسیار کنند و خود را حاملان و عاملان دموکراسی جا بزنند. در واقع اگر حاکمیت اسلامی در کلیتش با دار و گلوله به قلع و قمع چپ‌ها و مارکسیست‌ها می‌پرداخت، اصلاح‌طلبان با شیوه‌هایی فرصت‌طلبانه و به عنوان متکلم‌الوحده «جامعه مدنی» قصد حذف ایده‌ها و اندیشه‌های مارکسیستی و انتساب آرمان‌های آزادی‌خواهی به خود را داشتند و بسیار هم موفق بودند. نه تنها در بین نسل جوان بلکه حتی در میان کسانی که سابقه مبارزاتی در سازمان‌های استالینستی را داشتند. برای چپ‌های باقیمانده در داخل افتخار بزرگی است که توانستند رویکرد واقعی مارکس به دموکراسی و عدالت را تا حدی زنده نگه دارند. اما توانایی و امکانات مارکسیست‌های مهاجر بسیار موثرتر می‌بود و در این زمینه مارکسیست‌های مهاجر بسیار کم‌کار کردند و یا همچنان به برداشت‌های سنتی خود از مارکسیسم و بی‌توجهی به امر دموکراسی پای فشردند و میدان را تماما به اصلاح‌طلبان واگذاشتند.

۱- چپ به واسطه اینکه نتوانسته است به نوسازی خود بپردازد، یا اساسا آرمان‌های خود را رها کرده و یا بدیل مناسبی برای ارائه در شرایط موجود ندارد.

۲- بی‌توجهی به مقولات جدید طرح‌شده و ضروری در جامعه‌ی زن ستیز ایران همچون فمینیسم و جنبش مستقل زنان، که حتی تا سال‌های اخیر نیز برای برخی ادامه داشت. زنان چپ و تشکیلاتی باقیمانده در ایران یکی از عاملان و حاملان اصلی حفظ و اشاعه ایده‌های مارکسیستی در این سه دهه در ایران و نیز در خارج کشور بودند. بی‌توجهی سازمان‌های مارکسیستی سنتی و بورژوازی خواندن این مقولات باعث بی‌اعتمادی و دوری بسیاری از آن‌ها از مبارزات مارکسیستی و یا تحت لوای مارکسیسم شد. حمایت سازمان‌های مارکسیستی از بنیان‌گذاران جنبش مستقل زنان و مبارزات فمینیستی و نقد روش‌ها و رویکردهای سازمانی خود در دهه شصت و قبل از آن، حتی امروز هم می‌تواند در ترمیم این آسیب یاری رسان باشد.

۳- فقدان تلاش برای نزدیکی و وحدت از طرف سازمان‌های مارکسیستی مهاجر و پای فشردن بر اختلاف نظرهای قدیمی و ایده‌ها و رویکردهای قدیمی

۴- در مقابل تمامی این محدودیت‌ها گروه‌های اصلاح‌طلب فرصت‌ها و امکاناتی داشتند که گروه‌های مارکسیست و چپ نداشتند: نیروهای اصلاح‌طلب حتی رادیکال‌ترین آن‌ها، برای رژیم همواره قابل تحمل‌تر از چپ‌ها بودند؛ جامعه بین‌المللی سرمایه داری همواره آن‌ها را تقویت، پشتیبانی، تبلیغ و حمایت می‌کردند و می‌کنند

۵- همواره از همکاری بدون قید و شرط بخش فرصت‌طلب و محافظه‌کار «مارکسیست‌ها» برخوردار بودند و...

۶- جایگزینی الگوهای اقتصادی و انسانی توسعه با الگوهای نئولیبرالیسم و توجیه اسلام‌گرایی توسط آن نیز باعث تضعیف مارکسیست‌ها و اندیشه مارکسیستی، و به روز و مدرن شدن اسلام‌گرایی و سربرآوردن پدیده‌ی نواندیشی دینی شد و بدین ترتیب وسیله‌ای جدید و مدرن برای اسلام‌گرایان و توجیهی برای فرصت‌طلبان در جبهه مارکسیسم فراهم شد.

۷- بازنگری و نقد گذشته و ارائه نگاه‌ها و رویکردهای جدید توسط چپ و تلاش برای نزدیکی واتحاد می‌تواند در دراز مدت به چپ مدد فراوان رساند و لازم است که این امر با حضور فعال و هدفمند در جنبش و تحولات هرروزه مردم باشد.

حضور طبقه کارگر و تقویت آن در جنبش

بحث بر سر این که طبقه کارگر چه کسانی هستند بسیار زیاد است: آیا کسانی که کار فکری خود را می‌فروشند هم کارگر محسوب می‌شوند؟ آیا معلمان، پرستاران، مهندسان و... هم جزو طبقه کارگر هستند؟ آیا صرف رابطه فرد با ابزار تولید، میزان درآمد، میزان از خود بیگانگی و... از فرد کارگر می‌سازد؟ این بحث را به استادان فن واگذار می‌کنم، اما آن‌چه که مسلم است حتی صرف کارگر بودن (با هر تعریفی که بپذیریم) و جمع جبری کارگران، آنان را به «طبقه کارگر برای خود» تبدیل نمی‌کند. واقعیت این است که کارگران و یا خانواده‌های کارگران به تعداد کم یا زیاد در جنبش فعلی حضور دارند اما این امر که این کارگران چقدر به منافع طبقاتی خود آگاهند و یا اگر آگاهند چقدر به شکل هدفمند در جهت منافع خود حرکت می‌کنند، مورد تردید است. در طی سی سال گذشته کارگران مبارزاتی پراکنده، گاه فراگیرتر، و گاه حتی تاثیرگذار و جانانه داشته‌اند، اما بسیاری از این مبارزات در چارچوب سیستم و خواسته‌های اصلاح‌طلبانه بوده است. آن‌چه که می‌تواند برجینش فعلی مهر کارگری بزند نه فقط حضور کارگران بلکه موضع طبقاتی کارگران است. بدیهی است که شراکت بیشتر کارگران احتمال این موضع‌گیری را پررنگ‌تر می‌کند اما همواره این‌طور نیست. گاه حتی یک کمیت کوچک اما آگاه و هدفمند می‌تواند نسبت به یک کمیت بیشتر اما بدون آگاهی طبقاتی تاثیر بیشتری بر مطالبات جنبش داشته باشد.

گرچه ضربت نهایی به رژیم شاهنشاهی را کارگران صنعت نفت زدند اما آن‌چه که برسرکار آمد نه یک حکومت کارگری یا حتی حکومتی که منافع کارگران را ملحوظ دارد بلکه یک حکومت مذهبی با وحدت بورژوازی (تجاری و غیرتجاری) و خرده‌بورژوازی بود. آیا صرف حضور کارگران در جنبش می‌تواند محتوی جنبش را به نفع آنان تغییر دهد؟ بدیهی است که وضعیت طبقه کارگر- چه از نظر اقتصادی، سیاسی و سطح شعور و آگاهی- در وزن آنان در جنبش حرف اول را می‌زند. مسلما مارکسیست‌ها می‌توانند نقش بسیاری در بالا بردن سطح آگاهی جامعه به طور کلی و سطح آگاهی طبقه کارگر به طور خاص داشته باشند، اما حرف اول را وضعیت خود طبقه کارگر می‌زند.

بررسی وضعیت طبقه کارگر در ایران کنونی نیاز به یک کار میدانی بسیار جدی دارد، اما آن‌چه مسلم است حال پس از سی سال قلع‌وقمع کارگران مبارز و مهم‌تر از آن سلطه‌ی سپاه پاسداران و نیروهای امنیتی بر عرصه‌ی اقتصادی و سیاسی مملکت، نمی‌توان در مورد طبقه کارگر و تشکیلاتی آن خیلی توهم داشت. اقتصاد پلیسی و تک‌محصولی ما تشکل و سازمان‌یابی طبقه کارگر را بسیار پیچیده و دشوار ساخته است. اما حضور کارگران در جنبش خود فرصتی بسیار مغتنم به نفع آرمان‌های طبقه کارگر است. بدیهی است اگر جنبش طول، عرض و عمق بیشتری پیدا کند و مارکسیست‌ها توجه عمده خود را به گسترش و تعمیق آگاهی میزول دارند می‌توان امیدوار بود که حداقل کارگران نیز به عنوان یک نیروی مستقل در جنبش فعلی مطالبات مشخص خود را مطرح کرده و به پیش ببرند.

البته این توهم که در تعویض قدرت بعدی کارگرانند که حکومت خود را برپا می‌کنند فقط یک آرزوست و در همان حد هم خواهد ماند، اما بدیهی

۸- عنصر مذهب در ذهن و روان مردم کم رنگ می‌بازد و عنصر سکولاریسم در جنبش قدرت می‌گیرد.
۹-.....

در عین حال در این سی سال عوامل بسیاری به زیان مردم تغییر و تبدیل یافته:

۱- بسیاری از نیروهای سیاسی در این سی سال سرکوب شده، مهاجرت کرده و یا منفعل شده‌اند، بنابراین حضور فعال و عملی صاحب‌نظران چپ بسیار کمتر شده است.

۲- عرصه‌ی اقتصادی، سیاسی و امنیتی توسط سپاه و نیروهای امنیتی قبضه شده است و این امر باعث تضعیف طبقه کارگر و سایر نیروهای معترض اقتصادی شده است.

۳- ایدئولوژیک بودن حاکمیت و استفاده ابزاری آن از باورهای مذهبی مردم نقشی تعیین کننده در تضعیف و تجزیه جنبش دارد.

۴- باورهای مذهبی بسیاری از نیروهای موجود در حاکمیت و دفاع اعتقادی آنان از حاکمیت از آنان دژی محکم علیه مطالبات مردم ساخته است.

۵- حضور یک جناح از حاکمیت در اپوزیسیون نقش ترمز کننده و انحرافی دارد.
۶-.....

مطمئناً تبیین موارد لیست شده در بالا نیاز به تحلیل و تفسیر جدی تر دارد. اشاره به برخی از آن‌ها صرفاً جهت طرح بحث بود.

به عنوان جمع‌بندی با توجه به تمامی عوامل برشمرده می‌توان اذعان کرد که این جنبش گرچه ممکن است از نظر رادیکالیسم در حد «مرگ بر شاه» نباشد اما آگاه‌تر، هدفمندتر و متشکل‌تر است، مطالباتش نسبتاً مشخص است و می‌توان امیدوار بود که حداقل بتواند برای اجابت مطالباتش تا به آخر بایستد.

آنچه که باید کرد در درجه اول فراموش نکردن و واگذار نکردن مطالبات مشخص است و این شامل تمامی گروه‌های موجود در جنبش می‌شود. حرکت و تداوم حرکت با مطالبات مشخص حرکت ما را هدفمند می‌کند و هیچ قدرتی قادر نخواهد بود آن‌ها را نادیده بگیرد. به حاشیه رانده شدن جنبش‌هایی مثل زنان، دانشجویان، کارگران، ملیت‌ها و... و شعار «همه باهم» و یا «حفظ وحدت کلمه» بدترین شعار ممکن است و مطالبات تمامی این طبقات، اقشار و گروه‌ها را قربانی آرزوهای نیرویی خواهد کرد که قدرت را بدست گیرد، دست بالا را در جنبش داشته باشد، به مصالحه برسد و یا حتی انقلاب کند.

نکته دیگر تلاش برای ایجاد وحدت و همکاری بین نیروهایی است که مطالبات و اهدافی مشابه دارند. ایجاد جریان‌های مشخص و صف‌های مشخص این گروه‌ها را قدرتمندتر و تواناتر کرده و آن‌ها را تبدیل به یک جریان اجتماعی خواهد کرد. از جمله پراکنده‌ترین این نیروها چپ‌ها و طرفداران سوسیالیسم هستند. به رغم تعداد زیاد این افراد و حضور گسترده‌اشان در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اما هنوز خود به یک جریان اجتماعی تبدیل نشده‌اند. نه تنها بدیل مشخصی در مقابل جمهوری اسلامی ندارند بلکه حتی در چارچوب همین جنبش اصلاح‌طلبی نیز مطالباتشان نامشخص است. از آنجا که اندیشه و آرمان سوسیالیسم رادیکال‌ترین بخش ذهنی جنبش محسوب می‌شود می‌تواند چاشنی و قوی محرکه‌ی جنبش به سوی گذر از «رهبران» و ایجاد تغییرات بنیادی باشد. بنابراین اتحاد و استقلال آنان بسیار ضروری و فوری است. در صورت اتحاد و استقلال، تبیین نظرات، تعیین اهداف، استراتژی و تاکتیک‌های خود قادر خواهند بود بخش‌های رادیکال جنبش سبز را که روز بروز از رهبران فاصله بیشتری می‌گیرند و به آرمان‌های ساختارشکنانه از جمله سوسیالیسم نزدیک می‌شوند، به خود جذب کنند و به سردرگمی و وحشت آنان از انقلاب اجتماعی پایان دهد. این اتحاد و همکاری چه در داخل و چه در خارج طرفداران سوسیالیسم را به نیروی قابل توجه و تاثیرگذار تبدیل خواهد کرد. پس از تبدیل چپ به یک جریان اجتماعی می‌توان، بنابراین مقتضیات و شرایط، با سایر صف‌های موجود در جنبش جهت ایجاد یک جبهه ضددیکتاتوری یا هر جبهه دیگر تلاش کرد

۸۸/۱۱/۲۶

✱

است هرتعویض قدرت و هر انقلاب سیاسی می‌تواند فرصت‌هایی برای تشکل طبقه کارگر بوجود بیاورد و این راهی بس دراز است. پژوهش‌های بدون تعصب در مورد وضعیت طبقه کارگر در ایران، تحلیل‌های علمی و دقیق در مورد اینکه کارگران چه کسانی هستند، مطالبات آن‌ها چیست و خلاصه تلاش نظری و عملی برای بسیج و ترغیب کارگران به سازمان‌یابی اصلی‌ترین و مبرمترین هدف مارکسیست‌هاست و یک لحظه نباید از آن غفلت کرد، و در این راه اصل این است که هدف طبقه کارگر باشد و نه سازمان و گروه خود. این وحدت و یگانگی در تلاش‌های نظری و عملی اگر گروه‌گرایانه و تنگ‌نظرانه نباشد حتماً به نفع طبقه کارگر خواهد بود، آن را تقویت خواهد کرد و بدیهی است با تقویت طبقه کارگر، مطالبات جنبش نیز عمق و محتوی بیشتری خواهد یافت و این به نفع همگان خواهد بود.



نگذاریم تجربه قیام ۵۷ دوباره تکرار شود

آنچه امروز در ایران جریان دارد تداوم قیام مردم در سال ۵۷ است. انقلاب هنوز ادامه دارد و هنوز به ثمر نرسیده است. سوار شدن نیروهای ارتجاعی برقیام مردم نتوانست آن‌را به تمامی خاموش کند. از همان روزهای نخست مبارزه با غاصبان قیام مردم آغاز شد و همچنان ادامه دارد و حال پس از سی سال به مرحله‌ای تعیین کننده رسیده است. آنچه که مردم در طی این سی سال بدست آوردند، آموختند و تجربه کردند می‌تواند تاثیری بسیار متفاوت از سال ۵۷ بر جنبش و خیزش کنونی داشته باشد:

۱- سی سال بر این مردم گذشته است. آمار باسوادان و تحصیل کرده‌ها به ویژه در میان زنان بسیار بیشتر است.

۲- مردم در طی این سی سال به اشکال مختلف در صحنه سیاسی و مبارزه حضور داشته‌اند.

۳- تجربه‌ی ناکام خیزش سال ۵۷ را پشت سر دارند.

۴- سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی را تجربه کرده‌اند.

۵- گرچه چپ (مارکسیسم) به عنوان یک جریان اجتماعی کم‌رنگ‌تر شده اما به عنوان یک جریان فکری حضوری پررنگ و تاثیرگذار داشته و دارد.

بنابراین معترضین امروز به نسبت معترضین سال ۵۷ نه تنها آگاهی، شناخت و تجربه سیاسی بیشتری داشته و سنجیده تر عمل می‌کنند، بلکه درک روشن‌تری نیز از وضعیت خود در جامعه دارند:

۱- مطالبات مشخص دارند و فقط به شعارهای سلبی اکتفا نمی‌کنند.

۲- سازماندهی آنان مردمی تر و براساس مطالبات مشخص طبقاتی، گروهی و صنفی است و سیاسی صرف نیست.

۳- درکی آگاهانه‌تر و رادیکال‌تر از مفاهیمی همچون دموکراسی، حقوق بشر و عدالت دارند.

۴- اعتماد بیشتری به قدرت و توان خود دارند و کم‌تر چشم‌براه و یا در آرزوی یک ناجی هستند.

۵- حضوری فعال، خلاق و آگاهانه در جنبش دارند.

۶- از مبارزه درکی دراز مدت دارند و به دنبال راه‌حل‌های سریع و ضربتی نیستند.

۷- بسیاری از زنان از وضعیت سیاهی لشکر درآمده و نقشی فعال و آگاهانه دارند

که تمامت خواهان حکومتی اعمال می کنند ، بار عاطفی میان مردم – بالاخص آن ها که از نزد یک دستی بر آتش دارند و خود شاهد عینی سرکوب بی رحمانه و کشته شدن جوانان و زنان و مردان هستند – بسیار شدید است . این وفاداری به جنبش و احساس هم بستگی و هم دردی به یک دیگر ، از جنبه های بسیار مثبت این جنبش آزادی خواهانه و جمهوری خواهانه ی مردم ایران است . اما ، همواره در گرماگرم مبارزه بودن (بخصوص زمانی که انسان ها در برابر چنین توحشی هستند) مانع از تأمل و اندیشیدن در لحظه هم می شود . اگر چه چون تخم چشم می باید از این هم دردی و هم بستگی ملی و مدنی محافظت کرد ، می بایست به آن سوی دیگر واقعیت هم نظر داشت .

لحظه هایی که سرشار است از بارهای عاطفی طبیعی ، خود می تواند سبب کاهش مراقبت از جنبش و ندیدن نقص ها و ایرادات آن شود . بسیار اتفاق می افتد که به دلیل همین بار شدید عاطفی ، نقص ها و ایرادات دیده نشوند و حتا باعث پذیرش تسلیم طلبانه ی روندی شود که خود به خود پیش می آید یا به پیش برده می شود ، بی آن که دیگر ، کنش گران واقعی در آن سهمی داشته باشند . به همین دلیل نیز ، آن ها که اهل تفکر هستند و دل در گرو آزادی دارند ، در عین پشتیبانی کامل از حرکت آزادی خواهانه ی مردم ، می بایست با فاصله به بررسی این جنبش و جنبه های مثبت و منفی آن و نقص ها و نقاط قوت آن بپردازند و آن را صادقانه با دیگران در میان بگذارند و با رویی گشاده و ذهنی مدارا جویانه آماده ی شنیدن نظرها و اندیشه های دیگران باشند .

حال بپردازم به پرسشی که مطرح فرموده اید . اگر در جست و جوی این دلیل ها و علت ها ، تنها به دنبال « چرا » باشیم ، به گمان من نمی توانیم به ارزیابی درستی دست یابیم ؛ اما اگر این « چرا » را با « چگونه » - مردم در آن شرکت کردند و آن را به راه انداختند - جمع کنیم ، درست تر و بهتر می توانیم این جنبش را درک کنیم . به دیده ی نگارنده جمع این « چرا » و « چگونه » را می توان در پنج عامل جست و جو کرد .

۱- سر خوردگی فردی و اجتماعی در ساده ترین شکل بیان آن در در حوزه ی جامعه شناسی و سیاست، سر خوردگی را می توان ناشی از فاصله ای دانست میان موقعیتی که انسانی در جامعه ای دارد و موقعیتی که فکرمی کند مستحق آن است ، اما به دست نمی آورد یا دست یافتنی نمی یابد .

در دورانی که با ریاست جمهوری آقای خاتمی شروع شد، در آن حرکت عظیم ، جوانان و همه ی مردمی که به اصلاحات اعلام شده ی محمد خاتمی رأی داده بودند ودل بسته بودند، پس از یک دوره ی هشت ساله برابر واقعیتی قرار گرفتند که با توقع ها و امید ها و آرزوهای شان فاصله ای بسیار داشت . فاصله ای که نتیجه ای جز سر خوردگی و کنار کشیدن از شرکت مستقیم در امر سیاست نداشت . در دوران چهار ساله ی دولت احمدی نژاد که همراه بود با قدرت نمایی ها و یکه تازی های بی دروپیکر دولت و سازمان ها و افراد ریزو درشت نهادهای مالی و نظامی و اطلاعاتی ، همان فضای نسبی دوران خاتمی از بین رفت و نظام سیاسی ایران بیش از هر زمان دیگری بسته تر شد . در چنین اوضاع و احوالی ، این سر خوردگی فردی و اجتماعی - که همراه بود با آگاهی بیش تر مردم به استحقاق حقوق خود - به درجه ای رسید که برای هر انسان آگاه و متفکر و بیم ناک آینده ی کشور ، هراسناک بود . کافی است به « ما چی » ها و « ما چه کاره ایم » ها ی دوستان و آشنایان و افرادی را به یاد بیاوریم که حتا در دو- سه ماه مانده به انتخابات بر زبان می آوردند ، تا حد و درجه ی این سر خوردگی را در یابیم . اما با شروع انتخابات و احساس به وجود آمدن روزنه ای در فضای آن ، این سر خوردگی های فردی و اجتماعی جمع شده کارکردی کاملاً متفاوت و حتا مخالف با نقش پیشین خود ایفا کرد . این سر خوردگی فروخته ی جمعی به یک باره به نیرویی از خواسته ها و تمایل ها و آرزوها و مطالبات تبدیل شد و در بیان خود قدرتی به شکل انفجار عمومی و همه جانبه یافت .

۲- طرد تحقیر هر فرد و هر ملتی در برابر تحقیر ، تحقیر هویت ، تحقیر ملی ، تحقیر شخصیتی و... واکنش منفی نشان می دهد و در لحظه هایی از تاریخ هر ملتی این واکنش به تحقیر حتا می تواند علت العلل بسیاری از



خوانش جنبش های اجتماعی

پاسخ به پرسش های نشریه « آرش » فوریه ۲۰۱۰

کاظم کردوانی



پاسخ به پرسش ۱

پیش از پاسخ به پرسش شما می بایست بگویم که شما با اختصاص این ویژه نامه به بحث در باره ی چند و چون این جنبش ، بر موضوع مهمی انگشت گذاشته اید که از اهمیت خاصی برخوردار است . زیرا به سه دلیل پرداختن به این بحث ، ضرورت مبرم است .

نخست ، اهمیت خود این جنبش است ؛ جنبشی که در سی سال اخیر بی سابقه بوده است و مستقل از چگونگی شکل گیری بعدی آن ، یک برگ از تاریخ ایران را ورق زده است و تمامت خواهان حکومتی هر چه بکنند ، توان باز گرداندن آب رفته را به جوی ندارند . جنبشی که برای مردم ایران و میهن ما به معنای واقعی سر نوشت ساز است . اهمیت شناخت این جنبش در راهی است که تا امروز برابر ما گشوده است و اهمیت چند و چون کردن در باره ی آن ، در آینده ای است که برای میهن ما و فرد فرد ما در حال رقم خوردن است .

دوم، هر جنبش بزرگ اجتماعی در هر جامعه ای و در این جا در جامعه ی ما ، موقعیت ویژه ای فراهم می کند برای شناخت بیش تر آن جامعه . هر جنبش اجتماعی بزرگی ، آزمایشگاه بزرگی است در شناخت روحیات و خلیقات مردمی که در آن شرکت می کنند ، در شناخت صف بندی ها و شکل گیری های موجود در آن لحظه ی جامعه ؛ در یک کلام در درک بهتر ماهیت جامعه و سازه ها و ساختارهایی که اغلب در وضعیت عادی قابل رویت نیستند .

سوم، شرکت در هر حرکت و مبارزه ی اجتماعی به طور طبیعی با خود هم دردی ها و وابستگی های عاطفی به همراه دارد ؛ بخصوص در وضعیتی نظیر آن چه ما در ایران امروز شاهد آن هستیم . با سرکوب وحشیانه ی

جنبش‌ها و انقلاب‌ها باشد. تا آن‌جا که تاریخ به ما می‌گوید و خود شاهد آن بوده ایم، ایرانی‌ها همواره در برابر تحقیر واکنش‌های تند نشان داده‌اند.

از زمان دولت احمدی‌نژاد، به دلیل برخورد‌های تحقیرآمیز خود او و دستگاه‌های چند و چندگانه‌ای نظامی و انتظامی و امنیتی و مالی حامی او به جوانان و دانشجویان و زنان و متخصصان، به دلیل اشغال همه پست‌های کلیدی و حتی پایین‌دستی و بانکی و دانشگاهی و مالی به دست حامیان و حلقه‌های خاص آنان که از هر نوع تخصص و کارآیی بی‌بهره‌اند، به دلیل تحقیری که احمدی‌نژاد در عرصه‌ی بین‌المللی برای مردم ایران به «ارمغان» آورده بود؛ مردم و بالاخص جوانان و قشرهای متوسط جامعه از داشتن چنین رئیس‌جمهوری احساس تحقیر می‌کردند.

احمدی‌نژاد و نظریه‌پردازان و راه‌بران حکومتی او کوشیدند با تکیه به خصوصیت تاریخی ایرانی‌ها، با به راه انداختن یک موج کاذب ناسیونالیستی، این «تحقیر» را «دور» بزنند و خود سکان‌دار حرکت «عظمت‌خواهی» مردم ایران شوند. ایرانی‌ها مثل هر ملت کهن سال‌دیگری که از قدمت و فرهنگی چند هزار ساله برخوردار هستند و در آن‌دنیای بسیار دوربخشی از جهان را اداره می‌کردند (ایرانیان نخستین امپراتوری جهان را بنیاد گذاشتند) و امروز در جایگاه‌های بسیار پایین‌تری قرار گرفته‌اند، در ضمیر ناخودآگاه و در زبان خود همواره در حسرت (نوستالژی) آن روزگار گذشته‌اند؛ همواره در بیان و نظر خود با «دنیا» صحبت می‌کنند و به جای پذیرفتن واقعیت‌های امروزین خود و کوشش در هر چه بهتر کردن امروز خود، در ذهن خود بیش‌تر در فکر جهان و کل منطقه و... هستند. «دنیا» در ذهن ایرانی، از بی‌سواد تا روشنفکر، از روستایی تا شاه و رئیس‌جمهور، از عامی تا عالم همه و همه... هم‌همیشه به گونه‌ای کج و معوج حضور دارد و هم‌کارکرد خاصی دارد. در دور افتاده‌ترین ده مملکت، کشاورز ایرانی که کوچک‌ترین شناختی از دنیا ندارد در تعریف محصولی که کاشته است می‌گوید «در دنیا نظیر ندارد!» همین بیان را در پایتخت کشور هم می‌شنویم. چه در زمان شاه و چه در دوران جمهوری اسلامی، هر سد و کارخانه و بیمارستان و... که ساخته می‌شود، در تعریف آن صفت «بزرگ‌ترین» جزء لایتجزای آن است.

احمدی‌نژاد و نظریه‌پردازان حکومتی او، آن موج کاذب ناسیونالیستی را عمدتاً بر حول دو محور شکل دادند. یکی موضوع اتم و دیگری منطقه‌ای شدن قدرت ایران. در هر دو مورد، البته با تفاوت‌هایی، موفقیت‌های نسبی هم کسب کردند و باعث نوعی غرور و برانگیخته شدن احساسات ناسیونالیستی در بخش‌ها و لایه‌هایی از جامعه، حتی زمانی خیلی وسیع، شدند؛ اما در نهایت سود حاصل از این برانگیختگی احساسات ملی و میهنی مردم، به حساب آنان واریز نشد که سهل است بلکه نتیجه‌ای معکوس داشت و باعث دوری بیش‌تر مردم از احمدی‌نژاد و دولت او شد. غرور حاصل از مطرح شدن ایران در مقام یکی از تعیین‌کننده‌های اصلی معادلات منطقه‌ای (از افغانستان و عراق تا لبنان) که همراه بود با شکست سیاست جنگ‌افروزان و سیاست‌های جنگ‌طلبانه‌ی دولت بوش، به علت «این همان»ی که مردم میان احمدی‌نژاد و حامیان‌اش و حماس و حزب‌الله لبنان و مقتدا صدر در عراق و... برقرار می‌کردند و با توجه به احساسات ایرانی‌ها در این زمینه، مردم را از احمدی‌نژاد دور می‌کرد تا نزدیک. در قضیه‌ی اتم هم، هر چند نوعی غرور ملی در مردم رشد کرد (قدرت جهانی شدن و...) اما از آن‌جا که احمدی‌نژاد نمی‌توانست و نتوانست نماد ناسیونالیسم ایرانی باشد (به رغم وجود رگه‌های قوی ضد عربی - اما علنی نشده - در او و اطرافیان نزدیک‌اش)، این غرور برانگیخته شده نمی‌توانست او را بپذیرد. به همان نسبت که مردم در همان چارچوب به وجود آوردن جو ناسیونالیستی و در عین حال در پیش گرفتن مناسبات تحقیرآمیز با مردم (دچار غرور بیش‌تر می‌شدند و احمدی‌نژاد و مشاوران‌اش آن را دامن می‌زدند، مردم او را کوچک‌تر حس می‌کردند. مجموعه‌ی رفتارهای حقیرانه‌ی شخص احمدی‌نژاد در سطح جهان (ماجرای نطق در سازمان ملل، ماجرای دانشگاه کلمبیا، شرکت در کنفرانس شورای همکاری که در یکی از شیخ‌نشین‌ها برگزار شد و نشست در زیر نام جعلی «خلیج عربی» و دم‌برنیاوردن و خوشحال

بودن!...) و برخورد‌های حقارت‌آمیز با او در سطح بین‌المللی (در مقایسه با برخورد احترام‌آمیزی که با آقای خامنه‌ی داشتند)، چیزی جز احساس شرم و سرافکندگی برای مردم به بار نیاورد. با این رفتارها، مردم او را در حد رئیس‌جمهور جامعه‌ی خود نمی‌توانستند بپذیرند؛ او و مشاوران و نزدیکان‌اش را انسان‌های حقیری می‌دیدند که برای برکشیدن خود و حفظ قدرت خود، ایران و ایرانی را تحقیر کرده‌است. طرد این تحقیر برای بسیاری خرید آبرو و حیثیت برای خود و برای عده‌ای به یک معنا «مجازات خود» هم بود که به انتخاب و پذیرش او - به هر دلیلی و طبیعتاً بسیار متفاوت و گوناگون - تن داده بودند.

در جریان انتخابات و حرکت اخیر مردم، در سه لحظه‌ی خاص به روشنی می‌توان این عنصر طرد و تحقیر را دید. نخست، پس از مناظره‌های نامزدهای ریاست‌جمهوری با یک‌دیگر و با ریاست‌جمهوری پیشین، احمدی‌نژاد، بود. البته پیش از مناظره‌ها، بسیاری راه خود را انتخاب کرده بودند و تصمیم به رأی دادن به آقای موسوی یا آقای کروبی داشتند؛ اما بعد از مناظره‌ها، جامعه به یک باره «از جا کنده شد». افزون بر سهم‌کلی‌ای که این مناظره‌ها در ترغیب مردم برای شرکت در انتخابات داشتند؛ مناظره‌ی احمدی‌نژاد با موسوی و مجموعه‌ی رفتارهای او در این مناظره و آن جمله‌ی «بگم، بگم» در «جا کن شدن» مردم بسیار موثر بود. بسیاری که قصد شرکت در انتخابات را نداشتند، پس از دیدن این مناظره برای پایین کشیدن احمدی‌نژاد از اسب خیال و قدرت آن چنان بسیج شدند که اگر شدت آن از طرفداران پروپاقرص کروبی و موسوی بیش‌تر نبود، کم‌تر هم نبود. لحظه‌ی دوم، پس از کودتای انتخاباتی است و تأیید آقای خامنه‌ی. اعتراض و خروش بی‌نظیر ملیونی مردم، طرد این احساس تحقیر بود که حتی در زبان مردم عادی هم به ساده‌ترین و در عین حال عمیق‌ترین شکل آن بیان می‌شد: «به ما توهین شد»، «به ما بی‌احترامی شد»، «به ما برخورد». لحظه‌ی سوم، برخورد شدیدتر مردم بود به سخنان احمدی‌نژاد در تلویزیون که مردم را «خس و خاشاک» خواند و تعداد ملیونی حضور مردم را کم‌تر از تعداد رأی‌دهندگان یک حوزه (کم‌تر از پنج هزار) دانست.

۳ - هویت‌طلبی به گمان نگارنده، جنبش‌های اخیر مردم ایران در عین حال که جنبشی بود فراگیر که همه‌ی قشرها و طبقات و لایه‌های اجتماعی در آن شرکت داشتند، اما مولفه‌های اصلی آن را دانشجویان و جوانان، زنان، روشنفکران تشکیل می‌دادند. از منظر دیگری باید به حضور مهم و فعال طبقه‌ی متوسط در آن نیز توجه کرد.

در این نوشتار، به رغم اهمیت فراوان و گاه تعیین‌کننده‌ی آن، به دو موضوع شرکت روشنفکران و طبقه‌ی متوسط ایران نمی‌پردازم و آن را به فرصت دیگری موکول می‌کنم.

شرکت چشم‌گیر و فعال زنان و دانشجویان و جوانان در جنبش، از منظر طرح هویت و هویت‌خواهی نیز قابل بررسی است.

مفهوم هویت در حوزه‌ی علوم اجتماعی و علوم انسانی، موضوع خطیری است و باید آن را با احتیاط و حزم علمی فراوان به کار برد. به دو علت این احتیاط ضروری است. نخست، به دلیل سایه روشن‌ها و کج‌فهمی‌هایی که در خصوص این مفهوم وجود دارد (هر خواستی را نمی‌توان «هویت‌طلبی» تلقی کرد)؛ دوم به دلیل ثابت نبودن تعریف این مفهوم است.

هویت‌خواهی و هویت‌طلبی جوانان، از دو جهت قابل بررسی است. یکم، مقابله با گونه‌های فراوان و رنگارنگ جوان‌ستیزی حکومتی است که پس از یکی - دو سال بعد از انقلاب شامل حال جوانان غیر حزب‌اللهی شد. خواست‌هایی نظیر آزادی‌های مدنی، آزادی پوشش، آزادی معاشرت، در یک کلام آزادی در انتخاب آزاد نوع زندگی. وجه دوم این هویت‌خواهی فراتر از حکومت می‌رود و به یک معنا در برابر کل جامعه یا بخش بزرگی از آن قرار می‌گیرد. در این وجه، جوانان با تصور یا تصویری از آنان مقابله می‌کنند که جامعه از آن‌ها دارد. به این معنا که واکنشی است از یک سو در برابر رفتار پدیده‌سالارانه‌ی جامعه و خانواده با آنان و از سوی دیگر با تصویری از جوانان است که گویا همه‌ی آنان فکر و ذکری جز پول و ماشین و سکس ندارند و گویا نه غم کشور دارند و نه غم مردم و... در خصوص زنان، این هویت‌طلبی از مدت‌ها پیش به صورت منسجم و شکل داده شده، دست‌کم در بخش فعال و پیشرو آنان، بیان شده است.

چهارعامل پیش برشمرده - می بایست به مفهوم «معقول و منطقی» بودن توجه ی خاص کرد. از یک منظر، مردم به این نتیجه رسیدند که شرکت در این حرکت کاری است «معقول و منطقی». مردمی که از گرانی و تورم و کرایه خانه ی کمرشکن و... جان شان به لب رسیده بود، مردمی که شاهد غارت و قبیحانه ی ثروت شان به دست عده ای زورگو و غارت گر بودند، مردمی که نتیجه ی بی اعتنایی خود - از نگاه خود به حق - در انتخابات قبلی را در روی کار آمدن احمدی نژاد دیده بودند؛ شرکت در این انتخابات را - به رغم همه ی محدودیت هایی که همه می دانیم - کاری عاقلانه و منطقی ارزیابی کردند. این روزنه ی انتخابات، موقعیتی بود که بتوانند احمدی نژاد را از اریکه ی قدرت و خیال به زیر بکشند و در حد یک قدم، قدمی در جهت زندگی بهتر و جامعه ای قابل تحمل تر بردارند. این ارزیابی «معقول و منطقی» بودن، در حرکت ملیونی خود تبدیل شد به یک «باور عمومی». این «باور عمومی» به ناچار می بایست به «زبان» خاص خود دست می یافت تا باز نمود نارضایتی آنان باشد، تا با آن زیسته ی نا هنجار و ناعادلانه خود را بیان کنند، تا با آن بگویند چه چیزی عادلانه است و چه چیزی ناعادلانه. این «زبان» با واژه ی «آزادی» گره خورد. هر چند این جنبش، مثل هر جنبش بزرگ دیگری، در دنیاهای مختلف و در فضاهای مختلف شکل گرفت و جاری است؛ فصل مشترک همه ی این دنیا ها و فضاها، «آزادی» بود؛ به رغم معنای متفاوتی که این کلمه ی سحرآمیز در ذهن و خیال انسان ها پیدا می کند و پهنه ی وسیعی از خواست ها و مطالباتی که در برمی گیرد.

مشخصه های جنبش مردم - تا کنون - را دست کم می توان در ده موضوع دسته بندی کرد.

۱ - نداشتن رهبری واحد این جنبش تا به امروز دارای رهبری واحد نبوده است. بیان این مطلب، نه ندیدن توفیق آقای موسوی و پس از ایشان آقای کروبی در رهبری جنبش است و نه نفی ایستادگی تحسین برا نگیزآنان است بر سر قول هایی که به مردم داده اند؛ بلکه دیدن واقعیت موجود است. حتا موسوی و کروبی هم هنوز نتوانسته اند به نهاد واحدی در راه بری جنبش مردم دست یابند. افزون بر این، با نگاهی جست و جو گر می توان نشانه هایی از وجود نوعی تشکل های کوچک یا شکل گیری های محفلی مستقل از دو رهبر اصلاح طلب را در حرکت و راه بری بخش هایی از جنبش مردم دید که در آینده می توان از کم و کیف آنان، در صورت تداوم و جدی بودن شان، آگاهی بیش تری یافت.

۲ - رهبری این جنبش در دست روحانیان نیست.

۳ - جنبه ی مسالمت آمیز بودن این جنبش.

در جنبش اخیر که مردم ما به صورت ملیونی به خیابان ها آمدند و با شیوه ای مسالمت آمیز خواستار حق خود شدند، جهان را شگفت زده کرد و به تحسین واداشت. اهمیت این حرکت آن گاه دوچندان می شود اگر توجه کنیم که مردم ما در این سی سال در جامعه ای زندگی کرده اند که از روز نخست تمامت خواهان حکومتی لحظه ای از دمیدن در تنور خشونت باز نایستاده اند. جوانان ما و آن ها که اگر روز انقلاب به دنیا آمده باشند امروز سی ساله هستند، در خیابان و مدرسه و دبیرستان و دانشگاه و ... با خشونت بزرگ شده اند. جوانانی که از لحظه ی پا گذاشتن به مدرسه، هر روز چندین و چند بار از آنان خواسته شده است که با مشتان گره کرده بگویند مرگ بر این و مرگ بر آن. در چنین جامعه ای و در چنین وضعیتی، مردم و جوانان ما با این وجه مسالمت آمیز به خیابان می آیند و به رغم سرکوب شدید (کشته شدن حدود سیصد نفر - برخی قول ها رقم نزدیک به چهار صد نفر را مطرح می کنند - و دستگیر شدن بیش از چهار هزار نفر و زخمی های فراوان) کماکان جنبه ی مسالمت آمیز حرکت خود را حفظ می کنند (و جهانی به احترام آنان کلاه از سر برمی گیرد). البته در برخی موارد در تقابل با خشونت افسارگسیخته ی حکومتیان، جوانان مجبور به دفاع از خود شدند، اما این «خشونت» جنبه ی دفاعی داشت و نه تعرضی، یا آن چه پس از تیر اندازی مستقیم به سوی مردم - از بالای مسجدی که بسیجیان در آن حضور داشتند - اتفاق افتاد، حرکت مردم چهره ی خشن به خود گرفت. با این همه، در همه ی تجمع ها و تظاهرات ها، مردم و بالاخص جوانان با فکری از پیش اندیشیده و با روی کردی آگاهانه انتخاب شده ی عمل خشونت آمیز به خیابان ها نیامدند.

هویت طلبی زنان نیز در دو وجه قابل بررسی است. وجه اول آن در برابر حکومت و قانون های تبعیض آمیز زن ستیزانه ی موجود است که در خواست ها و مطالبات مشخص آنان در برابری حقوقی و سیاسی و اجتماعی آنان - برای برابری زنان و مردان - منعکس است. وجه دوم، در مبارزه با تفکرات مرد سالارانه ی جامعه و خانواده است. فراموش نباید کرد که کم نیستند مردانی که خود را از حکومت جدا می دانند و در بیان با قانون های زن ستیزانه ی موجود مخالفت می کنند؛ اما در عمل و آن جا که منافع خود آنان در میان باشد، از همین قانون ها به نفع خود استفاده می کنند. چند نمونه به دست بدهیم: مردان «مدرن» ی که در صورت اختلاف با همسر خود، برای اذیت و تحت فشار گذاشتن او، از دادن اجازه ی خروج از کشور برای مسافرت جلوگیری می کنند؛ یا مردان «مدرن» ی که در زمان اختلاف زناشویی و مراجعه به دادگاه از مفهوم های حقوقی نظیر «عدم تمکین زن» استفاده می کنند یا در خصوص بچه ها به قانون «حضانة اطفال» موجود تاسی می جویند؛ یا همه ی آن مردان «مدرن»ی که در قضیه ی ارث، برابری مردان و زنان را فراموش می کنند.

اگر حرکت دانشجویان و جوانان و زنان را در دو- سه هفته ی قبل از انتخابات و بحث های فراوان و شوق آمیز آنان را در گوشه و کنار میدان ها و خیابان های همه ی شهرهای ایران - از تهران پایتخت تا شهری که جز نام چیزی از شهریت ندارند - به یاد بیاوریم که در فضایی شاد و پر از امید اغلب تا پاسی از نیمه شب و گاه تا نیمه های صبح ادامه داشت؛ جمع شدن آن هویت های فردی در هویت جمعی آشکار می شود. به معنایی دیگر، هنگامی که این هویت فردی با هزاران هزار هویت فردی دیگر جمع می شود و در مسیر یگانگی حق طلبی و مبارزاتی قرار می گیرد، هویت همگانی بخش بزرگی از جامعه را می سازد؛ هویت همگانی ی که هم هویت فرد را مشخص می کند و هم از آن بسیار فراتر می رود.

این «ما»ی شکل گرفته که در عین هم خوانی با «من» من، در زمینه هایی متفاوت هم هست؛ «آن ها» و «این ها» را در برابر خود مشخص می کند. این گفت و گوی مستمر میان زنان و جوانان و حرکت جمعی آنان، احساس تعلق به یک گروه خاص، یک طیف خاص، یک «تشخص خاص»، - و حتا نوعی «رسالت» و نوعی «برتری» - را فعال می کند، «ما» را شکل می دهد و خود مبارزه «نهاد»ی را ایجاد می کند که می تواند یک هویت ارزشی را برای این جمع به گونه ای نسبتاً پایدار به وجود آورد. این «نهاد» - در مفهوم اختیاری این واژه در این جا - به یک آرمان زیسته متصل می شود که زندگی فردی شخص را هم تعالی می بخش.

۴ - خوانش اقتصادی تحلیل بسیاری از جنبش های اجتماعی را می توان با خوانش اقتصادی انجام داد. به این معنا که بر اساس محاسبه ی هزینه / در آمد و انگیزه های اقتصادی، شرکت انسان ها را در جنبش اجتماعی بررسی کرد. عنصر «حساب کردن» و «سود و زیان مادی» را سنجدین، سنجدین آن چه انسان ها به دست می آورند و آن چه از دست می دهند؛ و در نهایت کفه ی سود از زیان بیش تر می شود. در مقام مثال اگر چند روزی بازار بسته شود یا صنفی دست از فعالیت بکشد، سود آن پس از برآورده شدن خواسته های آنان بیش از ضرراقتصادی ی باشد که از این طریق نصیب آنان می شود یا ضرر اقتصادی حاصل از آن قابل اعتنا نباشد.

احمدی نژاد با قول آوردن پول نفت بر سر سفره ی مردم، در دوره ی پیش، به ریاست جمهوری رسید؛ اما همان مقدار نان سفره ی مردم را هم در دوره ی چهار ساله ی دولت اش از سر سفره ی آنان برچید. گرانی سرسام آور زندگی و مواد اولیه مورد نیاز مردم، رشد بی سابقه ی تورم، رشد بیکاری، رشد اختلاس و رشوه، رشد باور نکردنی اجاره خانه و ... به نارضایتی شدید مردم از احمدی نژاد و روی گردانی گسترده ی آنان از دولت او انجامید. براساس پژوهش انجام شده در باره ی این انتخابات، بر خلاف حدس و گمان های فراوان، احمدی نژاد حتا در روستا ها نتوانسته است حائز رأی اکثریت باشد. روشن است که این نارضایتی عمومی در انتخابات اخیر سهم مهمی داشته است، اما به گمان من این جنبش را نمی توان تنها در چارچوب مفهوم تقلیلی عقلانیت محاسبه ی سود و زیان انجام داد.

۵ - معقول و منطقی / آزادی به گمان صاحب این قلم، در بررسی چرایی و چگونگی شرکت وسیع مردم در این انتخابات و این جنبش - با توجه به

هم رأیی جریان های مختلف سیاسی و اجتماعی هم هست . به همین دلیل با آن که مردم مذهبی و جریان های دین باور اجتماعی حضور پررنگی دارند ، جنبش رنگ مذهبی ندارد . از این منظر با جنبشی که در ماه های آخر انقلاب شکل گرفت ، بسیار متفاوت است . دلیل این امر رami توان دست کم در دو عامل دید : یکی تجربه ی سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی و دیگری تجربه ی دوره ی اصلاحات .

۸ - جنبش شهروندی این جنبش به معنای واقعی ، جنبشی است مدنی و شهروندی . هویت آن با هویت مجموعه ی کنشگران اجتماعی فعال در این جنبش تعریف می شود و از این منظر دارای هویت طبقاتی به مفهوم خاص آن نیست . البته این امر به معنای عدم حضور افراد یا گروه هایی با دیدگاه های طبقاتی مختلف نیست .

۹ - خواست انتخابات آزاد این جنبش با موضوع انتخابات شروع شد و با مطالبه ی انتخابات آزاد ادامه یافت . هیچ گاه در این سی سال ، موضوع انتخاب و انتخابات آزاد در مقام یک امر مطرح و حیاتی این چنین برای مردم ما مطرح نشده بود . حتی آنانی که شرکت در انتخابات را امری در حد تکلیف شرعی تلقی می کردند ، امروز با نگاهی متفاوت به آن برخورد می کنند . نگاه مردم در این جنبش به موضوع انتخابات و حق انتخابات آزاد ، نگاه به امری بود زمینی و ملموس و حیاتی .

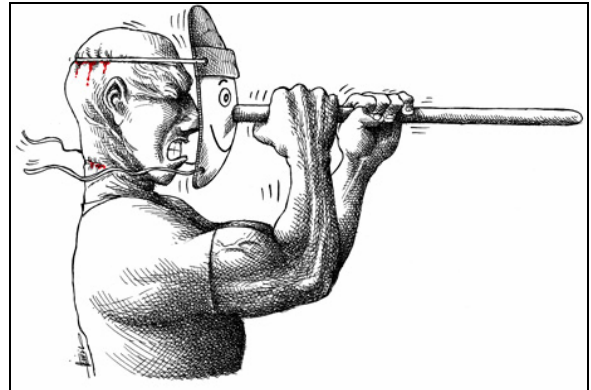
۱۰ - نگاه به جهان یکی از مشخصه های بارز این جنبش ، توجه ی خاص کنش گران فعال در آن به موضوع رسانه ها و بخصوص رسانه های بین المللی است . این توجه به رسانه های بین المللی چه در ارسال خبرها و پیامک ها و عکس ها و فیلم های کوتاه مدت ویدیویی (تلفن همراه) دیده می شود و چه در شعارهایی که به زبان انگلیسی (نظیر : رأی من کجاست) در دست تظاهرکنندگان حمل می شد . این نگاه به بیرون از ایران به یک معنا خواست بین المللی کردن خواسته ها و مطالبات جنبش بود و جلب توجه ی جهانیان به خود ؛ و افکار عمومی جهان را به یاری فراخواندن . نخستین بار است که در جنبش ایران چنین موضوعی چنین همه گیر و وسیع مطرح می شود .

در خصوص دوام این جنبش و نوع شکل گیری آینده ی آن امروز مشکل می توان سخن دقیقی گفت که با آن چه اتفاق خواهد افتاد ، منطبق باشد . مجموعه ی آن چه پیش از این در باره ی مشخصه ها و پی آمدهای تانکونی حرکت مردم و تداخل عامل ها ی مختلف در وضعیت امروز جامعه گفته شد ، به تنهایی می تواند بفرنجی و پیچیدگی اوضاع امروز ایران را روشن کند ؛ اما افزون بر آن نوع رفتار حکومت و چگونگی عمل نیروهای سیاسی و کنشگران اجتماعی برای برون رفت از وضعیت کنونی ، نقش تعیین کننده ی در آینده ی این جنبش خواهد داشت . اما اژهم اکنون می بایست به یک موضوع مهم توجه داشت : با توجه به گذشت بیش از شش ماه از شروع جنبش و تداوم آن به رغم همه ی سرکوب ها و دستگیری ها و کشتارها ، به ظن قریب به یقین می توان از تداوم آن در آینده سخن گفت . افت و خیزها و فراز و فرودهای آینده ی آن ، جزء لاینفک روند هر جنبش اجتماعی است . سکوت ظاهری و افت های آن های نمی بایست ما را دل سرد کند و تصور کنیم همه چیز به پایان رسیده است .

آن چه امروز ضرورت دارد ، طرح نظر است و بیان ضرورت ها ؛ هر کس و هر نیرویی براساس باورها و دیدگاه های خود می بایست راه کارها ی اندیشیده ی خود را در معرض قضاوت عموم قرار دهد و درجریان گفت وگویی مداراجویانه به رشد جنبش و اعتلای آن یاری رساند . آن چه در پی می آید ، پیش نهادها و ضرورت ها از نگاه صاحب این قلم است .

۱ - هر جنبش اجتماعی اگر در تداوم خود موفق به نهادسازی نشود ، یا بسیاری از دست آوردهای خود را از دست خواهد داد یا در آینده ای دور و با صرف هزینه های گزاف آن ها را به دست خواهد آورد . این نهادسازی ، گستره ی وسیعی از تشکیل حزب و تشکل های سیاسی تا انجمن های شهروندی و حتی تشکیل محفل های کوچک و جدا از هم را در برمی گیرد .

۲ - اتحاد ، رمز پیروزی . در این جنبش بزرگی که به راه افتاده است ، حفظ اتحاد از مهم ترین وظیفه های هر جریان و نیرو و فرد آزادی خواه و مردم خواه و میهن دوستی است . نیروهای سرکوب گر و تمامت خواه ، با چهره های گوناگون و در نقاب های مختلف ، همه ی هم و غم خود را در پراکندن این جنبش و تفرقه افکندن میان اجزاء تشکیل دهنده ی آن



۴ - مطالبات و ارزش های این جنبش عمدتاً به دور دو محور آزادی خواهی و جمهوری خواهی (جمهور مردم) استوار بود .

۵ - موضوع قدرت هر چند این جنبش برای به ریاست جمهوری رساندن منتخب اکثریت مردم بود و در نتیجه از زاویه ای مفهوم قدرت در آن نهفته بود؛ اما حرکت مردم به دست گرفتن قدرت به مفهوم خاص آن نبود . هدف حرکت مردم و بخصوص جوانان ، ساختن فضاهایی مستقل در برابر حکومت بود . مقاومت در برابر کنترل اجتماعی و همه جانبه ی حکومت بود . برای جوانان خصوصاً تکیه بر استقلال شکل های اجتماعی ی زیستن بود در برابر حکومت و دست اندازی های تو در تو و چند گانه و همه جانبه ی آن برزندگی فردی و اجتماعی آنان . خواست غالب ، خواست رسیدن به حق انتخاب آزاد نوع زندگی بود .

۶ - یک مطالبه از یک منظر ، این جنبش تنها یک مطالبه ی مشخص داشت : کنار زدن احمدی نژاد و انتخاب آقای موسوی یا آقای کروبی . مردم با توجه به امکان محدودی که داشتند (انتخاب یکی از چهار نفر تأیید صلاحیت شده ی شورای نگهبان) می خواستند از «شر» احمدی نژاد و گروه ها و باند هایی که او را به ریاست رسانده بودند «راحت» شوند و کسی را به ریاست جمهوری انتخاب کنند که در دست یابی به حقوق خود در حد یک قدم جلوتر باشند . این اصطلاح «یک قدم» یا «فقط یک قدم» در بحث هایی که میان مردم در خصوص چرایی شرکت در انتخابات در می گرفت، به کرات بر زبان طرفداران شرکت - از هر قشر و دسته بندی سنی - جاری می شد . پرواضح است که برنامه های ارائه شده از سوی دو نامزد اصلاح طلب سهم خود را در کشاندن و ترغیب مردم به سوی آن ها را داشت؛ اما حرکت اکثریت مردم - جز آن بخش که همواره می توانند رأی دهنده ی بالقوه ی آقای موسوی یا آقای کروبی باشند - بیش از آن که معطوف به این برنامه ها باشد، برشم اجتماعی آنان و «پندارین» (۱)ی که خود آنان از این انتخابات داشتند استوار بود . اگر برنامه های دو نامزد اصلاح طلب را مرور کنیم ، در می یابیم که برنامه ی آقای کروبی در مقایسه با برنامه ی آقای موسوی ، هم وسیع تر است و هم دقیق تر و روشن تر و هم بر روی خواسته های مهمی تأکید شده و اجرای آن ها را متعهد شده است . افزون بر این ، در دو سال اخیر آقای کروبی در باره ی اتفاقات جاری مملکت - نظیر جنبش زنان ، حرکت دانشجویان ، دروایش ... - نظر داده است و به نفع آنان به صراحت موضع گیری کرده است . در حدی که چارچوب این نوشته اجازه می دهد ، به طور خلاصه می توان چرایی اقبال بیش تر مردم به موسوی را در نبودن آقای موسوی در کسوت روحانیت ، ناشناخته بودن ایشان برای مردم ، حمایت ها و فعالیت های وسیع - آشکار و پنهان - آقای خاتمی به نفع موسوی دانست

۷ - گر خورند دو نگاه در یک انتخاب در جنبش اخیر مردم ، هم مذهبی ها حضور دارند و هم لاییک ها ، هم سکولارهای مذهبی هستند و هم سکولارهای غیر مذهبی ؛ اهمیت این جنبش هم تنها در فراگیری همه ی قشرهای اجتماعی و گروه بندی های سنی نیست ، بلکه در هم دوشی و

متمرکز کرده اند. همه، از هر گروه و دسته و جریان یا فردی میان افراد که هستیم، می بایست با دو چشم بینا متوجهی این امر خطیر باشیم و آگاه باشیم که پیروزی آزادی خواهان تنها در اتحاد همه ی نیروهای ترقی خواه و ضد استبداد، اعم از لاییک و مذهبی، سکولار مذهبی و سکولار غیر مذهبی، میسر است.

۳- اتحاد با حفظ تمایز و حفظ هویت. در این سی سال ما دو تجربه ی بزرگ را پشت سر نهاده ایم. یکی در در زمان انقلاب است که با شعار «بحث بعد از مرگ شاه»، دهان هر دگراندیش و منتقدی را بستند و اجازه ی نفس کشیدن ندادند و شعار «همه با هم» تبدیل شد به «همه با من» و اکثریت عظیم نیروهای دگراندیش هم با آن راه آمد و زیر پرچم «یک و دیگر هیچ» به راه افتاد. دیگری، در دوره ی اصلاحات است. در دوره ی اصلاحات که با ریاست جمهوری آقای خاتمی شروع شد، در طیف سکولارهای غیرمذهبی و دگراندیش شاهد سه روی کرد بودیم. نخست، روی کردی که هیچ تفاوتی میان خاتمی و تمامت خواهان حکومتی قائل نبود و همه را به یک چوب راند و با دست چین کردن بخشی از واقعیت، سخنانی بسیار ناعاقلانه گفت و سیاستی ناعاقلانه تر درپیش گرفت؛ هم واقعیت جامعه را نادیده گرفت، هم خود به انزوا کشیده شد، هم هسته ی درستی که می توانست در بخشی از حرف هایش باشد مکتوم ماند. روی کرد دوم، کاملاً در تضاد با آن، همه ی هویت خود را بر سر اصلاحات به داو گذاشت و به رغم ماهیت و اندیشه ی خود، خواست ها و مطالبات خود را به ناکجا آبادی غیرقابل حصول وانهاد و در عمل - نه همواره در بیان - هرگونه تمایز خود را از بین برد. روی کرد سوم، کسانی که با درک اهمیت جنبشی که در ایران به راه افتاده است، بی آن که آن را در وجود این یا آن شخصیت سیاسی خلاصه کنند، ضمن پشتیبانی از جنبه های درست این حرکت، تا آن جا که امکان داشتند انتقادهای و دیدگاه های خود را مطرح کردند.

اگر در خارج کشور، دو روی کرد اول و دوم، جنبه ی غالب موضع گیری ها و حرکت نیروهای سیاسی و فکری ایرانیان را تشکیل می داد؛ در داخل ایران روی کرد سوم و تا حدودی روی کرد دوم - اما نه به شدت آن چه در خارج مطرح شد - وجه غالب موضع گیری ها ی نیروهای سیاسی - اجتماعی و روشنفکران و اهل قلم بود.

امروز ما با آموختن از این دو تجربه ی بزرگ، می بایست آگاه باشیم و هویت و تمایز خود را قربانی لحظه ها و خوش باوری ها نکنیم. هرچند که جنبش امروز ایران، به رغم برخی ظواهر، جنبشی است متفاوت با آن چه در آستانه ی انقلاب شاهد بودیم یا آن چه در دوره ی اصلاحات اتفاق افتاد.

۴- حرکت مردم در این جنبش به گونه ای بود که آقایان موسوی و کروبی بسیار بیش از آن چه تصور می شد و خود تصوری کردند (و خود نیز اذعان کرده اند) به جلو گام برداشتند و تا به حال به آن چه گفته اند عمل کرده اند و می بایست سیاس گزار این ایستادگی های تحسین برانگیزشان بود. اما، جوانان ما، زنان ما، نیروهای سکولارهای غیرمذهبی می بایست آگاه باشند که اصولاً قرار نیست که این آقایان سخن گوی نیروهای سکولارهای غیرمذهبی باشند. از این آقایان به دلیل جای گاه ی که امروز دارند، به دلیل اعتمادی که مردم به آن ها کرده اند، به دلیل قول هایی که داده اند؛ تنها می بایست خواست که برعهد خود با مردم وفادار بمانند و به آن چه گفته اند عمل کنند و تن به سازش های غیراصولی ندهند که تاکنون میان دولت مردان ایران مرسوم بوده است. توجه به این موضوع به دو دلیل اهمیت دارد. نخست، سطح توقعات نیروهای سکولار غیرمذهبی را از آقای موسوی و آقای کروبی مشخص می کند. به این معنا که دچار توهم نخواهند شد و توقع نخواهند داشت که این آقایان به جای نیروهای سکولارهای غیرمذهبی یا آن طور که خود می خواهند این آقایان عمل کنند. دوم، مسئولیتی که به دوش نیروهای سکولار غیرمذهبی است به دیگری تفویض نخواهند کرد.

۵- آقایان موسوی و کروبی می دانند و خود چه پیش از انتخابات و چه در روند آن و چه پس از آن، مشاهده کرده اند که افراد روشنفکران و نیروهای سکولار غیرمذهبی سهم فراوانی در این جنبش داشته اند. بسیاری از این جوانان و زنان و مردانی که تا پای مرگ ایستادند، نه با این آقایان هم باور بودند و در نگاه های مذهبی آنان شریک. اینان با توجه به

اهمیت این لحظه ی تاریخی، دست در دست این آقایان ایستادند؛ با همه ی تفاوت ها و اختلاف هایی که اغلب به آن آگاه بودند. امروز می بایست به جد از این آقایان خواست که از این تصور - اگر دارند - که گویا با نیروهای مذهبی خودی توانسته اند به این جایی برسند که امروز هستند، فاصله بگیرند و مرزبندی های مرسوم خودی و غیرخودی را ارزانی نیروها ی مستبد و تمامت خواه بدانند؛ مهم تر از همه، مانند دوره ی اصلاحات به افراد و نیروهای «غیر خودی» به چشم «سیاهی لشکر» نگاه نکنند. آزادی خواهی تنها در بیان نیست، در عمل است و نشان دادن صادقانه باور به حق فعالیت، حق حیات، حق برخورداری کامل از حقوق شهروندی برای هرکس و هر نیرویی است؛ خواه «خودی» باشد و خواه «غیرخودی». آزادی خواهی در باور به این حقوق برای هریرانی است و پشتیبانی از این حقوق است.

۶- نیروهای سکولار غیرمذهبی، مذهب ستیز نیستند (و به باورهای دینی و عقیدتی مردم احترام می گذارند)؛ بلکه با حکومت دینی توافق ندارند و خواهان جدایی مذهب از حکومت هستند و معتقدند که دین می بایست به حوزه ی خصوصی غیرحکومتی بازگردد. این حکومت مذهبی و بخصوص تمامت خواهان حکومتی هستند که بزرگ ترین ضربه را به دین زده اند و دین را - که یکی از مهم ترین ملاط های جامعه ما است - از کارکرد طبیعی خود خارج کرده اند و آن را به یک ابزار و آلت دست عده ای قدرت پرست تبدیل کرده اند.

۷- سال هاست که بسیاری از روشنفکران و جریان های سیاسی (عمدتاً سکولار غیرمذهبی) در باره ی اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و اهمیت آن و ضرورت رعایت مفاد آن، سخن گفته اند. امروز، می بایست با توجه به اوضاع ایران و آمادگی جامعه در پذیرش مطالب آن بر این اعلامیه تأکید کرد و بحث در باره ی مفاد آن را به یک بحث عمومی تبدیل کرد. افزون بر این، این اعلامیه می تواند به یکی از محورهای اصلی بحث در حوزه ی اتحاد عمل نیروها و جریان های مختلف سیاسی ایران، اعم از مذهبی و سکولار و سکولار مذهبی و سکولار غیرمذهبی تبدیل شود.

۸- با توجه به خطیر بودن اوضاع جامعه ی ایران می بایست امروز بیش از هر زمان دیگری توجه کرد که برخلاف درک کودکانه ای که این و آن جا دیده می شود، طرح خواست ها و شعارهای نامتناسب و بیرون از ظرفیت جنبش، ارتقاء جنبش نیست. ارتقاء جنبش نه در رادکالیزه کردن یک جانبه و خارج از ظرفیت ایران، بلکه در عمیق تر کردن و بالابردن و کمک به اندیشمندانه کردن ذهن و فکر مردم است. ارتقاء جنبش، در روشن گری و شکافتن مفهوم آزادی خواهی است، در روشن کردن همه ی مختصات آزادی در همه ی وجوه آن است.

۹- در سی سال گذشته و بخصوص در دو دهه ی قبل، روشنفکران و جریان های فکری مختلف حضور بسیار پررنگی در عرصه ی فکر و فرهنگ ایران داشته اند و آن چه امروز در میان جوانان و مردم اهل فکر مطرح است، حاصل همان فعالیت ها در حوزه ی اندیشه است، اما این سخن ها بیش تر در دایره ی خاصی عمل کرده است. در وضعیت امروز ایران که چنین جنبشی سربرآورده است و همه مشتاق شنیدن «حرف» هستند، بیش از گذشته می بایست به این امر توجه کرد، چون امروز این «سخن» ها می تواند در زمان بسیار کوتاه تری - در قیاس با گذشته - به یک نیروی مادی بزرگ تبدیل شود. امروز سهمی که روشنفکران و متخصصان علوم اجتماعی و علوم انسانی می توانند در پیش برد فکری این جنبش انجام دهند، از اهمیت فراوانی برخوردار است. امروز، ما بیش از هر زمان دیگری به «مفهوم سازی» و دامن زدن به یک «جنبش فکری» نیاز داریم. این جنبش فکری می بایست هم به مدد کارفکری فردی انجام شود و هم با تشکیل «اتاق های فکر»، روشنفکران و نیروهای سکولار غیرمذهبی می بایست آگاه باشند که - افزون بر شرکت در عمل - تنها در صورت شرکت فعال در این حرکت فکری است که قادر خواهند بود از تکیه گاهی مطمئن برای تأثیر در روند جنبش برخوردار شوند.

۱۰- در پی جنبش فراگیر مردم و آن چه در پی آن آمد، موضوع انتخابات آزاد با همه ی اهمیت و وزنه ی تاریخی آن برای جامعه ما مطرح شده است. هیچ گاه در طول پنجاه و شش سال گذشته (از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا به امروز) مردم به موضوع انتخابات، به عنوان امر تعیین کننده ی

زندگی خود تا این حد پی نبرده بودند. زمانی این خواسته و مطالبه، عمدتاً در حوزه ی روشنفکری و سیاسی مطرح بود، حال آن که امروز اهمیت آن برای مردم کاملاً آشکار شده است. امروزی توان در میان مردم از ضرورت مبرم انتخابات آزاد سخن گفت و آن را به نیرویی مادی و مطالبه ی دراز مدت کل جامعه تبدیل کرد.

۱۱ - حکومت با دست اندازی به همه ی عرصه های عمومی و خصوصی، تا آن جا که در توان داشته است حق انتخاب نوع زندگی را از مردم سلب کرده است. جوانان و زنان و مردان، نه در نوع پوشش خود آزادند، نه در معاشرت ها، نه در انتخاب نوع تفریح و تفرج، نه در انتخاب امکانات فرهنگی و ورزشی (سینما، موسیقی، تئاتر، شنا و...)، نه در برخورداری از حق زندگی بی دغدغه و بدون اقا بالاسر و فارغ از بگیر و ببند و زندان و تعزیر و تنبیه. در وضعیت امروز که امر انتخابات آزاد چنین وسیع و فراگیر مطرح شده است، می بایست این موضوع را با حق انتخاب آزاد نوع زندگی پیوند داد و در این خصوص به روشنگری پرداخت.

۱۲ - هیچ کس نمی تواند درباره ی شیوه ی مبارزه مردم « دستور » صادر کند، و اغلب هم افزون بر اراده ی مردم، حکومت ها نوع مبارزه را به مردم تحمیل می کنند. اما، هر فرد، هر انسان صاحب عقیده و اندیشه، هر جریان و نیروی فکری و سیاسی، می تواند از تمایل ها و ارجحیت های خود سخن بگوید و در بیان و عمل به آن روی آورد. به گمان نگارنده، تا به امروز شیوه ی غالب جنبش مردم ما مبارزه ی مسالمت آمیز و غیرخشونت بار بوده است و این امر یکی از جنبه های بسیار مثبت این جنبش بود که پشتیبانی یک جهان را برای خود رقم زد. بی آن که بخواهم دچار ساده لوحی شوم و ندانم که در مسیر مبارزه، گاه اتفاق می افتد که جنبش - مستقل از خواست این و آن - به راه های غیرمسالمت آمیز متوسل می شود، معتقدم که روشنفکران و کنشگران اجتماعی و نیروهای فعال سیاسی و فرهنگی و اجتماعی، کماکان می بایست بر این وجه فعالیت و مبارزه پافشاری کنند و مبلغ راه های غیرقهرآمیز گذار به دموکراسی باشند. به گمان صاحب این قلم، با توجه به وضعیت فعلی ایران و صف بندی های موجود در آن و روحیه ی حاکم و اوضاع بین المللی امروز، امکان رسیدن به آزادی از راه های غیرقهرآمیز وجود دارد. ما نه تنها نمی بایست مشوق و مبلغ راه خشونت آمیز باشیم، بلکه باید آگاه باشیم که از دل قهر و خشونت کور، اغلب نه فرشته ی آزادی که هیولا زاده می شود. (۱)

پاسخ به پرسش ۲

ترکیب طبقاتی این جنبش و اصولاً هر جنبش اجتماعی بر اساس کنشگران آن تعیین می شود. در جنبش عظیم دموکراسی خواهی امروز مردم ما، همه ی طبقات و قشرهای اجتماعی به نوعی حضور دارند؛ هر چند که این جنبش اساساً، جنبشی است شهروندی و وزنه ی سنگین آن را زنان و مردان و جوانان آزادی خواه طبقه ی متوسط تشکیل می دهند. اما، تا به امروز هیچ قشر و طبقه ای با شعار خاص خود و در ارتباط با منافع اقتصادی خود در این جنبش حضور ندارد. این جنبش، جنبشی است بسیار عام که بر اساس خواستی دموکراتیک و جمهوری خواهانه (رأی من کو؟) به راه افتاد و روز به روز رشد کرد و مطالبات دیگری نیز در آن مطرح شد، اما هم چنان در حد جنبشی عام و آزادی خواهانه - که برای امروز و فردای جامعه ی ما بسیار حیاتی است، ایستاده است.

پاسخ به پرسش ۳

نخست به گمان من، همان طور که بارها بیان کرده ام، « آزادی»، همان واژه ای که علمای مستبد و مخالف سرسخت مشروطیت از آن به عنوان « لفظ قبیحه» نام می بردند، برای ما - از هر قشر و طبقه ای که هستیم - از نان شب واجب تر است. تصور می کنم راهنمای شما در طرح این پرسش همان دغدغه ای باشد که من دارم. من این جا و آن جا شنیده ام، بیش تر به صورت پوشیده و نیمه پنهان و در لفافه ای از توجیهات نظری بسیار بی ارتباط با جامعه ی ایران، که به دلیل عدم حضور طبقاتی طبقه ی کارگر، این جنبش «به ما مربوط نیست» یا «بدتر از آن جنبشی است ارتجاعی». شکل گیری هر جنبش اجتماعی بر اساس اراده و خواست صرف این و آن صورت نمی پذیرد که مثلاً کسی بگوید جنبش «باید» به «خواست» و



« رهبری » این یا آن طبقه شروع شود که در آن صورت و در آن زمان التفات ما شامل آن خواهد شد. امروز، بزرگ ترین و مدنی ترین جنبش تاریخ ما در جریان است و وظیفه ی هر ایرانی میهن دوست و مردم دوست و طرفدار زحمتکشان ایران، شرکت در این جنبش و تقویت آن و طرح اندیشه های راه گشا برای آن است. من و شما و هر انسان ایرانی درگیر اوضاع امروز ایران می دانم که این جنبش، در کنار همه ی جنبه های درخشان آن، دارای کمبود های بی شماری هم هست؛ از جمله طرح نشدن تبعیض های مذهبی علیه ی اقلیت های مذهبی، تبعیض های فرهنگی علیه ی اقلیت های قومی، تبعیض های بی شمار حقوقی و سیاسی و جنسیتی علیه زنان، موضوع عدالت اجتماعی، عدم شرکت طبقه ی کارگر با خواست های مشخص خود و... اما با ید در نظر داشت که این جنبش در گام های نخستین خود است و افزون بر آن چاره ی این ضعف ها و دیگر مشکلاتی که می توان برشمرد، تخطئه ی این جنبش نیست. چاره، شرکت فعالانه در آن و برطرف کردن ضعف های آن - هر کس به سهم خود - است.

حتی اگر بخواهیم با زبان مارکسیسم ارتدکس هم صحبت کنیم، باید یادآوری کرد که روزگاری در روسیه ی تزاری، عده ای از سوسیال دموکرات ها رشد سرمایه داری را - از دل نظام اقتصادی پیشینی روسیه - کاملاً به زیان طبقه ی کارگر می دانستند. اما لنین، بارها به آنان گوشزد می کرد که رشد سرمایه داری تنها به نفع سرمایه دارها نیست، بلکه به نفع طبقه ی کارگر هم هست و هر طبقه ای می تواند از آن به نفع خود استفاده کند.

افزون بر آن چه گفته شد، اگر این جنبش تنها یک « جنبش ضد دیکتاتوری » باشد - که به گمان من فراتر از این سخن هاست - یکی از پایه ها و ستون های اصلی موانع رشد و شکوفایی جامعه ما را نشان گرفته است و پیروزی آن، پیروزی مجموعه ی قشرها و طبقات فرودست جامعه ما هم هست. به علت دیکتاتوری حاکم بر جامعه ی ما، کارگران نمی توانند آزادانه مطالبات و خواست های خود را بیان کنند و مانند دیگر قشرها و طبقات نمی توانند تشکل های خاص خود را به وجود آورند تا این تشکل ها از منافع مشترک آنان دفاع کنند و حقوق از دست رفته خود را به دست آورند.

به گمان من، مهم ترین موضوعی که می بایست در نگاه به این جنبش در نظر گرفت، بیرون آمدن از کلیشه های ذهنی یا تاریخی شناخته شده ی جنبش های اجتماعی است. جنبش دموکراسی خواهی امروز مردم ایران را می بایست جزء جنبش های عمومی اجتماعی دانست که در این جا و آن جای دنیا هم دیده می شود که هم شکل اش و هم نوع بیان خواسته ها و مطالبات اش با آن جنبش های تاریخی که خود شاهد بوده ایم یا از خلال تاریخ دانسته ایم، متفاوت است.

پاسخ به پرسش ۴

نخست، موضوعی را می بایست یاد آوری کرد که شاید امروز به دلیل ابعاد عظیم جنبش کنونی ایران، بسیاری فراموش کرده باشند. در سال های اخیر به رغم سرکوب شدید و خفقان حاکم و به رغم نبود پشتیبان قوی، بخش هایی از طبقه ی کارگر ایران بسیار فعال بوده اند و مبارزاتی مثال زدنی را به پیش برده اند. مجموعه ی تظاهرات و اعتصاب های کارگری در اعتراض به عقب افتادن پرداخت دستمزدها، مبارزات کارگران هفت تپه، مبارزات اعضای سندیکای مستقل شرکت واحد - که هنوز هم تعدادی از رهبران آن ها در زندان بسر می برند - نمونه هایی از حرکت ها ی سندیکایی و طبقاتی کارگران است. من در جنبش امروز مردم ایران، سایه هایی از همان حرکت ها را هم می بینم.

بی شک می توان «وزن طبقاتی» کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؛ و در حوزه ی نظر راهکارهای آن چندان پیچیده نیست. مهم، عمل به آن هاست و فراهم کردن مقدمات عمل به آن ها.

نخست، شرکت فعالانه و مسئولانه و صادقانه در همین جنبش است. ضمن شرکت در این جنبش، طرح مطالبات و خواست های کارگران و زحمتکشان است و تبدیل آن به نیرویی مادی. با نگارش مقاله ها و تحلیل های واقعی، ضمن برشمردن جنبه های قوی و مثبت حرکت مردم، به ضعف های جنبش آنان نیز توجه کرد و آن ها را برشمرد و به دست اندکاران و فعالان و رهبران این جنبش، این ضعف ها را تذکر داد و برای آنان روشن ساخت که حفظ دست آوردهای جنبش عمومی مردم ایران بدون شرکت لشکر عظیم زحمتکشان ایران، اگر ممکن هم شود بسیار شکننده است.

جریان های سکولار غیر دینی به ویژه چپ، می بایست با بهره گیری از دانش و تخصص متخصصان و پژوهش گران، برنامه ها یا بنیان های راهبردی تا حد امکان روشن و دقیق برای ایران امروز و ایران فردای نزدیک ارائه دهند و در آن ها خواست ها و مطالبات کارگران و دیگر زحمتکشان را مطرح کنند تا از این طریق باعث ترغیب آنان در شرکت در مبارزات شوند. آن دسته از فعالان سندیکایی و کارگری که در ایران در محیط های کارگری کار می کنند، چه در نوشته ها و چه در گفته ها خود می بایست برای آنان روشن کنند که آینده ی آنان در گرو آینده ی این جنبش است و چنان چه می خواهند در آینده سهمی از نتایج این مبارزه داشته باشند، شرط آن شرکت فعالانه و مسئولانه در آن است و شکل دادن یک نیروی مادی واقعی حامی منافع آنان.

پاسخ به پرسش ۵

به دیده ی من، ما در ایران امروز با پدیده ای به نام «جنبش چپ» روبرو نیستیم، بلکه به جای آن می بایست از جریان یا جریان های چپ نام برد. دوم این که با بررسی بسیار اجمالی نظر و گفتار و عمل مجموعه ی جریان های چپ ایران از زمان انقلاب به این سو به راحتی می توان به وضعیت بسیار نا هنجار چپ ایران پی برد. کافی است در کارنامه ی نظری و عملی تشکل های چپ ایران - به رغم همه ی تفاوت های حتی بنیادین آن ها، حزب توده، سازمان فداییان، سازمان های خط ۳ و...- اندک تأملی کنیم تا وضعیت کنونی را دریابیم. امروز، در کدام گروه نام و نشان دار چپ، گفتار و کلام چپ منطقی و منسجم و مرتبط با وضعیت معین و مشخص ایران سراغ دارید؟ موضوع بسیار با اهمیت دیگر در بررسی وضعیت چپ امروز ایران، برخورد حاکمیت است. کشتار های سال های اول دهه ی ۶۰ و قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و برخوردهای حذفی و سرکوب گرانه ی حکومت در مقابله با جریان های چپ، به نابودی بخش بزرگی از

کادرا و امکانات آن ها انجامید و آن ها که توانستند جان از مهلکه بیرون ببرند بی هیچ پیوند جدی با جامعه ی خود ماندند. اگر حاکمیت چنین کینه توزانه کمر به نابودی جریان های مخالف خود - از جمله چپ - نمی پرداخت و سرمایه های بزرگ انسانی جامعه ی ما را با چنین قساوتی به قربان گاه نمی برد، هم جریان های چپ می توانستند با شناخت بهتر جامعه و خود، به اشتباهات خود پی ببرند و سهم سازنده ای در کشور داشته باشند و هم جامعه ی ما از وجود چنین فرزندان محروم نمی ماند. امروز، به نظر من جریان های چپ ضمن شرکت در این جنبش بزرگ و مثال زدنی، می بایست «گفتار چپ» را مشخص کنند. بحران گفتار چپ، بحران جهانی چپ است و تنها به ایران خلاصه نمی شود. حتی جریان دیر پا و ریشه داری نظیر سوسیال دموکراسی اروپا هم امروز با بحران گفتار روبروست، که یکی از دلایل آن را باید در چرخش عظیم امروز جهان و جهانی شدن پرشتاب دنیا ی ما دانست. اما، اگر چپ های ایران می خواهند در صحنه سیاست جامعه ی ایران سهمی و جایی داشته باشند، می بایست از کلیشه های بی تاریخ شده - بهتر بگویم متعلق به تاریخ سپری شده ی چپ - دل بردارند و کلام و گفتار زنده و دموکراتیک چپ را سامان دهند.

پاسخ به پرسش شماره ۶

من تصور می کنم که در بخش های پیشین به نوعی به این موضوع هم پرداخته ام. در نتیجه در این جا به چند مورد اشاره می کنم.

یک: حکومت با تمام نیرویش مردم را ترغیب کرد که بیایند و در انتخابات شرکت کنند. مردم هم شرکت کردند. شرکت مردم در این انتخابات، یعنی ۸۵ درصد، بالاترین سطح مشارکت تا به حال بوده است. ولی رأی مردم به حساب نیامد. اما مردم ایستاده اند پای رأی خود. در انتخابات آشکارا تقلب شده است. مثل روز روشن است. لذا ایستادگی بر سر این موضوع به نظر من بسیار اهمیت دارد. در خواست انتخابات، در درون خود خواست دیگری نیز دارد و آن درخواست ضمنی انتخابات آزاد است. این حتی می تواند شعار ملی ما باشد. حتی برای درازمدت تر. یعنی اگر بر روی موضوع انتخابات پافشاری شود، کار شود، شعار انتخابات آزاد به معنای وسیع آن می تواند در آن گره بخورد.

دو: یکی از مسائل در هر حرکت اجتماعی این است که شما خطر را و نقطه ی ثقل را کجا تعیین کنید. جریان ها و جناح هایی که امروز در صحنه ی مبارزه ی اجتماعی حضور دارند و دارند عمل می کنند، کسانی که امروز در خیابان ها هستند و شعار می دهند و مبارزه می کنند، از مذهبی تا لاییک، از سکولارهای مذهبی تا سکولارهای غیرمذهبی هستند. همه ی این انسان های آزادی خواه مخالف احمدی نژاد و مخالف سیاست تمامیت خواهی حکومت ایران، از همه ی اقشار و گرایش های ایدئولوژیکی هستند. تمام ظرافت مساله در این مطلب است که اگر عده ای این حرکت را به گونه ای رادیکالیزه کنند که بیان کننده ی نظرهای خاص یک بخش از مردم باشد، اشتباه است. یعنی نه باید تندروی کرد و نه بر عکس آن. در مقام مثال اگر گروهی بیاید و شعار صرفاً مذهبی بدهد، تعداد زیادی که سکولارهای غیرمذهبی هستند، از این جنبش کناره خواهد گرفت و اگر سکولارهای غیرمذهبی بگویند ما هستیم و به جریان های مذهبی کاری نداریم باز هم عده ی زیادی از این جنبش جدا خواهند شد. در نتیجه طوری باید رفتار کرد که مجموعه ی قشر های مردمی که تا به حال در خیابان بوده اند در جنبش حضور داشته باشند.

در هر حرکت، هر جنبش به جایی می رسد که باید مکثی بکند و تأمل بکند ببیند که قدم بعدی را چگونه بردارد. آن چه تا به حال انجام داده است چه بوده است و چه بازتابی داشته است و چه امکاناتی دارد. و آن گاه یک قدم جلوتر برود. زیاده روی از هر طرفی که باشد ضرر می زند به جنبش. در واقع، تلاش حکومت تا به حال چنین بوده است و حال هم چنین است که یک بدیل، یک اپوزیسیون غیرحکومتی، یک آلترناتیو به وجود نیاید. امروز بدیل سکولار غیرمذهبی در موقعیتی نیست که بتواند مجموعه ی جامعه را هدایت بکند. اگر راه حلی وجود داشته باشد این خواهد بود که این بخش از فعالان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی جامعه صادقانه و بدون هیچ حرکت نمایشی و تحریک آمیز در جنبش شرکت

درگذشت یک کارگر مبارز



در سال ۲۰۰۸، گذرم به شهر سن خوزه در کالیفرنیا افتاد. اولین کارم تلفن به آقا عبدالله دوست دیرینه‌ام در سال‌های ۷۸-۱۹۷۷ بود.

هنوز چند ساعتی از دیدارمان نگذشته بود! از دوستی صحبت می‌کرد که از جان‌بدربرندگان قتل‌عام‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ جمهوری اسلامی است. اسرار داشت که حتماً باید او را ببینم. عبدالله شیفته‌ی اخلاق و رفتار این زندانی سیاسی شده بود. من که عبدالله را سال‌ها بود می‌شناختم- از هواداران سازمان انقلابی اولیه در امریکا بود- و با روحیه و خلق و خوی او آشنا بودم، کنجکاو شدم هرچه زودتر این زندانی سیاسی را ببینم. با دیدن فرامرز، تازه دلیل این همه علاقه عبدالله را فهمیدم.

فرامرز داور دیلمی، کارگر زحمت‌کش و شریفی که تمام عمر به آرمان هم طبقه‌ای‌هایش وفادار مانده بود. او از پیشگامان کارگری شمال ایران بود.

در اوایل انقلاب، سخنرانی‌های پرشوراش در دفاع از منافع زحمت‌کشان ایران در گیلان و مازندران، شور و حال خاصی داشت. او از اعضای سازمان «کومله»ی کردستان ایران و هم‌رزم «بیژن چهررازی» از کادری‌های برجسته‌ی این سازمان بود



(بیژن چهررازی در مرداد- شهریور سال ۱۳۶۲ در زندان اوین تیرباران شد)

فرامرز، در سال ۱۳۳۳، در شهر سیاهکل بدینا آمد. در سال ۱۳۶۰ توسط آدم‌کشان رژیم‌اسلامی ایران شناسایی و روانه زندان شد. همسرش «پوران جم‌پور» که از اعضای کومله بود، پس از شکنجه‌های طاقت فرسا، اعدام می‌شود؛ و فرامرز نیز پس از قتل‌عام زندانیان سیاسی که به فرمان خمینی در تابستان ۱۳۶۷ به دار آویخته شدند، از زندان آزاد می‌شود.

او در سال ۱۹۹۲ به امریکا مهاجرت می‌کند. متأسفانه در سال ۲۰۰۸، بختک بیماری سرطان، زمین‌گیرش می‌کند. هر چند که مدت‌آشنایی من با فرامرز، بسیار کوتاه بود؛ ولی او را هم‌چنان زحمت‌کشی آرمان‌خواه و وفادار به هم طبقه‌ای‌هایش یافتیم. روزی در بیمارستان به آرامی زمزمه می‌کرد و می‌گفت: از دست آدم‌کشان اسلامی جان سالم بدر بردم ولی می‌ترسم نتوانم در مقابل این غول ناشناخته، مقاومت کنم.

فرامرز در آذر ماه ۱۳۸۸ (۴ دسامبر ۲۰۰۹)، در بیمارستان درگذشت و خانواده و دوستان دور و نزدیک خود را در غم دوری‌اش سیاه پوش کرد. پادش گرامی باد پرویز قلیچ‌خانی

*

کنند - همان گونه که تا به حال عمل کرده اند - تا بتوانند آرام آرام سازماندهی کنند و بتوانند دیدگاه‌های خودشان را به عنوان یکی از نظرهای مطرح در جامعه تثبیت کنند. اگر اپوزیسیون سکولار غیرمذهبی بتواند در عین حفظ تمایز خود، در اتحاد و وحدت با دیگر نیروهای آزادی خواه در تغییر اجتماعی فعالانه شرکت کند و تبدیل به یک نیروی اجتماعی شود؛ اپوزیسیون سکولار غیرمذهبی به موفقیت بزرگی دست یافته است.

سه: مسائل مربوط به آزادی و دموکراسی. من فکر می‌کنم بر چند موضوع باید تکیه کنیم. یکی از آن‌ها موضوع آزادی است. یکی دیگر مسئله‌ی حق انتخاب آزاد نوع زندگی است. ما باید موضوع‌هایی را مطرح کنیم که در ارتباط با دموکراسی و آزادی باشد. ما حرف‌های عجیب و غریبی نمی‌زنیم. می‌گوئیم ما انتخابات آزاد می‌خواهیم. خواسته‌ای که می‌شود آن را با آدم‌های معمولی هم در میان گذاشت و این بحث را در واقع به نیروی مادی تبدیل کرد. ما فکر می‌کنیم هر ایرانی حق دارد نوع زندگی خودش را آزادانه انتخاب کند. شما می‌توانید در باره‌ی این موضوع با هر کسی راحت صحبت کنید. فکر را به یک امر، در واقع به یک نیروی مادی در جامعه تبدیل کنیم. آزادی اندیشه و عقیده و بیان، آزادی نشر، آزادی تجمع، آزادی تشکل، آزادی پوشش. یعنی باید مؤلفه‌های مشخص آزادی را مطرح کرد. ما دو تجربه‌ی خونین در چهل - پنجاه سال گذشته داشته‌ایم. یکی در دوران شاه و یکی در دوران حکومت اسلامی. در نتیجه ما در عین شرکت فعال و صمیمانه در جنبش مردم و بی‌آن که با سیاست‌های ناپخته در برابر آن قرار بگیریم، می‌بایست با حفظ هویت خود و با در پیش گرفتن سیاستی دموکراتیک و آزادی خواهانه کوشش کنیم به یک نیروی اجتماعی تبدیل شویم.

چهار: جدایی دین از حکومت را باید بخواهیم. باید توجه کنیم که ما در دو سطح بحث داریم، یکی بحثی است که در سطح جنبش فکری و میان روشنفکران مطرح است. در این سطح، می‌توان مجموعه‌ی مباحث ایدئولوژیک و سیاسی و فرهنگی را مطرح کرد. اما در سطح عامه‌ی مردم، بحث‌های دموکراتیک قابل درک برای مردم می‌بایست مطرح شود. در مقام مثال عرض می‌کنم اگر به هر انسان معمولی بگویید که هر ایرانی حق دارد همان گونه که دوست دارد زندگی کند، قابل پذیرش است. این حتی برای کند ذهن ترین آدم‌ها هم قابل پذیرش است.

ما در عین بیان خواست دموکراسی و آزادی، می‌بایست با مؤلفه‌هایی این خواست‌ها را مشخص کنیم. نباید کلی و عمومی حرف بزنیم. باید بگوئیم مثلاً آزادی پوشش، آزادی بیان، آزادی اندیشه و آزادی عقیده، آزادی تجمع و آزادی تشکل. این خواست کلی را باید در اجزاء آن‌ها بیان کنیم. شما زمانی می‌توانید مردم را بسیج بکنید که صحبت و سخن تان قابل درک و ملموس باشد برای مردم. وگرنه خواست دموکراسی و آزادی از زمان انقلاب مشروطه تا امروز مطرح بوده است و به درستی از سوی نیروهایی عنوان شده است. امروز باید این خواست‌ها را مشخص کرد. یعنی جدایی دین از حکومت. حق آزاد زندگی کردن و حق آزادی اندیشه و بیان. باید این خواست‌های مشخص را با تمام اجزایش توضیح بدهیم. (۲)

kkardavani@yahoo.fr

زیر نویس‌ها:

- ۱- رجوع کنید به کاظم کردوانی، تحلیلی بر جنبش اخیر مردم ایران، اخبار روز- ۲ شهریور ۱۳۸۸
- ۲- رجوع کنید به کاظم کردوانی، رهیافت دموکراسی - ۵ مرداد ۱۳۸۸



هر روز که به موعد انتخابات خرداد ۸۸ نزدیک می شدیم، آرزوها و مطالبات مردم را می توانستیم به وضوح در شعارها و تجمعات هر روزه ی شان در خیابان ها و مراکز اصلی شهرهای بزرگی چون، تهران، شیراز، اصفهان، تبریز و... ببینیم. آن چه که بعدها بیشتر مشخص شد، این بود که بخش عمده ای از مردم، موسوی و کروبی را وسیله ای برای رسیدن به خواست های شان می دیدند، خواست هایی که عمدتاً حول آزادی های اجتماعی و فرهنگی دور می زد. اجتماعات پرشور مردم روز به روز بر وسعتش افزوده می شد، به ویژه مناظره های انتخاباتی که مستقیماً از تلویزیون پخش می شد، شعله ی التهاب جامعه را بیش از پیش برافروخته تر می کرد. در این میان مباحث حامیان شرکت در انتخابات و کسانی که خواهان تحریم آن بودند، خود حکایتی دیگر داشت. کسانی که از شرکت در انتخابات دفاع می کردند، سخن شان این بود، که می بایست از این فرصت تاریخی برای رسیدن به آزادی های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی استفاده ی بهینه کرد، مدافعان تحریم نیز حرف شان این بود، که شما تاکنون به ماهیت سرکوبگر این حکومت پی نبرده اید، رژیم کوچکترین منفذی را برای تنفس در فضای باز سیاسی تحمل نمی کند، چرا که نمی خواهد و نمی تواند شاهد فرو ریختن تاج و تختی باشد که سالیان سال آن را به یمن کشتار و شکنجه ی هزاران انسان شریف برپا کرده است، مدافعان تحریم هم چنین از ساختار قدرت و اصل ۱۱۰ قانون اساسی در ارتباط با اختیارات رهبری سخن می گفتند.

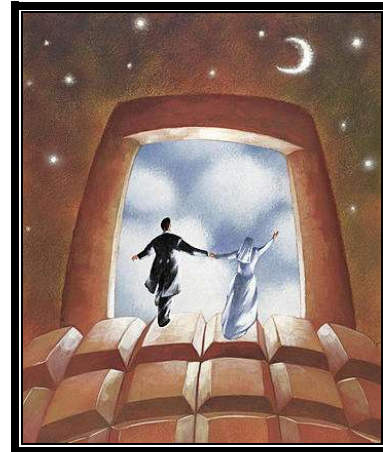
چند روز مانده به انتخابات، شعاری در بین اجتماعات مردم طنین انداز شد: اگه تقلب بشه، ایران قیامت می شه. گویی به این باور رسیده بودند که انتخاباتی در کار نخواهد بود. به موازات تجمعات مردم که هر دم بر تعدادشان افزوده می شد، وحشت و هراس را در چهره ی حکومتیان می دیدی، به ویژه آن که پیوند مستحکمی بین بخش عمده ای از موافقان و مخالفان شرکت در انتخابات در خیابان های کشور به ویژه در تهران برقرار شد و این پیوند موجب آن شد که میلیون ها تن از مخالفان شرکت در انتخابات بر تعداد معترضین افزوده شود.

با بیرون آمدن احمدی نژاد از صندوق ها آن همه تب و تاب و اشتیاق، ناگهان به خشمی توفنده تبدیل شد، سردمداران این حکومت در روز روشن با دستبردن در آراء میلیونی مردم، آنان را چون سیلی خروشان به خیابان کشاندند و این چنین بود که ما هم اکنون شاهد جنبشی اعتراضی هستیم که هم چنان به پیش می رود، روندی که می تواند با دخالت آگاهانه ی طبقه ی کارگر و عناصر فهیم آن فرجامی دگرگونه داشته باشد.

س- ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: آن چه تاکنون دیده شده، اکثریت کسانی که در این جنبش شرکت داشته و دارند، از لایه های بالایی کارگران یدی و فکری اعم از کارگران صنعتی خدماتی، معلمان، پرستاران و دانشجویان، هنرمندان و اقشار متوسط جامعه می باشند، در این ترکیب ما عمدتاً شاهد بروز مطالبات سیاسی و فرهنگی اجتماعی هستیم تا طبقاتی، این بدان معناست این حرکت توده ای از خلاء جهت گیری های طبقاتی به شدت رنج می برد، رسانه هایی چون صدای آمریکا و بی بی سی شبانه روز اخبار وقایع بعد از انتخابات را با جهت گیری ها و توصیه های خاصی انعکاس می دهند، و بر شباهت های آن با انقلاب نارنجی کشورهایی چون گرجستان گوشزد تأکید می کنند، تا مانع از رادیکالیزه شدن این جنبش شوند، رسانه های مذکور به رغم اطلاع از نظرات اصلاح طلبانه ی موسوی، کروبی، حول محور دفاع از جمهوری اسلامی و قانون اساسی، از آنان حمایت می کنند، علت این امر آن است که اینان به موقعیت اصلاح طلبان در جنبش جاری به خوبی واقفند.

واقعیت این است که جنبش اعتراضی کنونی به رغم خواست و تمایل اکثریت معترضین مبنی بر تقابل با حاکمیت، مَهر و نشان سبزها را بر خود دارد و در سطح کلان از سوی آنان سیاست گذاری می شود، بر این اساس مردم معترض نیازمند استفاده ی بهینه از فرصت ها و مناسبت هایی هستند که متعلق به طیف اصلاح طلبان است، برای معترضین این مهم است که آیا فراخوانی از سوی موسوی برای شرکت در فلان مناسبت داده خواهد شد یا نه؟ چرا که مردم برای عبور از اصلاح طلبان و گذر از این



آرزوها و مطالبات مردم

پاسخ بهروز خباز، به شش پرسش آرش

س- دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می توان توضیح داد؟

بهروز خباز: طیف اصلاح طلبان درون حکومتی از سالیان پیش در پی تغییراتی در سیاست های داخلی و خارجی نظام بودند. در بعد داخلی می توان این تغییرات را در حوزه ی عمدتاً فرهنگی و اجتماعی جستجو کرد. این طیف اولین گام بلند خود را در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۷۶ برداشتند و از طریق کسب نسبتاً بالای رأی مردم توانستند قوه ی مجریه را به مدت دو دوره ی متوالی در اختیار بگیرند. دوره ی پر تلاطم ریاست جمهوری محمد خاتمی نتایج زیان باری برای این طیف و هم چنین تجربه ی تلخی برای مردمی که با هزاران امید و آرزو به پای صندوق های رأی رفته بودند دربرداشت، چرا که فارغ از ماهیت ایدئولوژیک حاکمیت که بدون نظر مثبت رهبر هر آن چه را که مربوط به سیاست های کلی و اساسی مربوط می شود، نمی توان ذره ای تغییر در آن ایجاد کرد، شخصیت محافظه کار و مماشات گر محمد خاتمی نیز این سرخوردگی را تعمیق بخشید، از نظر بسیاری، خاتمی در مقاطعی حداقل می توانست در حد اعتراض خشک و خالی واکنشی نشان دهد که او همین واکنش را هم از مخاطبین خود دریغ کرد، به نمونه ی بارز آن می توان به حمله ی انصار حزب الله به کوی دانشگاه و محاکمه ی فرهاد نظری، رئیس پلیس وقت تهران اشاره کرد که در نهایت جای شاکمی و متهم عوض شد. تلاش اصلاح طلبان در سایه ی حاشیه ی امنی که داشتند در دوره ی اول ریاست جمهوری احمدی نژاد نیز ادامه پیدا کرد.

عملکرد احمدی نژاد در دوره ی اول ریاست جمهوری به ویژه در حوزه ی فرهنگی و اجتماعی که حاصل آن، بسته تر شدن فضای سیاسی و اجتماعی جامعه، محاکمه و سرکوب عریان فعالان جنبش های اجتماعی بود، به حد کافی موجب انزجار مردم از وی شد.

توده های جان به لب رسیده ی مردم این بار نیز خواستند بخت خود را در انتخابات خرداد ۸۸ در رسیدن به آرزوهای حداقل خود امتهان کنند که نتیجه آن شد که همگان شاهد بودند.

مردم کوتاه ترین راه را برای رسیدن به خواست های حداقل خود انتخاب کردند. اما عملکرد انزجار آمیز دولت احمدی نژاد و رهبری حکومت جهت گیری مردم را به سمت ساختار شکنی نظام هدایت کرد و شعار "رای من کجاست" در ادامه تبدیل شد به "موسوی بهانه است- کل نظام نشانه است" و دیگر شعارهای ضد حکومتی تبدیل شد.

س- چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمت کشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟

ج: کارگران دارای لایه های مختلف یدی و فکری هستند که هر کدام از آن ها شرایط زیستی، فکری و فرهنگی خاصی دارند، بنابراین ما نمی توانیم جنبش کارگری را جنبشی یک سطح و یک دست ببینیم، مبارزات جاری در این جنبش دارای سطوح مختلفی ست، شرایط و موقعیت سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کارگران مثلاً در کردستان دارند با دیگر مناطق بسیار متفاوت است.

البته اگر شتاب تحولات جاری امان دهد، پرداختن به این که چه کسانی کارگر هستند؟ را به جهت ضرورت آن اجتناب ناپذیر می دانم، بسیاری از معلمان، پرستاران، تکنسین ها و آن بخش از مهندسی که نه از پاداش های میلیونی که به واسطه ی خوش خدمتی به کارفرمایان، بلکه تنها از طریق فروش نیروی کار خویش ارتزاق می کنند، اینان خود را نه تنها کارگر نمی دانند بلکه چنین نامی را عمدتاً در مورد کارگران یدی که دارای شرایط فرهنگ خاصی هستند، به کار می برند. دوستی می گفت، در سال ۸۰ معلمان تجمعی اعتراضی در مقابل مجلس داشتند که اتفاقاً همان روز کارگران نیز به دعوت خانه ی کارگر در همان مکان در کنار معلمین حضور داشتند، این دوست به جهت بالا بردن وزن این دو تجمع به میان معلمان رفته بود که آنان را به هم آوایی مشترک با کارگران در رابطه با طرح شعارها ترغیب کنند، و نتیجه این بود که آنان (معلمان) این دوست را به شدت از خود برانند که: خواست های ما هیچ ارتباطی با خواست کارگران ندارد!! البته در سال های اخیر نزدیکی ها و ارتباطاتی بین فعالین کارگری و معلمان ایجاد شده است که می تواند نوید بخش ارتباطات تنگاتنگ و امید بخشی در آینده باشد.

در رابطه با بخش دوم سؤال باید بگویم، بلی می توان وزن و موقعیت طبقاتی کارگران در جنبش جاری را تقویت کرد و امروز این مهم بستگی تام و تمام به نگاه و رویکرد تشکل ها، کمیته ها و فعالین کارگری در ایران دارد، کارگران و فعالین کارگری در درجه ی اول می بایست با طرح خواست ها و مطالبات کارگری مندرج در قطعنامه ی "کمیته برگزاری اول ماه مه" حضور طبقاتی خود را در این جنبش اعلام کنند، بدین معنی که همین اعضای تشکیل دهنده ی کمیته ی برگزاری اول ماه مه به هر نحوی که خود تشخیص دهند در اتحاد عمل دیگری بر مطالبات قطعنامه ی آن کمیته پافشاری کنند. بدیهی است چنین طرح مطالباتی در صورتی نتایج مثبت و تأثیر گذاری خواهد داشت که با کارگران در میان گذاشته شود، انتشار وسیع طرح مطالبات کارگری در ارتباط با جنبش آزادیخواهی مردم می تواند افکار کارگران را در ارتباط برای آینده ی حضور کارگران در تظاهرات خیابانی آماده و مهیا کند. ناگفته پیداست، با توجه به روند به شدت نزولی سطح زندگی کارگران، تعطیلی کارخانه ها و اخراج و بیکارسازی های گسترده و رواج گسترده ی قراردادهای سفید امضاء، می توان در آینده ای نه چندان دور شاهد حضور چشمگیر توده های زحمت کش کارگران و ارتش عظیم بیکاران در صفوف معترضین خیابانی خواهیم بود، بنابراین طرح مطالبات اساسی کارگری در جنبش کنونی می تواند زمینه حضور طبقاتی کارگران را در آینده فراهم کند. فراموش نکنیم، میر حسین موسوی در مصاحبه ی اخیرش با سایت "کلمه" توجه خاصی به خواست های کارگران و معلمان نشان داده است، این مسئله می تواند برای ما فعالین کارگری با توجه به توانایی قدرت بسیج مردم معترض از سوی سیزها قابل تأمل باشد.

به موازات طرح مطالبات کارگری، پیگیری و دنبال کردن روند تشکل یابی کارگران نیز امری ضروری و اجتناب ناپذیر است، سازمان یابی کارگری از سال ها پیش در محافل مختلف کارگری با طرح ها و ایده های مختلفی در دستور کار کارگران و فعالین کارگری قرار گرفته است که این ایده ها خود را در اشکال مختلف تشکل های کارگری اعم از شورا، سندیکا و کمیته های کارگری تعریف کرده اند.

فارغ از فعالیت هایی که در عرصه ی تشکل یابی کارگری در سال های اخیر از سوی فعالین کارگری حول اشکال مختلف تشکل های کارگری

مرحله معنای کثرت جمعیت میلیونی و قرار گرفتن در کنار هواداران اصلاحات را به خوبی می دانند، این برای بخش عمده ای از مردم معترض یک فرصت محسوب می شود تا در پناه حاشیه ی نسبتاً امنیتی اصلاح طلبان بتوانند در حد توان خواست ها و مطالبات خود را فریاد بزنند، ضمن این که باید پذیرفت همین حاشیه ی امنیتی نسبی برای طیف اصلاح طلبان نمی تواند مدت زمان زیادی به قوت خود باقی باشد، این که آیا طیف اصلاحات در ایران در جهت نیل به اهداف خود که همان تمکین به آرای مردم در انتخابات ۲۲ خرداد، برگزاری انتخابات آزاد و اجرای بندهای فراموش شده ی قانون اساسی است موفق خواهند شد یا نه؟ بستگی به عقلانیت حاکمیت کنونی و توازن جناح های حاکمیت دارد، که به نظر من بسیار بعید می نماید، چرا که کوچک ترین عقب نشینی حکومت مساوی ست با پیشروی فزاینده ی خواست ها و مطالبات دمکراتیک مردم معترض که بی تردید می تواند فرجام بسیار ناخوشایندی برای حاکمان فعلی در پی داشته باشد.

س- آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمت کشان است؟ یا فقط در صورتی به نفع آن هاست که با خواست ها و رهبری آن ها شروع شود؟

ج: مطالبه ی آزادی های دمکراتیک نیاز اساسی جنبش های اجتماعی به ویژه جنبش کارگری و طبقه ی کارگر است، آن چه که تاکنون ما از آن غافل بودیم، همین پای فشردن اکتیو و مداوم بر چنین مطالبه ای بوده است، ما تا کنون بر مطالبات مسلمی چون؛ لغو قراردادهای موقت کار، افزایش سطح دستمزد، حق اعتصاب و حق ایجاد تشکل های مستقل کارگری پای فشردیم، ما همچنین در قطعنامه های مراسم اول ماه مه، بر آزادی زندانیان سیاسی و آزادی های دمکراتیک تأکید کردیم، اما، پیشاپیش می بایست به این سؤال مهم پاسخ درخوری می دادیم که آیا می توان بدون آزادی های اجتماعی، شاهد لغو قراردادهای موقت، بالا رفتن سطح دستمزد و مهم تر از آن شکل گیری تشکل های واقعاً مستقل کارگری بود؟ نمونه ی بارز آن را می توان به شکل گیری سندیکای کارگران شرکت واحد و هفت تپه اشاره کرد، این دو سندیکا در واقع برآیند نظرات تعداد کثیری از اعضا و کارگران محیط خود بودند، اما چرا فعالیت هایشان در قد و قواره ی یک تشکل توده ای کارگری تداوم پیدا نکرد، و یا از سال ۸۴ تاکنون دیگر شاهد برگزاری مجمع عمومی از سوی سندیکای کارگران شرکت واحد نبوده ایم و...؟ بی تردید این سخن بدین معنا نیست که ما با تشکیل چنین تشکل هایی در حال حاضر مخالفیم، این تشکلات پس از ایجادشان در جای خود تأثیر بسیار مثبتی در تزریق اعتماد به نفس در جنبش کارگری داشتند. اما محدودیت هایی که به واسطه ی سرکوب فعالین تشکل های مذکور تاکنون ایجاد شده است، نشان داد که تنفس در فضای خفقان برای یک تشکل کارگری ممکن نیست، در یک نگاه عینی و واقع بینانه، مهم ترین عامل بازدارنده را می بایست در حاکمیت عریان سرکوب و اختناق جستجو کرد.

در راستای رسیدن به اهداف کارگری، خواست آزادی های دمکراتیک برای ما کارگران همچون دیگر مطالباتمان می بایست به عنوان خواستی اساسی و حیاتی و نه سمبلیک مطرح شود. اگر روز را تنها امروز نبینیم و نگاه استراتژیک و کلانی به تغییر و تحولات موجود در جامعه داشته باشیم، اما سؤالی که خوب است برای ما کارگران طرح شود این است که در پی تغییراتی عمیق سیاسی در جامعه ی ایران سهم و منافع کارگران از پس این تغییرات چه خواهد بود؟

ما کارگران در صورتی که بدون مطالبات محوری و اساسی و هم چنین تشکلات مستقل خود و بدون وزن سیاسی و صف مستقل، تنها به عنوان شرکت کننده ی صرف در اعتراضات فعلی حضور داشته باشیم و از شعارها و سیاست گذاری های کنونی بی کم و کاست پیروی کنیم، مسلماً چنین روندی منافع طبقاتی ما را به عنوان طبقه کارگر تأمین نخواهد کرد، کارگران تنها در صورتی می توانند تغییرات کلان اجتماعی را به نفع خود رقم بزنند، که پیش از چنین تحولی دارای وزن سیاسی و طبقاتی خود در این جنبش باشند.

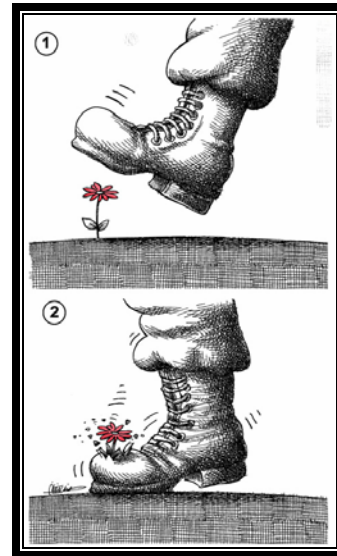
ضد سرمایه داری باشیم. بی تردید مشارکت تاکنونی فعالین کارگری و کارگران در وقایع اخیر را به هیچ وجه نباید نادیده گرفت، عناصر کارگری تقریباً در تمامی اعتراضات خیابانی حضور داشتند، آنان با در دست گرفتن پلاکاردهایی چون؛ "کارگر زندانی آزاد باید گردد"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "آزادی اندیشه، همیشه، همیشه" همواره در کنار مردم بوده اند، ده ها نفر از کارگران پارس خودرو در یک اقدام هماهنگ با مسدود کردن جاده مخصوص شعار "مرگ بر دیکتاتور" سر دادند، که به واسطه ی آن نیروهای امنیتی به آنان یورش برده و بیش از ۳۰ نفر از کارگران را دستگیر و روانه ی زندان کرد که خوشبختانه این کارگران در روزهای بعد آزاد شدند، اما شنیده ها حکایت از آن دارد که تمامی این کارگران از کار خود اخراج شده اند، جمعی از کارگران ایران خودرو با انتشار اطلاعیه هایی از حرکت اعتراضی مردم حمایت و سرکوب و کشتار معترضین را محکوم کرده اند، این ها درست، بی تردید نمی توان مخالف همین مشارکت فردی فعالین کارگری در اعتراضات اخیر باشم، به هر حال نمی توان شاهد و ناظر منفعل جمعیت میلیونی که در دفاع از آزادی های دموکراتیک بود، کشته می شوند و یا مورد تجاوز قرار می گیرند، اما همان طور که همگی بر آن واقفیم، چنین اقداماتی در صورتی می تواند تأثیرات ماهوی در روند حرکت های اعتراضی داشته باشد که سیستماتیک، سراسری و مداوم باشد.

س- چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج: دلایل این موقعیت حاشیه ای را به طور مشخص می توان در دو محور جستجو کرد: ۱- عدم حضور تشکیلات چپ در داخل که بسیاری از کادرها و فعالین آن بر اثر ضربات سال ۶۰ و سال های بعد از آن، یا در ردیف جان باختگان و زندانیان قرار گرفتند و یا ناخواسته تن به مهاجرتی داده اند که این تبعید همچنان ادامه دارد. ۲- حاکمیت نگاه سنتی و اقتدارگرا، چپ که این دومی می توانست با نقد و جمع بندی طی ۲۸ سال گذشته، خلاء وجود تشکیلات چپ در داخل را به نحوی جبران نماید و برای آینده ی چپ فرجام بهتری ترسیم کند، من به جهت اهمیت تعیین کننده ی محور دوم در ذیل این سطور به آن می پردازم.

در حال حاضر موقعیت چپ هم چنان حاشیه ای است، چپ تا زمانی که بخواهد به جهت گیری صرفاً ضد حکومتی در وقایع پس از انتخابات دل خوش کند، و اگر بخواهد نه در کنار جنبش، بلکه بر فراز آن باشد و به جای همدلی با جنبش کنونی در سودای کسب قدرت حزبی خویش باشد، چاره ای به جز در جا زدن و منزوی ماندن در این حاشیه نخواهد داشت، چپ با رویکرد جنبشی و پذیرش هژمونی کارگری می تواند در مسیر واقعی منافع طبقاتی و کارگری گام بردارد و تمام تلاش خود را در جهت سازمان یابی کارگران و هدایت و ارتقاء اعتراضات آنان به عنوان یک طبقه و جنبش مطالباتی در برابر حاکمیت سرمایه داری ایران به کار گیرد. بسیاری از دوستان همواره به این می اندیشند که در منازعات و رقابت های حزبی چگونه می توانند اتوریته ی خود را اعمال کنند، تو گویی کارگران در جامعه ی ایران همانند مومی هستند که می توان آنان را بر طبق خواست و اراده ی خویش به هر شکل ماهیتی درآورد، دوستان هنوز هم که هنوز است در سودای رهبری بلامنازع خویش بر کارگران هستند، جرمیت ها و دفاع از ساختارهای سنتی و منسوخ شده حول تدوین اساسنامه و سازماندهی تشکیلاتی هم چنان جان سختی می کند، هر کدام از این دوستان نسخه هایی در جیب خود دارند و متعصبانه و با قطعیت از آن دفاع می کنند، هر کس بدون اندک شناختی از توده ی کارگران و جامعه ی ایران به پیشبرد خط حزبی و سازمانی خود می اندیشد و با هدف کسب قدرت سیاسی (بخوانید کسب قدرت حزبی) واقعیت های درونی جنبش کارگری را نادیده می گیرد، سازمانی خواسته یا ناخواسته تمام یا بخشی از واقعیت ملموس این جامعه را نادیده می گیرد که؛ از تریبون خود به دیگران بگوید که اکثریت مطلق مردم همانند ایشان فکر می کنند و تنها خود را کعبه ی آمال و آرزوهای مردم می داند، در دیگری به واسطه عدم تحمل گرایش فکری درون سازمانی و اختلافات عجیب و غریب، یا شیوه هایی عجیب و غریب تر، غیر سیاسی ترین انشعاب روی می دهد که هیچ ربطی به منافع کارگران و کسانی که در دفاع از آزادی های اجتماعی

صورت گرفته است، و مشخصاً در دو مورد به ایجاد تشکل مستقل کارگری ("سندیکای کارگران شرکت واحد تهران و حومه" و "سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه") انجامیده است، اما معضل تشکل یابی سراسری کارگران هم چنان به صورت گره کوری در عرصه ی مبارزات کارگری در ایران از نمایی می کند، این گره کور به ما می گوید؛ مبارزات کارگری در ایران از پیچیدگی خاصی برخوردار است، این مبارزات در واحدهای تولیدی و خدماتی کوچک و بزرگ در مناطق مختلف کشور دارای ویژگی ها، شرایط و سطوح مختلفی است که ندیدن آنها می تواند فعالیت های کارگری را به بیراهه برد. به عنوان مثال آیا با توجه به وضعیت اختناق و سرکوب در جامعه می توان انتظار داشت که مثلاً کارکنان یک واحد بزرگ تولیدی در



روز روشن در محیط کار خود اقدام به تشکیل شوراهای مستقل خود نمایند؟ بدیهی است که با اوضاع و احوال کنونی نمی توان به این مهم همت گماشت، اما می توان فعالیت هایی را در این خصوص انجام داد، می توان در راستای ایجاد همین تشکل ها، دور از چشم حراست کارخانه سازماندهی کرد، بنابراین در راستای تشکیل شوراهای مستقل سراسری از هم اکنون می توان بسترها و زمینه های ایجاد آن را از طریق انتقال آگاهی های طبقاتی و ترویج فرهنگ تشکل پذیری و تأکید بر ضرورت داشتن تشکل های مستقل کارگری را به همکاران خود یادآور شد.

اولین بار بعد از دهه ی ۶۰ دوست کارگری در مراسم اول ماه مه سال ۸۳ نگاه کوتاهی به مقوله ی ایجاد کمیته های کارگری داشت که با مخالفت ها و موافقت هایی نیز روبرو شد، به نظر می رسد با توجه شرایط حاکم این مقوله حداقل می تواند تا تشکیل شوراهای سراسری کارگران هم چنان در دستور کار ما کارگران و فعالین جنبش کارگری باشد.

شرایط پلیسی حاکم بر جامعه ی ما، مخصوصاً حساسیت حکومت بر زندگی و فعالیت عناصر کارگری بیش از پیش شدت گرفته است، اگر می خواهیم دخالت هدفمند، آگاهانه و سیستماتیک در تحولات آتی داشته باشیم، می بایست از همه ی ابزارها و مکانیزم های موجود در این مسیر بهره برد، بنابراین می توانیم در کنار فعالیت هایی که در اشکال مختلف از سوی کارگران و فعالین کارگری صورت می گیرد، به تشکیل کمیته ها یا هسته ها و یا هر نامی که بر آن می گذارید، همت گماریم. فعالین کارگری می توانند در محیط کار خویش با ترکیب جمع های کوچکی از همکاران خویش، به ایجاد چنین کمیته هایی مبادرت ورزند. این کمیته ها می توانند در جلسات مختلف، مسائل کارگری و از جمله چگونگی شرکت آگاهانه که می تواند با بردن شعارها و مطالبات مشخص کارگری به درون تجمعات خیابانی همراه باشد، مشارکت مؤثر و محوری داشته باشند. سخن آخر این که؛ در صورت ایجاد و گسترش شبکه های رزمنده ی کارگری، در آینده می توان شاهد شکل گیری "جبهه ی مستقل کارگری" با مطالبات

اجتماعی شرکت کند و مشارکت واقعی خود را در تغییرات کلان اجتماعی ایران با تشکیل وزن و صف مستقل خویش معنا کند. البته باید آرزو کرد که شتاب تحولات کنونی ایران فرصت چنین امر مهمی را در اختیار ما قرار دهد، برای ما کارگران و فعالین کارگری مثل روز روشن است که صرف تغییر حاکمیت در ایران عمدتاً به نفع کسانی خواهد بود که از پی ریزی تشکلات مستقل کارگری با ساختار شورایی و تأثیرات بنیان کن آن در تقابل جدی با حاکمیت سرمایه داری در هراسند.

*



نسلی نو در راه

باقر مؤمنی

پیش از پاسخ دادن به هر پرسشی در مورد جنبش ضدحکومتی کنونی ایران باید به این نکته اشاره کنم که به علل گوناگون اظهار نظر قطعی برای من در این باره تقریباً غیرممکن است:

۱- غیبت و دوری ۲۶ ساله از وطن و جامعه، که اگر حتی اوضاع و مناسبات اجتماعی هم در این مدت ثابت می‌ماند، بعلت تغییرات در موقعیت اجتماعی کنونی و تحولات فکری و احساسی خود من درک آن و داوری و صدور حکم درباره آنرا، اگر نه غیرممکن، مشکل می‌کرد.

۲- تغییر و تحول عمیق جامعه ایران در این سی سال از لحاظ ترکیب جمعیت، ترکیب طبقاتی و روحیات اخلاقی و اجتماعی، که برغم ارتباط‌های دور و نزدیک و تصادفی و آگاهی از حوادث سیاسی و اجتماعی از طریق رسانه‌های موجود، نه به شناخت واقعی حتی به شناخت نسبی لازم، برای اظهار نظر قطعی در مسائل اجتماعی - سیاسی ایران نیز نمی‌تواند یاری رساند.

۳- پس از ۲۲ خرداد ۸۸ تا امروز سرعت و تحول جنبش آنچنان بوده که حتی واقع‌بین‌ترین و مسلط‌ترین افراد بر اوضاع نیز که در تماس تنگاتنگ با آن بوده‌اند از تحلیل و نتیجه‌گیری درباره آن عقب‌مانده و در اظهار نظرها دچار اشتباه و تردید و تناقض‌گویی‌ها شده‌اند و روشن است که فردی مانند من، که بقول معروف دستی از دور بر آتش دارم، تا چه حد می‌تواند در برداشت‌های خود از اوضاع به اشتباه بیفتد.

البته به بعضی پرسش‌های کلی مانند دلایل این جنبش شاید بتوان بطور نسبی پاسخ داد اما پاسخ دادن واقعی و دقیق به اینکه «خصلت اصلی این جنبش و شکل‌گیری و دوام آنرا چگونه می‌توان توضیح داد»، مستلزم اینست که انسان در متن تحول جامعه در ظرف این سی سال و در ارتباط نزدیک و مستمر با جنبش و شرکت‌گذاشتگان در آن بوده باشد.

۴- گذشته از اینها تاکنون انواع و اقسام صاحب‌نظران در داخل و خارج، از زوایای گوناگون به تحلیل و اظهار نظر و تعیین تکلیف جنبش پرداخته‌اند و با توجه به امکانات وسیعی که بسیاری از آنان دارند و همچنان بطور روزمره اظهار وجود می‌کنند معلوم نیست تحلیل و اظهار نظر همچو منی، آنها هم با توضیحی که دادم چه محلی از اعراب و چه تأثیری در افکار و اعمال مردم ایران و جنبش آنها می‌تواند داشته باشد. با اینهمه حال که مورد سؤال قرار گرفته‌ام بعنوان یک فرد سیاسی ایرانی، که دل در گرو خوشبختی و آزادی مردم وطنش دارد، آنچه را که می‌فهمم به روی کاغذ می‌آورم:

کشته می‌شوند ندارد، آن دیگری در اندیشه ی در دست گرفتن نبض دانشگاه از منظر خویش و به پیش بردن خط و خطوط خود است و برای از سر راه برداشتن رقیب از هیچ بی اخلاقی ای رویگردان نیست.

بسیاری از دوستان بر این باورند و یا در پی باوراندن این که؛ مقوله ی استقلال تشکل های کارگری هیچ معنایی به جز سیاست زدایی و یا بازی در زمین سرمایه داری ندارد، برخی دیگر بر این باورند که استقلال تشکلات کارگری از دیگر احزاب بهتر است باشد اما به زعم آنان شامل حزب موعود آنان نخواهد شد، با این اوصاف معلوم نیست، این توده ی کارگران می‌بایست به کدامین حزب اقتدا کنند که مبارزات شان در نزد ایشان مقبول واقع می‌شود؟

در شرایط کنونی، به موازات بحران مشروعیت داخلی و خارجی، حاکمیت سرمایه داری در ایران به صورت فزاینده ای بیش از پیش در گرداب بحران اقتصادی فرو می‌رود، اخراج و بیکار سازی شدت گرفته است، کارخانه ها یکی پس از دیگری در معرض تعطیلی قرار دارند، فاصله ی طبقاتی هم چنان سیر صعودی خود را طی می‌کند و توده های زحمت کش شاهد افت شدید سطح معیشت خویش هستند، بسیاری از کارگران اخراج شده به جهت عدم تأمین معاش با فروپاشی خانواده ی خود روبرو هستند، فقر و فحشا بی داد می‌کند، این ها همه در آینده ای نه چندان دور طوفانی سهمگین را بر ای این حکومت به ارمغان خواهد آورد و بی تردید می‌توان این امید را داشت که در آینده ای نه چندان دور توده ی زحمت کش و تهی دستان حاشیه ای شهرها و محلات کارگری نیز به صف معترضین خیابانی بپیوندند و این همان چشم اسفندیار است. اگر کارگران به ویژه در واحدهای بزرگ صنعتی از هم اکنون بتوانند در تشکل های نطفه ای هم چون کمیته ها و یا هسته های کارگری متشکل شوند، ما می‌توانیم به خود امیدوار باشیم که جنبش کارگری در تلاطمات سیاسی آینده نقش محوری را ایفا کند، در این میان چپ، با جمع بندی واقع بینانه از عملکرد خویش، به جای در جا زدن در سودای رهبری کارگران، می‌تواند جنبش مستقل کارگری را به رسمیت شناخته و در کنار آن رفیقانه گام بردارد، این برای من و بسیاری از فعالین کارگری می‌تواند در حد یک آرزویی باشد که تحقق آن با رویکرد کنونی چپ بسیار دشوار می‌نماید.

س- با تجربه ای که از انقلاب بهمن داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می‌توان کرد؟

ج: هر چند وقایع بعد از بهمن ۵۷ به نحوی رقم خورد که طبقه ی کارگر و پیشروان جنبش های اجتماعی بیشترین ضربه را متحمل شدند، اما این شکست تلخ می‌تواند سکوی پرشی باشد برای فعالانی که به دنبال تغییرات کلان اجتماعی هستند. امروز ارتقاء آگاهی و سازمان یابی کارگران می‌تواند زمینه ساز تغییر و تحولاتی باشد که در آن کارگران به صورت طبقه در میدان کارزار طبقاتی با پرچم مستقل خود حضور یابند. در اوضاع کنونی کارگران و پیشروان کارگری حرف های زیادی برای گفتن دارند، امروز آگاهی کارگران نه از بیرون، بلکه از درون به درون صورت می‌گیرد. تجارب ارزنده ی سالیان گذشته این را به ما آموخته است که ما کارگران برای کسب اقتدار طبقاتی نیازمند ارگان های واقعی اعمال اراده ی خود هستیم، نیاز تاریخی ما به تشکل های مستقلی است که با فرامینی از بالا ساخته نشوند، تشکل هایی که برآیند نظرات واقعی ما کارگران باشند، نیاز اساسی ما کارگران در تشکل های خود ساخته این است که؛ انتقادات و پیشنهادات مطرح شده از سوی احزاب و جریانات را به گوش جان بشنویم، اما در نهایت خود مستقلاً تصمیم خویش را برای پیشبرد اهداف کارگری اعلام نماییم، در هر شرایطی خود تصمیم می‌گیریم که چه زمان و چرا اعتصاب کنیم، ما برای پیشبرد مبارزات طبقاتی خود از هیچ کس دستور نمی‌گیریم، تشکل های خود ساخته ی ما کارگران زائده و حیاط خلوت این و آن نخواهند بود. خواست ها و مطالبات ما کارگران برگرفته از شرایط واقعی زندگی ماست، براساس این شرایط ما تعیین خواهیم کرد که چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم.

بر این اساس، جنبش کارگری با درس آموزی از تجربه ی بهمن ۵۷ این بار ظرفیت این را دارد که با مطالبات و تشکلات مستقل خود در این کارزار



نگاه کن
یاسمن و نسرين و نسترن،
همه جا
چه سرخوشانه
پای کوبانند!
آی
عروس آزادی
قدم بگذار!
قدم بگذار!

پرسیده‌اید که «چرا نقش چپ در جنبش کنونی حاشیه‌ای بوده و چگونه می‌توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟» این بنده منظور شما را از چپ و نیروی چپ مطلقاً نمی‌فهمم. اگر منظور همان جریان‌هایی است که در گذشته بنام «چپ» عمل می‌کرده‌اند و اینک بیشتر در خارج از کشور و با نام‌های مختلف و بصورت‌های گوناگون عمل می‌کنند که باید عرض کنم به این جریان‌ها باید بعنوان یک پدیده تاریخی نگریست که در دوران حضورشان در صحنه مبارزه هم، اگر نگوئیم همگی، دست‌کم می‌شود گفت اکثریت عظیم آنها در دورانی که در صحنه بوده‌اند بسیار بد عمل کرده‌اند به این معنی که قسمت اعظم آن دنباله‌رو رهبری ارتجاعی روحانیت و ابزار آن در سرکوبی حرکات و اندیشه‌های درست و انقلابی بوده‌اند و برخی هم آنچنان موضعی داشته‌اند که از مردم بکلی دور و جدا افتاده بوده‌اند؛ و امروزه نیز در داخل کشور و در جنبش کنونی محلی از اعراب ندارند و به جرأت می‌توان گفت نمی‌دانند بواقع در کشور چه می‌گذرد و با چه و چگونه نیروهای طرف هستند. نیروی چپ باید از درون همین جنبش کنونی زاده شود و شکل بگیرد و نقش خود را بازی کند و با مطالعه و آگاهی کامل از تجربیات گذشته شصت ساله چپ و شناخت جنبه‌های مثبت و منفی آن در مبارزات توده‌ای موجود شرکت کند و نقش خود را در دوام و تعمیق جنبش به حد‌اعلا ارتقا دهد - و چه می‌دانیم که همین اکنون نطفه‌های چپ در همین جنبش در حال شکل گرفتن نباشد. می‌دانیم که نیروی چپ پس از شهریور ۱۳۲۰، نه بعنوان دنباله سازمانی جنبش چپ و سوسیال‌دموکرات دوران مشروطیت و پس از آن، بلکه بعنوان نیروی تازه نفس و مستقل و مبتکر - و البته با استفاده از تجربیات و حتی بکارگیری بعضی عناصر آگاه و زنده آن - به دنیا آمد و برغم ایرادها و انتقادهایی که می‌توان بر آن وارد کرد در دوران معینی نقش اساسی در استقرار دموکراسی و بسط اندیشه‌های ترقیخواهانه و سوسیال‌دموکراتیک بازی کرد. اما این نیرو پس از کودتای مرداد ۳۲ به تاریخ سپرده شد و بقایای آن که بصورت فسیلی در آمده بود که هنوز نفسی داشت در انقلاب بهمن ۵۷ و پس از آن نقش کاملاً مخربی بازی کرد؛ جنبش انقلابی چپ چریکی هم که پس از دوران رکود مبارزه در لحظه‌ای از تاریخ پدیدار شد، اگرچه توانست در ایجاد امید انقلابی در میان مردم ترقیخواه و دموکرات و چپ نقش قابل ملاحظه‌ای بازی کند، ولی متأسفانه بعلت ناپختگی‌هایی که

دلایل یا علت واقعی جنبش کنونی در اساس استبداد دینی حاکمیت موجود است که همه انواع آزادی‌های مدنی را از مردم ما سلب کرده است. علاوه بر این وضع اقتصادی موجود که به نارسائی و محدودیت زندگی مادی و فقر اکثریت عظیمی از مردم و در نتیجه اختلاف طبقاتی وحشتناک انجامیده به نارضائی عمومی دامن زده است. گذشته از اینها نباید تضاد و تناقض میان فرهنگ خرافی عهد بوقی اصحاب کهن را با فرهنگ دوران جدید حیات بشری، که بهرحال در جامعه ما دست بالا را دارد، در این درگیری میان مردم و حاکمیت ارتجاعی دینی نادیده گرفت. به این ترتیب خصلت اصلی جنبش کنونی مردم ما جنبه دموکراتیک و ترقی‌طلبانه آنست که نمی‌تواند با حاکمیت استبدادی و ارتجاعی، آنهم از نوع قرون وسطائی و آخوندپیش‌سازگاری داشته باشد. با این اساس در قدم اول طبقات متوسط جامعه که حکومت دینی اسلامی آزادی‌های مدنی آنان را پایمال کرده با امکاناتی که دارند طی بیست سال اخیر و به شکل‌های مختلف و با استفاده از موقعیت‌ها و امکانات مساعد دو بار بعنوان انتخاب‌بد در برابر بدتر مقام و امکانات ریاست جمهوری را به شخصی مانند محمد خاتمی سپردند که با معتقدات و روحیه و ظرفیت شخصی خود نتوانست حتی به حداقل خواست‌های آنان پاسخ بدهد و حتی به حداقل وعده‌های خود وفا کند. در نتیجه مردم، و بویژه نسل جوان، تصمیم گرفت در انتخابات ۲۲ خرداد سال ۸۸ علاوه بر توسل به انتخاب‌بد در برابر بدتر در میدان باقی بماند و خواست‌های خود را در بیرون از حکومت دنبال کند بویژه که نیروی ارتجاعی‌تر و خشن‌تر حاکمیت هم با رفتار مستبدانه خود، همانطور که گفته شده، با یک کودتای احمقانه انتخاباتی راه دیگری جز کوچه و خیابان برای مردم و اظهار نظرات و دنبال کردن خواستهایشان باقی نگذاشت و سبب شد که زخم‌های کهن بصورت انفجاری سر باز کنند و مردم را به جدال رودرو با حکومت به میدان بکشاند.

مهمترین خصوصیت جنبش کنونی اینست که تجربه سی سال حاکمیت ارتجاعی اسلامی، آنهم بصورت ولایت مطلقه‌اش، به نسل حاضر این آگاهی را داده است که اولاً به علت عقب‌ماندگی مطلق و ریاکاری مذهبی آخوند بهیچوجه نمی‌توان به آن اعتماد و دل خوش کرد و ثانیاً با حضور در صحنه مبارزه و پی‌گیری انقلابی می‌توان او را عقب نشانند، و چنانکه می‌بینیم هیچ نوع فشار و سرکوب، نه تنها نتوانسته لطمه‌ای به عزم راسخ مردم در مبارزه بزند بلکه مقاومت وحشیانه و آدمخوارانه حکومت ضرورت ادامه و اوج‌گیری جنبش را ناگزیر ساخته و در عین حال سبب شده تا نیروهای دیگری که در روزهای اول بعلت احساس یأس و ناتوانی در جنبش شرکت نداشتند بتدریج به آن بپیوندند و آنرا تا یک جنبش همگانی ضدحکومتی استبدادی دینی گسترش دهند، و باین ترتیب طبیعی خواهد بود اگر جنبش تا سرنگونی حاکمیت موجود ادامه داشته باشد.

البته طبیعی است که سرنگونی حکومت استبدادی - ارتجاعی اسلامی موجود هنگامی قطعی خواهد بود که طبقات کارگر و زحمتکشی که از فروش نیروی کار خود زندگی می‌کنند به شکل گسترده و مستمر در جنبش شرکت داشته باشند؛ و جنبش دموکراتیک موجود این ظرفیت را دارد که در صورت دوام و طرح بعضی خواست‌های این طبقات مانند رفاه اقتصادی و افزایش دستمزدها و آزادی تشکیل سازمانهای توده‌ای و تلاش در راه رفاه و آزادی و عدالت، توده‌های کارگر و زحمتکش را به خود جلب کند و به میدان بکشاند و ماهیت انقلابی خود را تقویت بخشد، و طبیعی است که شرکت هرچه وسیع‌تر و جدی‌تر کارگران و زحمتکشان در جنبش دموکراتیک موجود نه تنها به سود آنان است بلکه شرکت وسیع و جدی آنها در سطح عمومی و در رهبری جنبش آنرا ارتقاء خواهد بخشید و دوام و موفقیت آنرا تضمین خواهد کرد. شک نیست که یک جنبش وسیع عمومی و ملی هنگامی می‌تواند اصالت خود را حفظ کند و پیروزی و حاکمیت خود را دوام بخشد که تمام طبقات و گروه‌های اجتماعی، اعم از کارگر و کارمند و خرده بورژوا و بورژوازی متوسط و تمامی نیروهای ملی اعم از کرد و ترک و بلوچ و عرب و ترکمن و غیره در کل آن و در رهبری آن به انحاء گوناگون شرکت فعال داشته باشند.

طبیعی دوران زایش او بود به مرحله بلوغ نرسید، اثر و نقش خود را بعنوان یک جنبش چپ در میان توده از دست داد. و اینک پس از یک دوره طولانی رکود، که با سرکوب و نابودی قطعی جریان‌های چپ گذشته در داخل کشور بوسیله حکومت اسلامی همراه بوده، باید در انتظار تولد یک جریان چپ جدید از درون جنبش دموکراتیک کنونی بود که بتواند در جریان درگیری‌های انقلابی و در طول زمان، و بویژه با آموزش از تجربه‌های جنبش‌های دموکراتیک و چپ ایرانی در دهه‌های گذشته و فراگیری دانش مارکسیستی و تجربیات جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی جهانی، شکل بگیرد و در رهبری جنبش اثر قاطع بگذارد.

البته این تذکر هم شاید بی‌فایده نباشد که اسکلت‌هائی نیز که این روزها بعنوان بقایای جنبش ملی عرض اندام می‌کنند و بویژه با سر کردن در آشخور مذهب خودی می‌نمایند، و حتی موجودات باصطلاح تازه نفس مرتجع، ولی ظاهر فریبی، که بعنوان ملی - مذهبی اظهار لحنیه می‌کنند در واقع جز بازدارندگی جنبش نقش دیگری نمی‌توانند بازی کنند و به همین دلیل هم هست که جنبش پیش‌رونده کوچ و خیابان نیز بنحو قابل ملاحظه‌ای نسبت به آنان بی‌اعتنا است.

اما برای اینکه جنبش انقلابی کنونی به سرنوشت انقلاب بهمن دچار نشود به نظر من:

۱- نیروهای انقلابی و دموکرات مطلقاً نباید مجذوب رهبری و فرماندهی یک یا چند شخصیت سیاسی - هر قدر هم کارسماتیک! - بشود و خود باید هر چه زودتر به نوعی سازماندهی براساس خواسته‌های دوران استراتژیک کنونی - که در اساس چیزی جز یک نظام و حکومت دموکرات و لائیک نیست - دست یابد.

۲- براساس تحلیل علمی و عینی شرایط زمان و موازنه نیروهای اجتماعی به تدوین یک برنامه اجتماعی سیاسی مشخص، و نه آرمانی، اقدام کند. این برنامه می‌تواند آزادی مطلق بیان و قلم و سازمان‌ها و تشکل‌های سیاسی و صنفی از هر نوع را دربرگیرد، و همچنین عدالت بمعنای استفاده از رفاه اقتصادی و مزایای زندگی اجتماعی برای تمامی افراد ملت و برابری زن و مرد و تعیین سرنوشت مردم شهرستانها و استانها و اقوام و ملل را بدست خودشان در قلمرو جغرافیائی کشورمان تأمین کند.

۳- با نیروهای لائیک و دموکراتی که براساس منافع طبقاتی و آموزش‌های سیاسی - عقیدتی خود، و نه بنا بر مصلحت‌جویی‌های گذرا و ظاهری و سطحی، این برنامه را می‌پذیرند، لاقبل برای یک دوران استراتژیک جبهه واحدی تشکیل دهد.

۴- همکاری نیروهای تشکیل‌دهنده این جبهه در صورتی امکان‌پذیر است که جز افکار و اصول دموکراسی هیچ نوع عقیده و اندیشه مذهبی و ایدئولوژی طبقاتی بر آن حاکم نباشد بدون آنکه حق داشتن مذهب یا ایدئولوژی یا پیروی و تبلیغ آنرا در خارج از جبهه از افراد متشکله خود سلب کند. و یا آن را نادیده بگیرد.

با این ترتیب نظامی که به دنبال جنبش انقلابی کنونی تحقق خواهد یافت نظامی مطلقاً لائیک و مطلقاً دموکرات - و در عین حال عدالت‌خواهانه - خواهد بود و هیچ نوع برجسی جز این دو خصلت نخواهد داشت. بدیهی است در چنین نظامی نیروهای اجتماعی چه بصورت فردی و گروهی و چه بصورت سازمانی می‌توانند برای تحقق نظام‌های آرمانی خود آزادانه تبلیغ و فعالیت کنند. اما آنچه در یک نظام دموکرات لائیک بطور مطلق ممنوع است تبلیغ اندیشه‌های برتری‌جویانه نژادی، ملی، دینی یعنی نازیسم، شونیسیم و آخوندیسیم، و ایجاد سازمان برای پیش‌برد چنین اندیشه‌ها است. بدون توجه به اصول بالا باید در انتظار فاجعه سیاسی - اجتماعی تازه‌ای بود.

*



سرکوب چندین ساله ی کارگران

پاسخ حمیدرضا عسگری نژاد به شش پرسش آرش

س- دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می‌توان توضیح داد؟

حمید رضا عسگری: به نظر ما دلایل شکل گیری این جنبش صرفاً به انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران محدود نمی‌شود. این جنبش بغض‌های فرو خفته‌ی کارگران، دانشجویان، معلمان و در کل مردمی است که سالها حقوق حقه‌ی خود را طلب کردند اما پاسخ‌شان بازداشت و شکنجه و زندان و گاه حتی اعدام بود. این جنبش همان آتش زیر خاکستری بود که از دهه ی ۶۰ با اعدام دگراندیشان شروع شد؛ آتش زیر خاکستر قتل‌هایی بود که به قتل‌های زنجیره ای معروف شد. بغض فرو خفته ی دانشجویانی بود که کلاس درشان شد زندان اوین و استاددهایشان شدند بازجویانی که درس نمی‌دادند و تنها سوال می‌پرسیدند و با زور کابل و کتک جواب می‌خواستند؛ و عجیب آن که جواب صحیح را بر نمی‌تافتند و جوابی به دروغ طلب می‌کردند. این جنبش محصول کارگرانی بود که پس از سالها، نهاد صنفی و حقیقی خود را طلب کردند و دیگر نمی‌خواستند زیر بار شورایی باشند که خود حاکمیت بنایش نهاده بود و در طول سالیان فعالیتش نه تنها دست آوردی برای کارگران و زحمتکشانش نداشت، که در برخی موارد حتی خلاف جریان منافع ما در حرکت بود. ما جنبش را صرفاً در تقابل در انتخابات قلمداد نمی‌کنیم که آن را گسترده تر از آن می‌بینیم. به نظر ما تقابل در انتخابات فقط خاکستر را کنار زد تا آتشی که سالها در زیر خروارها خاکستر پنهان مانده بود، رخ بنماید. این امر فقط بهانه ای بود برای ادامه ی مبارزات حق طلبانه ی اقشار مختلف جامعه از جمله کارگران. خصلت اصلی این جنبش را می‌توان در حضور نسل جدید ایران در این جنبش و شرکت گسترده ی افراد طبقه ی متوسط به بالای جامعه جستجو کرد. در واقع خصلتی که این جنبش را با انقلاب ۵۷ ایران متمایز می‌کند تفاوت طبقاتی معترضان در حال حاضر با سی و یک سال پیش است. به نظر می‌آید طبقه ی متوسط و طبقه ی پائین دست جامعه هنوز به این جنبش به صورت گسترده نپیوسته‌اند. به نظر می‌رسد این جنبش که به جنبش سبز موسوم شده است متداوم خواهد بود چرا که در این اعتراضات مدنی هزاران نفر دستگیر و زندانی شدند، ده‌ها نفر شهید شدند و ده‌ها نفر مجبور به خروج اجباری از کشور شدند. نه تنها این عوامل بلکه دلگرمی فعالان سیاسی و اجتماعی و روزنامه نگاران به حمایت‌های مردمی، این جنبش را سرپا نگه خواهد داشت.

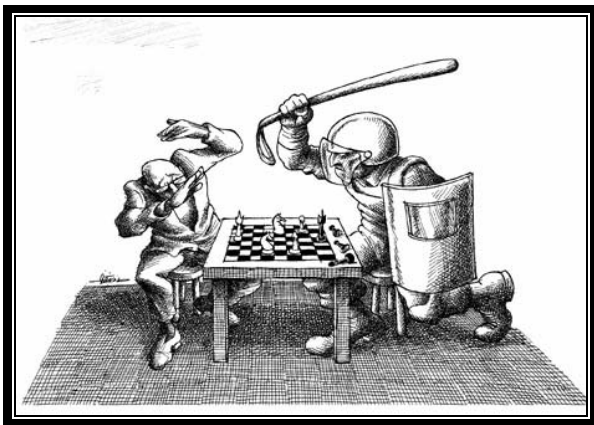
س- ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: ترکیب طبقاتی جنبش کنونی به لحاظ اقتصادی طبقه ی متوسط به بالای جامعه را در بر می‌گیرد و هنوز طبقه ی متوسط و طبقه ی پائین جامعه به این جنبش ملحق نشده‌اند. به لحاظ سنی می‌توان این جنبش را به نسلی متعلق دانست که خود در همین انقلاب ۵۷ به دنیا آمده‌اند و در دامن همین حاکمیت تربیت شده‌اند. این جنبش متعلق به جوانانی است که بی‌محایا به خیابان‌ها آمدند و حقوق خود را در برابر گلوله فریاد زدند. نگاهی به آمار سنی شهدا و زندانیان موید این مطلب خواهد بود. به لحاظ سطح تحصیلی بازهم این جنبش متعلق به قشر تحصیلکرده ی

مورد نظر داد. و حقیقت اینجاست که کارگران از چپ فقط آنی حاصل شد که نتیجه اش در مطالب کمیته های همبستگی نمایان شد.
س- با تجربه ای که از انقلاب بهمن داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می توان کرد.

ج: چیزی که سخن گفتن از آن بسیار دشوار است اتحاد است. مردم ایران امروز فارغ از هر رنگ و عقیده ای در خیابان ها با دستانی خالی در برابر گلوله هایی قرار می گیرند که منطقتشان آتش است. امروز جنبش دیگر رنگ سبز ندارد و این بافته ی ذهن معدود کسانی است که باز می خواهند همه چیز یک بعدی باشد. تا زمانی که مردم اینگونه یکپارچه و متحد دست در دست هم خواهان آزادی و برابری هستند هیچ کس توان شکست آنها را نخواهد داشت اما اگر پیدا شوند کسانی که رهبر ناخلفی برای این مردم یکرنگ و یکصدا و متحد شوند باز روز از نو و روزی از نوست.

*



دیکتاتوری سیاسی و اقتصادی

پاسخ حبیب رضاپور به شش پرسش آرش

س- دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می توان توضیح داد؟

ج: بطور فشرده میتوان دلایل شکل گیری این جنبش را می توان در موارد زیر جستجو کرد: فاصله طبقاتی عظیم، ظلم مفرط، اعتیاد، بیکاری، فقر، فساد اجتماعی و اقتصادی، تن فروشی (پائین آمدن سن تن فروشی به کودکان) سلب آزادی های فردی و از همه مهمتر نبود یک اقتصاد ملی که جوابگوی این شرایط و ارتش میلیونی بیکاری باشد. البته وضعیت درصد بالایی از افراد شاغل نیز وضعیتی اسف بار است که در ادامه بدان نیز خواهیم پرداخت.

دلایل و خصلت این جنبش و شکل گیری آن از آغازین روزهای فروپاشی نظام شاهنشاهی و با ورود آیت اله خمینی در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مرتبط است. قدم به قدم با قبضه کردن کلیه نهادها، اشغال همه پست ها و مقام های سیاسی از بالاترین تا پائین ترین رتبه های اجرایی منجر به یکدست شدن سیاست اداره کشور شد. کلیه دگر

جامعه هست و هنوز افرادی با آگاهی های کمتر به این جنبش ملحق نشده اند. و یکی دیگر از خصلت های بارز این جنبش حضور گسترده ی زنان در آن است.

س- آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با خواست ها و رهبری آنها شروع شود؟

ج: شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری مسلما برای تمامی سطوح جامعه مفید است اما جایگزینی دیکتاتوری با سیستم سرمایه داری که به ظاهر نمادهای دموکراسی را با خود به همراه دارد دردی را از کارگران درمان نخواهد کرد. تنها مزیت آن به سیستم دیکتاتوری این است که کارگران خواهند توانست تشکل های صنفی خود را داشته باشند و شاید آزادی برگزاری اجتماعات را. اما این که زندگی کارگران زندگی متناسب در شأن انسانی خواهد بود کمی بعید به نظر می رسد. جوامع سرمایه داری نشان داده اند که فقط نامی از دموکراسی را با خود به یدک می کشند نه این که آزادی در آن جوامع وجود ندارد که دارد! اما به راستی زندگی کارگران آن گونه است که باید باشد؟ این سوالی است که پاسخش را باید آنهایی بدهند که زندگی کارگری را در آن جوامع تجربه کرده اند. جنبش ضد دیکتاتوری در صورتی به نفع کارگران و زحمتکشان جامعه است که خواسته های کارگران نیز در آن لحاظ شود و گرنه هیچ سودی برای کارگران در پی نخواهد داشت.

س- چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟

ج: با تعریف ما که برگرفته از تعریف های جهانی است تمام نیروهای حقوق بگیر کارگر محسوب می شوند اعم از نیروهای یدی و فکری. گرچه امروز بخشی از همین نیروهای حقوق بگیر خود به سرکوب ملت مشغولند. بله وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را می توان در این جنبش افزایش داد چرا که آنان نیز به مانند قشر بزرگی از جامعه ی ایران از زندگی و معیشت خود ناراضی و ناخشنودند. به نظر می رسد برای افزایش وزن طبقاتی کارگران کارهای زیر بنایی برای آگاه سازی آنان باید انجام گیرد. سرکوب چندین ساله ی کارگران در سال های اخیر بی کار شدن میلیون ها نفر و عدم حمایت از آنان توسط اپوزسیون داخل و خارج از کشور موجب سرخوردگی این قشر زحمتکش از هر گونه اعتراضی شده است هر چند که سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه با تلاش های فراوان هنوز پرچم اقتدار خود را برافراشته نگاه داشته اند اما با دید واقع گرایانه می توان به این سرخوردگی پی برد و به این مثل ایمان آورد که هر کسی به دنبال آب باریکه ای است وقتی اعتراضات حق طلبانه پاسخشان را با زندان و شکنجه و بی کاری می گیرند و در نتیجه خانواده های بسیاری سرگرسنه بر بالین شبانه شان می گذارند پس چگونه انتظار می توان داشت کارگران چشم به آب باریکه ندوزند هر چند که این هم آتش زیر خاکستر خواهد بود اما واقعیت این است خاکستر طبقه کارگر هنوز باد اساسی نخورده است تا آتش آن نمایان شود و این مهم نیازمند اعتماد و آگاه سازی است.

س- چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج: بستگی دارد چپ را به چه مفهومی ببینید چپ با مفهوم ایدئولوژی آن یا چپ با مفهوم عملگرایانه هر چند که با هر دو مفهوم تقریباً در ترازوی یکسانی هستند. اما به راستی چپ در اپوزسیون خارج از کشور توانسته دست آوردی به مفهوم واقعی داشته باشد تا چه رسد به داخل ایران که حکمش محارب است و مجازاتش اعدام. چگونه می توان برای کارگری که از حداقل حقوق خود بی خبر است از ایدئولوژی سخن گفت که بزرگانش هنوز در تفسیرهایش اختلاف نظر و سلیقه دارند. اما در حال حاضر چپ در ایران فقط در جنبش دانشجویی متمرکز است و شاید تا حدودی در جنبش زنان. چپ هنوز در بین کارگران جایگاهی ندارد تا بتوان در این

منشور آنرا امضا کرده‌اند ولی دولتهایی همانند ایران هنوز با زور می‌خواهند این تفاوت را به جامعه تحمیل کنند.

هر جامعه ای از طبقات و اقشار مختلف مردم تشکیل شده و هیچکدام از اقشار نسبت به دیگران ارجحیت ندارد. کارگران اگر بخواهند که به خواست ها و مطالبات خود دست یابند باید به حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی خود آشنا شوند و با تشکیل تشکل های کارگری در سطح کارگاه ، کارخانه و شهر و استان و کشور با هم در ارتباط باشند تا بتوانند در صحنه های مختلف اجتماعی حضوری پر شور و قدرتمند داشته باشند و خواست های خود را از حکومت ها بگیرند. اگر کارگران بتوانند این چنین بافت اجتماعی داشته باشند چه در راس حکومت باشند چه نباشند با ایجاد سندیکاها و اتحادیه ها و احزاب کارگری قوی می توانند در سیاست های کلی و حتی تغییر قوانین به نفع خود اثر گذار باشند.

پس ما در دو جبهه در حال نبرد هستیم؛ با دیکتاتوری سیاسی و دیکتاتوری اقتصادی و هر روز که میگذرد جمعیت بیشتری برای مبارزه با این دو نوع دیکتاتوری به ما اضافه می‌شود.

س- چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟

ج: کلیه کسانی که حقوق بگیر هستند و در قبال نیروی کار خود دستمزد دریافت می کنند چه کارگرانی که فعالیت های یدی دارند و از نیروی بازوی خود استفاده می کنند و چه حقوق بگیرانی که کار فکری خود را در خدمت جامعه قرار می دهند و از این طریق امرار معاش می کنند، کارگر محسوب می شوند. کارگران نیروی عظیم در هر جامعه ای هستند که نمونه هایی از آنها عبارتند از کارگران تولیدی و صنعتی و خدماتی و کشاورزی، معلمان و پرستاران و غیره.

آری می شود حضور و وزن طبقاتی کارگران را تقویت کرد. به علت نقش کارگران در عرصه تولید و اقتصاد و نیروی عظیم اجتماعی آنها .

با حمایت و پشتیبانی و آموزش و آگاهی و اتحاد. قشر کارگر قشری است زحمت کش اما از نظر اقتصادی و آگاهی اکثرآ در فقر غوطه ور هستند. کارگران اگر بدانند که حامیانی بی غل و غش دارند و از آنها به عنوان سکوی پرتاب استفاده نمی شود و صادقانه به کرامت انسانی آنها احترام گذاشته شود مانند دریای خروشان می شوند که میتوانند در جهت رسیدن به زندگی شرافتمندانه در شان انسانی حرکت کنند. و هر تابنده ای را از سر راه خود بردارند.

کمتر از ده درصد نیروی کار در محیطهای بالای ده نفر کار میکنند. در حال معضل دیگر ما این است که نود در صد نیروی کار ما در کارگاه هایی مشغول به فعالیت هستند که نیروی کار زیر ده نفر کار میکنند. اما از انجائیکه ما با لایه‌هایی از فروشندگان نیروی کار روبرو هستیم که ترکیب طبقه کارگر را پیچیده کرده است، و آن نیز نیروی کاری است که در دستگاه نظامی میباشد، که خودش در سرکوب کارگران نقش دارد.

پس وظیفه نیروی آگاه در این است که این پیچیده گی را در نظر بگیرد و کارگران کلیه بخش‌های اجتماعی ، دانشجویان ، معلمان ، زنان آگاه و میلیونها کارگر بیکار را به زیر چتری بیاورد که همه برای منافع مشترکشان به مبارزه ادامه دهند. و در یک کلیت، کلیه فروشندگان نیروی کار و نیروهایی که در بخش خدمات میباشد برای دوام این جنبش و برای حصول نتیجه باید در کنار هم باشند و به تفکرها و اندیشه های مختلف احترام بگذارند و سرنوشت جامعه و قوانین حاکم بر جامعه توسط رای گیری و فراندوم آزاد مشخص شود .

س- چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج: متأسفانه ما در داخل آزادی نداشته‌ایم که بگوییم چپ حاشیه شده است و اصلاً نمیشود ایران را با کشورهای دیگر مقایسه کرد و منصفانه هم نیست این مقایسه. ما همیشه از طرف کارگران و جوانان با این سؤال روبرو هستیم: عدالت اجتماعی که سندیکا مطرح میکند یعنی چه؟ یعنی به

اندیشان به تدریج از صحنه سیاسی حذف شدند و سرکوب و زندان و اعدام قدرت غالب جامعه شد. روز به روز حکومت تسلط خود را در کلیه سطوح کشور نهادینه کرد. نیروهای آزادیخواه و عدالت طلب از صحنه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی طرد شدند. نسل جدید که خواسته هایش را با سیاست های ضد مردمی حکومت در تضاد می بیند در پی چاره جویی برآمد و هر روزنه ای را برای به دست آوردن مطالبات خود مغتنم شمرد. نبود آزادی بیان، آزادی احزاب، آزادی تجمع‌ها و راهپیمایی‌ها، نبود امنیت اجتماعی و شغلی و ثبات اقتصادی جزو مواردی بودند که در سی سال گذشته نادیده گرفته شدند. نادیده گرفته شدن این مطالبات اولیه انسانی و تقلب در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری یکی از همان روزنه هایی بود که اقشار مختلف جامعه را به درون خود کشید که در این بین سهم نسل جدید سهم بسزایی بود. اقشار مختلف جامعه که طی سالها تک به تک سرکوب شده بودند در یک حرکت متحدانه در غالب جنبش سبز همراه شدند. لازم به توضیح است که دیگر نمیتوان این جنبش اجتماعی را با رنگ سبزی که طبقات دیگر به جامعه القا میکنند، یکی دانست.

در یکصد و پنجاه سال گذشته مسأله محیط زیست (که امروز به رنگ سبز معروف شده است) و از بین رفتن طبیعت مطرح بوده است و سرمایه داری جهانی و از جمله دولت ایران نیز در از بین بردن این طبیعت نقش داشته و دارند. ما از این نگاه با این جنبش برخورد میکنیم نه مانند آن ضربالمثل ایرانی که طرف بد خط بود اسم خودش را میگذاشت خوش نویس. ما هم بعنوان کارگران حمل و نقل اولین قربانیان این نابسامانی شرایط نامناسب کار هستیم.

به نظر ما این جنبش دوام خواهد داشت و دلایل ماندگاری آن راهم در دامن صاحبان قدرت جستجو می کنیم. تا زمانی که صاحب قدرت نخواهد به اشتباه خود پی ببرد و آگاهانه خود را کنار بکشد و همچنان به سرکوب ادامه دهد این مبارزه هم ادامه دارد و ابزار آن را هم شرایط اش تعیین میکند. این ابزار در جامعه ایران جنبش نافرمانی مدنی هست که توانسته در قرن بیست و یک به یک الگو تبدیل شود.

نیروهای ادامه دهنده این مبارزه نیز میلیونها فروشنده نیروی کاری است که هر روز به سمت بدتر شدن اوضاع اش پیش میرود.

در اینجا بد نیست به کارگران سندیکای واحد اشاره کنیم که در چند سال گذشته پرچم مبارزه را نگه داشته‌اند، اگر در زمان انقلاب ۵۷ کارگر صنعت نفت با بستن شیر نفت مبارزه خودش را پیش میبرد، امروزه کارگر شرکت واحد با فشار دادن پدال گاز این مبارزه را سرعت بخشیده و نقش خود را در این مبارزه با آگاهی بخشی و حق ستانی ایفا میکنند. برای دوام این جنبش کلیه اقشار تا رسیدن به نتیجه باید در کنار هم باشند و به تفکرها و اندیشه های مختلف احترام بگذارند و سرنوشت جامعه و قوانین حاکم بر جامعه توسط رای گیری و فراندوم آزاد مشخص شود.

س- ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: ما نمیتوانیم بصورت کلاسیک بگوییم که ترکیب طبقات این جنبش چیست چرا که حتی دستفروش و دوره‌گرد نیز در این جنبش نقش دارد. ولی نیروهای اصلی جنبش از کارگران، دانشجویان ، معلمان ، زنان، میلیونها بیکار، نمایندگان طبقات متوسط و گاهای بالای جامعه متشکل می شوند. در انقلاب 57 بخش وسیعی از معترضین را اقشار ضعیف جامعه تشکیل می دادند که به نظر ما در جنبش کنونی علاوه بر زحمتکشان و روشنفکران ، لایه های پر حجمی از توانگران جوان و زنان نیز دیده می شوند که این خود نقطه قوت این نهضت است .

س - آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با خواست ها و رهبری آنها شروع شود؟

ج: دیکتاتوری محصول سپردن اراده اکثریت به دست اقلیت است و منشاء آن نیز سکوت و پذیرفتن شکست است. تاریخ سیاسی ایران با دیکتاتوری حاکمان آن گره خورده است و یکصد سال گذشته ی این تاریخ کشاکش به رسمیت شناختن منشور حقوق بشر بوده است. اکثریت کشورهای جهان

جامعه ای برابر اعتقاد داریم که از کشورهای بلوک شرق سابق الگو برداری می کند؟ مدل اقتصادی ما چیست؟ شکست بلوک شرق سابق کافی نبود که بازار آزاد را بپذیریم؟ الگوی اقتصادی ما در سندیکا چیست؟ دیکتاتوری مشکلات زیادی را تولید میکنند که یکی از آنها نبود نهادهای مدنی است که در کارزار عمل بشود نهادها را شناخت. سرکوب دهه شصت فرصت بسیار گرانبهایی را از طرفداران عدالت اجتماعی گرفت. بسیاری از این نهادها را به محافلی تبدیل کرد که در نبود پیوند با جامعه از اصل ماجرا دور افتادند و در بهترین حالت افرادی تربیت شدند که بیشتر به ژورنالیست نزدیک هستند تا فعال اجتماعی.

البته هنوز هم ما در ایران شخصیت‌های بسیاری داریم که عدالت اجتماعی را بسیار خوب میفهمند و عمل هم میکنند و علت گرایش کار جمعی و سندیکای نیز مدیون این عزیزان است. اما اگر واقع گرا باشیم و این حلقه را بزرگ نماییم و به شعار اکتفا نکنیم بسیاری از تئوریسین ها و روشنفکران چپ در رویا سخن می گویند و راه کارهای عملی که قابل دسترس باشد با نمونه های عینی ارائه نمی دهند و در بحث ها و گفتگو ها بسیار متعصبانه جبهه گیری می کنند و خطاهای دیگر تفکرات را مو به مو توضیح می دهند چون نمونه عینی دارند اما نمونه های عینی حکومت هایی را که حداقل به نام چپ تا به حال به وجود آمده منکر می شوند و میگویند آن‌ها حکومت چپگرا نبوده اند و کلیه بحث ها در حد تئوری باقی می ماند و معمولاً در گفتگو صحبت های طرف مقابل را با تهمت زنی جواب میدهند. و به همان اندازه که ایدئولوژی خود را معرفی می کنند تحمل شنیدن پاسخ ندارند و شباهت زیادی به دیکتاتورها دارند که بحث های شخصی شان شنونده را به یاد عملکرد جمهوری اسلامی می اندازد.

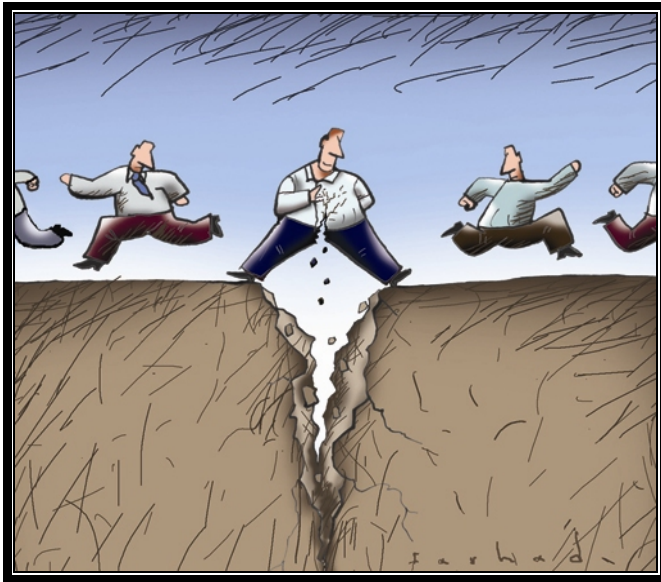
اما اگر منظور شما از حاشیه شدن این چپ در درون نهادهای مستقل کارگری است این چپ خودش مقصر بوده است. دائم معطل مچ گیری از جنبش نوپای مستقل کارگری بود. تمام بحثهایشان حول این موضوع بود که ثابت کنند سندیکا دولتی است، راست است یا انقلابی. یادشان رفته بود که بیست و پنج سال در این جامعه نهادهای مافیایی کارگری دمار از هر نوع فعالیت عدالتخواهانه در آورده بودند. اگر کوچکترین کاری میشد با اخراج و زندان روبرو بودیم. در این چند سال هم بسیار کسانی را دیدیم که بسیار شعارهای رادیکال و حرفهای تند هم میزدند ولی یا پیشان در طبقات بالا است یا شناسنامه ای نداشتند که بشود آن‌ها را شناخت و در بهترین حالت باعث بدبینی و بی اعتمادی در جنبش کارگری نوپای ایران شدند.

یادمان هم نرود ما در جامعه ای زندگی می کنیم که برای احقاق حقوقمان هزاران انگ می خوریم و حکمان محاربه می شود وای به روزی که با نماد چپ کارگری وارد کارزار مبارزه شود.

اما چپی هم که در خارج و در شرایط آزاد بوده و میتوانسته به کارهای جمعی فراگیر دست بزند، نیز نتوانسته از این بندهای ایدئولوژیک رهایی پیدا کند و از این تعصب دوری کند و از نهادهای بسیار بزرگ تبدیل شده به نهادهای کوچک همبستگی که بجای اینکه مبارزه ما را کمک کند در تهمت زنی دست رژیم را از پشت بسته است که نمونه آنها در مطالب کمیته های همبستگی خودش را نشان میدهد.

س- با تجربه ای که از انقلاب بهمین داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نیانجامد چه می توان کرد؟

ج: اولاً اکثریت جامعه ایران بعد از انقلاب بدنیا آمده اند و آن درسی که منظور شما است را نمیدانند. چه بسا تعداد آنهايي که فکر می کنند آن دوران بهتر از این دوران بوده است هم کم نیستند و توهم بازگشت به آنرا دارند. پس از آن درس نمیشود نتیجه گیری کرد. دوماً اگر منظور شما از شکست جابجایی قدرت است که این مشکل همیشه وجود دارد. اما درسی که برای ما مهم است که به مطالبات پایه ای باور داشته باشیم که ما در بیانیه آخرمان به آن پرداخته ایم. ما نباید بگذاریم که با وعده و وعید سرمان را یک بار دیگر کلاه بگذارند.



این مطالبات پایه ای* را باید ملکه ذهن مان کنیم و با کار آگاهانه به آن دامن بزیم. دیگر نه برق و آب مجانی کسی را گول میزند و نه آوردن پول نفت بر سر سفره مردم.

ما با دولتی طرف هستیم که تمام این بازیها را بلد هست و کار را به مسائل الهی کشانده است. در این چند ماه مردم ما به اندازه سالها آگاهی کسب کرده اند و یاد گرفته اند که چکار باید بکنند و چکار نباید بکنند. به نظر ما باید بهانه سرکوب را از رژیم گرفت و حتی الامکان از خشونت بپرهیزیم و با همدلی و صداقت تمام برای کلیه زحمتکشان و برای آزادی ایران به همراهی همه اقشار و دوشادوش هم به مبارزه ادامه دهیم تا اکثریت جامعه به حرکت در آید و نیروهای سرکوبگر توان مقابله و سرکوب را نداشته باشند و از شعارهای تو خالی که عمل به آنها مشکل و غیر ممکن است بپرهیزیم و حقوقی را که برای خود قائلیم برای کلیه افراد قائل باشیم و از تعصب و تکروی دوری کنیم برای بزرگنمایی و چشمگیری کردن فعالیت و عقیده مورد نظر تفرقه بین اقشار دیگر نیندازیم و آنها را نکوبیم. برای منشور حقوق بشر واقعی مبارزه کنیم.

با گذشت بیش از ۳۰ سال از انقلاب ۵۷ و سوء استفاده و بهره برداری عده بسیار ناچیزی و عوام فریبی این عده قلیل که به حذف بسیاری از نیروهای واقعی انقلاب (احزاب، گروه ها، سازمانها و ...) انجامید اما با این حال به نظر ما ایجاد احزاب سیاسی (چپ، راست، محافظه کار و ...) و برگزاری همه پرسی و ایجاد اهرمهایی جهت مهار قدرت بیش از حد عده ای که تجربه ثابت کرده به دیکتاتوری می انجامد می توان به پیروزی امیدوار بود.

* سی و یک سال از انقلاب بهمن ۵۷ گذشت. مردم ایران در آنروزها با امید به برخورداری از یک زندگی بهتر و برچیده شدن چتر اختناق و سرکوب در صفی میلیونی به خیابانها آمدند و طبقه کارگر ایران و پیشاپیش آنان کارگران شرکت ملی نفت با اعتصاب سراسری خود و بستن شیرهای نفت کمر حاکمیت استبداد را در هم شکستند و توده های میلیونی مردم با شعار "کارگر نفت ما، رهبر سر سخت ما" پاسخی شورانگیز به این اقدام تاریخی آنان دادند و در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ قدرت به دست مردم افتاد.

سقوط حکومت استبداد در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ برای مردم به جان آمده از ستم و خفقان، بهارانی پر شکوه بود که زن و مرد و پیر و جوان و کودک با سرود بهاران خجسته باد و با شوری وصف ناپذیر به استقبالش شتافتند، مردم همدیگر را در آغوش می کشیدند، اشک شوق می ریختند و در پس

قطره های اشک شوق شان رهائی و بهروزی خود را با تمامی وجودشان لمس میکردند.

اینک از آنروزهای پر شکوه و از آن روزهای امید و طراوت و شادابی ۳۱ سال میگردد، سی و یک سالی که امروز از آن همه امید و طراوت و شادابی چیزی جز فقر و بدبختی، بیکاری و دستمزد زیر خط فقر، طرح قطع یارانه ها و درماندگی میلیونها کارگر و مزد بگیر بر جای نمانده است. اما زندگی ادامه دارد و مردم ایران هنوز و به حق در حال و هوای تغییر اند و امیدشان را برای دست یابی به یک زندگی انسانی و شاد و مرفه و آزاد از دست نداده اند.

در این میان کارگران ایران در طول سالهای گذشته با اعتصابات و اعتراضات جسورانه خود و برپائی تشکلهای مستقل شان به دفاع از حق حیات و زندگی خود برخاستند و امروز بسیاری از آنان به جرم تشکل خواهی و خواست یک زندگی انسانی در پشت میله های زندان بسر میبرند. اما برای ما کارگران سلولهای زندان پایان کار نیست، ما میلیونها انسانیم، ما تولید کنندگان تمامی ثروتها و نعمات موجود هستیم، چرخ تولید و زندگی در جامعه در دستان ماست، پشتوانه ما تجربه اعتصاب متحدانه و شکوهمند کارگران نفت در انقلاب بهمن ۵۷ است و ما با این پشتوانه و با اتکا به قدرت میلیونی خود و با الهام از خواستههای انسانی مردم ایران در انقلاب سال ۵۷، امروز و پس از سی و یک سال از بهمن ۵۷ رؤس خواستههای حداقلی خود را به شرح زیر اعلام میداریم و خواهان تحقق فوری و بی قید و شرط همه آنها هستیم.

۱- برسمیت شناخته شدن بی قید و شرط ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، حق اعتصاب و اعتراض، حق برگزاری تجمع، آزادی بیان، آزادی مطبوعات و احزاب

۲- لغو فوری مجازات اعدام و آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه فعالان کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی از زندان

۳- افزایش فوری حداقل دستمزدها براساس اعلام نظر خود کارگران از طریق نمایندگان منتخب آنها در مجامع عمومی کارگری

۴- طرح هدفمند کردن یارانه ها باید متوقف و دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت گردد

۵- تامین امنیت شغلی برای کارگران و تمامی مزد بگیران، لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء، برچیده شدن کلیه نهادهای دست ساز دولتی از محیطهای کار و تدوین و تصویب قانون کار جدید با دخالت مستقیم نماینده های منتخب مجامع عمومی کارگران

۶- اخراج و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده اند و یا به سن اشتغال رسیده و آماده به کار هستند باید تا زمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی برخوردار شوند

۷- لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی

۸- برخورداری تمامی بازنشستگان از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی و رفع هرگونه تبعیض در پرداخت مستمری بازنشستگان و بهره مندی آنان از تامین اجتماعی و خدمات درمانی

۹- تمامی کودکان باید جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین، نوع جنسیت و وابستگی های ملی و نژادی و مذهبی از امکانات آموزشی، رفاهی و بهداشتی یکسان و رایگانی برخوردار شوند

۱۰- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هرگونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم برای این روز ملغی گردد.

✱



راز تداوم

و اعتلای مبارزه ی طبقه ی کارگر

مسئولین محترم نشریه ی وزین " آرش "

جا دارد در این جا قبل از هر چیزی که به مبارزه ی آگاهی بخش شما ارزش و اعتبار می دهد، به "جان" دموکراتیک و مردمی شما ارج نهم که اجازه می دهید - و فرصت فراهم می کنید - تا فردی چون من، در میدان شرافت مندانهای که با خون دل فراهم کرده اید، حضور یابم و احساس غربت نکنم. تولید "فرهنگ و آگاهی!" این است حاصل عظیم تلاش شما که توده های کارگر و تمام زحمت کشان این دیار، به آن نیازمندند تا مبارزه ی همیشگی و وقفه ناپذیرشان را در عرصه ی زندگی و پهنه ی عمل، با عنصر مهم و سرنوشت ساز و تعیین کننده، یعنی مبارزه ی "نظری" بیامیزند تا در قالب مقوله ی پرمعنا "پراکسیس" گام های استواری در تحقق سوسیالیسم برداریم .

دست مریزاد وجداً خسته نباشید. با آرزوی سلامتی، شادمانی و پیروزی در همه ی مراحل زندگی، دست تان را به گرمی و محبت می فشارم و در حد بضاعت ام، به شش پرسش مطرح شده، پاسخ می دهم. از نظر "شکل"، در آن چه می خوانید، از شیوه ی نوشتاری جدیدی که مورد تایید زنده یاد "شاملو"ی عزیز است، پی روی کرده ام .

شما و یاران زحمت کش تان را از دور می بوسم .

ن . بهروز - اصفهان

۱۰ بهمن ماه ۸۸

س - دلایل و خصات اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چه گونه می توان توضیح داد ؟

بهروز - در یک شکل خلاصه و " طرح واره "، باید گفت " دلایل " جنبش کنونی، ستم ناشی از حاکمیت سرمایه، و "خصلت" آن " آزادی خواهی " از قید و بند های این ستم است. ولی اگر به " چه گونه گی " شکل گیری آن بپردازیم، داستان پیچیده می شود و و مجبوریم به عقب برگردیم و زمینه های تاریخی و طبقاتی جنبش را در ۱۵۰ سال گذشته بیابیم ولی چون در این جا فرصت نداریم، لازم است به اختصار به متابولیسیم حیات اجتماعی در ۳۰ سال حاکمیت سرمایه داری اسلامی نگاهی کنیم که تحول در آرایش طبقات، مهم ترین اتفاق در تاریخ ایران، بعد از قیام ۵۷ بود. در طول تاریخ ایران تا پایان حکومت پهلوی، حاکمیت، مستقل و بی نیاز از طبقه ای بود که قدرت اقتصادی را داشت. این پدیده ی "شرق آسمانی" (مارکس)، عامل اساسی سکون تاریخی و پویایی اجتماعی ست به این معنی که جا به جایی افراد در پهنه ی سیاسی، سیال و شناور بود و یک طبقه ی نیرومند که احساس امنیت کند و در سایه ی این امنیت، حاکمیت را به خود وابسته سازد و در یک نظام قانون مند آن را حمایت کند تا خود نیز سیر تکوین خویش را طی نماید، به وجود نیامد. در این ادعا، ما نمونه ی استبداد پهلوی دوم را به چشم خود دیدیم و نیازی نیست در لا به لای اسناد و مدارک، خود را فرسوده کنیم. طبقه ی سرمایه دار لیبرال صنعتی، در اوج قدرت و آرامش طبقات فرودست "حتا، استقلال و آرامش نداشت، چرا که اراده ی "شاه"، هر لحظه می توانست یک عضو آن را به خاک سپاه بنشاند. اقتصاد نفتی، که بیش ترین سود سرمایه در ایران را به همراه داشت در انحصار حاکمیت بود و همین مسئله به شاه اجازه می داد، بر فراز طبقه ی سرمایه دار، مستقل عمل کنند و نه تنها طبقه ی سرمایه دار بل که تمام طبقات

که آن خون گرمی را که اشاره شد، در رگ های جامعه به حرکت در می آورد و ارتجاع حاکم، بوی این خون را استشمام کرده بود و به قصد انجماد و لخته کردن آن، در اولین قدم - همان گونه که در بالا اشاره شد - مانور ۲ خرداد ۷۶ را انجام داد و پس از منفعل کردن لیبرال های اصلاح طلب - که سرسپردگی و بزدلی اش نقل محافل بود - ، نا شبانه به پوپولیسم خمینی - که دروغ گویی ویژه گی آن بود - متوسل شد . اما این لاشه، متعفن تر از آن بود که از گور در آید و نقش سال های ۵۶ و ۵۷ را بازی کند. همزمان، تاکتیک سرمایه ی جهانی نیز ابزاری متفاوت از همان سال ها به کار گرفته بود که بی خاصیتی اش بر جهانیان، و توده های تحت ستم ایران که بخشی از آنان بودند، آشکار بود . بعد از این ۳۰ سال پر حادثه، اکنون این پرسش از ضمیر مردم ایران به زبان شان می آمد: "چاره چیست؟" جنبش خود جوش خرداد ۸۸، فریاد این سوال بزرگ است که همچنان دنبال جواب می گردد .

س - ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چه گونه ارزیابی می کنید ؟

ج- ترکیب طبقاتی جنبش کنونی عمدتاً شامل اقشار (بالا، متوسط و پایینی) خرده بورژوازی است که از حمایت فعال زنان روشن فکر، جوانان و قومیت ها و پیروان مذاهب تحت پیگرد و احاد کارگران (به شکل پراکنده، و نه با مطالبات مشخص) و نیز حمایت منفعلانه ی سرمایه داری لیبرال مدرن و تا حدودی از حمایت سرمایه داران لیبرال سنتی (یعنی اصلاح طلبان) برخوردار است. این چنین "ترکیبی"، چون سازمان رهبری ندارد - و به دلائلی که در بخش ۳ خواهد آمد - (صرفاً) مقطعی ضروری و خودجوش از پروسه ی طولانی تحقق سوسیالیسم دموکراتیک است. اجازه دهید تاریخچه ی از ذهنیت دموکراسی در ایران را بررسی کنیم تا اوضاع کنونی را بهتر بشناسیم .

الف - مارکس در زمان خود متوجه واقعیتی شده بود: "... از نظر مارکس ، نفوذ سرمایه داری (یعنی استعمار) در چنان کشورهایی - منظور کشور های آسیای غربی از جمله ایران است - یک پدیده ی انقلابی اما به ندرت پسندیده به لحاظ اخلاقی به شمار می رفت." (خسرو شاکری: میلاد زخم) . عملکرد سرمایه داری صنعتی مدرن در ایران، در دوره ی حکومت پهلوی این "ناپسندی اخلاقی" را نشان داد و موجب تقویت "تئوری توطئه" و بدیل فریب کار آن یعنی "پوپولیسم مذهبی" شد که با تز "زمین از آن خداست"، در مقابل سرمایه داری صنعتی وارداتی از غرب، اقشار و طبقات میانی و پایین سنتی جامعه را زیر عبای خود بکشاند. اگر جنبش سوسیال دموکراسی ایران وفق اندیشه های "آوتیس سلطان زاده" متحقق می شد - با توجه به آن چه مارکس هوشمندانه مطرح کرده بود - ایران به سوی سوسیالیسم سوق می یافت. ولی متأسفانه چنین نشد و همزونی حیدر عموآغلی که با استالین در رابطه بود بر حزب کمونیست ایران و همچنین اشتباهات کمینترن در قبال ایران، دست انگلیس را برای حمایت از استقرار حکومت پهلوی باز گذاشت و "سرمایه داری به ندرت پسندیده به لحاظ اخلاقی" حاکم شد. تفوق نسبی سیاست های اقتصادی سرمایه داری بر روابط پیشاسرمایه داری در دهه های اول قرن ۱۴ خورشیدی در عرصه ی جامعه لایه ی "متوسط بوروکراتی" را ظاهر کرد که به دیکتاتوری (رضا شاه) آویزان بود و به تدریج حجیم می شد. این قشر، نیاز های جدیدی را طلب می کرد که همان آزادی (دموکراسی) بود اما؛ دموکراسی علاوه بر این که مفهوم روشنی برای او نداشت، دیکتاتور نیز آن را بر نمی تافت ولی قصد داشت به شیوه ی خود واز بالا، برخی مقولات آزادی را اعمال کند. لذا ناپسندی سرمایه دار، صرفاً به مقوله ی چپاول اقتصادی محدود نمی شد بل که مقولات ذهنی مانند اخلاقیات و فرهنگ و مهم تر از همه دموکراسی را نیز "ناپسند" جلوه می داد.

دموکراسی ای که از غرب اروپا همراه سرمایه جهان را فتح می کرد، از نگاه طبقه ی متوسط تازه به دوران رسیده، موضوعی مشکوک بود که با سنت های ریشه دار او جور در نمی آمد مضافاً این که این دموکراسی به دست دیکتاتوری پیاده می شد که موجودیت خودش مشکوک بود!

ب - تراژدی شکست سلطان زاده بعدها کار خود را کرد و "پوپولیسم خرده بورژوازی مذهبی" با یورش به هر چه از دوره ی پهلوی باقی بود، از نرخ طبقه ی کارگر تا حد زیادی کاست و خرده بورژوازی را گسترده کرد.

اجتماعی را به خود نیازمند و وابسته سازد . به همین جهت - طبق روال قرن های گذشته ، به محض بروز علائم بحران اجتماعی در سال ۵۵ ، گناه تمام نا به سامانی ها به گردن شخص شاه افتاد ، و در اوج بحران (سال ۵۶ و ۵۷) ، همه انقلابی شده بودند جز خود شاه !! مخدوش بودن " مرزهای طبقاتی " ، باعث پیدایش نوعی " پوپولیسم " شد که اجازه داد در غیاب رهبری طبقه ی کارگر توسط یک حزب توانا ، بورژوازی " بازار " - با حمایت سرمایه ی جهانی که از مدت ها پیش شاخک های حسنی اش خطر را بو کشیده بود - ارتجاع مذهبی را سخن گوی قیام کند و پس از قبضه ی قدرت سیاسی ، برای اولین بار در ایران به عنوان طبقه ای که حاکمیت به او نیازمند است اعلام موجودیت کند . اما از یک نقطه ی کور ، بخت یاری اش نکرد : فردای ۲۲ بهمن ، طبقه ی کارگر ، زنان ، اقشار متوسط مدرن و زحمتکشان متوجه شدند چه کلاهی سرشان رفته است و به این خاطر انقلاب ، تازه شروع شد ! و سرکوب انقلاب هم شروع شد . ارتجاع ، درمانده و عاجز از تقابل با اعتلای انقلاب در نهایت از برنده ترین سلاحی که سرمایه ی جهانی در اختیارش گذاشت ، یعنی شعله ور کردن جنگ با عراق ، رودی از خون کارگران و آزادی خواهان جاری کرد وموفق شد اراده اش را اعمال نماید . جنگ با عراق اما ، پس از شکستی خفت بار ، دو پیامد اجتماعی داشت :

۱ - سامان اقتصادی دلال منش را به سود بازار و به زیان کارگران و زحمت کشان ، پریشان کرد و در کنار دیگر عوامل زمینه ای شد برای "جنبش های خودجوش" بعدی ، و ۲ - دومین طبقه ی سرمایه داری را که حاکمیت به او نیازمند بود، یعنی سرمایه داران نظامی را به جهان معرفی کرد. حاصل این متابولیسم خونین، در اوائل دهه ی ۷۰ صف بندی طبقاتی ای بود که شامل سرمایه داری بازار و سپاه (تکیه گاه های رژیم دیکتاتوری) در یک سو، اقشار طبقه ی میانی و طبقه ی کارگر (در مفهوم مارکسی آن) در سوی دیگر، می شود. اولین حرکت توده ای در مقابله با بحران اقتصادی بعد از جنگ ، با یک مانور ناگزیر و خلاف میل سرمایه داری بازار، یعنی تحویل قدرت اجرایی - فقط قدرت اجرایی که شیر بی یال و کوپالی بیش نبود - به لیبرالیسم مذهبی ، در خرداد ۷۶ از حرکت باز ماند . در ۸ سالگی که لیبرالیسم مجری و قانون گزار (یعنی تدارکات چپی) حاکمیت بازار بود، علاوه بر فریب مردم و به انحراف کشاندن آن ها، اجازه داد "ژنرال های سپاه" به تحکیم مواضع اقتصادی خود بپردازند تا ، در سال ۸۴، با اردنگی آن ها را از حاکمیت به بیرون پرتاب کنند . "گل بود ! به سبزه نیز آراسته شد" : آخور سرمایه ی صنعتی به باد رفته ی "داخلی" توسط دلالان بازار، با سری که خر "سردوشی دار" در آن فرو کرد، ته کشید.

اکنون حاکمیت سرمایه ی بازار و ژنرال ها، که هم قدرت اقتصادی را در انحصار داشت، هم کل قدرت سیاسی را، باید خود را برای مقابله با اتفاقی که در راه بود آماده کند: خون گرمی را که در اعماق جامعه در رگ های کارگران و زحمت کشان داشت به حرکت در می آمد.

جبهه ی کار نیز پا به پای جبهه ی سرمایه، از همان آغاز دهه ی ۷۰ هم از نظر کمی و هم از جنبه ی کیفی، شاهد تحولاتی گردید. رشد طبقه متوسط که در دهه ی اول بعد از قیام ۵۷ شتاب گرفته بود متوقف شد و رشد طبقه ی کارگر جای آن را گرفت. اما، با رویکردی تازه. به خاطر افزایش بیکاران و مکانیزاسون تولید در مراکز صنعتی، سرمایه اکنون به نیروی کاری نیاز داشت که از دانش کافی بر خوردار باشد و چنین نیرویی به وفور در ارتش بیکاران دیده می شد و بر خلاف گذشته که به کمتر از میز بوروکراسی رضایت نمی داد، حاضر بود برای لقمه ای نان در روغن و گریس چرب شود و هوای آلوده ی کارخانه را استنشاق کند. و علاوه بر دانش کاری، اندکی هم دانش و آگاهی طبقاتی را از دانشگاه به کارخانه می برد و در چنین هیئتی، به تدریج جانشین کارگران پیر و در آستانه ی بازنشستگی گردید. این کارگران که طبیعتاً نیاز ها و روحیاتی متفاوت از پدران خود داشتند و در محیط دانشگاه، و در عرصه ی مبارزات دانشجویی و تحت تاثیر کتاب هایی که ترجمان اندیشه ی مارکس به فارسی بودند و تا حدودی، متأثر از احزاب و تشکلات چپ که تاریخ خونبار دهه ی ۶۰ را بازتاب می دادند، در کنار توده های زحمتکش و بیکار و گرسنه، زنان و جوانان و اقوام و معتقدان دیگر مذاهب، قلب تپنده ای بود

دهان باز می‌کنند انگار مارکس سخن می‌گوید" (از افاضات دکتر مرتضی محیط مارکسیست) !!! "اصلاح طلبانی" را می‌بیند که در حیات حاکمیت شان طی سی سال گذشته، پدران و مادران شان را هزار هزار، بعد از شکنجه و تجاوز قتل عام کردند، در میدان آتش جنگ با عراق مثله کرده و سوزاندند، همین "برادر ها و خواهر های فدایی خمینی" (که زهرا رهنور "شان امروز" سومین بانوی متفکر جهان !!! شده، و دکتر محیط مارکسیست !!!؟ این افتخار را چونان سیلی محکمی به صورت "به اصطلاح چپ" - یعنی همان سوسیالیست هایی که مرتکب گناه کبیره‌ی تحریم انتخابات!! شده و به آقایان موسوی و کروبی رای نداده پس دشمنان "انقلاب اند" !!! می‌کوبد)، را می‌بیند که "بدون کلمه‌ای زیاد یا کم" می‌خواهد خمینی جلاد را از گور در آورد .. به به، چه شود !!

۲ - حاکمیت فاشیسم ژنرال‌های سپاه (و بازار) که به هیچ وجه قصد ندارد یک قدم عقب بنشینند و به تبعیت از ارباب خون خوارشان خمینی از هیچ جنایتی رویگردان نیست .

۳ - تقریباً در تهران محصور شده و از حمایت دیگر شهر ها محروم است و ... ت - غیبت تشکل های کارگری و سازمان های سوسیالیستی رهبری کننده..... با توجه به آن چه گفتم و عوامل دیگری چون "جوانی و نوپایی" جنبش، می‌توانیم به سرگشتگی این ترکیب خود جوش که از ویژه گی های دوران های بحرانی - اما نه انقلابی - است، پی ببریم .

س - آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمت کشان است یا فقط در صورتی به نفع آن هاست که با خواست ها و رهبری آن ها ، شروع شود ؟



فرار سرمایه داران بزرگ و تصرف سرمایه‌ی این طبقه توسط قشری از عقب افتادگان اجتماعی و لومپن هایی که پایه های تخت سلطنت ولی فقیه را تشکیل می‌دادند از یک سو و هجوم روستاییان برای قطعه قطعه کردن مزارع بزرگ (از جمله شرکت های زراعی و کشت و صنعت) و تصرف آن‌ها از سوی دیگر، به اضافی بالا رفتن نرخ بیکاری حاصل از پاک سازی کارخانجات و مراکز آموزشی و ادارات از "طاغوتی‌ها" که منجر به ایجاد مشاغل کوچک و خرده فروشی شد، طبقه‌ی متوسط را به زیان طبقه‌ی کارگر تقویت کرد. این روند گرچه از اواسط دهه‌ی ۷۰ قدری متوقف شد ولی خرده بورژوازی به عنوان یک طبقه‌ی گسترده به حیات خود ادامه داده است. این طبقه ".... در بخش خصوصی یا دولتی، از لحاظ صنفی سازمان یافته نیست. اعضای طبقه‌ی متوسط، با استثنائات اندکی (عمدتاً پزشکان، وکلاء، حسابداران و روزنامه نگاران) به منظور حمایت از منافع صنفی شان در انجمن های صنفی فعال نیستند. در چند دهه‌ی گذشته، طبقه‌ی متوسط نشان داده است که از لحاظ سیاسی می‌تواند به سرعت تحریک شود ... و ... مادامی که جرقه‌ای در انبار باروت سیاست زده نشده گروه راضی و گوش به فرمان باقی بماند. اما هنگامی که رو در رویی سیاسی صورت گیرد، می‌تواند به سادگی به گروهی شورشی، سرخود و رها تبدیل شود، و به سوی قطب های سیاسی در حال شکل گیری حرکت کند. سطح بالای تحصیلات شان عموماً باعث می‌شود که گروه بزرگی از آنان هواخواه جنبش دانشجویی با موضع عموماً رادیکال سیاسی شوند." (بهداد و نعمانی: طبقه و کار در ایران). اکنون این طبقه "به سرعت تحریک شده است و با شهامت برای دموکراسی به صحنه آمده است اما با ته مانده‌ای از شکاکیت قدیم و شک به دموکراسی بی‌آبروی جدید که مواهب آن را هم ۱ - در ظهور فاشیسم اسلامی در منطقه می‌بیند، ۲ - هم در بحران اقتصادی که در بطن کشورهای دموکرات "دمو"ها را از خانه و کاشانه به دیار گرسنگان پرتاب کرده و هم ۳ - در حمایت دموکراسی سرمایه از ارتجاعی ترین و فریبکارترین رژیم های پوپولیستی و مستبد و غیره. و اما آن چه در داخل کشوری بیند:

۱- رهبران سبزپوش بی‌کفایت، بزذل، "با برنامه" برای حفظ نظام اسلامی سرمایه لیبرال مذهبی و زمزمه‌های سازش با حاکمیت هار از طرف این رهبران "سبزینه" (که با گذشت زمان علنی تر می‌شود و طبق پیش بینی سوسیالیست های انقلابی عاقبت به (شکرخوردیم) نیز می‌افتند)، "رهبران سبزاسلام" یعنی همان کسانی را می‌بیند که اعجاز آسمانی ماهیت طبقاتی شان را یک شبه از این رو به آن رو کرده و "وقتی

ج- پرسش سوم شما اندکی متناقض است چرا که اصولاً هیچ جنبشی بر ضد دیکتاتوری در هیچ کجای جهان - چه پیروز شود چه نشود - به زیان طبقه‌ی کارگر و زحمت کشان نیست. به این پرسش باید با توجه به جغرافیای سیاسی، کیفیت (یا سطح تکامل) مبارزه‌ی طبقاتی و آرایش نیروهای اجتماعی پاسخ داد. ولی ابتدا لازم می‌بینم یک بحث تئوریک بی‌نهایت مهم را که به ندرت مورد توجه قرار می‌گیرد به طور خلاصه مطرح کنم. هگل در کتاب "پیش‌گفتار پدیدارشناسی جان" می‌گوید: "امر در واقع نه در مقصود نهایی‌اش بل که در اجرای‌اش به اتمام می‌رسد. نتیجه را هم نباید کل برون ذات دانست، مگر وقتی که همراه با شدن‌اش در نظر گرفته شود" (تاکید ها از هگل است). این عبارت، جان کلام دیالکتیک هگل است که مارکس تمامی بنای اندیشه‌اش را بر آن استوار کرد. "مارکس با کشف قاره‌ی جدیدی از تفکر و انقلاب وظیفه‌ای برای خود قائل شد که همانا وحدت بخشیدن بین فلسفه و واقعیت بود. این وحدت همانا با آشکار ساختن سوژه‌ی پنهان - نیروهای محرک انقلاب آتی - پرولتاریا ... پدیدار شد ... کارگران، سیاهان، جوانان و نیز زنان. همه‌ی آن ها عناصر تعیین کننده‌ی انقلاب هستند و هیچ کس پیش از واقعه نمی‌داند کدام یک از آن ها در یک انقلاب مشخص و ویژه، عامل نخست خواهد بود ... مهم نیست که کدام یک از این نیروها یعنی کارگران، سیاهان، جوانان و زنان نیروی انقلابی خاص باشند، کل حقیقت در آهنگ دوگانه‌ی هر انقلاب نهفته است: سرنگونی جامعه‌ی کهن و ایجاد مناسبات جدید انسانی. این امر مستلزم بسط دیالکتیک در تمامیت خود برای تک تک سوژه‌هاست ... مارکس همیشه نظاره گر آن چیزی بود که "سازمان طبقاتی خودجوش پرولتاریا" می‌نامید دغدغه‌ی مارکس از ابتدا تا انتها اعمال انقلابی پرولتاریا بود. اکنون تئوری، مفهومی بود که با عمل وحدت می‌یافت. یا به عبارت صحیح تر، تئوری چیزی نیست که روشن فکر به تنهایی ساخته و پرداخته کند. برعکس، اقدامات پرولتاریا امکان آن را به وجود می‌آورد تا روشن فکر تئوری پرداز می‌کند ... ژرفای "ایده‌ی تئوری" مارکس تنها به این دلیل است که او از مفهوم بورژوازی تئوری گسسته و کارگر را در مرکز کل اندیشه‌اش قرار داده. هیچ منشاء دیگری برای تئوری اجتماعی وجود ندارد ... اکنون زمان آن فرا رسیده است که به "حزب پیش‌آهنگ برای رهبری" اجازه ندهیم تا واژه‌ی "سیاسی شدن" را از آن خود کند. باز گشت به معنای اصلی آن در قاره‌ی جدید اندیشه‌ی مارکس به مفهوم از ریشه برافکندن دولت سرمایه داری و محو آن است به نحوی که اشکال جدید انسان باور مانند کمون پاریس ۱۸۷۱ پدیدار

شوند. " (دونایفسکایا : مارکسیسم و آزادی). " بر خلاف روش شناخت پرسشگرانه و تحلیلی که در آن این روش "وسیله‌ای" بیش نیست، در شناخت "حقیقی" یعنی دیالکتیکی، تمایزی میان وسیله و هدف وجود ندارد. برای رسیدن به هدف راه دیگری جز وسیله در اختیار نداریم... (دونایفسکایا: فلسفه و انقلاب. تاکیدها از من است).

با این نقل قول بلند، فکر می‌کنم زمینه‌ی تئوریک پاسخ به پرسش شما تا حدودی داده شده باشد. ما در ایران اگر جنبش "سیاهان" نداریم اما توده بسیار وسیعی از جوانان و زنان و قومیت‌ها را در کنار طبقه‌ی کارگر داریم که به رغم ۳۰ سال تلاش بی‌وقفه‌ی رژیم دیکتاتوری مذهبی برای تحمیل ارتجاعی‌ترین، خرافی‌ترین و بسته‌ترین مذهب جهان، با هدف توجیه ایدئولوژیک گردش سرمایه و حفظ نظام سرمایه‌داری تجاری و نظامی، خوش بختانه در روند مقاومت‌های فردی، گروهی، محلی، خانوادگی و اجتماعی، طی همین ۳۰ سال به آن درجه از بلوغ فکری رسیده‌اند تا پتانسیل عظیم خود را در زمان خود به پهنه‌ی عمل برای تداوم تکوین جامعه به نمایش بگذارند. و با هم خوش بختانه، گسترش فقر و فلاکت مادی نظام سرمایه‌مذهبی، برخلاف بسیاری کشورها، موفق نشد این نیروها را به خلوت خانه‌ی یاس و حرمان براند و یا گرفتار جنگ "خود" با خود" کند و همچون کشورهای سودان و نيجر و گینه و عراق و افغانستان توان‌شان را به بی‌راهه بکشاند و هدر دهد. جنبش کنونی با محتوای آزادی‌خواهی، دلیلی بر این مدعاست و بروز پرشکوه و عظمت آن فقط روشن‌فکرانی را حیرت زده کرد که یا مانند رژیم همه چیز را تمام شده می‌پنداشت، یا در چارچوبی "کتاب" منتظر "فرج و ظهور حضرت مارکس یا لنین" نشسته بود تا "خبر حادثه" را به او اعلام کنند.

اما روشن‌فکران و اندیشمندان و سوسیالیست‌هایی که تحقق جامعه‌ی آزاد و انسانی را نه در "نتیجه‌ی نهایی" اش بل که "در چگونگی اجرای اش" می‌یافتند، گرفتار شتاب زدگی و کم‌حوصله‌گی نشده و در روند حضور در مبارزات عینی و نظری مردم، جوانه‌هایی را که در پس پشت جامعه جان می‌گرفت می‌دیدند، فقط دقیقه‌ی سر بر آوردن آن را نمی‌توانستند - هیچ کس هم نمی‌تواند - به وقت "گرینوچ" اعلام کنند. و هنگامی که "مادران حزن سر از سجاده‌ها" برگرفتند، حاضر به یراق، فریاد نفرین سرداندن با این تفاوت که خورشید را گم نکرده بودند، اینان فریاد زدند: "خورشید ما با خورشید سرمایه‌داران طلوع نمی‌کند". در زمانه‌ی ای که آزادی (دموکراسی)، دارد از "مهد" خود می‌گریزد در سرزمین ایران که هر مفر کوچکی کل نظام سرمایه‌را تهدید می‌کند، انتظار استقرار همان دموکراسی‌کذایی نوع غربی - اصلاً حرفش را نزنیم - حتماً انتظار تحقق به اصطلاح دموکراسی‌ای در مایه‌های کشور ترکیه به دست سرمایه‌داری ایران، در مودبانه‌ترین کلمات، حماقت و فریب، بیش نیست آن هم در این مقطع از تاریخ که نیروی عظیم کارگران و زحمتکشان در هیئت سوژه‌ی مبارزه برای آزادی، ابزار "همیاری و خودرهایی" را از مبارزه‌ی هر روزه‌ی خود و از کمون پاریس و اکتبر کبیر فراهم کرده است. هر حرکت و جنبش خودجوش (نظیر جنبش کنونی) "بخشی" است از مقوله‌ی "مقصود نهایی" (هگل) و "کمونیسم به معنای انسان باوری لغو کارمزدی و نابودی از خودبیگانگی" (مارکس)، که در سیر پر فراز و نشیب طولانی‌اش، در پروسه کامیابی‌ها و شکست‌های‌اش، با شناخت دوستان و دشمنانش خود را می‌پالاید. کانون و ستاد رهبری‌کننده‌ی این نبرد، مراکز تولید، یعنی میدان کارزار کار و سرمایه است. من اعتقاد دارم تاریخ مان، تمام ظرفیت‌های سرمایه را در مقابل چشمان مان قرار داده و تمامیت این پیکر به اندازه‌ی کافی تشریح و آنالیز شده، تا دیگر بیش از این وقت خود را با لاطانات (مارکیست)‌هایی مانند دکتر محیط و بورژوا لیبرال‌های رنگارنگ داخل و خارج کشور به هدر ندهیم و به "اجرای امر در حال شدن" (هگل) بپردازیم.

س - چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می‌توان وزن طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا و چه گونه، و با چه شرایطی؟

ج - ما از تعریف کلاسیک به این اتفاق نظر رسیده‌ایم که افرادی که تنها دارایی خود یعنی نیروی کارشان را در بازار به عنوان یک کالای مبادله‌ای

به سرمایه‌داران می‌فروشند "کارگر" هستند. این تعریفی از "کارگر" در مقوله‌ی اقتصادی سرمایه‌داری ست و با همان جمله تمام می‌شود و طیف وسیعی از آحاد جامعه را در بر می‌گیرد که شامل افراد بیکار آماده برای کار و افرادی که در مراکز تولیدی و نهادهای خدماتی مشغول به کار هستند می‌شود ولی اگر طبقه‌ی کارگر به مثابه یک "فرایند" تعریف شود قابل درک خواهد بود. بر این روال طبقه‌ی کارگر، به مجموعه‌ی ای از افراد اطلاق می‌شود که:

الف - چیزی جز نیروی کار خود برای مبادله در بازار ندارند،
ب - در پروسه‌ی تولید اجتماعی ارزشی بیش از ارزش مبادله‌ای خود می‌آفرینند،

پ - از ثروت اجتماعی فقط سهمی نصیب‌شان می‌شود که نیروی کارشان بازتولید شود،

ت - در سیر رودرویی با سرمایه، به منافع و جایگاه اجتماعی خود آگاهی می‌یابد،

ث - برای تحقق و کسب حقوق خود متشکل می‌شود و تشکل مستقل خود را ایجاد می‌کند و

ج - با خلق ارگان رهبری سراسری منبعث از تشکلات محل کار، محل زندگی و شهر یا استان، قدرت سیاسی سرمایه را منهدم می‌کند تا دموکراسی اجتماعی خویش را مستقر و به تدریج و با تداوم مبارزه‌ی طبقاتی، تا محو کارمزدی و روابط سرمایه‌داری، خود را نیز نفی کند. "بنا بر این طبقه را نباید به سادگی برحسب رابطه‌اش با شیوه‌ی تولید، بل که باید در بسترتاریخی و تعارض اجتماعی آن با دیگر طبقات موجود درک کرد.

از دیدگاه نو مارکسی، به گفته‌ی ای. پی. تامپسون: "جامعه‌شناسانی که ماشین زمان را متوقف کرده‌اند و با تلاش فراوان وارد موتورخانه‌ی آن شده‌اند تا نقش طبقه را در سیر تاریخ پیدا کنند، می‌گویند که نتوانسته‌اند جای طبقه را پیدا کنند، آن‌ها فقط توانسته‌اند افراد بی‌شماری را با مشاغل، درآمدها و سلسله مراتب متفاوت مشاهده کنند. البته آن‌ها درست می‌گویند، چرا که طبقه‌ی اجتماعی یک بخش از ماشین نیست بل که طرز کارکردن و حرکت آن است. طبقه منافع این گروه و آن گروه نیست، بل که تضاد منافع است، گرما و صدای غرش حرکت ماشین است... طبقه ساخت نیست بل که واقعه و حرکت است (محمد حسین بحرانی: طبقه‌ی متوسط) در واقع تنها دوشیوه برای بررسی نظری طبقه وجود دارد: یا باید آن را مکانی ساختاری بدانیم یا رابطه‌ی اجتماعی... از نظر مارکسیزم "کلاسیک" کانون طبقه در خود مناسبات اجتماعی، پویای مناسبات میان تصاحب‌کننده‌گان و تولیدکننده‌گان، و تضادها و جدال‌هایی قرار دارد که فرآیند‌های اجتماعی و تاریخی را توضیح می‌دهد، نابرابری، به عنوان معیاری برای مقایسه، هیچ تکیه‌گاه نظری ندارد. نه مارکس و نه نظریه پردازان بعدی پس از او، که به سنت ماتریالیسم تاریخی وفادار بودند، این برداشت مارکسیستی را در باره‌ی طبقه بسط ندادند." (الن میک سینزود: تجدید حیات ماتریالیزم تاریخی).

با بسط نظری "طبقه‌ی کارگر" در نگاه فوق - که بررسی مفصل جداگانه‌ای می‌طلبد - اکنون قادریم از تقویت وزن طبقاتی کارگران و زحمت‌کشان در متن این جنبش صحبت کنیم. سال‌ها پیش از "تحریک لایه‌های متوسط"، طبقه‌ی کارگر ایران سنگینی "وزن طبقاتی" اش را به شکل پراکنده، نشان داده است و اشتباه است اگر در خیزش اخیر با ذره بین دنبال این "وزن" بگردیم. همان گونه که در بالا اشاره کردم به دلیل حضور دانش‌آموخته‌گان در عرصه‌ی تولید، از اوایل دهه‌ی ۷۰ خورشیدی، عنصر آگاهی که در گذشته‌ها بسیار کم رنگ بود، تاثیر مستقیم خود را بر اعتراضات فراوان اما پراکنده گذاشت ولی باید توجه کنیم که هیچ یک از رسانه‌ها - که در اختیار سرمایه‌داران لیبرال مذهبی در قدرت آن زمان و رانده شده‌گان غرغروی کنونی، بود - کوچک‌ترین اخباری از جنبش کارگران را منعکس نمی‌کردند و مانند امروز آن‌ها را به شدت سرکوب می‌کردند (مانند کارگران خاتون آباد، سندیکای هفت تیه، شرکت واحد تهران، آموزگاران، لوله‌سازی خوزستان، و صداها اعصاب و تجمع دیگر). از سوی دیگر ایجاد هر گونه تشکل مستقل ممنوع بوده و هست و اگرچه طبقه‌ی کارگر در این خصوص دست به



به رو می شود ... افزون بر کارگران و دهقانان ، "روشن فکران، کارکنان (اداری) موسسات صنعتی و راه آهن" نیز می توانستند به حزب عدالت بپیوندند ... (خسرو شاکری : میلاد زخم) .

با ورود حیدر عموآوغلی (که مورد حمایت استالین بود) به صحنه سیاست ایران، حزب عدالت که با اتخاذ سیاست‌های انقلابی سلطانزاده می رفت تا تاریخ ایران را به شکلی دیگر رقم زند ، در سال ۱۲۹۹ گرفتار انشعاب و دسیسه شد و بعد از فروپاشی، رهبر اندیشمند آن توسط استالین اعدام شد. بعد از گذشت یک دوره فترت در زمان دیکتاتوری رضا شاه، "چپ" گرفتار بلای حزب توده شد و ایدئولوژی اخته شده‌ای به جای اندیشه ی مارکس توسط دستگاه استالین و از طریق حزب توده ، مبارزات کارگران و زحمت‌کشان را به شکست کشاند و "مصلح" سرمایه داری حزبی شوروی با ابزار کمینترن، نه تنها در ایران بل که در تمام کشورهای که طبقه ی کارگر زمینه‌ی خیزش داشت، سوسیالیسم را با تهی کردن محتوایش قربانی شوونیسم و عظمت طلبی شوروی کرد. افشای جنایات و کشتار میلیون ها نفر از کارگران و زحمت‌کشان شوروی و به محقق انداختن اندیشه‌ی مارکس از یک سو، ظهور پدیده‌ای جدیدی (یعنی چه گوارا و کاسترو و رژی دبره) و یکی از فریب‌های بزرگ قرن بیستم، یعنی "مائوئیسم" از سوی دیگر، جوانان پرشور و از جان گذشته‌ی ما را به عملیات چریکی سوق داد که داستانش را ما ریش سفیدان به یاد داریم . رشد سرمایه داری حزبی و دولتی در شوروی و چین ، آن ته مانده ی سمپاتی احساسی به سوسیالیسم را به عرق سرد یاس تبدیل کرد و موجب دور شدن هرچه بیشتر "حزب" از کارگران شد. مانور های سرمایه داری نوع غربی و فریب "دولت رفاه" (مصرف گرایی) و به دنبال آن موفقیت جنبش‌های مذهبی که خود مرحله ای از کشتار کمونیست‌ها را در پی داشت نیز همراه عوامل ریز و درشت دیگر در نظر بگیرد، آن وقت به ضربه های نابود کننده بر پیکر سوسیالیسم و لوٹ کردن آن در اذهان طبقه کارگر (که اکنون سوسیالیست های جا خوش کرده در محافل آکادمیک را با خود بیگانه وغریبه می دیدند) پی خواهیم برد. اما تاریخ متوقف نشد و تضاد نیروی کار و سرمایه، حاد تر از آن بود که اجازه دهد سرمایه داری با اعلام پایان ایدئولوژی نفس راحتی بکشد . این بار سوسیالیسم از رحم سوسیالیسم مرده زاینده شد و اولین تاتی تاتی هایش را با یک خانه تکانی جانانه‌ی فکری و بازگشت به اندیشه ی مارکس آغاز کرد . این ضرورت، حاصل منطقی بحران مزمن سرمایه بود که پیشروان مبارزات کارگری را جهت مقابله با سرمایه به باز اندیشی مارکس و رجوع به او واداشت . اکنون لازم آمد گام‌های سنجیده برداشت و روی

اقداماتی زد، ولی عدم موفقیت برای ایجاد تشکل کارگری، به این طبقه به اندازه ی سرکوب مستقیم صدمه وارد کرد اما هرگز ارتجاع حاکم در هیچ زمانی نتوانست "ضرورت" تشکل را از اذهان کارگران پاک کند. این نکته بسیار پر اهمیت است چرا که به محض ایجاد روزنه‌ای کوچک رویش انبوه این تشکلات را می بینیم همان طور که در روزهای گذشته خبرهای پراکنده ای در خصوص باز سازی شورا و سندیکا ها به گوش می رسد .

شما در هیچ محیط کارگری - امیدوارم فقط "کارخانه" در ذهن منعکس نشود- نشانی از عدم حمایت از جنبش حاضر در خیابان نمی بینید اما، به شکلی بسیار محسوس، شاهد بی اعتمادی و مهم‌تر از این، شاهد رد توام با تمسخر به اصطلاح "رهبران سبز"ی هستید که به رغم هزاران متر معکب آب تپه‌پیری که پیروان لیبرال و عده ای مارکسیست (مارکسیست‌هایی که اطاعت نکردن از سرمایه‌ی لیبرال مذهبی را "خیانت" می دانند و علاوه بر انقلابی خواندن اسلام "در شرایط فعلی" !! ، یکی از افتخارات "تازه و جدیدشان" این است که با صدای رسا از کانال "پیام افغان" اعلام می دارند: "من یک پوپولیست هستم" - دکتر محیط-) بر سر آن ها می ریزند، دست‌های‌شان از خون کردستان، ترکمن صحرا ، دانشگاه های اردیبهشت ۵۹ و قتل عام دهه ی ۶۰ به این سو - که همچنان ادامه دارد - پاک نمی شود که نمی شود . سال ها و دهه ها می آیند و می‌روند هم‌چنان که شاهان و مستبدان می آیند و می‌روند اما آن چه می ماند اذهان انباشته از تلخ و شیرین "رفته ها"ست :

توده های مردم ایران در جای جای این دیار - و از جمله اماکنی که در آن جا ارزش اضافی استخراج می شود - در هر سن و سالی که باشند اذهان‌شان، پلیدترین حاکمان تاریخ را که در شکل و شمایل خمینی و گردانندگان رژیم او تجسم و تجسد یافته، فراموش نکرده اند و نبخشیده اند و ... (مهم این جاست که) بسیار آموخته‌اند. این است راز تداوم و اعتلای مبارزه ی طبقه‌ی کارگر و سوسیالیست‌ها (که اینان نیز در همین ۳۰ سال ضمن تمشیط خود از "مارکسیسم روسی" و پشت سر نهادن سال‌های خونین ، از کمون پاریس، از اکتبرکبیر، از مارکس، از مبارزات هزاران ساله ی مردم خود بسیار آموخته اند)، بخت یارشان است که دارند دوشادوش سوژه‌های انقلاب، یعنی طبقه‌ی کارگر ، فردای روشنی را می آفرینند که - اگر نگوییم سرنوشت جهان را - سرنوشت بخش بزرگی از جهان را دگرگون خواهند کرد . می پرسید : "چرا و چه گونه و با چه شرایطی؟" جواب روشن است : "به همین گونه و با همین شرایطی که داریم می بینیم" و ... در بالا خواندیم .

س - چرا نقش چپ در جنبش کنونی - دست کم تا کنون - حاشیه ای بوده است؟ چه گونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج - (اگر به نقلی که از هگل خواندیم باز گردیم) با جرات می توان گفت "اصل جنبش" مردم ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته - جز دو مقطع سال ۴۲ و سال ۵۷ آن هم از لحظه ای که سرمایه داری آمریکا و اروپا رهبری را به خمینی سپرد - "چپ" بوده است ولی همیشه توسط "راست" داخل و خارج (از جمله شوروی "راست") ناکام مانده است. اما منظور شما سازمان‌ها و احزاب "چپ" است. پر واضح است که دلیل ضعف تشکلات چپ را بایستی در گذشته‌های نسبتا دور یافت. اولین حزب کمونیست ایران (حزب عدالت - تاسیس ۱۲۹۵ خورشیدی) که "چند منبع انگشت شمار تایید می کنند که ترکیب اعضای حزب ... کاملا پرولتری بود ... شعبه های قدیمی فرقه‌ی اجتماعيون عاميون را به سرعت احیا کرد ، یا شعبه های جدیدی در شهر های شمالی همچون تبریز ، مرند، خوی اردبیل، خلخال، زنجان، رشت، قزوین و تهران تاسیس کرد. سازمان مشابهی نیز در شرق ایران در مشهد، ایجاد شد ... حزب عدالت خود دست به کار ایجاد یک ارتش سرخ برای گسترش انقلاب در ایران بود ... نزدیک به ۳۰ هزار داوطلب توسط حزب عدالت بسیج شده بودند ... بنابراین ، سلطان زاده گزافه گویی نمی کرد وقتی نوشت: حزب ما طرفداران زیادی در صفوف ارتش، یعنی ژاندارم‌ها و قزاق‌ها دارد ... ارتش ایران را عمدتا دهقانان و در بیشتر اوقات، دهقانان بینوا تشکیل می دهند. به این دلیل است که تبلیغات ما در میان آنان با چنان واکنش مساعدی رو

نخواهد برد، حد اکثر بهره برداری را به عمل آورند. کارگران ایران زمانی با صفوف متشکل و فشرده به خیابان خواهند آمد که ببینند پلاکاردها و شعارهایی در راستای استیفای حقوق و نان خانواده شان به چشم و گوش می‌رسد، تشکیل شوراها و تشکلات شان مورد حمایت جوانان و زنانی که به خیابان آمده قرار گرفته و از تعرض عمال لومین رژیم، در امان اند و "دم های جنبش" یعنی سرمایه داران سیر که تشنه ی قدرت اند تا لقمه‌هاشان راحت تر بلعند، بریده شده اند. این درس ها را به نوعی، "چپ ایران" گرفته و دارد می‌گیرد و به کار می‌بندد. نمود آن دارد نمایان می‌شود. کودکی که در اوایل دهه ی ۷۰ خورشیدی زاده شد، اکنون دوران بسیار حساس نوجوانی‌اش را دارد تجربه می‌کند، نگاهش کنید ...!

س - با تجربه ای که از انقلاب بهمن داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می‌توان کرد؟

ج - فکر می‌کنم پاسخ این پرسش در بالا داده شده است. قیام سال ۵۷ در همان روزهای اول علل شکست را در یافت و درس های لازم را گرفت ولی سرمایه‌داری جهانی به ویژه سیاست مداران آمریکا که خمینی را از سال‌ها پیش آماده کرده بودند و با استفاده از فرصت طلایی‌ای که غیبت و انحراف سوسیالیست ها از یک سو، و نا آگاهی توده های مردم که دیکتاتوری پهلوی در همه‌ی عرصه ها از جمله پهنه‌ی فرهنگ و آزادی اندیشه از سوی دیگر، فراهم کرده بود، او (یعنی خمینی) را حاکم مستبد مطلق معرفی و تحمیل کرد که راهکار و شیوه های سرکوب و به خاک و خون کشاندن باز خیزی مردم را خوب بلد بود، و مهم ترین و کاراترین ابزار شکست دادن انقلابی را که تازه داشت (با درس‌هایی که از خطای همین دیروز گرفت) شروع می‌شد، در گشودن جبهه‌ی جنگ با عراق یافت. ارتجاع مذهبی که‌نسال که دانش سیاسی پنتاگون و کاخ سفید را با خود داشت، اشتباه نکرد: جنگ "نعمت"هایی داشت که بسیاری از آن ها برای خود ارتجاع قابل باور نبود. اولین نعمت، یعنی ایجاد فضای سکوت آمیخته با یاس و وحشت، فرصت گران بهایی را فراهم نمود تا هزاران کارگر، سوسیالیست و انقلابی را قتل عام کند و آب از آب تکان نخورد. این جان باخته‌گان در خلال چند ماه به چنان درجه‌ای از آگاهی دست یافتند که متوجه توطئه‌های خمینی (نماینده بورژوازی تجاری) و امپریالیسم شدند و خیلی سریع فریب بهمن ۵۷ را افشا کردند و رژیم تازه از راه رسیده را به لبه‌ی پرتگاه بردند، لذا کشتار سوسیالیست‌ها و انقلابیون، شرط بقای رژیم کافی بود.

هم سازمان های روشن فکری - که به سرعت تفکر و اندیشه ی خود را از رسوبات مارکس روسی و چینی پاک می‌کردند - قلع و قمع شدند، هم شورا‌های کارگران - که پر وزن ترین شان شورای مسلح کارکنان نفت و شورا‌های مردم کردستان بود- به قول بنی صدر در همان روز اول جنگ "مالید"، و هم سنگر انقلاب یعنی کردستان با بمباران هوایی و هجوم زمینی و اعدام های دسته جمعی از هم پاشیده شد. با این مقدمه می‌توان گفت جنبش خودجوش کنونی، پاره ای از یادمان های قیام ۵۷ را به کار گرفته و در تداوم و تکوین خود، همت و کوشش افراد، سازمان ها، احزاب و جمعیت های اهل فرهنگ سوسیالیست (از جمله "آرش")، که اکثرا در قیام ۵۷ بوده و اتفاقات آن را به یاد دارند، لازم است فاکتور های ذیل را که چکیده ی تاریخ ۱۵۰ سال گذشته اند، به طور مرتب و خستگی ناپذیر به گوش جنبش کنونی برسانند تا هم از پسرقت آن ممانعت کنند، هم element های نظری را جهت رشد و هدایت درست و پیروزی جنبش نمایان کنیم:

الف - پیروزی جنبش فقط و فقط در گرو حضور شورا‌های کارگری، محل و شهرهاست که تمام آزادی خواهان را متشکل و جنبش را سازمان دهی و رهبری کنند.

ب - لذا در ساعات فعلی، شعارهایی به کار گرفته شوند که به شکلی هم سازشکاران و اصلاح طلبان را بیرون کند هم خواهان ایجاد شورا‌های بند الف شود و از شورا و سندیکا و تشکلات کارگران و زحمت کشان که وجود دارند حمایت و آن ها را تقویت کنیم.



هر کلمه مکث طولانی نمود و کمون پاریس، انقلاب اکتبر، جنبش سیاهان، خیزش زنان، پاریس ۱۹۶۸، اعتصاب معدن چیان انگلیس و غیره را باز خوانی کرد: "پراکسیس" جان گرفت و ماتریالیسم تاریخی، تجدید حیات یافت. و دانسته شد طبقه ی کارگر "سوژه"ی انقلاب است نه "ابژه"یان و روشن فکر سوسیالیست اگر در پهنه‌ی مبارزات کارگران حضور نداشته باشد تا از آنان بیاموزد، ضررش کمتر خواهد بود اگر به "حزب نوع لنینی‌اش" بازگردد. ضمناً، به نفع او خواهد بود اگر افکار و اوقاتش را به منظور تصرف قدرت حرام نکند چون به این شکل "کمونیسم" حاصل نخواهد شد بل که با در دست داشتن "وسیله‌ی کمونیستی" یعنی مشارکت فعال در "تمام مراحل" مبارزات (چه بپسندد چه نپسندد) کمونیسم تحقق می‌یابد.

با چنین اندیشه‌ی گران بهایی که با خون دل حاصل شده، چپ در جنبش کنونی حضور فعال داشته و دارد اما همان گونه که طبقه‌ی کارگر اجازه ندارد با پلاکاردهای خود وارد خیابان شود و اگر شود، ارتجاع با تمام زرادخانه‌اش رودی از خون جاری می‌کند، صف مستقل چپ نیز به همان سرنوشت دچار می‌شود. (مورد تظاهرات دانشجویان سوسیالیست که شجاعانه شعارهای کمونیستی بر افراشتند، با آن که در محدوده‌ی دانشگاه ظاهر شده و با فرود و فرازهایی ادامه دارد با خشونت سرکوب شده و بسیاری از پیشروان آن در زندان‌اند). سرمایه داری مذهبی - همان طور که علنا و بارها اعلام کرده- به هیچ وجه نمی‌خواهد اشتباه شاه را تکرار کند. وقتی اساسی‌ترین مقوله‌های ایدئولوژی ارتجاع تشیع به راحتی وجه المصلحه بقاء حکومت اعلام می‌شود (خمینی گفته است: حفظ حکومت اسلامی از فروغ دین واجب‌تر است)، اندیشه‌ای که به تبعیت از پیامبر و امامانش بریدن سر هزاران هزار انسان را ثواب و کلید دخول به بهشت می‌خواند، وقتی عبای سرمایه ببوشد، صد بار قسی القلبر از هر اندیشه‌ی دیگری، تعرض به حوزه ی اخذ ارزش اضافی را به خاک و خون خواهد کشید. این دایناسورها و فسیل های از گور بر آمده، رنگ های سیاه و سبز تهوع آور خودی هاشان را تاب نمی‌آورند، عاقبت دشمن همیشه سرخ شان ... واویلا! ضمناً باید در نظر داشت که بعد از ۳۰ سال، این اولین جنبشی‌ست که در چنین مقیاس وسیعی پا به صحنه گذاشته و با گذشت زمان و سبک سنگین کردن آن چه به دست آورده و آن چه از دست داده، به این نتیجه خواهد رسید که اگر قرار است گام های تازه ای برای کسب آزادی بردارد، لازم است نیروهای تازه ای را نیز به صحنه دعوت کند و برای رهایی از سر درگمی و مدون کردن شعارها، خود را سازمان دهد و یاران کارگر و تشکلات سوسیالیستی را که پی‌گیرترین انقلابیون هستند به یاری بخواند و با رها کردن رنگ و عنوان سبز، یعنی طرد کامل سران اصلاح طلب، رهبران تشکلات کارگری را به رهبری جنبش یگمارد. سوسیالیست ها اکنون در مرحله‌ی حساس و سرنوشت سازی قرار گرفته اند و لازم است از تمام امکانات ارتباطی خود در جهت تبلیغ و جا انداختن این واقعیت که بدون حمایت از کارگران و زحمت کشان - که برای نان خالی سفره‌ی شان هر روز با سرمایه داران و رژیم سرمایه درگیرند و بعضاً تا ۳ سال حقوق نگرفته اند - این جنبش خودجوش در پراکندگی و پریشانی خود فرسوده خواهد شد و راه به جایی

پ - در تجمع خانواده های زندانیان سیاسی و جان باختگان و همچنین در تجمعات کارگران که برای دریافت حقوق معوقه شان تلاش می کنند شرکت و با کمک مالی مبارزات آنان را تقویت کنیم .

ت - مبارزات زنان و دانشجویان را با حضور حداکثری حمایت کنیم .
ث - اخبار اتفاقات و تجمعات را با هر وسیله ی ممکن به گوش تمام مردم ایران و جهان برسانیم .

ج - شهادت خود را با دیدن آزار زنان توسط پلیس به خاطر حجاب یا هر موضوعی نشان داده و به پلیس تعرض کنیم و با سردادن شعار آن ها را دور کنیم .

چ - با شعار نویسی یا در تجمعات خواستار برچیده شدن زندان سیاسی و لغو کامل اعدام شویم .

ح - یکی از نمود های مشخص و مثبت جنبش کنونی این است که "رهبر کاریزما" غایب است (این ویژه گی را در تاریخ ایران فقط در جنبش مشروطه سراغ داریم) . این وجه قابل توجه را با شعاررهبری جمعی جنبش توسط "سازمان کاریزماتیک" که شورایی از کارگران سوسیالیست و انقلابی ست ، شکل دهیم .

خ - با استدلال و کار روشنگری ، ناسیونالیسم ایرانی (مانند جمهوری ایرانی و یا : نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران) را از چهره ی جنبش پاک کنیم .

د - به همین ترتیب آن رگه های کم جان مذهبی موجود در جنبش را تصفیه کنیم و اجازه ندهیم مرجعیت تشیع بار دیگر جان بگیرد .

ذ - اغراض و سیاست های سرمایه داران اپوزیسیون را در هر لباس و شکلی افشا کنیم .

ر - هرگونه حمایت از اصلاح طلبان - چه از دهان چپ و چه از زبان راست و یا از دستگاه های تبلیغاتی کشورهای سرمایه داری - را تحلیل و رسوا کنیم .

ز - چهره ی کریه حاکمیت به اندازه ی کافی در انظار مردم افشا و بی اعتبار شده و این ، فرصتی برای سوسیالیست ها و آزادیخواهان فراهم آورده که بیشترین نیروی خود را صرف تمشیط نواقص و کمبود های خود کنند .

س - علیه سیاست های جنگ افروزانیه رژیم که با ادامه ی فعالیت های اتمی دامن زده می شود ، یا در "دشمن" خیالی خامنه ای پرورده می شود تبلیغ کنیم و در طول حیات دیکتاتوری مذهبی سرمایه ، در هیچ انتخاباتی شرکت نکنیم و "فعالان" آن را تحریم کنیم .

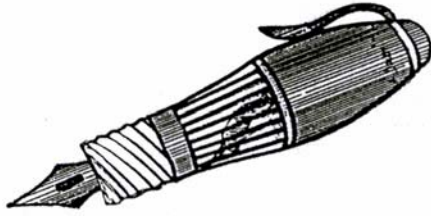
ش - رژیم به هر وسیله ای که متشبث شود ، قادر نخواهد بود گلویش را از چنگال بحران اقتصادی که منجر به تعمیق بیشتر جنبش می شود رها سازد . این بحران ها شرایط مناسبی برای سوسیالیست ها فراهم کرده تا مبارزه ی "علنی" یعنی آگاه گری سوسیالیستی را در هر تمام لحظه ها (یعنی در محافل

دوستانه ، خانواده ، تجمع های اتفاقی ، محل کار و غیره) به کار گرفته و پیش ببرند . احساس تشنگی توده ها برای "دانستن" به شدت قابل لمس است .

از اوایل دهه ی ۷۰ خورشیدی - به خصوص - مبارزین و تلاش گران عرصه ی مبارزه نظری برای تعمیق فرهنگ سوسیالیستی ، با ترجمه ی آثار مارکس و آثار اندیشمندان پیرو اندیشه ی مارکس ، کارستان عظیمی کرده اند . و در این رزم بسیاری از این عزیزان ، یا جان دادند یا به شکنجه گاه و زندان برده شدند . بینش روشن جوانان ، دانش جویان و زنان امروز که در خیابان و دیگر پهنه های مبارزه حضور دارند ، مدیون مترجمین و مولفین شریفی است که در کار خود بسیار دانا ، مسلط و پی گیر بوده اند و همچنان در کار فرهنگ آفرینی اند . لازم است در محضر این مبارزان راه آزادی سر به احترام فرود آوریم . خون دلی که خوردند چشم نسل انقلاب آتی را بر بسیاری از پیچیده گی ها و روابط پنهان اجتماع ایران و جهان باز کرده و می کند . و با اطمینان می توان گفت : برای فردایی انقلابی آماده باشیم .

پیروز باشید .

✱



استبداد سی ساله ی حاکم

پاسخ ف. تابان به شش پرسش آرش

پاسخ اول:

در مورد دلایل و خصلت این جنبش تا به حال بسیار گفته و نوشته شده و شاید مشکل باشد چیز تازه ای بر آن ها اضافه کرد. دلایل مبارزه ی مردم ساده و روشن است: استبداد سی ساله ی حاکم که کشور ما را از همه جهت به عقب رانده و در پرتگاه فاجعه قرار داد، لاجرم در نقطه ای می بایست با عکس العمل مواجه شود. شاید در حقیقت این پرسش صحیح تر می نمود که علیرغم این همه سیاه کاری، سرکوب، فقر، فساد و تبعیض چرا جامعه بر نمی خاست تا به مسبب همه ی این ها اعتراض کند. حالا جامعه برخاسته است. جرقه ی آن را تقلب انتخاباتی زد که می توانست به این شکل آشکار و تحقیرآمیز صورت صورت بگیرد و چنین مردم را تحقیر نکند. اما این تحقیر و سیاست های تحقیرآمیز بعدی مسئولان حکومتی که مورد اعتراض بودند، صبر مردم را لبریز کرد.

خصلت اصلی این جنبش را درست همان چیزی تعیین می کند که خصلت اساسی حکومت و وضعیت جامعه ی ایران در سی سال گذشته بوده است، یعنی سرکوب و لاجرم اعتراض به آن. اصلی ترین خصلت جنبش کنونی خصلت دموکراتیک و آزادی خواهانه آن است. یکی از مهم ترین چالش ها در پیش روی آن نیز، درکی است که از این «آزادی خواهی» قرار است بر آن حاکم شود. هر چند همه ی نیروهای وسیع شرکت کننده در این جنبش، بر خصلت ضددیکتاتوری و بالطبع آزادی خواهانه ی آن تاکید دارند، اما به خوبی و از همین امروز پیداست که در عین حال جدال سنگینی برای آن که کدام درک از «آزادی» بر این جنبش حاکم شود نیز هم زمان در جریان است. گرایش های مختلف سیاسی در جنبش کنونی در عین اینکه در مقابله با استبداد حاکم فعلا همراه شده اند، اما هدف های الزام کم و بیش مشابهی را دنبال نمی کنند. اختلافات هم به طور عمده به نقش و جایگاه «ولایت فقیه» به عنوان اصلی ترین خصوصیت رژیم کنونی باز می گردد. عده ای خواهان ولایت فقیه مشروطه در برابر ولایت فقیه مطلقه و اجرای به قول خودشان «اصول مفعول مانده ی» قانون اساسی هستند و عده ی دیگری خواهان برچیدن بساط ولایت فقیه و استقرار یک جمهوری عرفی و سکولار و کاملا انتخابی. هر چه جنبش بیشتر جلو آمده است، وزن نیروی دوم که در ابتدای آن ناچیز می نمود، بیشتر شده است.

به این تعبیر می توان این موضوع را که تاکنون بارها مورد تاکید قرار گرفته درست شمرد، که «جنبش سبز» اساسا یک جنبش چندصدایی، رنگین کمانی و به این تعبیر ملی است و یکی از مهم ترین دلایل دوام آن هم همین خصلت چندگانگی آن است که پایه های اجتماعی آن را بسیار گسترده کرده و از گروه ها و اقشار خاص و معینی فراتر برده است.

سوال دوم:

من با این ارزیابی که جنبش موجود «جنبش طبقه ی متوسط» است، ادعایی که به کرات آن را می شنویم، کاملاً مخالف هستم. این صحیح است که در جنبش فعلی طبقات متوسط و حتی بخشا مرفه جامعه نقش بیشتری دارند و موتور حرکت ها به شمار می روند، اما این جنبش یک جنبش عمومی و همان طور که در سوال اول تاکید کردم یک جنبش ملی است، زیرا آزادی در کشور ما یک خواست عمومی و ملی است که اقشار بسیار وسیع و متنوعی از آن بهره مند می شوند. وقتی گفته می شود این جنبش، جنبشی است متعلق به طبقه ی متوسط و خواست های آن، این فکر را تقویت می کند که خواست آزادی در جامعه ی ما خواست اقشار متوسط و میانی جامعه بوده و به طبقه ی کارگر و اقشار زحمتکش مربوط نیست. این فکر صددرصد اشتباه است و باعث جدایی های بی اساس و فوق العاده زیانبار و مهلک بین نیروهای اجتماعی آسیب دیده از حکومت استبداد می شود. آزادی، به همان میزان که برای اقشار متوسط ضروری است، برای طبقه ی کارگر و زحمتکشان ایران هم ضروری است. از این نظر خواست برکناری استبداد و استقرار جمهوری دموکراتیک در ایران خواست اقشار گسترده ای از جمله کارگران و زحمتکشان هم هست. در شرایط فعلی این بخش از مردم به دلیل سطح آگاهی پایین تر که از فقر و شرایط سخت تر زندگی ناشی می شود و همچنین درگیری مرگ و زندگی با مشکلات معیشتی زندگی خود، کمتر امکان و فرصت آن را داشته اند که در این حرکت مشارکت کنند، اما همین مشکلات معیشتی انگیزه ی قوی است که سرانجام آن ها را به مشارکت فعالتر در جنبش جاری ترغیب کند. در مورد محتوای آزادی های سیاسی و دموکراسی البته همیشه جهت گیری های مختلفی وجود داشته باست. تا زمانی که نیروی محرکه ی جنبش را به طور عمده طبقات متوسط تشکیل بدهند، طبیعی است که سمت گیری آزادی خواهانه ی جنبش بیشتر متوجه و محدود به آزادی های سیاسی، اجتماعی و فردی باشد، اما به همان نسبت که اقشار زحمتکش جامعه بیشتر درگیر جنبش ضداستبدادی بشوند و در آن نقش فعالتری بر عهده بگیرند، طبیعتاً خواست هایی که می خواهند به آزادی محتوای اقتصادی و عدالت جویانه هم بدهند، بیشتر مطرح خواهد شد و شعارهای دموکراتیک، عدالت طلبانه هم خواهند شد.

سوال سوم:

طرح چنین سوالی از سوی مجله ای مثل آرش، اندکی دور از انتظار و تعجب برانگیز است. مگر می شود جنبش ضددیکتاتوری به نفع طبقه ی کارگر نباشد؟ طبقه ی کارگر و زحمتکشان ایران از دیکتاتوری بیشتر از هر قشر و نیروی اجتماعی دیگری لطمه می بینند و مهم ترین دلیل آن هم همین است که امروز آن ها بدترین وضعیت زندگی را در جامعه ی دیکتاتوری ایران دارند. اگر در نزد برخی از اقشار، وجود دیکتاتوری به طور عمده تهدیدی بر آزادی سیاسی و اجتماعی و فردی آن هاست، در نزد طبقه ی کارگر همه ی این ها هست و ناعدالتی های عمیق اجتماعی و معیشتی هم به آن اضافه می شود. طبقه ی کارگر ایران برای دفاع از منافع طبقاتی خود بیش از هر نیروی دیگری به آزادی نیاز دارد و این جزو بدیهیات زندگی آنان است. الان بخش های بزرگی از طبقه ی کارگر ایران ماه هاست نمی توانند حتی دستمزد خود را دریافت کنند و هر اعتراضشان به این منظور هم سرکوب می شود. در کدام حکومتی که دموکراسی برقرار باشد و کارگر حق اعتراض داشته باشد، چنین پدیده ی عجیبی می تواند به وجود آید. حتی اگر قرار است کارگر استثمار بشود، در جایی استثمار بشود که حق اعتراض داشته باشد، صد بار بهتر است. زیرا در آن جا می تواند به وضع خود اعتراض کند. از این رو این طرح این پرسش عجیب است که آیا طبقه ی کارگر در مبارزه ی ضددیکتاتوری ذینفع است یا خیر؟

آزادی، خواست طبقه ی کارگر است، بنابر این این جنبش با خواست طبقه ی کارگر بیگانه نیست، می تواند خواست های دیگری هم بر آن اضافه شود، اما کسانی که از کارگران دعوت می کنند کنار بکشند چون این جنبش «با خواست» آن ها شروع نشده است، یا جنبش «طبقه ی

موسط» است، همان هایی هستند که حتما آزادی را خواست طبقه ی کارگر نمی دانند. روشن است با چنین نحوه ی نگرشی آرزوی «رهبری» کردن جنبش کمی خنده دار می نماید. رهبری را کسی به کسی تقدیم نمی کند. رهبری مبارزه را باید بتوان در جریان مبارزه به دست آورد، بنابر این کنار ایستادن تا نوبت به رهبری کارگران برسد، موضوعی است که هیچ وقت اتفاق نخواهد افتاد.

سوال چهارم:

من از ورود به این بحث که کارگران شامل چه نیروهایی هستند، خودداری می کنم زیرا هر پاسخی به آن داشته باشیم، در وظیفه ی امروری ما که شرکت فعالانه در این جنبش و کمک به موفقیت آن است، ذره ای تفاوت ایجاد نمی کند. تقویت وزن طبقات زحمتکش در این جنبش نیز فقط با تشدید عددی حضور آن ها فراهم نمی شود. می توان جنبشی را در نظر گرفت که نیروی اصلی آن را کارگران و زحمتکشان تشکیل بدهند، اما یک جنبش عمیقاً فاشیستی باشد. مگر تا به حال در جمهوری اسلامی کم شاهد چنین «جنبش» هایی بوده ایم؟ تقویت حضور اقشار زحمتکش در جنبش دموکراتیک در کشور ما به طرح سیاست ها و خواسته هایی که منافع این بخش ها را تامین کند و میزان تاثیر این سیاست ها در سطح جنبش بستگی زیادی دارد.

قطعاً می توان چنین حضوری را تقویت کرد و برای آن دو عامل ذهنی و عینی لازم است. عامل ذهنی آن خود کارگران پیشرو و روشنفکران طرفدار عدالت اجتماعی و سیاسی هستند. در این عرضه قبل از همه باید این فکر را که «این جنبش به کارگران مربوط نیست» کنار گذاشت و کوشید زمینه های ذهنی را که مانع شرکت موثر کارگران در این مبارزات می شود، از میان برد. هر چند آزادی مهم ترین نیاز طبقه ی کارگر است، اما به دلایل مختلف، کارگران معمولاً برای شروع مبارزه ی خود از طرح چنین خواسته ای شروع نمی کنند. خواست ها و مطالباتی که می تواند کارگران را به میدان مبارزه بکشاند، در قدم اول خواست های صنفی و معیشتی معین است و از این رو با طرح چنین خواسته هایی در سطح جنبش، می توان زمینه های علاقمندی بیشتر کارگران را برای شرکت در این مبارزات جلب کرد و در این مبارزه است که خواست های آزادی خواهانه و عدالت جویانه با هم پیوند خواهند خورد.

اما از نظر عینی، چشم انداز امیدوارکننده ای وجود دارد. تحلیل های کارشناسان اقتصادی این است که کشور ما از نظر اقتصادی وارد یک دوره ی بحرانی می شود. وضعیت کارگران و اقشار زحمتکش از این هم که هست سخت تر خواهد شد و دولت کودتا، قادر نخواهد بود اقتصاد و بحران اقتصادی را مدیریت کند. انتظار می رود با فرا رسیدن این وضعیت ما شاهد گسترش بیشتر مبارزات کارگری باشیم که قطعاً به دلایل اقتصادی آغاز خواهد شد اما در برابر سرکوب، خواه ناخواه با مبارزه ی آزادی خواهانه پیوند خواهد خورد. من فکر می کنم که در آینده نزدیک، ترکیب اجتماعی فعلی جنبش دچار تغییر خواهد شد، کارگران و زحمتکشان بیشتری به آن خواهند پیوست و دامنه ی اجتماعی آن بسیار وسیع تر خواهد گردید و به میزان حضور بیشتر آن ها، بی توجهی های فعلی جنبش نسبت به مشکلات صنفی و معیشتی و طبقاتی کارگران و زحمتکشان هم تا حدودی جبران خواهد شد.

سوال پنجم:

برای نقش ضعیف جنبش چپ در جنبش کنونی می توان دلایل مختلفی را در نظر گرفت.

اولین دلیل که غالباً هم به آن اشاره می شود، وجود همین دیکتاتوری است که چماق آن بیشتر از همه متوجه نیروها و سازمان های چپ است. سرکوب مداوم و کشتارهای وسیع، نیروها و سازمان های چپ در جامعه ی ما را بسیار ضعیف کرده است. دیکتاتوری و سرکوب دائم به آن ها اجازه نداده است که نیروهای خود را سازمان داده و رشد بدهند و بتوانند تشکیلات مناسبی ایجاد کنند و از همین نظر در شروع جنبش مردم، آن ها در وضعیت و موقعیت کاملاً ضعیفی قرار داشته اند.

این ها شاید از جمله دلایلی است که مانع ایفای نقش موثر از سوی نیروهای چپ در جنبش کنونی می شود. اگر ما خود تا به حال برای رفع این نقیصه ها کمکی به خود نکرده ایم، حالا مردم و جنبش دموکراتیک به کمک ما آمده اند و فرصتی استثنایی را فراهم کرده اند که ما بتوانیم از حاشیه بیرون بیاییم. شرایط بیش از پیش برای چپ فراهم شده است، آن چه می ماند تصمیم خود ماست که بخواهیم بر گروه گرایی ها، کینه های تاریخی و ساخته های ذهنی خود غلبه کنیم و به نیرویی مشترک و متحد تبدیل شویم که در متن حوادث تاثیر گذار باشد یا این که حتی بیشتر از گذشته به حاشیه رانده شویم.

سوال ششم

از شکست معانی مختلفی را می شود برداشت کرد. یک منظور از شکست می تواند سرکوب جنبش فعلی باشد. برای این که چنین شکستی روی ندهد، در درجه ی نخست حفظ اتحاد بین صفوف مختلف جنبش و آن گاه گسترش این صفوف به طوری که بخش های تابه حال بی تفاوت، ناظر و حتی مخالف را در بر بگیرد، اهمیت زیادی دارد. در این عرصه باید به این نکته توجه داشت که در رویارویی مستقیم، هر چند «خیابان» نقش بسیار بزرگی دارد و تظاهرات خیابانی می تواند در ادامه ی خود حکومت را با بحران ها و دشواری های بیشتری مواجه سازد، اما مبارزه فقط در خیابان جریان ندارد.

تجربه های دیگر نشان می دهد حکومت های دیکتاتوری وقتی فرو می پاشند که سیستم اداری و اقتصادی آن ها فلج می شود و فلج شدن سیستم اداری و اقتصادی غالباً با اعتصاب های توده ای محقق می شود. چنین اعتصاب هایی اما به آسانی یک کشور را فرا نمی گیرند و معمولاً از پی مبارزات و تظاهرات خیابانی فرا می رسند و به کار سازمانگرا و آگاهانه ی پرحوصله ای نیاز دارند. اهمیت ماندن توده ی مردم در خیابان ها و ادامه ی اعتراضات خیابانی برای فرسایش قدرت حکومت کودتا، برای شکل گیری زمینه های مثبت اعتصاب عمومی اهمیت زیادی دارد. در عین حال جنبش دموکراتیک باید آمادگی عقب نشینی ها و پیش روی های به موقع را داشته باشد و مسیر خود را یک خط مستقیم فرض نکند.

برتری و توفیق روانی بر دشمن و حفظ روحیه ای که حکومت به هر طریق می خواهد آن را در هم بشکند، از جمله شروط لازم برای شکست نخوردن و پیروز شدن است. خوشبختانه در مردم ما در طی هفت ماهه ی گذشته اراده ی پیروز شدن شکل گرفته است و این موضوع بسیار مهمی است. برای مردمی که بخواهند پیروز شوند، موانع یک به یک از پیش رو برداشته می شود.

اما شکست می تواند به اشکال غیرمستقیم تری روی دهد. یعنی انواع سازش ها باعث شود که جنبش مردم ایران نتواند به هدف اصلی خود که برکنار کردن حکومت اسلامی و تشکیل یک جمهوری غیرمذهبی و دموکراتیک است برسد. زمینه های یک چنین سازش هایی فی نفسه در هر مبارزه و انقلابی وجود دارد. به ویژه در ایران که نقش فرادستی را در شرایط فعلی در سطح هدایت این جنبش نیروهای ایفا می کنند که خود جزئی از جناح های حکومت هستند و یا بوده اند. برای جلوگیری از یک چنین چشم اندازی، طبیعی است که مهم ترین عامل تشکل و آمادگی نیروهای دموکرات و سکولاری است که به هدف اصلی این جنبش یعنی برکناری حکومت اسلامی و تشکیل یک جمهوری دموکراتیک وفادار هستند. به همان میزان که تاثیر این نیروها در جنبش فعلی بیشتر شود، خطر انواع سازش هایی که هسته ی اصلی آن قربانی کردن نیروهای سکولار و دموکرات جامعه و ایجاد نوعی سازش و توافق بین «خودی» های حکومت خواهد بود، ضعیف تر می شود. در اینجا کار آگاهگرانه ی مستمری لازم است و دشواری و حساسیت این کار نیز در اینجاست که باید به صورتی انجام شود که در عین حال به تضعیف مبارزه ی ضددیکتاتوری و ایجاد شکاف در بین نیروهای متنوعی که در این جنبش حضور دارند، نیانجامد.

✱



دلیل دیگر که باز همه به آن اشاره می کنند، اختلافات و پراکندگی های بسیار گسترده ای است که در بین نیروهای چپ وجود دارد و آن ها را از اتخاذ تاکتیک های مشترک و ایجاد فعالیت های مشترک باز می دارد. این اختلافات ریشه های زیادی دارد. بخشی از آن اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی و بخشی از آن مسائل روانی است. چپ ایران هنوز نتوانسته است زخم هایی را که از انقلاب بهممن خورده است و شکاف هایی را که در اثر آن دوران در صفوفش ایجاد شده است جبران کند. نیروهای چپ در سال های نخست انقلاب متاسفانه رو در روی هم قرار گرفتند و کارشان به تخاصم و دشمنی کشید و این فضای روانی از بین نرفته است و همچنان بر فعالیت های امروز ما سنگینی می کند. این هم یکی از این دلایل می تواند باشد.

به این دلایل می توان جدا شدن چپ از فعالیت در محیط واقعی کشور خود را اضافه کرد. چپ به دلیل سرکوب و البته اشتباهات خود، از ریشه ی خود جدا شد و این جدایی به آن خصلتی بسیار ذهنی بخشیده است و آن را درگیر جدال های درونی و کهنه و سابقه دار خود کرده است. در این محیط احساس تفاهم، نزدیکی و آمادگی برای گذشت و سازش که از اصول اساسی فعالیت های مشترک است، بسیار ضعیف است. درجه ی آمادگی چپ در خارج از کشور برای همکاری های مشترک، بسیار پائین تر از درجه ی آمادگی نیروهای چپ در داخل کشور است.

در کنار این ها باید به موضوع دیگری توجه کرد. چپ در ایران در مجموع خود هم بسیار آرمان خواه و هم ایدئولوژیک است. این خصوصیات باعث شده است که چپ بسیار از سطح انتظار «سیاسی» باشد و خود را به طور مستقیم درگیر مبارزه ی سیاسی کند. مبارزه ی سیاسی قواعد خودش را دارد. مبارزه ی سیاسی یعنی سازش، توافق، مدارا، عقب نشینی و پیشرفت، اما چپ ایران در بخش بزرگی، به دلیل خصلت های ایدئولوژیک و بسته ی خود آمادگی همه ی این ها را ندارد و غالباً در حاشیه ی سیاست زیست می کند و نمی تواند به متن وارد شود. به همین دلیل هم غالباً در نوسازی خود و درک شرایط نو و متفاوت ضعیف عمل می کند و راه حل های مطابق شرایط تکوین یافته و تغییر کرده ی جامعه ندارد. به این دلیل که چپ در ایران پای واقعی در سیاست ندارد، دچار تشکلت های سیاسی و ایدئولوژیک زیادی است که آن را به پاره های مختلف تقسیم کرده و باز هم از دامنه ی تاثیر و نفوذ آن کم می کند.

این جا دیگر صحبت از این که "رای من کجاست" و "رای من را پس بده" و "۶۳ درصد کو؟" شوخی کودکانه‌یی بیش نیست. و دقیقاً به همین سبب نیز می‌بینیم که این مطالبات به تدریج و از اواخر مرداد (۸۸) جای خود را به طرح خواست‌های دیگر - و البته رادیکال‌تر - می‌دهد. امری که صورت‌بندی آن صرف‌نظر از لابی‌های پشت پرده و بعضی توافقات پیدا و پنهان میان دو جناح - از جمله بیانیه‌ی ۱۷ موسوی و به رسمیت شناختن دولت از سوی کروی - مورد تأیید اصلاح‌طلبان معترض نیز هست. گیرم همه‌ی اضطراب ایشان به رفتار "ساختارشکن" معترضان باز می‌گردد. به یک عبارت همه‌ی کسانی که منتظرند؛ یک‌بار دیگر جمله‌ی مشهور "صدای انقلاب شما را شنیدیم" بشنوند؛ کورخوانده‌اند! بازی صفر و یکی شروع شده است و راه‌حل آن نیز در نامه‌پراکنی‌های بی‌ربط اصلاح‌طلبان داخلی و خارجی و شروط پنج‌گانه و ده‌گانه و صدگانه و خوش‌بینی‌های ابلهانه‌ی چپ لیبرال شده‌ی جمهوری‌خواه و سکولار قابل تصور نیست. همه می‌دانند که "انتخابات" تمام شده است و از یک‌سو نتیجه‌ی دولتی آن برگشت‌پذیر نیست و از سوی دیگر شمارش آرا به خیابان ارجاع گردیده است. به همین سبب نیز حوادث یکی پس از دیگری رقم می‌خورد. از نماز جمعه ۲۶/مرداد هاشمی تا راه‌پیمایی روز قدس و ۱۳ آبان و ۱۶ آذر و بالاخره زدوخوردهای خونین عاشورا (۶ دی) و میان پرده‌های مکرر این همایش، جمله‌گی مویب آن است که ماجرا فراتر از نزاع بر سر یک تقلب انتخاباتی‌ست. من فکر می‌کنم در جست‌وجوی یک تحلیل واقع‌بینانه‌ی سیاسی اقتصادی به جای سطحی‌نگری‌های صوری و آمپریک باید نگاه خود را به عمق حوادث دو دهه‌ی گذشته معطوف کنیم. نظام در دهه‌ی ۶۰ توانست به اعتبار بهره‌گیری از فضای امنیتی جنگ و شرایطی که رادیکالیسم عقل‌ستیز و به تبع آن میلیتاریسم فاجعه‌آمیز بچه مجاهدها در به وجود آوردن آن بی‌تقصیر نبودند؛ کل مطالبات دموکراتیک انقلاب بهمن ۵۷ را قلع و قمع و خود را تثبیت کند. جامعه‌ی به شدت ایده‌ئولوژیک و از همه سو بسته‌ی دهه‌ی ۶۰ پس از درگذشت آیت‌الله خمینی در سال ۶۸ به تدریج وارد مرحله‌ی دیگری شد. پایان جنگ و لزوم ترمیم ویرانی‌ها - در واقع بسترسازی برای انباشت سرمایه - نظام را که پیروزمندانه از سرکوب کلیه‌ی نیروهای مخالف خود بیرون آمده بود به فاز توسعه‌ی اقتصادی کشید. عروج هاشمی‌رفسنجانی و پیدایش جریانات تکنوکرات و بوروکراتی که به کارگزاران سازنده‌گی مشهور شدند، پیامی بود خطاب به سرمایه‌داری جهانی و نهادهای وابسته‌اش. محتوای پیام این بود: **ما برای ادغام در اقتصاد جهانی آماده‌ایم.** فراموش نکنید نئولیبرالیسم که با تاجریسم و ریگانیسم از درون جنگ سرد، سربلند بیرون آمده بود و قضیده‌ی نفس‌گیر غوکان پر غوغای "پایان تاریخ" را رجز می‌خواند؛ سیاست جهانی‌سازی و یک قطبی شدن دنیا را در دستور کار قرار داده بود. رو شدن ماجرای مک‌فارلین نشان داد که ارتباطات لازم برای بسط هم-کاری با سرمایه‌داری آمریکا به عمل آمده است. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی با دست و دل‌بازی هر چه تمام‌تر در کیسه‌های وام را گشودند. توسعه‌ی اقتصادی با هدف ادغام در اقتصاد جهانی - چیزی شبیه مدل اندونزی - از طریق تعدیل قیمت‌ها و بازارگرایی مطلق (نئولیبرالیسم ناب) آغاز شد و هرچه پیش رفت، خرده‌بورژوازی آرمان‌گرای قبل از انقلاب ۵۷ را به یک طبقه‌ی تمام عیار بورژوازی تبدیل کرد. دیگر در این‌جا بحث پیرامون مهملاتی که یک دوره نشخوار مباحث روزیونیست‌ها بود و طی آن‌ها از بورژوازی ملی، کمپرادور، تجاری، سنتی، بازار، مدرن، صنعتی و البته استقلال‌طلب ضد استکبار! (امپریالیسم؟) دفاع می‌شد، سخت مضحک به نظر می‌رسد. (در افزوده: شگفتا! بیست سال پس از آن دوران هنوز نیز جماعتی تحت عنوان "چپ" پشت موسوی و جبهه‌ی اصلاحات راه افتاده و از "بورژوازی ملی" دفاع می‌کنند. رو که نیست سنگ‌پای اکثریتی و توده‌یی است! حساب پارادوکس‌های انقلاب دو مرحله‌یی مرتضا محیط فعلاً بماند). شکست طرح تعدیل اقتصادی هاشمی‌رفسنجانی - که از سوی مجامع سرمایه‌داری جهانی به عنوان منجی ایران معرفی شده بود و گویا قرار است یک بار دیگر طرح نجات دیگری را در روند حل مسالمت-آمیز بحران کنونی عملیاتی کند - به یک مفهوم شکست بورژوازی ایران نبود. شکست کارگران و زحمت‌کشانی بود که گرده‌شان زیر بار تورم ۴۹ درصد خم شده بود. پیروزی سرمایه‌داران نوکیسه‌یی بود که محدوده‌ی



کور رنگی تاریخی

پاسخ محمد قراگوزلو به ۶ سوال "۶تایی" آرش!

ج ۱. این هم لاید از آن دست هوشمندی‌های شماست که در متن یک سوال چهار پرسش سوزان می‌گنجانید و به یک مفهوم چهارهندوانه را به شیوه‌یی اکروباتیک و هم‌زمان در یک دست ما می‌گذارید. دروازه‌بانی را تصور کنید که مجبور است چهارضربه را در آن واحد مهار کند. چنین کنترلی به ویژه زمانی دشوار می‌شود که اندازه‌ی دروازه را در سه سطح گسترده و با مقیاس‌های متغیر داخلی، منطقه‌یی و جهانی بسنجید. دشواری تحلیلی که می‌خواهد **دلایل، خصیلت اصلی،** نحوه‌ی **شکل-گیری** و چه‌گونه‌گی **دوام** یک جنبش اجتماعی را ارزیابی کند، به همین پیچیده‌گی است! گیرم یک روی آن سهل باشد و روی دیگرش متمتع! من این مباحث را طی ده ماه گذشته در متن یک سلسله مقالات مبسوط و مصاحبه‌های مفصل توضیح داده‌ام و این جا فقط به چند نکته می‌پردازم. ابتدا باید بگویم که من این جنبش را امتداد منازعات پسا انتخاباتی میان دو جناح اصلاح‌طلب و اصول‌گرا نمی‌دانم و از همین نظرگاه سلبی به این موضع اثباتی می‌رسم که دلایل و ریشه‌های این اعتراض مستمر در عمق جامعه‌ی ایران جریان دارد و خاست‌گاه **دوام** و تداوم آن - با وجود انواع روش‌های مرعوب‌گر دولتی و فعالیت مخرب جریانات لیبرال - دقیقاً در همین قضیه نهفته است. اگر دعوا بر سر انتخابات بود، چنان‌که بعضی از اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها و چپ‌های سکتی غیرکارگری می‌گویند، قضیه باید تاکنون فیصله می‌یافت. همه می‌دانند که دقیقاً یک روز بعد از **"انتخابات"** (۲۳ خرداد) آیت‌الله خامنه‌یی طی بیانیه‌یی سلامت و صحت آن را پذیرفت. این تأیید در نماز جمعه ۱۲۹/ خرداد (یک هفته بعد) - با وجود تظاهرات و اعتراضات گسترده به نتیجه‌ی انتخابات - تأکید شد و تاکنون نیز به دفعات از سوی ایشان و سایر مقامات ارشد نظام - حتا بخش‌هایی از اصلاح‌طلبان - مورد ابرام قرار گرفته است. هر عقل سلیمی که اندکی با سیاست دولت ایران و روش‌های حاکمیت آشنا باشد، به خوبی می‌داند که نه تجدید انتخابات، نه برکناری احمدی‌نژاد (مانند بنی‌صدر) و نه تمکین به شرایطی که کاندیداهای معترض پیش کشیده‌اند؛ مطلقاً امکان‌پذیر نیست. حتا اوج مصلحت‌گرایی پراگماتیستی - که در قبول قطع‌نامه‌ی ۵۹۸ رخ نمود - در شرایط کنونی کم‌تریم مجال بروز ندارد. در

تدارکات‌چی بیش نیست." در آستانه انتخابات ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ رندی ذیل یکی از مقالات من کامنت گذاشته بود که "به اعتبار ادعای آقای خاتمی کجای دنیا مقام تدارکات‌چی را به رای می‌گزارند؟"

هشت سال توسعه‌ی اقتصادی هاشمی به اضافه‌ی هشت سال توسعه‌ی سیاسی خاتمی نتوانست چنان‌که باید دولت ایران را در نظام اقتصادی سیاسی جهان سرمایه‌داری غرب ادغام کند و با شلیک سوم تیر ۱۳۸۴ سوخته و نسوخته جا رفت. شکل کارگزارانی - مشارکتی انباشت سرمایه نیمه کاره ماند، بحران سرمایه‌داری ایران عمیق‌تر شد و دقیقاً در روزگاری که سیاست‌های مونتاریستی نئولیبرالی در سطح کشورهای سرمایه‌داری متروپل نطفه‌های بحران جدیدی را شکل داده بود - بحرانی گسترده‌تر از رکود بزرگ ۱۹۲۹ که هنوز ادامه دارد - دولت جدید ایران در راستای عملیاتی‌سازی تئوری‌های مکتب شیکاگو به یک تغییر جهت‌گیری اساسی دست زد. نسخه‌ی شوک درمانی آزادسازی قیمت‌ها که توسط کارشناسان بانک جهانی در سال ۲۰۰۳ برای ادغام اقتصاد ایران پیچیده شده و در اوج ناکارآمدی و محافظه‌کاری خاتمی روی زمین مانده بود؛ بار دیگر احیا شد. این نسخه که به دکترین شوک میلتن فریدمن مشهور است می‌باید از طرف یک طیف یا جریان اقتدارگرا و نظامی‌علمیاتی شود. درست مانند شیلی ۱۹۷۱. با این تفاوت که خاتمی نه فقط سالوادور آلنده نبود، بل که از سوی سرمایه‌داری غرب نیز حمایت می‌شد. عروج دولت نهم دقیقاً بر این چنین فرایندی است. طرح تحول اقتصادی که با سماجت دولت و غلبه بر انتقاد بی‌رمق فراکسیون لاریجانی، توکلی، باهنر، از تصویب شورای نگهبان گذشت، محور پاسخ‌گویی به نیازهای سرمایه‌داری میلیتانت ایران است که می‌خواهد با سوسپید گرفتن از مردم و بهای فلاکت نهایی کارگران و زحمت‌کشان، عبور از دوره‌ی جدید انباشت سرمایه را عملیاتی کند. طی پنج سال گذشته که دغدغه‌ی اصلی دولت اجرای همین طرح بوده است، به طور آشکاری میلیتاریزه شدن فضای اجتماعی کشور، برای برخورد با عواقب این طرح (شوک ناشی از افزایش تهاجمی قیمت‌ها) بارها تمرین شده است. علاوه بر این‌ها، سیاست‌های واردات محور دولت نهم که عملاً به تعطیلی صنایع، رکود توری در تمام بخش‌های اقتصادی، بی‌کارسازی‌های گسترده و تعمیق خط فقر انجامیده به یک سلسله نارضایتی‌های گسترده در میان فرودستان و حتا طبقه‌ی متوسط دامن زده است. نمی‌شود پایه‌ی حقوق کارگران ۲۶۳ هزار تومان و خط فقر ۹۰۰ هزار تومان باشد و جامعه در امن و امان بسر برد. از سوی دیگر و به جز این آشفتگی‌های فراوان اقتصادی، دولت نهم و دهم به تریز عجیبی مدار حداقلی آزادی‌های فرهنگی را بسته و کم‌ترین مجالی حتا برای ابراز وجود مطبوعات؛ گروه‌ها؛ نهادهای مدنی و احزاب سیاسی خودی نیز نداده است. برخورد تحقیرآمیز با زنان به اتهام پوشیدن چکمه و مانتوی کوتاه، ستاره‌دار کردن دانشجویان معترض (به تعبیر احمدی‌نژاد "جناب سروان شدن")، توزیع پول نقد در میان توده‌ی نامشخصی که در سفرهای استانی گرد می‌شوند، و از همه مهم‌تر برخورد با تشکل‌ها و فعالان مستقل کارگری، فشار روزافزون بر کارگران از طریق تحمیل قراردادهای سفید امضا و خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی در مجموع به نارضایتی وسیع کارگران و زحمت‌کشان و اقشار انبوه طبقه‌ی متوسط انجامیده است. از سوی دیگر حذف کل نماینده‌گان بورژوازی پرو غرب ایران - اعم از اصلاح-طلبان، لیبرال‌ها، ملی‌مذهبی‌ها، شبه سکولارها و... - به سود سلطه‌ی تمام عیاری بورژوازی میلیتانت (مدل چینی) در بچه‌های دیگری از نارضایتی را به سوی دولت گشوده است. کم‌ترین ضربه‌ی این عرصه ریسک بالای سرمایه‌گذاری مستقیم؛ فرار و اعتصاب سرمایه و در نتیجه شکست طرح-های اقتصادی دولت بوده است. بر تمام این‌ها اگر امواج مخرب بحران اقتصاد جهانی و کاهش درآمد نفت را نیز جمع بزنیم آن‌گاه می‌توانیم نه فقط دورنمایی از وضع کنونی و بحران‌زده‌ی کشور ترسیم کنیم بل که با همین چشم‌انداز قادریم به تعلیل دلایل شکل‌بندی جنبش اعتراضی مردم و استمرار آن طی ده ماه گذشته بپردازیم. توجه داشته باشیم که جنبش-های اجتماعی خود انگیزه نیز یک شبه و ناگهانی ظهور نمی‌کنند.

ج ۲- من البته در مقاله‌ی مستقل تحت عنوان "ماهیت طبقاتی جنبش اجتماعی جاری" به تجزیه و تحلیل این مهم پرداخته‌ام و افزون

برج‌سازی و اتوبان‌کشی و سرمایه‌گذاری خود را از تهران تا دبی و تورنتو فراتر برده و به بهای خون نیروی کار و ارزش‌اضافی و استثمار روبه فزونی کارگران؛ طبقه‌ی جدید بورژوازی ایران را شکل داده بودند. این بورژوازی در عرصه‌ی اقتصاد کاملاً مدرن عمل می‌کرد و به اقتصاد فون‌میسزی - هایکی (مکتب اتریش) بازار آزاد مقید و معتقد بود و برخلاف چپ‌هایی که هنوز از دعوی سنت - مدرنیته مباحث صنایع یک‌گاز می‌یافتند در عرصه‌ی سیاسی نیز به شیوه‌ی عقلانی پارلمانتاریسم بورژوازی وفادار بود. واضح است که پارلمانتاریسمی که تاکنون در ایران صورت بسته است برخلاف دموکراسی‌های لیبرالی و بورژوازی غرب، نوعی پارلمانتاریسم بسته، سکتی و برآمده از الکتروکراسی است که حتا به قواعد ارتجاعی لیبرال دموکراسی غرب نیز وقعی نمی‌نهد. به لحاظ فرهنگی نظام به یک عقب‌نشینی‌های مقطعی و کم‌ارزش دست زد. بالاخره مجلات آدینه و گردون و دنیای سخن و روزنامه‌ی سلام منتشر می‌شد. محمد خاتمی و عبدالله نوری و مصطفی معین شبه لیبرال وزرای ارشاد و کشور و علوم بودند و فتوی قتل سلمان رشدی کان لم یکن و غیر دولتی اعلام شده بود! عطاالله مهاجرانی (معاون پارلمانی هاشمی) - در سودای ایجاد کرسی ریاست جمهوری مادام‌العمر برای هاشمی - با ژست جنتمن مآبانه‌ی لیبرال دموکراتیک از یک سو به برگزاری کنگره‌ی نیما کومک می‌کرد و از سوی دیگر - فی‌المثل طی پلمیکی با من - شاملو را به جرم مارکسیست بودن، به "گزند باد" ناسزا می‌گرفت. غلام‌حسین کرباسچی شهردار اریستوکرات تهران، دستی به سر و صورت شهر کشید و با تاسیس چند اتوبان و گل کاری از یک طرف و انتشار روزنامه‌ی همشهری از طرف دیگر؛ کوشید به مفاهیم شهروند شیک جُردن‌نشین جنبه‌های حقوقی بدهد و به رشد شهرنشینی کومک کند! با چهارتا فرهنگسرا، آزادی ویدئو در کنار برگزاری هزاره‌ی فردوسی و... این-گونه وانمود گردید که ضلع دیگر پازل توسعه (فرهنگی) با منسوخ شدن ارزش‌های سنتی و محوریت فردی و حاکمیت خردگرایی کامل شده است. روی‌سری‌ها کمی بالا رفت و کسی گیر سه پیچه نداد، تا وانمود شود که "خلاق آسوده بخوابید! شهر در امن و امان است!" **هدف اصلی چنین سیاست‌گذاری‌هایی به طور مشخص جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بود.** تحول در سیستم بانکی، تثبیت سازمان برنامه و بودجه، گسترش مناسبات تجاری با اروپا - به ویژه آلمان - در شرایط متعارفی پیش می‌رفت. اما... درگیری هاشمی با جناح سنتی روحانیت مبارز پس از انشعاب کارگزاران، مخالفت مجلس پنجم و بعضی نهادها با بلندپروازی‌های رفسنجانی، زمانی که با عملیات به اصطلاح "خودسرانه‌ی" باند مخوف سعید امامی همراه شد و به یک سلسله ترورهای داخلی و خارجی منجر گردید؛ بسیاری از طرح‌های "توسعه" (تعدیل و ادغام) را ناکام گزارد. از یک طرف مطالبات معوقه‌ی اقتصادی مردم رو به فزونی نهاده بود و از سوی دیگر پاسخ به ابتدایی‌ترین نیازهای دموکراتیک و آزادی‌های اولیه به بن‌بست خورده بود. **جنبش دوم خرداد** در جواب به همین دو مولفه (پاسخ به نیازهای اصلی بورژوازی ایران) شکل گرفت و **طرح توسعه‌ی سیاسی یا دموکراسی‌های لیبرالی را در کنار برنامه‌ی سامان‌دهی اقتصادی** به میان نهاد. جامعه‌ی مدنی جان لاک بورژوازی برای مهار جنبش کارگری در سخن‌رانی‌های خاتمی شکل گرفت و در همان سال اول عروج دو خرداد قتل‌های رنجیره‌ی نشان داد که حل مساله به این ساده-گی نیست. واقعه حمله به کوی دانشگاه متعاقب تعطیلی روزنامه‌ی سلام و ماجراهای پی‌درپی پس از ۱۸ تیر ۷۸ - که خاتمی به هر ۹ روز یک بحران از آن‌ها تعبیر کرده است - به نحو عجیبی روی هم تل‌انبار شد. جمع‌بندی قضایی فاجعه‌ی بزن و بکوب کوی دانشگاه به محکومیت سرباز عروج علی ببرزاده به جرم سرقت یک ریش‌تراش ختم گردید، تا در نهایت شعار توسعه‌ی سیاسی که قرار بود پیش قراول استمرار برنامه‌ی ناکام توسعه‌ی اقتصادی شود، پوچ از آب در بیاید. اصلاح‌طلبان که با تشویق طیف گسترده‌ی لیبرال‌های وطنی و فرنگ‌نشین - از نهضت آزادی تا جمهوری‌خواه و سلطنت‌طلب و سکولار و چریک فدایی سابق لیبرال شده - شعار "ایران برای ایرانیان" را در دستور کار خود قرار داده بودند؛ وقتی که در اداره‌ی شورای شهر تهران (شورای اول) ناکام ماندند و از پس حفظ جان ایده‌نولوگ خود (سعید حجاریان) برنیامدند، در نهایت از رو رفتند و از زبان سخن‌گوی خود به این نتیجه رسیدند که "رییس‌جمهور در ایران یک

بر آن مباحث حرف زیادی برای گفتن ندارم. با این همه برای مکتوم نماندن این پرسش، ضمن ارجاع به آن مقاله، بر چند نکته تاکید می‌کنم. به نظر می‌رسد در جنبشی که به "سبز" مشهور شده است، انواع و اقسام جریانات ارتجاعی و انقلابی به شکل گرایش‌های تشکیلاتی و فردی حضور دارند و هر کدام سعی می‌کنند ضمن اعمال هژمونی خود، تبعاً از منافع طبقاتی خود نیز دفاع کنند. این حکم من از یکسو ناظر به این نظریه‌ی علمی مارکس و انگلس در مانیفست است که «تاریخ تمام جوامع تاکنون درست از لنین است که "مادام که افراد یاد نگیرند در پس هر یک از جماعات، اظهارات و وعده و وعیدهای اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات مختلف را جست‌وجو کنند، در سیاست همواره قربانی سفیهانه‌ی فریب و خودفروبی بوده و خواهند بود...»

(سه منبع و سه جز مارکسیسم، جلد ۱۹، کلیات، چاپ چهارم، ص ۷)

در تلفیقی از این دو نظریه‌ی علمی و معتبر می‌خواهم بگویم اگرچه جنبش اجتماعی جاری، به طور مشخص با مطالبات مقطعی خرده‌بورژوازی ایران (دموکراسی مستقیم و درجه‌ی از رفاه) پیوند خورده است، اما نقش طبقات دیگر نیز در آن به وضوح مشاهده می‌شود. بورژوازی لیبرال با طیف گسترده‌ی از جریانات سیاسی به شیوه‌ی مستقیم و گاه حاشیه‌ی در این جنبش شرکت دارد. منظورم از این جریانات مشخصاً گروه‌های نظیر اصلاح‌طلبان (کارگزاران سازنده‌گی + جبهه‌ی مشارکت)، نهضت آزادی، ملی مذهبی‌ها، جمهوری خواهان، ناسیونالیست‌ها و انواع ترندهای قومی و فرقه‌ی و مذهبی، مشروطه خواهان، سکولارها، چپ‌های لیبرال شده (اکثریتی‌ها و توده‌ی‌ها) و... هستند که در توافق با هم، یا اتحاد نانوشته وارد صحنه شده‌اند. واضح است که وزن سیاسی این جریانات و اندازه‌ی تاثیرگذاری‌شان بر حوادث جاری یکسان نیست. اما در این میان دو نکته مسلم است:

الف. کل این جریانات ارتجاعی هستند و منافع بورژوازی ایران را نمایندگی می‌کنند.

ب. کل این جریانات - با وجود همه‌ی اختلافات ایده‌ئولوژیک - از سوی سرمایه‌داری جهانی و مدیای قدرت‌مند آن حمایت می‌شوند و در نهایت به لحاظ طبقاتی در یک جبهه‌ی واحد ضد انقلاب قرار می‌گیرند. برای مثال گروه پنج نفری مهاجرانی، کدیور، گنجی، بازرگان، سروش، اگرچه خود را جریانی ملی و مذهبی می‌خواند اما در تحلیل طبقاتی در کنار طیف فرخ نگهدار و علی کشتگر و بابک امیرخسروی و خاوری و خانابا می‌نشیند. راستش من از منظر منافع طبقاتی اختلاف چندانی میان عبدالکریم سروش تازه سکولار شده با مسعود رجوی سکتاریست یا اسماعیل نوری علای نوسکولاریست نمی‌بینم. شک ندارم که خیلی‌ها با این اظهارنظر دشمنی خود را به روی من خواهند کشید و به جای نقد و پاسخ‌گویی، به سبک و سیاق گذشته مرا آماج دشنام قرار خواهند داد. مهم نیست. جریانی که مشکلتش با سکولار شدن جامعه و حکومت ایران حل می‌شود و به دنبال کار خود می‌رود لابد به وضع فعلی آذربایجان و ترکیه و قبرس و کره‌ی جنوبی و فیلیپین و اندونزی و... نیز رضایت می‌دهد. خیلی از گروه‌های معترض اصولاً جامعه‌ی ایران را سرمایه‌داری نمی‌دانند و به تبع این نظر مهمل اعتباری برای تضاد کار - سرمایه قابل نیستند. بعضی هنوز مشغول سواکردن دعوی سنت - مدرنیته و حق - تکلیف هستند. برخی نیز به زعم خود درگیر گریبان درانی از ارتجاع پیش‌سرمایه‌داری به سر می‌برند و در سویدای وجودشان سودای ائتلاف با بورژوازی دارند. باری مسایل ما با این تئوری‌بافی‌ها و خزعلات پوپر و نوزیک حل نمی‌شود. بخشی از این جماعت ادای واسلاو هاول را در می‌آوردند و بخشی دیگر در پوست شغال لیخ والسار رفته‌اند. آلترناتیو ادبیات این آقایان البته گورکی، ناظم حکمت و آراگون یا شاملو نیست. میلان کوندرا و هرتامولر است. واقعاً اگر مساله‌ی ما با مواضع فعلی جمهوری خواهان حل می‌شد، دلیلی نداشت که از شاپور بختیار و کریم سنجایی عبور کنیم. حتا رضا پهلوی و داریوش همایون هم امروزه از سکولاریسم و مشروطه خواهی و پرچم سه رنگ شیر و خورشید نشان و این رمز پرگهر و گربه‌ی عزیز دفاع می‌کنند. اختلاف مانیفست مشروطه خواهی منوچهر گنجی و جمهوری خواهی اکبر گنجی فقط در نام کوچک‌شان نهفته است. تعجب نکنید. دغدغه‌ی همه‌ی این



آقایان احیای ژانر دیگری از نظام سلطه به روش سرمایه‌داری غرب است. از دو محسن مخملباف و سازگارا - به عنوان نماینده‌گان خود خوانده‌ی جنبش سبز - تا علی‌رضا نوری‌زاده و عباس میلانی، همه و همه با اندک اختلاف ناچیز و بی‌اهمیت، برای آب‌بندی مجدد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری صف کشیده‌اند و منتظرند در اولین فرصت اغتشاش نفوکنسرواتیست‌های میلیتانت حاکم به بازار آزاد و فرهنگ لیبرالی را جبران کنند و با سعی بلیغ خود مسیر تسمه‌کشی از گرده‌ی کارگران را هموار سازند و ارتفاع قله‌ی کسب سود بیش‌تر را ارتقا دهند. بی‌هوده نیست که چریک فدایی دهه‌ی پنجاه (فرخ نگهدار) به احترام سلطنت‌طلبان و اصلاح‌طلبان کلاه از سر بر می‌دارد و با لبخندی معنادار به مسعود بهنود می‌گوید: صبح بخیر!

این وجه ارتجاعی جنبش است که از قضا به دلیل حمایت‌های پیدا و پنهان سرمایه‌داری غرب، از پتانسیل قابل توجهی برخوردار است. در مقابل کل این جبهه؛ بی‌تردید چپ کارگری و طبقه‌ی کارگر صف کشیده است. منظورم از صف کشیدن البته به این مفهوم نیست که طبقه‌ی کارگر به صورت طبقه‌ی برای خود و مستقل - چنان‌که مارکس در فقر فلسفه تئوریزه کرده - به میدان آمده است. گذشته از سمپاتی کارگران به وجوه دموکراتیک و مطالبات غیربورژوازی جنبش قدر مسلم این است که طبقه‌ی کارگر ایران در متن این اعتراضات حضور ندارد. این نظر به مفهوم نفی حضور فردی کارگران در جریان اعتراضات خیابانی نیست. اما کیست که نداند پتانسیل واقعی کارگران امتیزه و غیر متشکل تا حد یک بقال و بنا سقوط می‌کند. در غیاب طبقه‌ی کارگر، بخش‌های مختلفی از طبقه‌ی خرده‌بورژوازی به میدان آمده‌اند. به جز بورژوازی لیبرال که منافعتش با اعتلای قدرت نفوکنسرواتیست‌ها به خطر افتاده، واقعیت این است که خرده‌بورژوازی نیز در این ماجرا به دنبال کسب اعتبار و تثبیت درجه‌ی از مطالبات متراکم و معوقه‌ی خویش است. به این ترتیب می‌توان گفت - و پذیرفت - که جنبش اجتماعی جاری جنبشی‌ست پرنوسان، با ظرفیت توده‌ی و دموکراتیک. چنین جنبش‌هایی در عصر امپریالیسم و به خصوص در هنگامه‌ی تعفن جهانی‌سازی‌های پسامپریالیستی متریقی‌اند. اما این ترقی خواهی با هژمونی یافتن بورژوازی و خرده‌بورژوازی به مسلخ کشیده می‌شود. اصولاً از آن‌جا که خرده‌بورژوازی طبقه‌ی شلوغ، بدون برنامه و پلاتفرم مشخص است، نه فقط قادر به کسب قدرت سیاسی و تشکیل دولت نیست، بل که حرکاتش نیز به شدت آفت و خیز است. پاندولیسم جنبش اجتماعی جاری که در حد فاصل مبهمی از طبقه‌ی پورژوازی و طبقه‌ی کارگر سرگردان است و به راست و چپ می‌زند دقیقاً به همین دلیل است. شما در نظر بگیرید که بخش عمده‌ی از اعتراضات کنونی در دانشگاه‌ها جریان دارد. در خوش‌بینانه‌ترین شرایط از رادیکال‌ترین جنبش دانشجویی چه دست‌آوردی حاصل می‌شود؟ به نظر من هیچ؟ بر منکر ترقی خواهی جنبش دانشجویی لعنت! اما در عصر سرمایه‌داری، که تضاد

استحضار مرتضا محیط و دوستان منشویک ماب گفتیم وگرنه اکثریتی‌ها و توده‌یی‌ها که از بیست و هشت، نه سال پیش عملاً به زائده‌ی بورژوازی تبدیل شده‌اند و طبقه‌ی کارگر را در ذهن پوسیده‌شان به فراموشی سپرده‌اند. و این خود بهتر. دویارزیت از گریبان جنبش کارگری کم‌تر، غنیمی-ست!

ج ۴- روزی از شاملو - در خلوت - چیزی شبیه این پرسش شبکه‌یی و چند طبقه‌یی را پرسیدیم. گفت "قربونت! تو که می‌خواهی نپرسی و نشنوی چرا می‌پرسی؟! " حالا قربونت! حکایت شماس.ت. چهار سوال که هر کدام محل کلی منازعه‌ست؛ واقعاً سرکاری‌ست یا قرار است به روشن شدن موضوعی کومک کند؟ در پاسخ به بخش اول پرسش شما؛ سال‌هاست که میان چپ‌ها دعوی‌ی بیش‌تر از رو کم‌کنی راه افتاده است. بعضی کوشیده‌اند حتا هر کول و رستم را نیز کارگر و ایضاً پرولتاریا جا بزنند. و جماعتی دیگر؛ برای بررسی آکادمیک پای‌گاه و خاست‌گاه طبقاتی جانور الدنگی همچون شعبان بی‌مخ جعفری از بچه محل‌هاشان استشهاد گرفته‌اند تا او را از قماش پرولتاریا - گیرم لومینتاریا - به حساب آورند. این کلاه مخملی‌های داش‌مشدی دانشگاهی - با تکیه بر نظریه‌ی لومینتاریا - از میزان ارزش اضافی تولید شده‌ی زورخانه‌ی شعبون‌خان، ارقام متفاوتی به دست داده‌اند! همان زورخانه‌ی جلوی درب شمالی پارک شهر را می‌گوییم. به این تعبیر شاید آرتیست‌هایی از تخم و ترکه‌ی دیوید بکام و کریستیان رونالدو تا خانم‌های محترمه‌یی از جنس بیانسه و بریتنی و مدونا و جنیفر لویز نیز که صاحب و مالک شخصی وسایل تولید نیستند، کارگر باشند! گیرم یکی نان سانتر طلایی‌اش را می‌خورد، دیگری آب زمزم خنجر و گلو و اندام نقره‌یی‌اش را! هر چند حساب‌های برادران و خواهران پیش گفته سالی سیصد چهارصد میلیون یورو بیش‌تر شارژ نشود! این نکته را از باب مزاح نگفتم. سال‌هاست که تئوریسین‌های چپول و چپ اندر چیچی مشغول بافتن کلاف بی‌سر و تهی هستند که به موجب آن قرار است کار عضلانی از پیش شرط پرولتر بودن کنار برود و اساساً بساط سوسیالیسم کارگری به سود انقلاب انفورماتیک جمع شود و به جای کارگران، آقایان روبات‌ها انجام وظیفه فرمایند. این وظیفه‌ی "سیلیوود" (هالیوود + دره‌ی سیلیکون) است. کسانی مثل گیدنز نیز کاسه‌ی گدایی به دست گرفته و برای این مهملات یارگیری می‌کنند. گذشته از این ترهات ضد کارگری و با تاکید بر این‌که مگر قرار نبود انقلاب تکنولوژی به تقلیل ساعت کار و بهبود شرایط زنده‌گی انسان‌ها - و از جمله کارگران - بینجامد و تاکنون دقیقاً بر عکس شده، قدر مسلم این است که با هیچ تعریفی نمی‌توان خیل عظیم فروشنده‌گان فرودست نیروی کار؛ پرستاران، انواع شاغلان بخش خدمات تولید اجتماعی و معلمان و استادان دانشگاه و روزنامه‌نگاران را - با شروطی - کارگر ندانست. اما فرق است بین آن پزشکی که ماهی ۷۰۰ یورو حقوق می‌گیرد (معادل دریافتی یک کارگر متخصص) با آن پزشکی که برای یک عمل جراحی دو ساعته ۷۰۰۰ هزار یورو به جیب می‌زند. چنان که فرق است میان اکبر افتخاری - که گویا در تهران راننده‌ی تاکسی‌ست و ماهی هزار تومان از فدارسیون حق بازنشسته‌گی؟! می‌گیرد - با امیر قلعه‌نوعی که برای یک فصل مربی‌گری در لیگ نیم بند فوتبال درجه سوم آسیایی ایران هفتصد میلیون تومان ناقابل کاسب می‌شود. یعنی ماهی هفتاد میلیون تومان و روزی دو میلیون و اندی تومان! که با یک حساب سرانگشتی درآمد روزانه‌اش می‌شود، دو برابر و نیم دریافتی ماهانه‌ی بنده-ی نوعی با درجه‌ی کذایی دکتر و پانزده جلد کتاب دانشگاهی و صدها مقاله و سی و چند سال قلم‌زنی و همین مدت فعالیت سیاسی مطلقاً بی-مزد و منت! به قول زنده‌یاد ساعدی، آخر نویسنده‌گی اول گدایی! و اتفاقاً فرق روزنامه‌نگار و نویسنده‌ی CNN و فاکس نیوز و... مثلاً لری کینگ با نویسنده‌یی مثل من نیز از همین جا (میزان درآمد و ماهیت فعالیت: خدمات سرمایه) روشن می‌شود. به این ترتیب فرق است میان حزب لیبر تونی‌بلر با حزب کارگری بلشویکی. گیرم هر دو حزب عنوان "کارگر" را یکدک می‌کشند ولی اولی مدافع لیبرالیسم لیبرتر است و دومی سینه‌چاک واقعی طبقه‌ی کارگر. اولی شعار همه‌ی قدرت به سرمایه‌داران را می‌دهد، دومی همه‌ی قدرت به شوراها! باری کوتاه این‌که برای تبیین

اصلی‌کار - سرمایه، در نهایت تعیین کننده‌ی طرف پیروز دعواست، نیروهای غیرمولد نقشی استراتژیک در مبارزه‌ی طبقاتی ندارند. هفت ماه زدوخورد دانشجویان و پلیس یونان در نهایت به کجا رسید؟ هیچ. در یک روز سرب‌ی آدمی از جنس حاج‌آقا عبدالکریم سروش پیدا می‌شود و با حکم انقلاب فرهنگی، دستور تعطیلی دانشگاه را صادر می‌فرماید. اگر کرکره‌ی دانشگاه و کلاً تولید علم را می‌شود، چنان پایین کشید که تا مدتی آب از آب تکان نخورد، در مقابل تولید مادی را نمی‌شود تعطیل کرد. کافی‌ست یک روز کارگران شرکت گاز روسیه اعتصاب کنند. کل اروپای غربی یخ می‌زند. اما با اعتصاب همه‌ی دانشگاه‌های روسیه اتفاقی نمی‌افتد. لطفاً من را جای امام محمد غزالی و روسای دادگاه گالیله نگذارید و به این نظر هم‌ردیف تهافت‌الفلاسفه، با معیاری ضد علمی ننگرید. به یاد داشته باشیم که قرار بود از ترکیب طبقاتی جنبش و مبارزه‌ی طبقاتی سخن بگوییم. از همین منظر ضمن ارج نهادن به جنبش دانشجویی پیش‌رو معتقدم **تحقق مطالبات دانشجویان ترقی‌خواه فقط در اتحاد آنان با طبقه‌ی کارگر امکان‌پذیر خواهد بود.** در غیر این صورت ره بر جایی نخواهد برد.

ج ۳- شک نکنید که طبقه‌ی کارگر بیش از هر طبقه‌ی دیگری به آزادی نیاز دارد. در سه قرن‌ی که سرمایه‌داری حاکم شده است، کثیف‌ترین دیکتاتوری‌ها ابتدا آزادی بیان و حق تشکل کارگران را نقض کرده‌اند. از بناپارتیسم تا فاشیسم، از استالینیسم (سرمایه‌داری دولتی) تا خروش‌چفیسیم (راه رشد غیرسرمایه‌داری)، از خمرهای سرخ تا یلتسینیسم، و سرانجام از هارترین شکل دیکتاتوری سرمایه‌داری معاصر (نئولیبرالیسم: تاچریسم - ریگانیسم) بیش‌ترین خسارت مادی و معنوی به طبقه‌ی کارگر وارد شده است. از شکست کمونارها (کمون پاریس ۱۸۷۱) تا کودتای فرانکو و پینوشه و مارکوس و شاه، هر جا که دیکتاتور پاچه ورمالیده‌یی بساط داغ و درفش خود و سرمایه‌داری را پهن کرده است، اولین قربانیان و نخستین اعدام شده‌گان چپ‌ها و کارگران بوده‌اند. معلوم است که تحقق هر درجه‌یی از دموکراسی توده‌یی - شورائی و استقرار آزادی‌های بی‌قید و بند واقعی به سود طبقه‌ی کارگر است. آزادی برای فعالیت فلان تشکل صنفی کارگری - حتا اگر بر چسب سندیکالیسم، اکونومیسم و تریدیونیویسم نیز بخورد - باز هم گامی به پیش برای اتحاد طبقه‌ی کارگر و انکشاف مبارزه‌ی طبقاتی کارگران در راستای سازمان‌یابی پرولتری است. معلوم است که بورژوازی برای کسب سود بیش‌تر و حداکثر استثمار نیروی کار، تا بتواند درهای آزادی را به روی طبقه‌ی کارگر می‌بندد و تا آن‌جا که قادر باشد، شرایط محیط کار و معیشت کارگران را سخت‌تر می‌کند. وجود دولت‌های کینزی - که با یورش خصوصی‌سازی‌های نئولیبرالی عقب نشستند - مرهون مبارزات مستمر کارگران است. از برهه‌ی جنبش چارتیستی انگلستان تا انقلاب‌ها دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ فرانسه، اگر زنده‌گی کارگر اروپایی اندکی بهتر شده و آزادی تا حد فعالیت اتحادیه‌ها گسترش یافته است، صرفاً به اعتبار مبارزات طبقه‌ی کارگر بوده است. تعلیل این مهم که چرا طبقه‌ی کارگر بار دیگر انقلاب بلشویکی را تجربه نکرده است، در حوصله‌ی بحث ما نیست. اما بی‌تردید پایه‌یی‌ترین دلیل این ماجرا به هپولی شدن مبارزات کارگران و انحراف و تخریب ریل و مصادره‌ی جنبش کارگری توسط انواع و اقسام جریانات و گرایشات اپورتونیستی و بورژوایی مربوط می‌شود. مبارزات کارگران لهستانی به این دلیل ساده به عروج سرمایه‌داری غرب انجامید که یک جریان بورژوایی کثیف و سردرآخور امپریالیسم در متن آن هژمونی یافته بود. می‌خواهم بگویم هر جنبشی با هر میزان ترقی - خواهی دموکراتیک، اگر تحت هژمونی طبقه‌ی کارگر متشکل و متحد قرار نگیرد، در نهایت به سود بورژوازی دو دره خواهد شد. اگر کارگران به شکل منسجم و در قالب طبقه‌یی برای خود وارد میدان مبارزه‌ی سیاسی اقتصادی نشوند، این جنبش صد سال دیگر هم در قالب اکسیوننیسم ادامه داشته باشد؛ راه به دیپهی نخواهد برد. این نکته را هم اضافه کنم که در عصر سرمایه‌داری نه فقط سخن گفتن از بورژوازی ملی هذبانی بیش نیست، بل‌که فراخوان به طبقه‌ی کارگر برای اتحاد یا ائتلاف با بورژوازی نیز پلاتفرمی انحلال‌گرایانه است. این مولفه‌ی آخر را جهت

جایگاه کارگر - صرف نظر از قواعد متدولوژیک و اپیستولوژیک و هرمنوتیک و غیره - باید به چند مولفه توجه کرد:

- ✓ ایجاد ارزش اضافه.
- ✓ کارمزدی.
- ✓ آرایش آگاهانه نیروی مولد.
- ✓ تلاش برای تغییر شیوه تولید سرمایه‌داری و استقرار مالکیت اجتماعی تولید.
- ✓ ارجاع به مبارزه طبقاتی به عنوان موتور محرکه جامعه طبقاتی به منظور لغو کارمزدی و جمع کردن بساط مالکیت خصوصی بر وسایل تولید.
- ✓ نامحدود شدن کارگر به پتک (کارگر صنعتی).
- ✓ قرار گرفتن در جبهه مبارزه آنتاگونیستی علیه کل طبقه بورژوازی.

به یک عبارت می‌خواهم بگویم مفهوم کلی طبقه را باید بدون اصالت بخشیدن یا تقدم و تاخر بخش تولید؛ خدمات و ارتباطات سنجد. آیا می‌توان وزن طبقه کارگر را پشتوانه پیشروی جنبش اعتراضی جاری قرار داد؟ به تفسیر استفهامی آیا می‌توان زمینه هژمونیک شدن طبقه کارگر را در این جنبش فراهم کرد؟ آیا چشم‌انداز چنین تصویری، در شرایط فعلی تصویرپذیر است؟ بی‌شک، حتی جن‌گیرها نیز نمی‌توانند به چنین پرسش‌هایی آری یا خیر بگویند. با توجه به فقدان تشکلهای مستقل کارگری و به یک مفهوم چشم‌انداز نامعلوم - و نه الزاماً بعید - تبدیل طبقه کارگر از یک طبقه در خود به طبقه‌یی برای خود؛ تبعاً هژمونیک شدن نقش طبقه کارگر در آینده‌یی قابل پیش‌بینی مشروط است. گیرم یک تجربه تاریخی به ما می‌گوید از زمانی که لنین در تبعید از وقوع انقلابی سخن می‌گفت که احتمالاً قرار بود در زمان فرزندان و نوادگان اتفاق بیفتد، شش ماه پیش نگذشت اما... گذشته از خوش‌بینی یا بدبینی، ماجرا به این ساده‌گی هم نیست. با وجود کارگران غیر متشکل و متشتت و در اوج فعالیت روشن‌فکران بورژوا و خرده‌بورژوازی سوسیالیست گرد آمده در این یا آن حزب، مدیریت فلان مهدکودک را نیز نمی‌توان گرفت، چه رسد به قدرت سیاسی. کسانی که با الگوبرداری کودکانه از "چه باید کرد" لنین طرح و برنامه می‌ریزند - و ناخواسته یا خواسته به بلانکیسم می‌افتند - در خوش‌بینانه‌ترین برآورد با آلترناتیوسازی جانشین-گرایی غیرکارگری، به تسلسل اکسیونیسیم می‌افتند. از همه مهم‌تر به یاد داشته باشید که جنبش‌های اجتماعی با توجه به سطح و عمق مطالبات خود به میراث فکری انسانی دست می‌برند و از میان راه‌کارهای سیاسی اقتصادی موجود، آن چه را که به کارشان بیاید؛ برمی‌گزینند. واضح است که هر قدر اعتراض به نظام سرمایه‌داری فراگیرتر باشد امکان تشکیل جبهه‌یی ضد کاپیتالیستی و عروج سوسیالیسم کارگری به همان میزان فربه‌تر می‌شود.

ج ۵- راستش به نظر من چپ اعم از کارگری یا رادیکال و پوپولیست در مسیر پیش‌برد جنبش جاری نقش موثری ندارد که حالا حاشیه‌یی یا متنی باشد. در عرصه نظری و رسانه‌یی لابد می‌دانید که فی‌المثل در مقابل یک مقاله‌یی من ده‌ها مقاله و مصاحبه منتشر می‌شود که ضمن نکوهش من، از کارگران و زحمت‌کشان می‌خواهند به لیبرال‌ها و اصلاح‌طلبان بپیوندند. آنان (طیف گسترده‌یی از اکثریتی‌ها، توده‌یی‌ها، چپ‌های لیبرال شده، محیط و سمپات‌هایش) با انواع و اقسام ناسزا و تحلیل‌های نامربوط در جریان پلمیک‌های بی‌ارزش، از این که ما به نقد بورژوازی - و به زعم ایشان بورژوازی ملی به سرکرده‌گی موسوی و خاتمی - پرداخته‌ایم عقده می‌گشایند و نقد ما را "نا به هنگام" می‌خوانند. من به گذشته‌یی موسوی و کروب‌یی و خاتمی کاری ندارم - این بحث بماند تا بعد - اما بحث اساسی‌ام این است که چه‌گونه می‌توان به نام مارکس و طبقه‌یی کارگر از افراد و جریاناتی دفاع کرد که نه فقط به شهادت پیشینه‌شان، بل که به گواهی برنامه‌یی کنونی‌شان نیز از بازار آزاد و در بهترین شرایط از سرمایه‌داری دولتی دفاع می‌کنند و در حوزه گسترش آزادی‌های سیاسی افق‌شان حداکثر از جمع‌آوری گشت ارشاد فراتر نمی‌رود؟ اگر منظورتان از چپ، تشکل و سازمان‌های چپ خارج از کشور هستند که باز هم من شخصاً هیچ

نشانه‌یی که موید تاثیرگذاری این چپ بر جنبش باشد نمی‌بینم. پس از دهه ۶۰، کل جریانات چپی که به خارج رفتند، عملاً به حاشیه‌یی نازکی در اپوزیسیون تبدیل شدند. صحبت بر سر اهمیت عمل‌گرایی در جنبش کارگری نیست، اما بپذیریم که این چپ‌ها به جز پلمیک و انشعاب کار دیگری بلد نیستند. از طریق مشاهده‌یی حوادث داخلی در یوتیوب و راه‌اندازی چند سایت و وبلاگ و نشریه که کاری پیش نمی‌رود. آنان اسم خود را "دخالت‌گر" می‌گذارند، اما این دخالت‌گری در حد اعتراض بی‌ارزش در مقابل چند سفارت‌خانه متوقف می‌شود. آنان به اندازه‌یی I.L.O نیز برای کارگران مفید نیستند. حالا CGT فرانسه و سازمان‌های مشابه بماند. گرچه فضای سیاسی حاکم بر ایران قابل مقایسه با فرانسه نیست. اما آن چه که من از دخالت‌گری چپ می‌فهمم شعاع عمل‌کرد رفیقی مثل اولیویه بزاسنو است. در حوزه‌یی تئوری نیز چپ ما تا سال‌ها باید کماکان از میراث دیوید هاروی و پری اندرسون و کالینیکوس و... تغذیه کند.

جنبش اجتماعی و اعتراضی خیابانی کنونی پیش‌کش، چپ حتا در سازمان‌دهی به اعتراضات گسترده و البته پراکنده‌یی کارگری و تبدیل آن‌ها به تشکل یا اتحادیه نقشی ندارد. در ۱ مه سال ۲۰۰۹ (۱۱ اردی‌بهشت ۱۳۸۸)، چند تشکل کارگری برای نخستین بار توانستند درباره‌یی مطالبات پایه‌یی و حداقلی کارگران (منشور ده ماده‌یی) به توافق برسند و باز هم برای نخستین بار بیرون از فضای بسته کارخانه و جغرافیای غیر اجتماعی کوه و بیابان (گل‌گشت) در مرکز شهر تهران (پارک لاله) گرد بیایند. نتیجه‌اش را می‌دانید. این همه سازمان و تشکیلات و گروه و حزب و فرقه و محفل و محمل که با اسامی پر طمطراق سنگ کارگران و سوسیالیسم را به سینه می‌زنند کجا بودند؟ با چند ساعت پخش برنامه‌های بی‌ربط تلویزیونی و از طریق فضای مجازی و کاغذی و اکسیونیسیم مقطعی در برابر سفارت‌خانه‌ها و اعتراض به سفر مقامات رسمی که نمی‌شود، به جنبش کارگری سازمان داد. به قول حافظ:

**با هیچ کس نشانی زان دل‌ستان ندیدم
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد**

من البته فکر می‌کنم "او" نشان ندارد. از طرف دیگر این حاشیه‌نشینی غم‌بار فقط منحصر به چپ ایران نمی‌شود. چپ، بعد از شکست انقلاب اکتبر - که تقریباً از اواخر دهه ۱۹۳۰ با سلطه‌یی استالینیسیم و حاکمیت اشتراک‌گرایی بوروکراتیک و سپس سرمایه‌داری دولتی شکل گرفته - و پس از شکست انقلاب‌های دهه ۷۰ فرانسه؛ و علی‌الخصوص متعاقب فروپاشی دیوار برلین و تلاشی کمونیسم بورژوازی اردوگاهی و... تا حدود ناامید کننده‌یی از صحنه‌یی جنبش‌های اجتماعی عقب نشسته است. مشارکت در جنبش‌های ضد جهانی‌سازی، ضد جنگ، دفاع از محیط زیست، اعتراض به کنفرانس G8 و G20 و داووس غیره حرکتی مثبت است اما وظیفه‌یی اصلی چپ نباید به این اکسیون‌ها تقلیل یابد. **چپ اگر نتواند با جنبش کارگری پیوند منسجم بخورد، اعتبار و قدرتش را از دست می‌دهد.** من در مقاله‌یی به چند محور مختلف درباره‌یی دلایل حاشیه-نشینی چپ پرداختم که به مواردی از آن‌ها فقط اشاره می‌کنم:

✓ شکست کمونیسم بورژوازی استالینی - خروشچفی شوروی که به ناحق، چند دهه ذیل سایه‌یی سوسیالیسم لم داده بود. (منظورم شکست کمونیسم اردوگاهی است!)

✓ فروپاشی دیوار برلین و ایجاد یأس و انفعال در بخش عمده‌یی از چپ که تحت تاثیر تبلیغات سرسام‌آور رسانه‌های غربی منفعل شده بودند. سرمایه‌داری غرب توانست این فروپاشی را به شاخی زیر چشم سوسیالیسم کارگری تبدیل کند و شلتاق زنان بگوید: "این بود آن مدینه-ی فاضله‌یی که مارکس و انگلس و لنین قولش را داده بودند؟" "این بود بهشت کارگران؟" و مهملائی از این قبیل.

✓ حاکمیت سیاه‌ترین و هارترین شکل سرمایه‌داری بازار آزاد که از سال ۱۹۷۹ در انگستان با تاجریسم به قدرت رسید و دو سال بعد با ریگانیسیم در آمریکا عملاً شمشیر خود را علیه چپ و کل جنبش کارگری در تمام جهان از رو بست. نولیبرال‌ها که با نظریه‌پردازان بی‌مقدار و فرومایه‌یی همچون فوکویاما گرد و خاک "پایان تاریخ" و پیروزی لیبرال دموکراسی غرب و تک قطبی شدن جهان را در بوق و کرنا کرده بودند،

مکنالی، تری ایگلتون، ارنست مندل و حتا مایکل هارت و تونی نگری تا حدودی به چپ‌ها کمک کرد تا به شناخت مشخصی از ویژه‌گی‌های سرمایه‌داری جدید نایل آیند. این نظریه‌پردازی‌ها در چند دهه‌ی گذشته به احیا و حتا ارتقای کیفی چپ یاری رسانده است، اما تمام این‌ها کافی نیست. **مارکس همواره تاکید می‌کرد برای گذار از جامعه‌ی سرمایه‌داری به سوسیالیسم عمل سیاسی لازم است.** پیروزی چنین فرایندی به طور مطلق فقط یک راه دارد: **تقویت جنبش کارگری به منظور ایجاد یک جنبش اجتماعی فراگیر سوسیالیستی.** واضح است که در این جنبش - که هژمونی آن با طبقه‌ی کارگر است - طیف‌های گسترده‌ی دانشجویی، زنان و غیره نیز به طور وسیع حضور خواهند داشت. من البته جنبش زنان را از جنبش کارگری منتزع نمی‌کنم و به همین دلیل نیز برای تحرکاتی که تحت عنوان "کمپین یک میلیون امضا" صورت می‌گیرد و سردمداران لیبرال فمینیست آن ساز خود را کوک می‌کنند، اعتبار چندانی قایل نیستم. گیرم که دست‌یابی به حق طلاق و سرپرستی کودک، ارث برابر با مردان، دریافت حقوق برای کار موسوم به خانه‌داری، پیروزی مقطعی برای زنان ایرانی به شمار می‌رود، اما زنان به عنوان نیمی از جامعه باید بدانند که حقوق کامل آنان نه از طریق فتاوی آیت‌الله صانعی یا لابی‌گری شیرین عبادی، بل که فقط از مسیر پیروزی جنبش فراگیر و اجتماعی سوسیالیستی تحقق خواهد یافت. بی‌تعارف و تعریف، من به اعتبار مطالعات و تحقیقات گسترده و حرفه‌ی‌ام - به استناد کتاب‌ها و مقالات چاپ شده و در محاق مانده و منتظر چاپام - چپ ایران را خوب می‌شناسم. از حیدرخان عمواغلی و سلطان‌زاده و پیشه‌وری و ارانی تا همین جریانات و فرقه‌های هفتاد و دو ملتی. حالا از مزدک و بردیا و قرمطیان و غیره بگذریم. خلاصه بگویم من به تاثیر چپ خارج‌نشین بر حوادث اجتماعی داخلی چندان اعتقادی ندارم. آنان - حداکثر - از پلمیک‌های بی‌هوده و اتهام پلیسی به رفقای قدیمی خود که بیرون بیایند؛ بلافاصله به محافل چند نفره منشعب می‌شوند و برای خود لیدر می‌تراشند و دفتر سیاسی می‌زنند و در اوج دخالت‌گری به مناسبت ۱ مه برای کارگران ۲۶۳ هزار تومانی ما یک کارت تبریک روی سایت خود می‌گذارند. دست‌شان درد نکند! اگر دخالت‌گری این است که بی‌چاره کارگران ما. آنان در صورت دست‌رسی و آشنایی به اینترنت و عبور از سد فیلترینگ - که با توجه به کندی سرعت به آسانی ممکن نیست - تازه با ده‌ها طیف مدعی روبه‌رو می‌شوند که هر کدام خود را مارکس‌زمانه و تروتسکی‌دوران و نلین‌زمان و فاتح زمین و آسمان می‌خوانند و برای دیگری نه فقط تره خرد نمی‌کند، بل که به رفیق دی‌روزش انگ "کارپلیسی" می‌زند. همه‌ی این‌ها هم که نباشد و به فرض که چپ خارج‌نشین یک‌پارچه و متحد شود، باز هم در نهایت نمی‌تواند **تاثیر تعیین‌کننده‌ی بر ایجاد تشکلهای کارگری و تعمیق مبارزه‌ی طبقاتی بگذارد.** اگر بپذیریم که سوسیالیسم علمی نقد جامعه‌ی سرمایه‌داری است، اگر قبول کنیم که سوسیالیسم مارکس با تکیه بر مبارزه‌ی همیشه جاری در جامعه‌ی سرمایه‌داری شکل بسته است، اگر به اعتبار علمی مانیفست مجاب شویم که سوسیالیسم آینده فقط از درون پیش‌روی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران بیرون می‌آید، آن‌گاه در می‌بایم که با آگاهی‌های لوکاچی و عنصر پیش‌تاز و چند ساعت برنامه‌ی تلویزیونی و افشاگری و غیره به جایی نخواهیم رسید. این احتمال که با توجه به بحران اقتصادی ایران - به تبع بحران اقتصاد جهانی - بحران سیاسی کنونی به مسیر اعتراضات اقتصادی شیف‌ت شود، چندان دور نیست. حتا محافظه-کارانی مانند احمد توکلی نیز - چنان که من در مقاله‌ی "موج سوم بحران اقتصادی، بی‌کارسازی" بررسیده‌ام - از قیام یقه‌آبی‌ها (کارگران) سخن می‌گویند و این انقلاب را با تعبیر خود برخلاف خیزش لیبرالی سبز، فراتر از انقلاب مخملی و نارنجی و زرد و بیلدربرگی می‌بینند. چپ عقب‌مانده‌ی ایران - عقب‌مانده به هر دو معنا، هم عقب‌مانده از حرکت-های اعتراضی و خودبه‌خودی کارگران و هم عقب‌مانده‌ی سکتی - در مواجهه با چنین احتمالی تنها نظاره‌گر خواهد بود. واقعیت این است که با وجود بعضی شعارهای رادیکال و ساختارشکنانه‌ی که در اعتراضات خیابانی مشاهده می‌شود، هژمونی نسبی و البته شکننده و افول‌پذیر دو طیف متحد لیبرال‌ها و اصلاح‌طلبان وطنی و برون مرزی امری انکارناپذیر



✓ برای مدتی - و راستش تا اواسط دور دوم ریاست جمهوری بوش دوم (۲۰۰۵) و علنی شدن بحران اقتصاد سیاسی نئولیبرالی - توانستند چپ‌ها را هو کنند. نئولیبرالیسم - چنان که من در آخرین کتاب خود **"بحران" نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری نئولیبرال، ۱۳۸۸، تهران: نگاه،** گفته‌ام - در سی سال گذشته ضربات سنگینی بر پیکر چپ و جنبش‌های کارگری وارد کرد. چپ هنوز از شوک چنان ضرباتی به خود نیامده است. در آسمان ایران نیز کرکس نئولیبرالیسم از دولت پنجم شروع به گشت و گذار کرده و با انواع ترندهای بورژوازی از قبیل توسعه-ی اقتصادی، دموکراتیزاسیون راست، جامعه‌ی مدنی، پلورالیسم و این اواخر هم "عدالت!!" متأثر از طرح تحول اقتصادی آزادسازی قیمت‌ها؛ تا توانسته به جنبش کارگری صدمه زده است.

✓ شیفت سوسیالیسم خرده‌بورژوازی، دهقانی ما-و- لین پیانو در چین به سوی شکل‌بندی یک جبهه‌ی جدید و قدرت‌مند سرمایه‌داری نئولیبرال میل‌تانت. بورژوازی خشن و ضد انسانی چین که زیر پرچم "حزب کمونیست" کثیف‌ترین نوع کارمزدی (کاربرده‌گی) را به صدها میلیون کارگر ارزان قیمت تحمیل کرده است؛ شلیک دیگری به شقیقه‌ی چپ (خلقی) به شمار می‌رود.

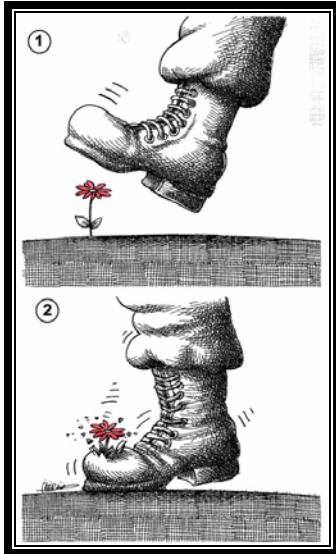
✓ به جز شکست اردوگاه شوروی و چین، تجربه‌ی تلخ چپ درفرانسه، یوگوسلاوی، آلبانی، ویتنام، کامبوج، اندونزی و... بر حجم این ناکامی‌ها افزود.

✓ این شکست‌های پی‌درپی جهانی بخشی از چپ را به دامان لیبرالیسم پرتاب کرد. همین چند وقت پیش حضرت فرخ‌خان نگهدار - از موضع تحلیل‌گر خانه‌زاد BBC و حامی دو خرداد و موسوی و سبزه‌ها - به حضور ما عرض کردند «ما خودمان در شوروی بودیم و دیدیم که بر کارگران چه مصیبت‌ها می‌رفت» (نقل به مضمون).

✓ چپ لیبرال نشده‌ی ما نیز ضمن تشنت و پراکنده‌گی به انواع در افزوده‌های کاذب بر سوسیالیسم مارکس آویزان شد. یک روز با اراده-گرایی و دخالت‌گری - درست مثل چریک فدایی دهه‌ی پنجاه - برای کوبیدن پرچم‌اش در وسط شهر تهران، سه چهار هزار نفر را در یک تشکل غرب‌نشین سازمان داد و تصور کرد بدون حضور طبقه‌ی کارگر در میدان می‌تواند بر عرصه‌های عمومی سیاست ایران و منطقه تاثیر بگذارد. دیدیم و دیدید که آخرش به کجا رسید. چپ میلیتانت نشان داد که هنوز در افق کلاشینکوف و کوکتل مولوتوف سیر و سیاحت می‌کند و به سازمان-دهی مبارزه‌ی طبقاتی کارگران نمی‌اندیشد.

✓ در غرب پیدایش نحله‌های موسوم به اروکمونیسم، چپ نو، فرانکفورت، گروه مانتلی رویو؛ تروتسکیسم و تئوری‌پردازی کسانی همچون دیوید هاروی، مدیسن، الکس کالینیکوس، پری اندرسون، دیوید

است. شاید بر اثر مرور زمان و روشن شدن دست فرصت طلب این طیف بازارگرا و سرمایه‌دار، هژمونی کارگری بتواند دست بالا بیاورد. نمی‌دانم. اگر مانند پوزیتیویست‌های انترناسیونال دوم فکر کنیم باید به این امید خوشبین باشیم. اما آیا شما می‌توانید بگوئید این خوشبینی چه قدر پایه‌ی مادی و واقعی دارد؟



گروگان گرفتن روزانه مردم

پاسخ ابراهیم عزیزاده به شش پرسش آرش

س: دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل گیری و دوام آن را چگونه می‌توان توضیح داد؟

ج: طبیعی ترین حرکتی که نه فقط بعد از ۲۲ خرداد و کودتای انتخاباتی سپاه پاسداران، بلکه در تمام طول سه دهه گذشته می‌شد انتظار داشت که مردم ایران به آن دست بزنند، برپا کردن جنبش اعتراضی و یا حتی قیام بر علیه رژیم بود که مسبب مصادره کردن انقلابشان و فجایع و سیه روزی و بی حقوقیشان است. سؤال فقط این است که چرا چنین خیزشی که تکلیف این رژیم را یکسره کند تا کنون اتفاق نیفتاده است؟ بر خلاف آنچه که برخی با تحقیر می‌گویند که این خود مردم ایران بودند که این رژیم را خواستند و گویا توانش هم باید پس بدهند، این رژیم نه امروز نه در هیچ مقطعی طی ۳۱ سال گذشته ونه در همان فردای قیام بهمن ۵۷م برازنده جامعه ایران نبود. این رژیم محصول طبیعی سوخت و سازهای درون این جامعه نبود، اگر می‌توانستند بسیار پیش از اینها آنرا از خود می‌رانند. اما اینکه با این حال چگونه شد بر سر کار آمد و چگونه این همه دوام آورد» اگر چه مورد سوال شما نیست اما من برای روشن شدن موضوع خیلی کوتاه می‌گویم:

شرایط سرنگونی رژیم شاه در سال ۱۳۵۷ آنچنان به سرعت تکوین یافت که فرصت شکل گیری آلترناتیو دیگری را در برابر رژیم اسلامی نداد. سر کار آمدن این رژیم در گام نخست محصول دروغها و عده هائی بود که به مردم میداد و در آن بحیوبه مردم نتوانستند تصویری روشن از آنچه که در حال وقوع است پیدا کنند و در گام بعدی هم رژیم اسلامی توان مادی و سازمانی واقعی برای بکار گیری قدرت سرکوب را کسب کرد و با بی رحمی غیرقابل تصویری، آن را به کار گرفت. رژیم اسلامی به سادگی مستقر نشد بلکه مردم ایران را در یک نبرد چند ساله شکست داد. فرصتی لازم بود تا مردم دوباره توان از سرگیری این نبرد را در خود ببینند و سربلند کنند. کارائی حربه فریب برای به تاخیر انداختن حرکت مردم در تمام این دوران و بویژه پس از جنگ هشت ساله این بود که هر بار کسانی از درون رژیم پیدا میشدند که به مردمی که انقلابشان شکست خورده بود و آرزوهایشان برای آزادی و برخورداری از یک زندگی بهتر بر باد رفته بود، وعده اصلاح و تغییر از راههای سهل تری را میدادند و مردم خسته و

ج ۶- سی و یک سال پس از انقلابی که قرار بود در اولین گام و به سرعت پایه‌های دولت رفاه را پی بریزد و بنا بر وعده‌ی صریح آیت‌الله خمینی (سخنرانی بهشت زهرا) خدمات عمومی را (آب، برق، حمل‌ونقل، بهداشت، درمان و ...) رایگان کند و برای مستضعفان خانه بسازد، ضد مستضعف‌ترین سیاست‌های اقتصاد نئولیبرالی هائیکی - فریدمنی بر کشور حاکم شده است. خط فقر به ۹۰۰ هزار تومان رسیده، بیش از چهل میلیون نفر در زیر این خط کشنده به اصطلاح "زنده‌گی" می‌کنند و حقوق پایه‌ی کارگران ۲۶۳ هزار تومان است. تازه همین حقوق نیز در موارد بسیاری به شکل معوقه‌های چند ماهه در می‌آید. آن‌چه که در ایران امروز می‌گذرد فقط یک آپارتاید اقتصادی علیه کارگران و زحمت‌کشان نیست، بیش از این‌هاست. ما با یک تروریسم اقتصادی و نسل‌کشی طبقاتی مواجهیم. آنان که از دست‌آوردهای نانو تکنولوژی، موشکی، سلولی و هسته‌یی انقلاب اسلامی دفاع می‌کنند یک حقیقت ساده و جهان شمول را نمی‌دانند. این جماعت نمی‌دانند که بدون اعتلای استانداردهای زنده‌گی مادی مردم، سخن از استقلال سیاسی و پیش‌رفت علمی یاوه‌یی بیش نیست. با وجود چهل میلیون فقیر - آن هم در سرزمینی ثروت‌مند - دفاع از پیروزی انقلاب خودفریبی‌ست. در کنار فقر و بی‌کاری، آسیب‌های جدی اجتماعی مانند روسپی‌گری و اعتیاد به مواد صنعتی مرگ‌بار - که این هر دو نیز در فقر ریشه دارند - جامعه را به آستانه‌ی یک فروپاشی و فلاکت بی‌سابقه کشیده و عمیق‌ترین فاصله طبقاتی را حاکم کرده است. چرا پس از سه دهه و با وجود هشتصد میلیارد دلار درآمد نفتی به این‌جا سقوط کرده‌ایم؟ من وارد جزئیات نمی‌شوم، یعنی اقتصاد کلام بیش از این اجازه‌ی روده‌دازی نمی‌دهد اما امروز همه می‌دانند - و خود احمدی - نژاد نیز بارها به آن اعتراف کرده است - که چیزی در حدود صد نفر از ما بهتران بیش از ۴۸ میلیارد دلار پول نقد از بانک‌ها وام گرفته‌اند و یک شاهی آن را نبرداخته‌اند. به بنده‌ی نوعی که طی این سی و یک سال نه یک صنار وام دولتی یا خصوصی تعلق گرفته نه یک صدم میلی‌متر زمین و ویلا در شمال و تورنتو و حتا میدان شوش! کسی که بدون یک ریال وثیقه می‌تواند چهارصد پانصد میلیارد تومان وام بگیرد از بازپرداخت آن بگریزد و همه را یک جا هیل هپولی کند، احتمالاً مستضعف نیست!! چنین فردی بی‌تردید عضوی از یک الیگارش‌ی عظیم اقتصادی و سیاسی است. سی و یک سال پس از انقلاب، یک خانه‌ی سی و یک متر در یافت-آباد و مفت‌آباد و خانی‌آباد و یک شغل بخور و نمیر و کم‌ترین سقف شادی فرهنگی به رویای جوان ایرانی تبدیل شده است. در حالی که بعضی حضرات در سلطنت‌آباد و سعادت‌آباد - چه اسم‌های با معنایی همه پسوند "آباد" دارند - خانه‌های پانزده خوابه و درآمد‌های میلیاردی دارند. با یک-بار تعویض آب استخر خانه‌ی این جنابان "مستضعف پرور" تمام مردم "مستکبر" خیابان اعدام و توپخانه و دروازه‌غار می‌توانند استحمام کنند! دارایی میلیاردی همین آقای صادق محصولی - وزیر کشور دولت نهم و وزیر رفاه دولت فخریه‌ی دهم - اتفاقاً مقیاس خوبی برای مقایسه‌ی زنده‌گی مستضعفان و مستکبران است!! به ویژه که حضرت‌شان وزیر رفاه نیز تشریف دارند و ایضاً مسوول ترسیم خط فقر هم هستند! خلاصه بگویم و خلاص‌تان کنم، آسیب‌شناسی انقلاب ۵۷ در این مجال مجمل نمی‌گنجد و من به همین اجمال بسنده می‌کنم که **سرنوشت انقلاب-های "همه با همه" و ائتلاف‌های بی‌جا و نامربوط طبقاتی در نهایت به همین جا ختم می‌شود.** کسانی که از طبقه‌ی کارگر می‌خواهند در "متن خیزش سبز" زیر پرچم اصلاح‌طلبان و لیبرال‌ها و سایر متحدان-شان سینه بزنند، دچار کور رنگی تاریخی شده‌اند!

✱

کوفته زیر بار دیکتاتوری و ارتجاع به این وعده ها امیدوار میشدند و برای دوره ای دیگر به انتظار می نشستند.

اما امروز رژیم اسلامی با وضعیت بحرانی متفاوتی روبرو است. بحران اقتصادی بسیار گسترده و عمیق است. اقتصاد ایران در دوره ای که سرمایه در همه جای جهان موجودیت و رشد خود را در فرارقتن از مرزهای کشوری میداند به دلایل سیاسی به یک اقتصاد منزوی تبدیل شده است. سرمایه خارجی در کشوری که مدام از یک بحران سیاسی به بحرانی دیگر گذر می کند احساس امنیت نمیکند و سرمایه داخلی هم تمایلی به برنامه ریزیهای اقتصادی دراز مدت ندارد و ترجیح میدهد در عرصه هائی سرمایه گذاری کند که در کوتاه مدت برایش سود آور باشد. دستگاههای دولتی هم بی کفایت تر و فاسد تر از آن بودند که خود بتوانند این خلاء را پر کنند. سرمایه داری دولتی هم در دوره جنگ ۸ ساله تجربه شد و به بن بست رسید.

طی چهار سال نخست دولت احمدی نژاد نقطه ضعفهای اقتصادی رژیم روز بروز بیشتر آشکار شدند. میزان سرمایه گذاریهای بخش خصوصی به سرعت کاهش یافت. پائین آمدن بارآوری کار قدرت رقابت را در مقابل کالاهای مشابه خارجی که نمیتوانستند جلو ورود آنها را به بازار ایران بگیرند، از آنها گرفت و موسسات تولیدی را یکی پس از دیگری به تعطیل شدن کشاند. یکی از تبعات این وضعیت گسترش شدید بیکاری در میان جوانان بود. در این میان بخش عمده بیکاران را کسانی تشکیل میدهند که تحصیلات دبیرستانی و دانشگاهی دارند.

جهت پاسخ گوئی به این وضعیت بحران دو استراتژی متفاوت مطرح شده است. یکی استراتژی دستگاه رهبری سپاه پاسداران است. پس از بن بست اصلاحات دوم خردادی طی هشت سال حکومت خامنه ای و در حالیکه بحران سیاسی و اقتصادی هم چنان گلوی رژیم را می فشرد، یک گرایش سیاسی نظامی با هدایت دستگاه رهبری سپاه پاسداران شکل میگيرد که میکوشد به آرامی راس حکومت یک دست کند و قدرت بلامناع خود را بر ارکان این رژیم در همه سطوح تامین نماید. احمدی نژاد بعنوان مهره ای برای پیشبرد این نقشه انتخاب میشود و ملزومات پیروزی وی بر رقبایش در آن زمان فراهم می گردد.

اما از یک طرف به دلیل تناقضات درونی رژیم اسلامی نقشه های سپاه در دوره چهار ساله اول حکومت احمدی نژاد به سادگی پیش نرفتند. بویژه تشدید بحران اقتصادی و فشارهای خارجی بر سر پرونده اتمی به رهبران سپاه فرصت نداد تا نقشه خود را در همان دوره اول حکومت احمدی نژاد تکمیل کنند. آنها به زمان بیشتری نیاز داشتند و این کسب فرصت با تداوم ریاست جمهوری احمدی نژاد، که مهره مورد نظر سپاه بود، ممکن میشد. سران سپاه که خامنه ای را هم بدنبال خود می کشیدند تصمیم گرفته بودند که در متن یک بازار گرمی انتخاباتی و نمایش مشروعیت، برای یک دوره چهار ساله دیگر جهت تکمیل پروژه خود فرصت بخرند. استراتژی دوم مربوط به اصلاح طلبان بود. اصلاح طلبان حکومتی هم که میدانستند از جمله قربانیان این کودتای خزنده خواهند بود و در همان حال آینده کل حکومت اسلامی را هم در مخاطره جدی میدیدند، احساس وظیفه کردند و چهره ای چون موسوی را از کنج عزلت بیرون آوردند و تلاش کردند تا بار دیگر شانس خود را برای رسیدن بقدرت آزمایش کنند. همه سران رژیم اسلامی و از جمله اصلاح طلبان میدانستند که جمهوری اسلامی در یک بحران اقتصادی شدیدی گرفتار شده است و بر آتشفشان خفته ای از نارضایتی مردم نشسته است. هر دو طرف برای نجات اساس رژیم اسلامی نقشه میکشیدند. در واقع تفاوت آنها در راه حلی بود که بدین منظور در نظر داشتند.

اینکه در انتخابات ۲۲ خرداد تقلب شد شکی نیست ولی مگر کدام انتخابات در این رژیم بدون تقلب و کلاه برداری و فریبکاری صورت گرفته است؟ رژیم خود از قبل میدانست که برای تعیین ریاست جمهوری آینده ایران نمیتواند و لزومی هم ندارد به آرای مردم متکی باشد. آنچه که رژیم به آن نیاز داشت بازار گرمی کردن برای این انتخابات بود. اما بازار گرمی کردن برای انتخابات هزینه بردار شد. مناظره های تلویزیونی کنترل جریان را از دستشان خارج ساخت و جرعه ای شد در یک بشکه باروت. وقتی سران سابق و امروز رژیم در پشت دوربینهای تلویزیونی این چنین از

همدیگر سلب اعتبار میکنند، چرا مردم نتوانند آنها را در خیابانها تمرین کنند؟

اصلاح طلبان حکومتی امیدوار بودند دیگر سران رژیم مانند آنها ابعاد خطر را دریافته باشند و به آنها فرصتی بدهند تا دین خود را به رژیم اسلامی ادا کنند. از اینکه به یمن شورای نگهبان و لطف خامنه ای توانستند به نمایش انتخاباتی قدم بگذارند، خم به ابرو نیاوردند و آنها در تفکر "دموکراتیک" خود هضم کردند. آن بخشهایی از مردم هم که در خود هنوز توان و آمادگی رویارویی مستقیم با رژیم اسلامی را نمیدیدند، با رای خود به اصلاح طلبان حکومتی فرصت دادند تا آزموده ای را بار دیگر بیازمایند. اما رهبران سپاه که کماکان بر پیگیری نقشه خود اصرار داشتند، همراه با خامنه ای دچار اشتباه محاسبه شدند و فرصت را به اصلاح طلبان حکومتی ندادند و هر طور شده است احمدی نژاد را از صندوقهای انتخاباتی در آوردند. مردم معترض که در روزهای انتخابات حضورشان در خیابانها تحمل شده بود، روز پس از برملا شدن کودتای انتخاباتی پاسداران، قدرت میلیونی خود را در یک تظاهرات بزرگ خیابانی نشان دادند و در روزهای بعد از این قدرت نمائی خود جرات و روحیه گرفتند. جنبشی بر پا شد که در عرض کمتر از یک ماه شعار "رای من کو" را پشت سر گذاشت و عملاً از رهبری و کنترل اصلاح طلبان حکومتی خارج شد. از یک سو مردم معترض به سرعت خط قرمزهای اصلاح طلبان حکومتی را پشت سر نهادند و ساختارها و مقدسات رژیم را هدف گرفتند و از سوی دیگر دیگر جناح حاکم نیز شمشیر را بر علیه مردم از رو بست و به حربه روتین خود که سرکوب مستقیم است روی آورد.

ناتوانی رژیم در پاسخ اقتصادی به بحران سیاسی موجود علت اساسی شکل گیری و ادامه کاری تاکنونی این جنبش است و دامنه و عمق این جنبش نیز در همین راستا گسترش خواهد یافت.

این جنبش در محتوای واقعی خود همان اهدافی را دارد که انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ داشت. آزادی، برابری، رفاه اجتماعی و زندگی بهتر، حال اینها را با هر زبانی بیان کند و در هر قالبی عرضه کند تغییری در ماهیت آن نمی دهد. مردم نه فقط سرنگونی جمهوری اسلامی بلکه تحقق این اهداف را نیز میخواهند. اما اصلاح طلبان حکومتی نه در پی رسیدن به این اهداف هستند و نه توان تامین آن دارند. به همین دلیل رهبری آنها بر این جنبش کوتاه مدت بود و تلاش آنها برای اعاده موقعیتی که در هفته های نخست پس از انتخابات بدست آورده بودند بدون نتیجه بوده است. آنها انسجام خود را از دست داده اند و بیانیه ها و موضعگیری های ضد و نقیض آنها طی این مدت نشانه عدم توفیق آنها در این زمینه است. این جنبش با گذشت زمان خصلت طبقاتی روشن تری به خود خواهد گرفت و اگر در این مسیر بتواند رهبری شایسته خود را هم شکل بدهد به پیروزی خواهد رسید و اگر اصلاح طلبان حکومتی بتوانند رهبری آن را بدست بگیرند بار دیگر رژیم اسلامی را از مخمصه ای که در آن گرفتار شده است نجات خواهند داد و مردم را برای یک دوره دیگر به خانه هایشان خواهند فرستاد بدون اینکه به هدفی که برای تامین آن بمیدان آمده بودند رسیده باشند.

سران جمهوری اسلامی خود از دامنه و عمق اجتماعی آنچه که در ایران در جریان است خبر دارند. اقتصاد بحرانی و بشدت آسیب پذیر خود را خوب می شناسند و در کوتاه مدت راهی برای خروج از آن سراغ ندارند. خطر یک فروپاشی اقتصادی بر سر راه رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. آنها خود نیز خطر را در پشت گوشهایشان احساس کرده اند، اما برای مقابله با آن استراتژی روشنی در پیش ندارند و بناچار کورمال کورمال و دسته پاچه عمل میکنند. طرح موسوم به هدفمند کردن یارانه ها که چیزی جز توصیه های قدیمی نئولیبرالهای بانک جهانی نیست در این دوره قبل از اینکه یک پروژه اقتصادی باشد یک نقشه سیاسی برای به گروگان گرفتن نان روزانه بخشهایی از مردم و تحت فشار گذاشتن آنها و وادار کردنشان به سکوت است تا رژیم بتواند در کوتاه مدت بحران را از سر بگذراند. از اینرو خود نیز بعنوان یک طرح اقتصادی امیدی به آن نیستند.

اما بحران اقتصادی در شرایطی حدت یافته است که دستگاه حاکمه در یک وضعیت آشفته درونی به سر میرود و از فرصت بازسازی اقتصاد بحران

کمرنگ و بعضا ناپدید می شوند. جامعه ایران مانند هر جامعه دیگر سرمایه داری یک جامعه طبقاتی است. شکافهای عمیق طبقاتی در این جامعه سر باز کرده اند. بیش از نیمی از مردم این کشور زیر خط فقر بسر میبرند، بیش از ۴۰ درصد نیروی جوانش بیکارند. تن فروشی و اعتیاد در آن بیداد میکنند. شمار کودکان خیابانی مدام رو به افزایش است. اینها انگیزه های طبقاتی و واقعی هستند که مردم ایران را به جان آورده است و به خیابانها کشانده است نه تقلب در شمارش آرای انتخاباتی. آن رویداد تنها محملی بود برای بروز یک اعتراض گسترده اجتماعی به تضادهای طبقاتی عمیقی که در این جامعه در جریان است.

س: آیا شکل گیری یک جنبش ضد دیکتاتوری به نفع کارگران و زحمتکشان است یا فقط در صورتی به نفع آنهاست که با خواست ها و رهبری آنها شروع شود؟

ج: وجود یک شرایط دموکراتیک شرط حیاتی برای پیشروی جنبش کارگری و شکل گیری یک آلترناتیو سوسیالیستی در این جنبش است. ما طی سالهای اخیر اعتصابات و اعتراضات کارگری کم نداشته ایم، اما چون آزادی ایجاد تشکلهای کارگری و توده ای وجود نداشت چون دیکتاتوری سد راه فعالیت تشکلهای سیاسی و صنفی طبقه کارگر میشد، چون کمونیستها تحت پیگرد و زندان و شکنجه و مرگ بودند، این اعتراضات کارگری هم نتوانستند سراسری شوند، ناهماهنگ و پراکنده باقی ماندند. کارگران بدون اینکه به ستون اصلی جنبش ضد دیکتاتوری تبدیل شوند نخواهند توانست مسیر خود را به سوی رهایی نهائی بیمایند. مسئله این نیست که دموکراسی تا چه حد برای پیشروی جنبش کارگران حیاتی است بلکه مسئله این است که به دموکراسی خواهی امروز اصلاح طلبان حکومتی و لیبرالهای غیر مذهبی ایران نمیتوان اعتماد کرد. تجربه نشان داده است که اینها در بهترین حالت دموکراسی را فقط تا آنجا تحمل میکنند که اساس نظام سرمایه داری زیر سؤال نرود. دموکراسی خواهی لیبرالهای ایران تنها ابزار به قدرت رسیدنشان است.

تنها ایجاد توازن قوای مساعد بنفع طبقه کارگر است که میتواند گرایش آنها را به پایمال کردن دموکراسی بویژه وقتی که در قدرت هستند و یا به قدرت نزدیک میشوند، خنثی کند. حضور کارگران به مثابه طبقه سازمان یافته و نه صرفا بصورت آحاد کارگری است که ظرفیتهای دموکراتیک جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی را کیفیتر ارتقاء خواهد داد و با در پیش گرفتن این استراتژی است که میتواند در موقعیت رهبری مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی قرار گیرد. شعار آزادی بدون قید و شرط سیاسی برای کارگران آگاه یک شعار مصلحت جوینانه و تاکتیکی نیست. آنها به تحقق واقعی این شعار نیاز حیاتی دارند و در هر موقعیتی باشند برای تأمین آن مبارزه میکنند. طبقه کارگر آگاه در شرایطی به قدرت می رسد که توانسته باشد اکثریت جامعه را با خود همراه کند در این صورت نیازی نخواهد داشت که با سلب آزادی دیگران قدرت کسب شده را حفظ کند.

س: چه نیروهایی کارگر هستند؟ و آیا می توان وزن طبقاتی کارگران و زحمتکشان را در متن همین جنبش تقویت کرد؟ آری یا نه؟ چرا، چگونه و با چه شرایطی؟

ج: ارائه یک تعریف جامعه شناسانه از طبقه کارگر در این بحث مشکلی را حل نمیکند. اما در جامعه شناسی علمی طبقه به گروههای نسبتا پایداری از مردم گفته میشود که نسبت به ابزار تولید روابط مالکانه یکسانی دارند. مطابق این تعریف کارگران و سرمایه داران دو طبقه اصلی جامعه هستند. اما در عرصه مبارزه سیاسی آن بخش از طبقه کارگر میتواند نظام سرمایه داری را بزانو در آورد که حتی برای مدت کوتاهی هم جامعه نمیتواند از نقش آنها در تولید و خدمات اجتماعی صرف نظر کند.

این فرض که جنبش مردم ایران برای رهایی از سلطه رژیم اسلامی و برای آزادی حرکتی است که خارج از حوزه مبارزه مردم کارگر و زحمتکش در جریان است و گویا باید به طریقی وزن آنها را در این جنبش تقویت کرد، داوری درستی نیست. ماهیت واقعی جنبشی را که اکنون بیش از ۸ ماه است رودر رو با رژیم اسلامی ایستادگی میکند را از روی شعارها

زده خود در متن یک وضعیت آرام سیاسی و اجتماعی، برخوردار نیست. سران جناح حاکم به خوبی میدانند که طبقه کارگر از چه ظرفیتهای بالقوه ای برای بزانو در آوردن رژیم برخوردار است، اینرا در حساسیتهايشان نسبت به تشکل های نوپای کارگری و به رهبران در بند کارگران میتوان مشاهده کرد. میدانند که در دل زنان این کشور چه نفرت عمیقی از حکومت اسلامی لانه کرده است، میدانند که نتوانسته اند نسل جوان این کشور را مرعوب کنند. دورنمای آغاز موج اعتصابات کارگری و توده ای را می بینند. در عین حال میدانند که دادن امتیازاتی به اصلاح طلبان، گرهی از کارشان باز نمیکند زیرا دریافته اند که مردم ایران در تجربه مستقیم خود امروز دیگر گوششان به هشدارها و رهنمودهای آنها بدهکار نیست و در واقع آنها کالای چندانی برای عرضه ندارند تا جناح حاکم آنرا از آنان خریداری کند.

این جنبش بر خلاف اصلاح طلبان حکومتی که تصور میکردند بزودی آنها را بقدرت باز میگرداند و سرو ته آن هم خواهد آمد و آنها نیز دست اندر کار وصله و پینه کردن رژیم اسلامی خواهند شد، بر خلاف تصور لیبرالهای سکولار که در توهم پشتیبانی غرب و انتقال قدرت مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی به آنها از طریق رفاندوم و انتخابات آزاد و غیره بسر میبرند، دقیقا به دلیل اهداف اجتماعی و اقتصادی و سیاسی عمیقی که دارد از کنترل این طیفها خارج شده است و وارد یک روند طولانی تر و فرسایشی تری شده است. باید امیدوار بود و کوشید که در این روند سرانجام یک رهبری رادیکال و سوسیالیستی در آن شکل بگیرد و رژیم جمهوری اسلامی در چنین مسیری از پای در بیاید.

س: ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می کنید؟

ج: واقعیت این است که اقلیت مختلف جامعه کارگران دانشجویان، معلمان، روشنفکران ناراضی، کارمندان جزء و مردم محروم در رده های مختلف سنی در صفوف سازمان نیافته و پراکنده بر علیه این رژیم به خیابانها آمده اند. اما خصلت نمائی کردن آن بعنوان جنبش طبقه متوسط که گویا به هر حال از لحاظ معیشت زندگی دستش به دهانش میرسد اما با این رژیم مشکل فرهنگی دارد، نمی تواند پیگیری و ادامه کاری آنرا توضیح دهد، نمیتواند نشان دهد که چرا در حالیکه اصلاح طلبان حکومتی مدام در مقابل فشارهای جناح حاکم عقب می نشینند مردم در خیابانها شعارهای رادیکال تر و ساختار شکنانه تری را سر میدهند؟ چرا نگرانی های سران رژیم متوجه خطراتی شده است که از جانب جنبش کارگری آنها را تهدید میکند؟

نسل جوان که حضور چشمگیری در اعتراضات جاری دارد، باین دلیل سر به شورش برنداشته است که گویا سرگرمی میخواید تفریح میخواید، از دسترسی به پدیده های مدرن جهان امروز و آرزوها و خواستهایی از این قبیل محروم است و "کسی از گربه های ایرانی خبر ندارد"، این تنها میتواند گوشه کوچکی از واقعیت بزرگ دیگری باشد که در جریان است. واقعیت اساسی تر این است که این نسل افق اقتصادی زندگی خود را تحت حاکمیت این رژیم تاریک می بیند. دیپلم گرفته است، دانشگاه رفته است اما یا بیکار است و یا به کاری در خور تحصیلات خود دسترسی ندارد. جوانان طبقات دارا در این جامعه هر چه را که بخواهند می توانند بدست بیاورند. ایدئولوژی و تاجر رژیم هیچگاه مانعی اساسی در راه دستیابی آنها به نیازهایشان نبوده است. آنها برای فرصتی که رژیم برای تکیه زدن بر ثروتهای باد آورده برایشان فراهم کرده است از وی سپاسگزارند و پارازیتهايش را هم در زمینه های فرهنگی به جان تحمل میکنند. عصیان جوانان ایران انعکاس یک نبرد طبقاتی واقعی است که همواره به شیوه های آشکار و پنهان در این جامعه در جریان بوده است.

خصلت نمائی کردن مبارزات امروز مردم ایران به عصیان جوانان و شورش طبقه متوسط بر علیه رژیم اسلامی، به هیچ وجه واقعی نیست. کارگران و اقلیت تهیدست و محروم این جامعه در مقیاس وسیعی در این مبارزات حضور دارند، اما هنوز فرصت اینکه مهر حضور خود را بمتابیه یک طبقه بر آن بزندان پیدا نکرده اند. مشکل در عدم حضور آحاد کارگران در این مبارزات نیست بلکه مشکل در عدم حضور آنها بمتابیه یک طبقه برای خود است. خواستهها و مطالبات آنها به همین دلیل در هیاهوی جمعیت

و نشان کمونیستها را در جامعه ایران برخورد دارد. اینکه خودشان به عنوان سازمانهای معینی کجا هستند تغییری در نفس این واقعیت نمی دهد. آزادی زندانیان سیاسی و آزادی مطبوعات انعکاسی از آزادیهای بدون قید و شرط سیاسی مورد نظر جریان ما است. مرگ بر جمهوری اسلامی بمعنی نفی هرگونه حکومت مذهبی است، بمعنای رهایی جوانان از قید و بندهای اسارت باری است که بر دست و پایشان سنگینی می کند. شعارهای جنبش رهایی زن بر علیه مردسالاری و بر علیه قوانین مذهبی که یکی از ستون های مبارزات جاری است، از زبان کمونیستها در این جامعه رواج پیدا کرده است. مرگ بر دیکتاتوری بمعنی رهایی مردم ستمدیده کردستان و ملیتهای دیگر ساکن ایران از آزار تبعیض و ستم ملی است. شعار پیوند جنبش های اجتماعی پیشرو با جنبش کارگری بمعنی پافشاری بر عدالت اجتماعی واقعی و راهی برای گشودن افق های نوین زندگی بر روی همه محرومان جامعه است.

اما برای تقویت وزن نیروهای چپ و کمونیست در این جنبش نه فقط سیاست شعارهای کارگری بلکه در عین حال وجود نیروی مادی کارگران متشکل در سازمانهای سیاسی و طبقاتیشان، حضور رهبران کارگران در لحظات مهم حرکات این جنبش ضروری است. س: با تجربه ای که از انقلاب بهمین داریم و درس هایی که از شکست آن گرفته ایم، برای آن که جنبش کنونی مردم به شکست نینجامد چه می توان کرد؟



ج: در این رابطه به چند نکته میتوان اشاره کرد:

اول، پیروزی در این نبرد سرنوشت ساز امری نیست که آسان بدست آید. آنکه وعده پیروزی آسان و زودرس ب مردم میدهند یا عوامفریبانی هستند که در عین مخالفت با رژیم اسلامی از تعمیق مبارزات انقلابی مردم و از افتادن آن به مسیر مبارزات ضد سرمایه داری در هراسند و یا در بهترین حالت اراده گرا و خوشباوراند. نبردی فرسایشی با رژیم اسلامی در گیر است که برای پیروز شدن لازم است طبقه کارگر نبرد کتان و در جریان رشد و پیشروی خود رهبری قدرتمند خود را بعنوان یک آلترناتیو سیاسی بوجود بیاورد و به آن مقبولیت اجتماعی ببخشد.

نیروهای رژیم اسلامی را در میدانهای این نبرد سیاسی و اجتماعی بایستی فرسوده ساخت و در همان حال از کسب پیروزیهای قدم به قدم و نیرومند شدن روز بروز جبهه این مبارزه حق طلبانه روحیه و قدرت گرفت. کسانی که به فرسایشی بودن و طولانی بودن نسبی این نبرد نمی اندیشند چه بسا بدام تاکتیکها و روشهای ماجراجویانه و روحیه شکن خواهند افتاد. در این نبرد طولانی نیرویهای هنوز به میدان نیامده جبهه مردم بسیار گسترده و نیرو و توان ذخیره دشمن محدود است. طولانی شدن این نبرد نیروی دشمن را تحلیل می برد و نیروی مردم را گسترش میدهد.

دوم، نایبستی خطر قربانی شدن اعتراضات و ناراضی مردم در پای اهداف مبهم و ناروشن را دست کم گرفت. مردم بایستی به روشنی بدانند که چه میخواهند و چه نمیخواهند. بعلاوه رهبران رادیکال و بانفوذ در جنبش آزادیخواهانه، پیشروان جنبش کارگری، دانشجویان و جوانان سوسیالیست و کمونیست، در متن شرایط مساعد کنونی و در متن توازن قوایی که به زبان رژیم تغییر یافته است، بایستی دست اندر کار سراسری کردن مبارزات، توده گیر کردن شعارهای دموکراتیک، انقلابی و

و اهدافی که بیان کرده است میتوان دریافت. این جنبش متعلق به اصلاح طلبان حکومتی نیست زیرا از همان فردای پس از انتخابات ساختارهای اصلی رژیم اسلامی را هدف گرفت، یعنی چیزی که حفظ آنها انگیزه حضورشان در صحنه سیاسی کنونی است. آنها مدام هشدار میدهند که در پی چیزی جز اصلاح همین رژیم نیستند. این چه جور رهبرانی هستند که مردم به حرفشان گوش نمیدهند، وقتی میگویند با سکوت به خیابانها بیایید آنها فریادهایشان را رساتر می کنند؟ این جنبش متعلق به رهبران لیبرالی هم که از وقوع انقلاب بیش از سلطه ارتجاع نگران هستند و با کمترین مقاومت مردم در برابر تهاجم نیروهای تا دندان مسلح به مردم هشدار میدهند که از خشونت بپرهیزند، نیست. گوئی این مردم هستند که بانی خشونت در خیابانها بودند.

مبارزه برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی بیش از هر قشر و طبقه دیگری بر نیازها و آرزوهای مردم کارگر و زحمتکش منطبق است. اما همانگونه که این جنبش همه شهرهای ایران را در برنگرفته است، همانگونه که هنوز پراکنده و بی سازمان است همانگونه هم از حضور متشکل طبقه کارگر و از یک رهبری رادیکال و سوسیالیستی هم محروم است. حضور طبقه کارگر بعنوان یک طبقه به زمان نیاز دارد. این فرصت زمانی با تداوم جنبش آزادیخواهانه و با بهبود توازن قوا به زیان رژیم حاکم بدست خواهد آمد. شکل گیری تشکل های طبقاتی کارگران، تقویت موقعیت سیاسی کمونیستها در این جنبش از لحاظ طرح استراتژی درست و ایفای نقش فعال عملی و موثر در پیشبرد آن، از لحاظ زدودن سموم ناسونالیستی و ملی- مذهبی از صفوف آن، همه اینها بمعنی فراهم ساختن ملزومات تامین این رهبری و تضمین پیروزی آن است.

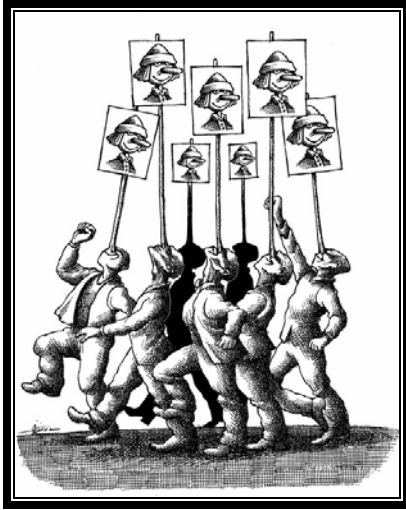
این جنبش با رهبری لیبرالها و اصلاح طلبان حکومتی به پیروزی به معنای تحقق اهداف واقعی آن، یعنی آزادی و رفاه و برابری و پیشرفت در این جامعه دست نخواهد یافت. جمهوری اسلامی از راههای مختلفی ممکن است سرنگون شود، اما سرنگونی جمهوری اسلامی بدون ایفای نقش سیاسی طبقه ای که از لحاظ عینی و عملی قادر به تحقق این اهداف است، بمعنی پیروزی این جنبش نخواهد بود. با سقوط جمهوری اسلامی به هر شکلی که صورت بگیرد مبارزه برای تحقق این اهداف ادامه خواهد یافت.

بحران روز بروز بیشتر گلوئی اقتصاد جمهوری اسلامی را می فشارد. در ماههای آینده شاهد افزایش شدید بیکاری و افزایش افسار گسیخته قیمت ها خواهیم بود. این وضعیت زمینه ساز اعتراضات گسترده اجتماعی و طرح روشنتر خواستها و مطالبات اقتصادی خواهد شد. جنبش آزادیخواهانه مردم پیوند مستقیم تری با خواستها و نیازهای طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه پیدا خواهد کرد. از این لحاظ بدون شک زمان در این نبرد فرسایشی به زیان جمهوری اسلامی عمل خواهد کرد. این وضعیت مبارزات جاری را رادیکال تر و پر توانتر خواهد ساخت و رژیم در مقابله با آن ناتوانتر می شود.

س: چرا نقش چپ در جنبش کنونی (دست کم تاکنون) حاشیه ای بوده است؟ چگونه می توان وزن و نقش چپ را در این جنبش تقویت کرد؟

ج: اگر منظور از حضور جریان چپ در این جنبش سازمانها و گروههای سیاسی چپ موجود است در این صورت واضح است که حضور و نقش آنها به مثابه سازمانهای معینی به شرایط سیاسی جامعه ایران و سلطه دیکتاتوری در این کشور مربوط میشود. تصورش را بکنید اگر مثلا به نیروهای چپ و کمونیست در این جامعه همانطوریکه به ملی مذهبی ها و اصلاح طلبان حکومتی اجازه حضور داده میشود به آنها هم مجال حضور در عرصه فعالیت سیاسی علنی داده میشد، آیا هنوز میتوانستیم چنین قضایاتی راجع به وزن و نقش آنها داشته باشیم؟ اگر بخواهیم تصویری از میزان نفوذ و وزن آنها در یک چنین شرایط فرضی داشته باشیم بایستی به شعارها و اهدافی مراجعه کنیم که هم اکنون بدون حضور فعال سازمانی آنها هم بر سر زبانها است.

شعارها و خواستههای این جنبش در همین حد مبهمی هم که ابراز میشود به مطالبات کدام طبقه اجتماعی نزدیک تر است؟ بیشتر شعارها و آرزوهایی که مردم را در این کارزار مبارزاتی در گیر کرده است، تاریخا مهر



در برابر ولایت فقیه

ناصر رحیم‌خانی

جنبش اعتراضی برخاسته از پس انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری در ایران، جنبش گسترده و بزرگ گروه‌های اجتماعی شهری‌ست در برابر خودکامگی دستگاه ولایت فقیه.

نیروهای اجتماعی گوناگون، دانشجویان، فرهنگیان، کارمندان، نیروهای کار و کارگری، زنان و جوانان در این جنبش ضد خودکامگی در تلاش‌اند. از این‌رو می‌توان آن را جنبش همگانی نامید.

گروه‌های اجتماعی و گرایش‌های گوناگون فرهنگی-سیاسی در این جنبش همگانی شهری به همسویی گزیده‌اند در برابر خودکامگی، هم از این‌رو جنبش همگانی اعتراضی، جنبشی‌ست ضد خودکامگی.

ویژگی ضد خودکامگی یا روشن‌تر، ویژگی ضد حاکمیت استبدادی ولایت فقیه، سرشت سلبی دارد و حلقه‌ی پیوند گروه‌های اجتماعی و گرایش‌های فرهنگی-سیاسی گوناگون جامعه شهری-تاکنون-همین سرشت سلبی ضد خودکامگی‌ست.

شاید بتوان از منظر چشم‌انداز گسترده‌ی سیر دگرگونی‌های سیاسی-اجتماعی تاریخ معاصر ایران این جنبش را در امتداد جنبش‌های ضد استبدادی یک‌صدساله‌ی تاریخ ایران بشمار آورد: جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان، نهضت ملی شدن نفت به رهبری مصدق، انقلاب ضد دیکتاتوری بهمن پنهان و هفت.

در این جنبش‌ها نیروهای شهری، نخبگان سیاسی و روشنفکران، بازرگانان، روحانیان، طبقه متوسط در حال گسترش، توده‌های شهری-اصناف و پیشه‌وران و سپس کارگران و کارگران صنعتی-به همسویی و همراهی گزیدند در برابر دستگاه استبدادی چیره و قدرت‌های خارجی پشتیبان.

در جنبش مشروطه‌خواهی، نخبگان سیاسی-شماری از کارگزاران دیوان و دربار-روشنفکران لیبرال دموکرات و سوسیال دموکرات، سخنگویان اندیشه‌ها و برنامه‌های سیاسی نوین بودند و در پیوند با بازرگانان و طبقه متوسط شهری، پیشرو ارائه و گسترش اندیشه‌های مشروطه‌خواهی بودند.

روحانیان نیز با پیوند دیرینه با بازار و پیشه‌وران در برانگیختن توده‌های شهری و جهت‌دهی جنبش نقش داشتند.

در نهضت ملی نفت، نقش نخبگان سیاسی و روشنفکران، بازار و بازاریان، روحانیان پیوسته به جنبش ملی و نیز نقش اتحادیه‌ها و سندیکاها کارگری در سازماندهی کارگران روشن بود.

سوسیالیستی، دست اندر کار شکل دادن به تشکلهای و نهادهایی که مردم معترض را به هم پیوند می‌دهد و دست اندر کار تثبیت موقعیت خود به عنوان رهبران واقعی مبارزات رهایی بخش در ایران باشند.

سوم، توانائی رژیم را در سرکوب ناپیستی دست کم گرفت، اگر رژیم در روزهای نخست پس از کودتای انتخاباتی دست و پای خود را گم کرده بود و نامنسجم عمل مینمود امروز تا حد زیادی عمق مشکل خود را شناخته است. و در جستجوی راههای موثرتر مقابله با آن است.

بدون شک بایستی در تدارک مقابله با سرکوبگری بیشتر رژیم بود. اما مقابله با خشونت رژیم نه یک مسئله تکنیکی بلکه یک حرکت سیاسی و اجتماعی است و خنثی کردن طرحهای سرکوبگرانه رژیم با سیاستهای اصولی مبتنی بر ارزیابی سیاسی درست اوضاع و از راههای اجتماعی و توده‌گیر امکانپذیر است. نیروی پیشروی که ایفای نقش در چنین ابعادی را بر عهده میگیرد، واقع بینی خود را در ارزیابی از ظرفیتهای درنده‌خویانه رژیم از دست نخواهد داد و روحیه و توان خود را در حرکتی احساسی و فکر نشده به هز نخواهد برد. جنبش توده‌ای در ماههای اخیر اشکال متنوعی از حضور اجتماعی را بدست داده است اما برای رویارویی‌های آتی و نبرد سخت‌تری که در راه است به تاکتیک‌ها و تجربیات جدیدتری نیاز دارد.

چهارم، نقش اصلاح طلبان حکومتی را بایستی شناخت و درک و شناخت جامعه را از رسالتی که آنها در این دوره بعهده گرفته‌اند بالا برد. ضرورت تعمیق آگاهی مردم در این زمینه یکی از درسهای اولیه تجربه ما از انقلاب ۱۳۵۷ ایران است. موسوی یکی از چهره‌های شاخص اصلاح طلبان حکومتی همواره به صراحت گفته است که آنچه که وی در پی آن است چیزی جز زنده کردن میراث خمینی که خود در آن دوره نخست وزیری حکومتش را بر عهده داشته است، نیست. میراث خمینی هیچ ربطی به حرکت آزادیخواهانه امروز مردم ایران ندارد. خمینی و جریانی که وی در راس آن قرار داشت، بر موج انقلابی که برای آزادی و برخورداری از زندگی بهتر در ایران برپا شده بود، سوار شدند و آنرا فرونشاندند. کاری که رژیم شاه نتوانست به انجام برساند، آنها با خشونت و شدتی دهها برابر بیش از آنچه که در توان و در جرات رژیم شاه بود به نتیجه رساندند.

امروز مردم ایران آزادی می‌خواهند و خمینی دشمن شماره یک آزادی مردم بود. در دوران قدردستی او، رژیم اسلامی کوچکترین اعتراض و انتقادی را تحمل نمی‌کرد و پاسخ هر اعتراضی آتش و گلوله و طناب دار بود. میراث خمینی جنگی بود که وی به مثابه برکتی آسمانی به استقبال آن رفت و آنرا به ابزاری برای سرکوب مخالفان خود در داخل کشور و محکم کردن پایه‌های حکومتش تبدیل کرد، جنگی که در آن صدها هزار تن جان خود را از دست دادند، صدها هزار معلول بر جای گذاشت و مملکتی را به ویرانی کشید. فقر شدید، فلاکت اقتصادی و بیکاری گسترده، تلف شدن ساعاتهای طولانی از زندگی مردم در صف نان و سوخت و تامین نیازمندیهای ابتدایی، میراثهای آن روزگار دشوار هستند که حتی یادآوری آن مو بر تن انسانها راست می‌کند. در دوران اقتدار خمینی مخالفان رژیم حتی در گوشه و کنار دنیا هم از آتش کینه وی در امان نبودند و بدستور او و به دست بازماندگان امروز وی که در قدرت هستند یا از قدرت رانده شده‌اند، ترور می‌شدند. زنان ایران امروز در خیابانها فریاد برابری و رفع تبعیض سر می‌دهند و خمینی از سرسخت‌ترین دشمنان برابری بود و بزرگترین اهانتها در مقیاس اجتماعی و در طول سالها، بر میلیونها انسان زن در حرف و در عمل در زمان سلطه او بر حکومت اسلامی، بر زنان ایران اعمال شد.

ایراد به موسوی این نیست که چرا در چنین موضعی قرار گرفته است. از وی بعنوان یکی از بنیانگذاران این رژیم ویکی از سرسپردگان خمینی که از برکت عطف شورای نگهبان به رقابت انتخاباتی راه یافته بود و قربانی خوشبختی خود شد، همان موضعی انتظار میرود که همواره به آن پایبند بوده است و اگر بخت یار میبود و در مسند قدرت قرار میگرفت همین خط را ادامه میداد. اما برآستی اگر در این کشور هنوز کسانی باشند که همه تجربه تلخ ۳۰ سال گذشته آنها را بیدار نکرده باشد و هنوز سبز پوشیده بدنبال آرزوهایی که امثال موسوی حتی وعده تحقق آن را هم به صراحت نمی‌دهند، روان باشند، شایسته سرزنش هستند.

۲۲ بهمن ۱۳۸۸

✱

در این جا نیز نخبگان سیاسی و روشنفکران، بازرگانان و بازاریان، روحانیون، طبقه متوسط شهری و توده‌های زحمتکش و کارگر در برابر استبداد دربار به همسوئی و همراهی گرایده بودند.

در جنبش مشروطه‌خواهی و در نهضت ملی نفت، بازرگانان و طبقه متوسط شهری، در اساس همراه و هم‌پیمان نخبگان سیاسی و روشنفکران ملی‌گرا بودند. این گزاره نقش روحانیان، پیوند آنان با بازار و بازرگانان و فراز و فرود و خوب و بد کنش‌های آنان در جنبش مشروطه و در نهضت ملی نفت را نادیده نمی‌گیرد. تاکید بر پیوند و همگرایی نخبگان و بازرگانان و طبقه متوسط، نقش روحانیان و نیز نقش کارگران و زحمتکشان - بویژه در نهضت ملی نفت - از این‌روست تا دگرگونی در موقعیت و نقش این نیروها در انقلاب بهمن و تاثیر انقلاب و سیاست‌های جمهوری اسلامی بر ترکیب گروه‌های شهری، یادآوری شود.

در انقلاب بهمن پنجاه و هفت، بازار و بازاریان و پیشه‌وران شهری، به جنبش مذهبی - سیاسی زیر رهبری آیت‌الله خمینی پیوستند. جبهه ملی ایران - جبهه ملی دوم - و نهضت آزادی ایران کم‌اثر شده بودند. پیوند آنان با بازار، و طبقه متوسط شهری ناچیز و ناپایدار بود.

بدین‌سان در انقلاب بهمن - به خلاف پیشینه‌ی نهضت ملی و جنبش مشروطه‌خواهی - همسوئی و همراهی نخبگان سیاسی و روشنفکران ملی‌گرا با نیروهای بازار و بازاریان گسسته شد و به جای آن پیوند بازار و پیشه‌وران با روحانیان گسترده‌تر شد. قدرت دولت برآمده از انقلاب، بازار و بازرگانان را وابسته‌ی رانت‌های دولتی کرد.

همچنین اگر در نهضت ملی کارگران و زحمتکشان شهری - سازمان یافته در سندیکاها - موقعیت طبقاتی و تاثیر اجتماعی - سیاسی معین داشتند در انقلاب بهمن پنجاه و هفت، این موج بزرگ تهیدستان و حاشیه‌نشینان شهری بود که بویژه در شهرهای بزرگ به خیابان سرازیر شد. در انقلاب، نمود برجسته و اثرگذار جنبش کارگری، همان اعتصاب کوبنده‌ی نفتگران بود. اما در این سی‌ساله، سیاست‌ها و روش‌های جمهوری اسلامی، موقعیت طبقاتی، چگونگی زیست و رفاه و بویژه سامان‌یابی صنفی - طبقاتی کارگران را دچار آسیب‌های جدی کرده است.

در این سی‌ساله بازار و بازاریان و پیشه‌وران نیز از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی وابسته‌ی قدرت مستقر شده‌اند. به نظر می‌رسد نقشی که این نیروها در دگرگونی‌های سیاسی انقلاب بهمن، نهضت ملی نفت و جنبش مشروطه‌خواهی داشتند، دیگر به تاریخ گذشته پیوسته است.

قدرت سیاسی دستگاه ولایت فقیه، همچنین روحانیان، حوزه‌های علمیه و دستگاه روحانیت شیعه و نهاد مرجعیت را نیز وابسته‌ی قدرت سیاسی کرده و بحران فکری و ساختاری دیرسال آن را ژرف‌تر کرده است.

بدین‌سان چنین به نظر می‌رسد که در سیر دگرگونی‌های اقتصادی - اجتماعی - سیاسی ایران معاصر بویژه در این دگرگونی‌های پس از انقلاب، در جایگاه و نقش گروه‌ها و قشرهای اجتماعی شهری اثرگذار، دگرگونی و جایجایی‌های چشمگیری رخ داده است.

جمعیت ایران در زمانه‌ی جنبش مشروطه خواهی، کمی بیش از ده میلیون برآورد می‌شد و بیش از هفتاد درصد آن روستائیان و عشایر بودند.

در نهضت ملی نفت جمعیت ایران کمتر از بیست میلیون بود. در فرآیند مردادماه ۱۳۳۲، رای‌های ریخته شده در صندوق به پشتیبانی از پیشنهاد مصدق برای بستن مجلس در سراسر ایران دویست میلیون و چهارصد و سه هزار و سیصد و هشتاد و نه رای بود. رای‌های تهران کمتر از دویست هزار بود.

امروزه تنها در تهران شمار دارندگان حق رای بیش از شش میلیون است. انبوهی جمعیت تهران، گستردگی و گوناگونی گروه‌های اجتماعی، حضور نخبگان سیاسی و روشنفکران، همراه با نیروهای طبقه متوسط، و توده‌های کارگران و زحمتکشان و تهیدستان شهری، نقش و اثر جنبش‌های اعتراضی برخاسته از تهران را برجستگی ویژه می‌دهد.

همه جنبش‌های بزرگ اعتراضی در این یک‌صدساله از تهران برخاسته‌اند، و فرجام آن جنبش‌ها نیز در تهران رقم خورده است. آغاز و فرجام جنبش مشروطه‌خواهی، نهضت ملی نفت، انقلاب بهمن پنجاه و هفت، گواهِ این ارزیابی است. جنبش اعتراضی ضد استبدادی در تهران و در میان گروه‌ها و نیروهای اجتماعی و سیاسی طبقه متوسط شهری پا می‌گیرد، سپس دامن‌گستر می‌شود و به شهرهای بزرگ گسترش می‌یابد: تبریز، مشهد،

اصفهان، شیراز، و شهرهای شمال و جنوب و شرق و غرب ایران. بدون برپایی جنبش اعتراضی در شهرهای بزرگ و گسترش آن به دیگر گروه‌ها و قشرهای اجتماعی، بدون بستن بازارها و دکان‌ها، بدون دست از کار کشیدن کارمندان و بی‌اعتصاب و اعتراض قدرتمند صنفی و سیاسی کارگران و زحمتکشان، جنبش اعتراضی تهران نافرجام می‌ماند.

چرا جنبش اعتراضی تهران با همه‌ی گستردگی دامنه و پرشماری نیروهای آن، گروه‌هایی چون

بازاریان و پیشه‌وران، کارمندان و کارکنان بخش‌های دولتی و خصوصی، و کارگران و زحمتکشان را به جنبش درنیاورد؟ و چرا همراه وهمپای شیوه‌ی اعتراض خیابانی و راهپیمایی، دیگر شیوه‌ها، همچون بستن بازار یا دست از کار کشیدن، رخ نداد؟

شاید یکی از زمینه‌های محدودیت گستره‌ی اجتماعی جنبش اعتراضی، دگرگونی در ساختار جمعیتی شهری تهران و دگرگونی در پیوند و گسست مناسبات دولت با بازار، پیشه‌وران، کارمندان و کارکنان دولتی و گسیختگی در موقعیت و توان کارگران کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و نیز گستردگی شمار حاشیه‌نشینان و تهیدستان وابسته به کمک‌های دولتی باشد.

در جنبش‌های اعتراضی و همگانی شهری - در شکل اعتراض‌های خیابانی - بویژه در نظام‌های غیر دموکراتیک، دریافت چند و چون شرکت گروه‌های اجتماعی گوناگون و نیز خواسته‌های گروهی یا صنفی - سیاسی آنان دشوار است. بویژه این که شعارهای جنبش اعتراضی - بنا به سرشت جنبش و زمینه‌ی ویژه‌ی پیدایی جنبش اعتراضی - در اساس شعارهایی سلبی هستند تا اثباتی. اما باتوجه به زمینه‌ی ناراضی همگانی و جلوه‌ی اعتراض همگانی در امری سیاسی - و یعنی امری عمومی - می‌توان گفت در جنبش اعتراضی گروه‌های گوناگون اجتماعی حضور و نقش داشته‌اند: زنان، جوانان، دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها، دانشجویان، و نیروی طبقه متوسط شهری در این جنبش اعتراضی، گسترده‌ترین نیرو و نیروی تلاشگر بوده‌اند. نزدیک به پنجاه میلیون، جمعیت جوان زیر سی سال است.

نزدیک به سه و نیم میلیون نفر، دانشجویان دانشگاه‌های ایران هستند. دانش‌آموختگان دارای سرمایه‌های اجتماعی هستند و خواهان به رسمیت شناخته شدن این موقعیت هستند. شمار بزرگی از جوانان و زنان نخست خواهان آزادی‌های فردی و فرهنگی - اجتماعی هستند. شاید این دگرگونی‌های بزرگ در ترکیب جمعیت شهری، موقعیت آنان و خواسته‌های آنان در قیاس با چند و چون گروه‌های اجتماعی شهری در خیزش‌های پیشین ایران معاصر، گسست‌هایی از خواسته‌ها و روش‌های مبارزه فرهنگی - سیاسی پیشین را نشان دهد.

از این منظر می‌توان زمینه‌ها و نشانه‌های گسست - و پیوست - جنبش اعتراضی با خیزش‌های پیشین را پیش چشم داشت و نیز زمینه‌های بروز ناراضی. ناراضی همگانی و گرایش به دگرگونی، از جمله در فضاهای انتخاباتی، مجال بروز می‌یابد. البته نظام جمهوری اسلامی، مشروعیت سیاسی را برخاسته از آراء آزاد ملت ایران نمی‌داند. در دیدگاه بنیانگذار جمهوری اسلامی، در آراء فقهی روحانیان شیعه و در قانون اساسی جمهوری اسلامی، مشروعیت نظام برخاسته از باور به اصل «امامت» و «ولایت» است. هیچ یک از کارگزاران نظام و هیچ یک از منتقدین درون نظام در بنیاد مشروعیت الهی نظام جمهوری اسلامی تردید ندارند و تردید روا نمی‌دارند. گرایش‌هایی که در پی مخالفت با ولی فقیه، ادامه‌ی حکومت را وابسته رضایت مردم معرفی می‌کنند نه با اصل ولایت فقیه مخالفت دارند و نه با اصل «مشروعیت» الهی رژیم. ترفند فقهی - سیاسی، «مشروعیت» را از «مقبولیت» جدا می‌کند.

در نظام ولایت فقیه، انتخابات مجلس و انتخابات ریاست جمهوری اما دوگونه کارکرد دارد. نخست این که با شرکت دادن مردم در انتخابات - مردمی که انقلاب کرده‌اند - پوششی از «مردم‌سالاری» فراهم می‌شود.

دیگر این که انتخابات، یکی از شیوه‌های تنظیم رابطه قدرت در زیر حوزه‌های ولایت و بازاریائی تعادل قوای جناح‌های درون نظام است.

از این‌رو دوره‌های انتخابات مجلس اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری، رقابت جناح‌های درون نظام گسترش می‌یابد و همین فضای رقابتی زمینه‌ای برای بیان ناراضی توده‌ای در پای صندوق‌های رای فراهم می‌آورد. سرشت ضد دموکراتیک اجبار مردم به انتخاب میان «بد» و

این گفتمان در درون گفتمان غالب جمهوری اسلامی است و با آن پیوند و گسست دارد.

بسیاری مفهوم‌های اساسی و تاکتونی این گفتمان با مفهوم‌های شناخته شده‌ی غالب در گفتمان ایدئولوژیک- سیاسی جمهوری اسلامی، یکسان هستند. اختلاف در جستجو و تعیین مصداق‌هاست.

در این گفتمان، انقلاب اسلامی و زاده‌ی آن جمهوری اسلامی حقانیت ایدئولوژیک- سیاسی و تاریخی دارند آن‌گونه که بنیانگذار جمهوری اسلامی تبیین کرده است نه آن‌گونه که مثلاً رهبری امروزه می‌گوید، در این گفتمان قانون اساسی جمهوری اسلامی تامین‌کننده‌ی «عدالت» و «آزادی» و «مردمسالاری» است و اجرای «بدون تنازل» قانون اساسی خواسته می‌شود.

در این گفتمان ولی فقیه حاکم «جائر» است و مصداق ولی فقیه «عادل» فقیه دیگری است از جنس...؟ این گفتمان از بازگشت به «راه امام» و «خط امام» سخن می‌گوید و در این گفتمان، گروگان‌گیری و نماد ۱۳

آبان، و روز قدس و دیگر روزهای جمهوری اسلامی با مضمون‌ها و نمادهایشان پذیرفته شده‌اند اما مصلحت سیاسی و تاکتیک سیاسی روز همزمان هم سکوت و هم گفتار متناقض و رفتار و کردار متناقض را به دنبال می‌آورد.

«با ذهن و زبان آلوده به دیدگاه‌های سنتی و محافظه‌کارانه، با روش‌های آلوده به تقیه‌ی سیاسی و پنهانکاری نمی‌توان جنبش دموکراتیک سامان داد. بدون پالودن ذهن و زبان، بدون بیان شفاف ارزش‌های انسانی، دموکراتیک و برابری‌خواهانه، نمی‌توان پایه‌های جنبش ملیونی جوانان و زنان و مردان را استوار کرد. نمی‌توان بدون بیان آشکار اعتراض به تبعیض و دفاع از برابری، جنبش دموکراسی‌خواهی سامان داد. بدون باور به مفهوم و هستی ملت ایران همچون تنها بنیاد و منشأ حاکمیت ملی ملت ایران، نمی‌توان از آزادی مردم ایران دفاع کرد.» (رحیم‌خانی، معنای تنفیذ ۱۰ مرداد ۱۳۸۸)

به نظر می‌رسد جنبش اعتراضی فراتر از دغدغه‌ی سیاست‌ها و تاکتیک‌های موردی و فراتر از تبلیغ و ضد تبلیغ، نیازمند رسیدن به چشم‌اندازهای روشن، هدف‌ها و شیوه‌های مبارزه درازمدت است. شاید جنبه‌ی سلبی جنبش اعتراضی در رد و نفی «ولایت مطلقه فقیه» یا «ولایت فقیه» روشن باشد اما گذشته از جنبه‌ی سلبی، یعنی ویژگی برجسته‌ی جنبش‌های ضد استبدادی، آیا جنبه‌ی اثباتی جنبش اعتراض روشن است و مورد پذیرش همگانی است؟

آیا جنبش اعتراضی همچنان جنبشی است گرد شعار «رای من کو؟»، برای اصلاحات درون چارچوب نظام؟ جنبشی است برای فراتر رفتن از چارچوب نظام جمهوری اسلامی و برانداختن آن؟

و در این صورت جنبشی است برای دموکراسی؟ جنبشی است برای دموکراسی درون چارچوب همین نظام سیاسی؟ اگر جنبش اعتراضی، جنبشی است برای دموکراسی، آنگاه گرچه گفته می‌شود و به درستی که راه گذار به دموکراسی در ایران پر پیچ‌وخم است و از گذرگاه‌های بسیار می‌گذرد و همراه با افت و خیز می‌گذرد، اما شاید بی‌مناسبت نباشد اگر گفته شود که: هیچ بنای دموکراتیکی ساخته نخواهد شد مگر آن که پیش از آن در ذهن ما ساخته شده باشد، به روشنی شکل گرفته باشد و به روشنی از زبان ما بیان شود.

بنیاد دموکراسی پذیرش برابری انسان‌ها و بنا نهادن مشروعیت قدرت سیاسی بر اراده و آراء برابر شهروندان است. بنیاد فقه شیعه بر نابرابری و تبعیض میان انسان‌هاست. و بنیاد مشروعیت نظام اسلامی بر اصل «امامت» و «ولایت» است و نه بر بنیاد پذیرش اراده و آراء برابر ملت ایران. قانون اساسی جمهوری اسلامی از بنیاد با مفهوم و پایه‌های دموکراسی ناسازگار است. بازگشت به «خط امام» و اصلاح برپایه‌ی «اصول‌گرایی»، نسبتی با دموکراسی‌خواهی ندارد. بی‌سبب نیست در گفتمان رهبری جنبش اعتراضی سخنی از دموکراسی نیست.

۱۵ بهمن ۱۳۸۸

*



«بدتر» همزمان در خود و همراه خود بی‌حقی مردم را می‌پوشاند هم در لفاف رای منفی و هم در جلوه‌ی رای مثبت.

زمان انتخابات، هراندازه شکاف و گسست در «بالا» بیشتر باشد مردم در «پائین» مجال بیشتری می‌یابند برای بیان ناراضی‌های همگانی.

شکاف و گسست بی‌سابقه در «بالا» فرصتی شد برای بروز ناراضی‌های انباشته شده‌ی گروه‌های گسترده اجتماعی.

جنگ قدرت جناح‌ها و پاره‌جناح‌های درون نظام به تندترین شکل درگرفت. این‌بار رقابت بر سر بازتقسیم قدرت یا بازآرایی تعادل قوی جناح‌ها و پاره‌جناح‌ها نبود و نیست. نبرد قدرت است بر سر بود و نبود ماندن در دایره‌ی قدرت یا رانده شدن برای همیشه.

این جنگ قدرت، پایه‌های مشروعیت قدرت و اقتدار سیاسی ولایت مطلقه را لرزاند.

شاید بتوان شرایط سیاسی و تعادل قوا را با مفهوم «جدال فرسایشی» بیان کرد. «جدال فرسایشی» هم بیانگر تعادل قوای است که در آن نه حاکمیت می‌تواند جنبش اعتراضی را سرکوب و ساکت کند و نه جنبش می‌تواند حاکمیت را به آستانه‌ی «فروپاشی» بکشاند.

به نظر می‌رسد بکارگیری اصطلاح‌ها و مفهوم‌هایی چون «موقعیت انقلابی بالقوه» (بشیریه) چشم‌انداز اعتلای انقلابی، آستانه‌ی انقلاب، انقلاب، آستانه‌ی فروپاشی یا سقوط حاکمیت، با گستره و ژرفای جنبش اعتراضی همخوانی نداشته باشد.

«فرسایش» اما به این معنا هم هست که پایه‌های ایدئولوژیک «مشروعیت» قدرت و اقتدار سیاسی نظام و ولایت فقیه فرسوده می‌شوند.

پاره‌های ارزیابی‌ها با توجه به «فرسایش ساختار قدرت»، یکی از نشانه‌های این «فرسایش» را نشان می‌دهند: «نیاز حکومت پس از انتخابات به توسل مستمر به خشونت و سرکوب و قهر». این ارزیابی همچنین بر آن است که «شکاف‌پذیری در شرایط فرسایش ساختار اقتدار، ویژگی اصلی ساختار قدرت است در حالی که عکس این پدیده یعنی ائتلاف‌پذیری ویژگی اصلی جنبش مخالفین به شمار می‌رود. همگرایی گروه‌های گوناگون مخالف و منتقد در ماه‌های اخیر شاهد این گفته است» (بشیریه)

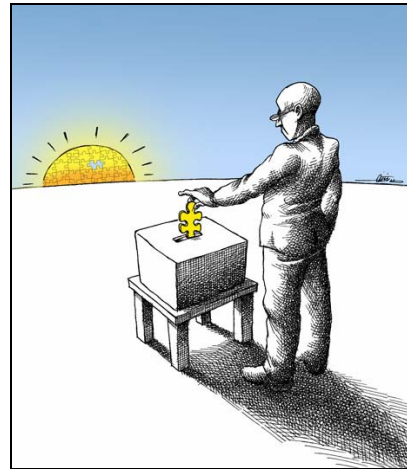
در این گزاره باید با تامل نگریست.

بنظر می‌رسد «جدال فرسایشی» دو طرف درگیر دارد با کنش‌ها و واکنش‌های پیوسته. و حاکمیت نیز در پی فرسایش جنبش اعتراضی و شکاف‌اندازی سیاسی در آن است. این درست است که پایه‌های ایدئولوژیک «مشروعیت» و «اقتدار سیاسی» نظام ولایت فقیه آسیب جدی دیده است و جنبش اعتراضی - هم‌اکنون - پیروزی‌های سیاسی و اعتبار معنوی و اخلاقی بزرگی به دست آورده است اما - از جمله به همین دلیل - حاکمیت نیز در پی شکاف‌اندازی سیاسی در جنبش اعتراضی است و این شکاف‌ها را در رمز تناقض‌های سیاسی و چندگانه‌گویی نیروهای رهبری‌کننده می‌یابد.

تناقض‌ها و نارسائی‌های سیاسی نیروی رهبری‌کننده در اساس چشم‌اندازها - یا بی‌چشم‌اندازی - و هدف‌ها و شیوه‌های راهبردی جنبش اعتراضی است و بنیاد این ناروشنی‌ها در گفتمان ایدئولوژیک - سیاسی نیروی رهبری‌کننده است.

بحران نظام جمهوری اسلامی: بازسازی یا فروپاشی؟

مهرداد باباعلی



از اینرو در پاسخ به این پرسش که دلایل و خصلت اصلی این جنبش کدامست، مقدماً به این نکته می‌پردازم که جمهوری اسلامی چگونه دولتی است و تمایزات اصلی آن با دولت پیش از انقلاب یعنی رژیم سلطنتی محمدرضاشاهی کدام است. بررسی این تمایزات در عین حال ما را قادر خواهد ساخت که تفاوت‌های جنبش اعتراضی اخیر را با مبارزات توده‌ای پیش از انقلاب بهتر دریابیم. برخاستن بانگ الله‌اکبر بر سر بامها، تجمع به مناسبت چهلم شهدا و غلیان روحیه همبستگی و ایثار در میان مردم طی شش ماههٔ اخیر پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸ یادآور خاطراتی از انقلاب بهمن است که در صورت شبیه‌سازی تاریخی می‌تواند موجب برداشتها و تفاسیری ناصحیح از مسیر تحول اعتراضات کنونی باشد.

مارکس در آغاز اثر جاودانه‌اش **هیجدهم برومر لوئی بناپارت** هشدار می‌دهد که «سنت تمامی نسل‌های مرده به نحو سنگینی بر مغز زندگان اثر می‌گذارد» (۱) و کنشگران و ناظرین را به الگوسازی از حوادث کهن وامی‌دارد. اگرچه قرینه‌سازی تاریخی یکی از اولین گام‌های شناخت خود ویژگی‌های جدید است، اما هیچ چیز بیش از به زیر پرسش کشیدن همین قرینه‌سازی‌ها برای بازسازی تئوریک لحظه تاریخی کنونی حائز اهمیت نیست.

۱- دولت در جمهوری اسلامی کجاست؟

اگر دولت را با مجموعه‌ای از نهادهای قدرت نظیر پلیس، ارتش، زندان، وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها و غیره مترادف ببینیم، در آن صورت پاسخ به این پرسش که دولت در جمهوری اسلامی کجاست، بسیار دشوار خواهد بود. این نکته شاید یکی از سه تمایز اصلی جمهوری اسلامی با نظام سلطنتی محمدرضاشاهی باشد. کفایت کهریزک را با زندان اوین یا قصر در دورهٔ پیش از انقلاب مقایسه کنیم. کهریزک چگونه زندانی است، تحت نظارت کدام مقام دولتی قرار دارد، خدمه و کارکنان آن چه کسانی هستند و از کدام مرجع قانونی و قضائی تبعیت می‌کنند؟ تا پیش از انتشار «اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح» به تاریخ ۲۸ آذر ۱۳۸۸ (۱۹ دسامبر ۲۰۰۹) که در آن از کشته شدن سه تن به نام‌های محسن روح‌الامینی، امیر جوادفر و محمد کامرانی در «بازداشتگاه کهریزک» یاد می‌کند، حتی تعیین مرجع سرپرستی این نهاد نامعلوم بود. آن را بر مبنای همهٔ معیارهای حقوقی می‌توان معادل ایرانی زندان گوانتانامو نامید. کهریزک، اما، نه اولین و نه آخرین بازداشتگاه از این قماش است. بندهای ویژه تحت نظارت سپاه در زندان اوین و ده‌ها بازداشتگاه سایه دیگر نمونه‌های زندان سیاسی در جمهوری اسلامی‌ند. تفاوت «کمیته مشترک ضد خرابکاری» و اوین دوران محمدرضاشاهی با کهریزک در این است که دومی از محدودهٔ دولت رسمی و هرگونه ضابطهٔ قانونی خارج است، حال آن که اولی از عناصر آشکار و رسمیت یافته نظام سیاسی استبداد است. (۳) عمدهٔ سرکوب مخالفین در تظاهرات‌های خیابانی اخیر به دست «لباس شخصی‌ها» (بسیجی‌ها) و نه نیروهای انتظامی وزارت کشور صورت گرفته است. لباس شخصی‌ها، گروه انصار و مشابیهین آن که با فتوای مذهبی عمل می‌کنند دولت سایه محسوب می‌شوند که اهرم‌های اصلی قدرت را در اختیار دارند. این امر نه تنها در حوزهٔ دستگاه‌های سرکوب دولت بلکه در عرصهٔ نهادهای اقتصادی و فرهنگی نیز صادق است. بنیاد مستضعفان (۴)، قرارگاه خاتم الانبیا و قرب (۵) بر اغلب شریان‌های اقتصادی، پیمانها و معاملات تجاری کشور حاکمند (۶). اما از محدودهٔ دولت خارجند. این نهادها نه وزارتخانه محسوب می‌شوند و نه بنگاه انتفاعی خصوصی یا دولتی. اما بر همهٔ وزارتخانه‌ها و دوایر رسمی دولتی اعم از اقتصاد و دارائی، نفت و بانک مرکزی سیطره دارند و هیچ بنگاه دولتی یا خصوصی به اندازهٔ آنها از دسترسی به اعتبارات بانکی و دلارهای حاصل از درآمد نفتی برخوردار نیست. قدرت چانه‌زنی آنها برای تمتع از حساب ذخیره ارزی کشور تا بدان پایه است که با موافقت شورای اقتصاد یک میلیارد دلار از این دارائی‌ها را رسماً و علناً به بهانه عدم تأمین مالی از جانب شرکت ملی نفت ایران به حساب خود واریز می‌کنند (۷).

جمهوری اسلامی نوعی «نه دولت» است. بهتر بگویم «شبه دولت» است، «دولت در سایه» است، «دولت در دولت» است (۸). اگر بخواهیم تعبیر جیورجیو آگامبن (Giorgio Agamben) را به عاریت بگیریم که در خصلت‌بندی فاشیسم و گوانتانامو از اصطلاح «دولت استثناء» (State of

روزی که سوالات این ویژه‌نامه را برای همکار عزیزمان بابا علی ارسال کردم، ضمن اظهار تمایل برای پاسخ دادن به سوالات، قول گرفت که صفحات بیشتری در اختیارش قرار بدهیم.

زمانی که در بیمارستان بستری بودم، نیمی از دستنویس مقاله را برای مطالعه و اظهار نظر در اختیارم قرار داد. در ضمن قرار شد به خاطر حجم بالای مقاله، تصمیم خود را برای ادامه‌ی کار به اطلاع او برسانم.

مقاله در زمینه‌های: ۱- دولت در جمهوری اسلامی کجاست؟ ۲- تغییر در چارچوب نظام ۳- جناح‌های سیاسی رقیب: موافق یا مخالف نظام؟ ۴- فاتحین انتخابات دهم: جناح احمدی‌نژاد و حامیان وی در بسیج و سپاه. ۵- غایبین انتخابات دهم: اصولگرایان. ۶- مغلوبین انتخابات دهم. ۷- بن‌بست «چانه‌زنی در بالا» بدون «فشار از پایین». ۸- کشیده شدن جنگ قدرت به خیابانها و افسار میانه شهری. ۹- خودانگیختگی یا سازمان یافتگی؟ ۱۰- موج سبز و راه سبز امید. ۱۱- مراحل تاکتونی جنبش اعتراضی، نظرات تازه‌ای را مطرح می‌کرد. به همین خاطر نظر مثبت خود را به او اطلاع دادم. ضمن پوزش از خوانندگان مجله به خاطر حجم مقاله، امیدم این است که مورد توجه خوانندگان آرش قرار بگیرد.

آرش

مقدمه

در پاسخ به نخستین پرسش نشریهٔ آرش مبنی بر آن که «دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل‌گیری و دوام آن را چگونه می‌توان توضیح داد؟» مقدماً لازم می‌دانم یک نکته را به لحاظ متد بررسی این جنبش خاطر نشان کنم. مقاومت و واکنش در مقابل هر نوع قدرتی از نوع و شیوهٔ اعمال قدرت مجزا نیست. نمی‌توان سرشت یک انقلاب را بدون مختصات دولتی که علیه آن انقلاب حادث شده است، دریافت. به بیانی دیگر، برای درک یک جنبش باید خصوصیات و ویژگی‌های دولت مستقر را بازشناخت.

(Exception) یعنی دولتی در «حداصل بین آنارشی و قانون» استفاده کرد (آگامبن، ۲۰۰۵، صص ۷۳-۷۲) (۹)، جمهوری اسلامی دولت استثناء می‌باشد.

قانون‌گرایی و قانون اساسی در دولت استثناء بی‌معناست ولو آن که قانون اساسی آن از پیشرفته‌ترین قوانین عرفی باشد (نظیر قوانین جمهوری و ایمار) تا چه رسد به قانون اساسی جمهوری اسلامی. حکومت در حد فاصل آنارشی و قانون نیازمند توسل به کودتاها و ریزه‌کودتاها به مثابه شیوه اصلی حکمرانی است. تاریخچه جمهوری اسلامی از بدو پیدایش تاکنون گواه این امر است. از تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی آغاز کنیم که با کودتای مجلس خبرگان علیه طرح پیشنهادی دولت موقت و مصوب شورای انقلاب به منشور ولایت فقیه مبدل شد (رجوع کنید به اصغر شیرازی، ۱۳۸۷، فصل دوم (۱۰)، و نیز کریم سنجایی، ۱۳۶۸ (۱۱)؛ ابوالحسن بنی‌صدر، ۱۳۷۷ (۱۲)؛ عزت‌الله سبحانی، ۱۳۷۷ (۱۳). سپس برهه گروگان‌گیری سفارت آمریکا را بخاطر آوریم که در واقع کودتا علیه کابینه موقت بازگان بود (رجوع کنید به بازگان، ۱۳۶۱، ۱۳۶۳ (۱۴)). انحلال حزب خلق مسلمان و گوشمالی دادن به آیت‌الله شریعتمداری به منظور به تبعیت واداشتن مراجع روحانی حلقه دیگری از این ریزه‌کودتاها بود. کشتار مخفیانه رهبران خلق ترکمن، طوماج، جرجانی و واحدی، حمله به ستاد احزاب سیاسی توسط «امت حزب‌الله»، «انقلاب فرهنگی» و استقرار حاکمیت جمهوری اسلامی در دانشگاه‌ها در سال ۱۳۵۹ تداوم همین شیوه حکمرانی بود که در مسیر بعدی خود به طراحی توطئه کودتا علیه بنی‌صدر (نوارهای آیت) و سپس عزل وی، و سرانجام کشتارهای سال ۱۳۶۰ منجر شد. بر این مجموعه می‌توان سیاهه طولانی از کودتاها و ضدکودتاها نظیر ماجرای نوزه و اعدام قطب‌زاده را نیز افزود. حاکمیت جمهوری اسلامی حتی در زندانهای رسمی‌اش از طریق توسل به کودتا مستقر شده است و شاهد این مدعا کشتارهای گسترده مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷ به فرمان شخص خمینی است (حسینعلی منتظری، ۱۳۸۰) (۱۵).

بنابراین کودتاها و ریزه‌کودتاها به عنوان شیوه اصلی حکمرانی جمهوری اسلامی امری نیست که در گیرودار انتخابات نهم و دهم ریاست جمهوری یا مجلس هفتم بروز یافته باشد. هرچند که هیاهو و جنجال مطبوعاتی اصلاح طلبان حکومتی درباره کودتای انتخاباتی خرداد ۱۳۸۸ انعکاس این واقعیت است که گارد قدیمی جمهوری اسلامی به تازگی قربانی این شیوه حکمرانی شده و طعم تلخ آن را چشیده است. ناروشنی جایگاه دولت در جمهوری اسلامی در عین حال بیان مغشوش بودن مرزهای دولت و جامعه و عدم تفکیک کامل این دو از یکدیگر و یا تقابل مفهوم «امت» (امت اسلامی) و دولت است. این دومین تمایز جمهوری اسلامی با رژیم سلطنتی محمدرضاشاهیست. در یک دیکتاتوری کلاسیک تمایز حاکم و محکوم، زندانبان و زندانی واضح و آشکار است و رابطه قدرت در یک مناسبات دوجانبه (dyad) فیما بین سلطه‌گر و تحت سلطه تعریف می‌شود. نظام سلطنتی پیشین از زمره این نوع استبداد بود. اما نوع دیگری از دیکتاتوری وجود دارد که می‌توان از آن با عنوان «جباریت بی‌چهره» یا «دیکتاتوری پخش شده» (Diffused dictatorship) نام برد (کوشیک بازو، ۱۹۸۶-1986) (Kaushik Basu) که تحت آن هر فردی به شیوه خود هم قربانی و هم حامی نظام است و بدین اعتبار جابر فقط با یک چهره مشخص نمی‌شود (۱۶). در چنین نوعی از دیکتاتوری، اعمال قدرت در چارچوب یک مناسبات سه جانبه (triad) تعریف می‌گردد که در آن حاکم با محکومینی روبروست که به دلیل مظنون بودن به یکدیگر با رژیم حاکم همکاری می‌کنند.

جمهوری اسلامی از نوع جباریت بی‌چهره است. بی‌تردید انقلاب بهمن سبب نزدیکی، تماس و تا حدودی درهم آمیختگی ملت و دولت شد که پیش از آن سابقه نداشت. اما این امر به معنای توسعه دموکراسی نبود، زیرا حمایت مردمی و بسیج‌های خیابانی صرفاً وسیله‌ای بود برای مشروعیت بخشیدن به تبعیض «خودی» و «غیرخودی» مطابق با تفسیر مذهب شیعه اثناعشری. این ویژگی جمهوری اسلامی از نظر برخی مفسران سیاسی نادیده نمانده است. محمدرضا نیکفر در این خصوص به درستی چنین می‌نویسد: «جمهوری اسلامی از ابتدا کانون مقتدری داشته و

همزمان برخوردار از سازمانی همچون یک شرکت سهامی بوده است که در آن سهامداران کوچک، هم در نقش «مردم» ظاهر می‌شوند، هم در نقش رکنی از «قدرت». جمهوری اسلامی در این معنا «مردمی» است. برای زندانی این امکان موجود است که زندانبان شود، در تعیین مسئولان بندها مشارکت داشته باشد، خود وکیل بند شود، از مجریان شکنجه و اعدام شود، تیر خلاص بزند، سپس به سلولش برگردد و همچون دیگران محرومیت بکشد و آزار ببیند. همدستی و دوپهلویی از مشخصه‌های اصلی وضع سیاسی و اجتماعی ماست. با رژیم همدستی ایدئولوژیک و کارکردی وجود دارد، هم به شکل فعال و هم به شکل منفعل (محمدرضا نیکفر، ۱۲ خرداد ۱۳۸۸) (۱۷). ترسیم جمهوری اسلامی به مثابه یک شرکت سهامی تصویری درخشان از واقعیت دوپهلوی و دوگانه حاکم و محکوم در جمهوری اسلامی است. در آن نه تنها می‌توان گذشته و حال بسیاری از سازمانهای سیاسی و شخصیت‌های سیاسی را در مقام دوگانه «پوزیسیون» و «پوزیسیون» دید، بلکه همچنین با تفکیک سهامداران به کوچک و بزرگ می‌توان مسیر جایگاهی‌ها را در بلوک قدرت تعقیب کرد. به این نکته در فصول بعدی مقاله باز خواهیم گشت.

سومین تمایز جمهوری اسلامی با رژیم سلطنتی محمدرضاشاهی تعدد جناح‌های سیاسی، رقابت و کشمکش‌های شدید فیما بین آنهاست (نگاه کنید به سعید برزین، ۱۳۷۶ (۱۸) و حمیدرضا ظریفی‌نیا (۱۹) و حسین بشیریه، ۱۳۸۱ (۲۰)). مبادله سیاسی (Political exchange) متناظر با قدرت چانه‌زنی (Bargaining power) جناحها عنصر نوینی است که با استقرار جمهوری اسلامی در سیاست معاصر ایران قوام گرفته است. مبادلات سیاسی در محدوده قواعد معینی انجام می‌شود که داور یا میانجی نظام یعنی ولی فقیه با در نظر گرفتن توازن قوای بین جناحی تعیین می‌کند. این قواعد دایره آن اختیارات و موضوعاتی را که می‌توانند مشمول مبادله سیاسی گردند، و آن چه را که خط قرمزهای نظام محسوب می‌شوند و از دایره چنین مبادلاتی مستثنی می‌باشند، تعیین می‌کنند.

گروه‌های ذینفع اقتصادی (لابی‌ها) و اجتماعی نیز با بهره‌گیری از رقابت‌های جناحی به این یا آن جناح نزدیک شده، مسئولان سیاسی گوناگون از وکلای مجلس گرفته تا بیت رهبری را از طریق رشوه دهی خریداری می‌کنند و در مقابل نیز از حمایت‌های آنان برخوردار می‌شوند. این ساختار جناحی و مبادله سیاسی ناشی از آن مستقیماً از دستگاه چند مرجعی و پلورالیستی روحانیت شیعه نشأت می‌گیرد (در خصوص این پلورالیسم نگاه کنید به: جوادی آملی، ۱۳۷۹ (۲۱)، ۱۳۸۰ (۲۲)، و نیز مصباح یزدی (۲۳)). بدین اعتبار نیز اطلاق صفت توتالیترالیسم به نظام جمهوری اسلامی فاقد دقت علمی لازم است. برخلاف یکی از باورهای رایج در میان محافل جمهوریخواه لیبرال، دوباره «جمهوریت» و «اسلامیت» در جمهوری اسلامی لزوماً در تعارض با یکدیگر قرار ندارند. چنین تعارضی هنگامی موضوعیت می‌یابد که جمهوریت را در معنای مدرن آن یعنی حق حاکمیت مردم مبتنی بر حقوق مساوی شهروندان در امر انتخاب کردن و انتخاب شدن تلقی کنیم. اما اگر مراد از جمهوری، جمهوری پیشامدرن یعنی حاکمیت کنسولی نخبان یا الیگارش‌ی جمعی صاحبین امتیاز باشد (در مورد تاریخچه نظام جمهوری، رجوع کنید به: اوردل Everdell، ۲۰۰۰ (۲۴))، در آن صورت جمهوری اسلامی بیان اقتدار روحانیون صاحب امتیاز شیعه است که از ساختاری پلورالیستی برخوردارند. نهادهائی نظیر «مجمع تشخیص مصلحت نظام» (حسین مهرپور (۲۵)، ۱۳۷۱؛ مهدی هادوی تهرانی (۲۶)، ۱۳۷۹؛ اصغر شیرازی، ۱۳۸۷، فصل دوازدهم)، «مجلس خبرگان» و یا پیش‌بینی تشکیل شورای رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی در غیاب ولی فقیه واجد شرایط بازتاب این پلورالیسم الیگارش‌ی حاکم است. البته این جمهوری پیشاسرمایه‌داری از تمام مضرات و بیماری‌های جمهوریهای مدرن یعنی اعمال نفوذ گروه‌های ذینفع اقتصادی در سامانه دستگاه دولتی بهره‌مند است.

اگر در ایران نیز نظیر غرب، مالیات و نه اجاره بهای نفتی منبع اصلی درآمد دولت بود، همین پلورالیسم سیاسی محدود می‌توانست سرآغازی برای خریداری کامل دولت توسط طبقه بورژوازی باشد. در آن صورت شاید جمهوری اسلامی نیز می‌توانست در درازمدت مسیری مشابه بناپارتیسم در غرب طی کند (رجوع کنید به فردریک انگلس، پیشگفتار بر جنگ‌های



اثر تبدیل شده بودند. انتشار بیانیه نخست «انتخابات و گفتن مطالبه محور» (یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۸۷، ۱۵ مارس ۲۰۰۹) (۳۳) با امضای حدود ۳۰۰ نفر از شخصیت‌های ملی - مذهبی و اصلاح طلب، و سپس «بیانیه شماره ۲ انتخابات و گفتن مطالبه محور» (سه شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، ۹ ژوئن ۲۰۰۹) (۳۴) با امضای حدود ۵۰۰ نفر از کنشگران سیاسی و اجتماعی علیرغم آن که از کاندیدای مشخصی حمایت نمی‌کرد، اما به قول آقای بابک داد «تحریم انتخابات» را «تحریم» می‌کرد (بابک داد، سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸، ۲ ژوئن ۲۰۰۹) (۳۵). بدین سان موقعیت مردم را در آستانه انتخابات می‌توان این طور توصیف کرد: «پسرفت دیده می‌شود و تسلیم، تسلیم به این که گویا مقدر است با همین سیستم بسازند.» (محمدرضا نیکفر، سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸) (۳۶).

کسی که به نحو درخشانی این «پسرفت» به معنای دقیق کلمه را مشاهده و تئوریزه کرد، سعید حجاریان بود در مقاله‌ای با عنوان «بربریت یا مدرنیت، بزنگاه اینجاست» (سعید حجاریان، ۲۱ خرداد ۱۳۸۸، ۱۱ ژوئن ۲۰۰۹) (۳۷): «از ابتدای انقلاب ما در هر انتخابی نوعی صف‌آرایی اصلی داشتیم. در نیمه اول عمر جمهوری اسلامی صف‌آرایی اصلی میان چپ و راست بود. از نیمه دوم تا انتهای دولت خاتمی این صف‌آرایی چرخشی به سمت مفهوم جدیدی پیدا کرد که آن را دموکراسی خواهی و اقتدارطلبی می‌نامیدند. به گمان من از پایان دوره خاتمی کاملاً چرخش دیگری رخ داده است که من آن را به بربریت و مدرنیت تعبیر می‌کنم. در این صف‌آرایی یکسو عناصر مخرب قرار دارند و سوی دیگر طالبان عمران (به معنای ابن خلدونی). از یک سو جریان‌ات غارتگری که حکومت را طعمه پنداشته و بر سر آن تکالب و تحارش می‌کنند (تحارش به عربی تقریباً معادل harsh انگلیسی است و به معنای چپاول کردن به کار می‌رود چپاولی که در آن بیش از آن که میل شود، حیف می‌کند.» اشاره حجاریان به «عناصر مخرب» و چپاولگری که بیش از آن که میل کنند، حیف می‌کنند متوجه اقتدار فزاینده سپاه و بسیج در عرصه سیاسی و اقتصادیست. مع الوصف علیرغم این پسرفت عمومی، میل به تغییر بارزتر از چهار سال پیش در سطح جامعه مشهود بود، میلی که اگرچه اندیشه بزیر کشیدن نظام را خیال‌پردازانه و دور از دسترس می‌پنداشت، اما امیدوار تغییر در چارچوب نظام بود.

بدینسان از همان ابتدا، بازی انتخاباتی تبدیل به نمایش بزرگ تغییر و تحول طلبی گردید، نمایشی که می‌باید همزمان مقبول تماشاچیان داخلی و خارجی می‌افتاد. پس الگوی رقابت‌های انتخاباتی آمریکا سرمشق قرار گرفت: از هر دو حزب بزرگ دو کاندیدا و سپس مناظره‌های تلویزیونی فی‌مابین کاندیداها، دو کاندیدای اصول‌گرا هر دو عنوان «دکتر» را یدک می‌کشیدند: دکتر احمدی‌نژاد و دکتر محسن رضائی در مقابل «مهندس» میرحسین موسوی. طبعاً اصرار بر استفاده از القاب «دکتر» و «مهندس» تا بدان پایه که به افتضاح جعل مدرک دکتری از جانب کردان و جانشین شدن صادق محصولی در کابینه احمدی‌نژاد انجامید و یکی از محورهای مناظره موسوی و احمدی‌نژاد بود، خود نشان از تغییری مهم در ارزشها و ساختار جمهوری اسلامی داشت.

دهقانی در آلمان چاپ دوم سال ۱۸۷۵-۱۸۷۰ (۲۷) و به تدریج از یک جمهوری پیشاسرمایه‌داری به یک جمهوری متعارف بورژوازی مبدل گردد. اما خودمداری دولت به یمن اجاره‌بهای نفتی به ارگانهای ویژه دولتی یا شبه دولتی مجال نشو و نما داده، آنان را به ولی نعمتان و سروران واقعی جامعه مبدل می‌کند. از اینرو اگرچه منشأ این پلورالیزم سیاسی محدود در نظام جمهوری اسلامی ساختار چندمرجعی دستگاه سنتی روحانیت شیعه است، اما سرنوشت آن بیش از آن که توسط اعمال نفوذ اقتصادی بورژوازی و لابی‌گری تعیین شود، از طریق تحول جمهوری اسلامی مطابق با مقتضیات حکمرانی سیاسی مقرر می‌گردد. در فصل آتی خواهیم دید که چگونه همین مقتضیات سیاسی در جهت حذف و یا محدود کردن پلورالیسم سیاسی عمل کرده است.

جایگاه انتخابات در جمهوری اسلامی نیز از منظر همین پلورالیسم سیاسی محدود و رقابت جناحی معنا و مفهوم دارد، ورنه در فلسفه سیاسی شیعه، مشروعیت قدرت سیاسی نه از رأی مردم، بلکه از رأی امام نشأت می‌گیرد. همان طوری که حمید عنایت (۱۳۶۲) اظهار می‌دارد: «شیعه بیشتر در پاسخ به انتقادهای کسانی که از اصل انتخابی بودن جانشینان پیامبر دفاع می‌کردند - احتجاج می‌کرد که مسأله رهبری امت، حیاتی‌تر از آن بود که به رأی و نظر افراد عادی که ممکن است شخص ناصالحی برای این مقام برگزینند، وانهاده شود، و این با هدف الهی از تنزیل کتاب و ارسال پیامبر تعارض داشت. فقط خداوند از وجود صفات علم و عصمت در افراد باخبر است و می‌تواند با شناساندن این افراد از طریق پیامبرانش پیروزی وی و تنزیلهای خود را تأمین نماید. در اینجاست که مسأله شخصیتها وارد بحث می‌گردد، چه شیعه بر آن است که فقط افرادی که پیوند نزدیک با پیامبر می‌داشته‌اند می‌توانسته‌اند چنین صفاتی را دارا باشند، و این شرایط جز در علی (ع) و اعیان ذکور جمع نبوده. این بخش از بحث شیعه مکمل نظر دیگر آنان است که شاید مهمترین عنصر در نظریه سیاسی شیعه باشد - یعنی ضرورت مطلق و قطعی عدل به عنوان شرط رهبری، طبق آیه صریح قرآن: لاینال عهدی الظالمین (بقره، ۱۲۴) (عهد و پیمان حکم و حکومت من به ظالمان نمی‌رسد). تکمله بحث شیعه راجع به امامت، همانا توجیه مقام علما یا مجتهدین در جامعه اسلامی در غیاب ائمه است.» (ص ۲۲) (۲۸). پذیرش اصل اجتهاد که متضمن حق تفسیر آزادانه مجتهد از قوانین اسلام است، تعدد مراجع تقلید را موجه می‌سازد (رجوع کنید به محمد ابراهیم جناتی، ۱۳۶۵ (۲۹)، ۱۳۶۹ (۳۰) و والبریج Walbridge، ۱۳۸۰ (۳۱)). وجاهت و مقبولیت عامه مجتهد ایجاب می‌کند که مقلدین بنا به انتخاب خود مرجع خویش را برگزینند. به همین منوال نیز حق انتخاب مردم یا سهامداران کوچک در گزینش این یا آن بخش از سهامداران بزرگ به عنوان متولیان نظام به رسمیت شناخته می‌شود بی آن که آرای مردم ملاک مشروعیت نظام یا اقتدار ولی فقیه تلقی گردد. اگرچه در جمهوری اسلامی، انتخابات به عنوان یکی از ابزارهای حکمرانی در قیاس با توسل به کودتاها و ریزه کودتاها و یا بسیج‌های خیابانی نقش ثانوی دارد، اما این ابزار بارومتر پلورالیزم سیاسی در میان خودی‌ها یا رقابت‌های جناحی فی‌مابین آنهاست.

۲- تغییر در چارچوب نظام

پس از تشریح خودویژگی‌های نظام جمهوری اسلامی به پرسش نخست نشریه آرش باز می‌گردیم: «دلایل و خصلت اصلی این جنبش و شکل‌گیری و دوام آن را چگونه می‌توان توضیح داد؟» پاسخ فشرده من به این پرسش بدین قرار است: **دلیل و خصلت اصلی این جنبش را باید در نیاز به تغییر در کل جامعه، اما تغییری در چارچوب نظام جمهوری اسلامی جستجو کرد.** شکل‌گیری این جنبش را باید محصول بن‌بست در مبادله سیاسی فی‌مابین جناحهای نظام، بروز آشکار و علنی جنگ قدرت در میان سهامداران اصلی نظام و کشیده شدن آن به سطح خیابانها دانست که ثمره مداخله فعال اقشار متوسط شهری و بالاخص جوانان و زنان بود. اکنون لازم است عناصر مختلف این پاسخ فشرده را بیشتر بشکافیم.

برخلاف چهار سال پیش که فضای انتخاباتی ایران تحریمی بود (بهمن احمدی امویی، ۳۱ فروردین ۱۳۸۸ (۳۲))، در آستانه دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، طرفداران تحریم بازی انتخاباتی به اقلیتی بی‌تأثیر یا کم

آتی سخن می‌گوید. این رویارویی نیز نه فقط در آستانه انتخابات دهم بلکه از فردای انتخابات نهم یعنی همان هنگام که در نتیجه مداخله «حزب پادگانی»، احمدی‌نژاد فاتح انتخابات بیرون آمد و رفسنجانی شکایت نزد خداوند برد و کروی مصمم به تشکیل حزب «اعتماد ملی» گشت، آغاز شد. نخستین دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و نحوه تعیین کابینه وی هرگونه امید به امکان مبادله سیاسی از طریق چانه‌زنی در بالا را به یأس مبدل ساخت و تدارک جنگ قدرت جناحها را لاقلاً در یک ساله پایانی این دوره به همراه داشت. این نکته را در «پاسخ سلیمی نمین (رئیس مرکز مطالعات و تدوین تاریخ معاصر ایران) به نامه انتخاباتی هاشمی رفسنجانی» (۱۳ مرداد ماه ۱۳۸۸، ۵ اوت ۲۰۰۹) (۴۳) می‌توان مشاهده کرد.

نامه مزبور که حاوی نکات بسیار مهمی پیرامون تاریخچه اختلافات سهامداران اصلی نظام است، انگشت اتهام را به سوی رفسنجانی بعنوان صحنه‌گردان واقعی رقابتهای انتخاباتی علیه احمدی‌نژاد از یک سال پیش بدین سوی دراز می‌کند: «براساس کدام تحلیل تصور نمودید که اگر در پشت صحنه، انتخابات را رهبری کنید حساسیت مردم برانگیخته نخواهد شد؟ قرار گرفتن حضرت‌عالی در کنار آقای میرحسین موسوی و آقای خاتمی، پیوند همه کسانی را که از سال ۶۰ در قدرت بودند برای دستیابی مجدد به قدرت در ذهن مردم رقم زد. چرا از این مطلب غفلت شد که فعالیت‌های گسترده حضرت‌عالی و منسوبانان از نگاه مردم پنهان نخواهد ماند؟» (همانجا). مروری بر اظهارات هاشمی رفسنجانی در یکسال پیش از انتخابات در سایت شهاب نیز شواهد متعددی در این خصوص به دست می‌دهد: «نگرانی هاشمی از کاهش قدرت و منزلت ایران در جامعه جهانی (۲۱ مهر ۸۷ ساعت ۱۰/۲۶). هشدار هاشمی درباره انزوای روحانیت (۱۵ آبان ۸۷، ساعت ۱۵/۳۱)، انتقاد شدید هاشمی از اقتصاد صدقه‌ای و گداپرووری در کشور (۲۶ آبان ۸۷، ساعت ۱۱/۳۴). هاشمی رفسنجانی: درآمد نفتی بی‌سابقه کشور چه شده؟ (۲۰ آذر ۸۷، ساعت ۱۳/۱۹)، هاشمی: هدف طرح دولت وحدت ملی، واقعاً وحدت است (۲۵ آذر ۸۷، ساعت ۱۴/۴۹)، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی فراخوان داد: هوشیاری عمومی در مقابل انحرافات احتمالی در انتخابات (۵ دی ۸۷، ساعت ۱۳/۵۰)، هاشمی: بعضی‌ها در صدد مخدوش کردن اراده مردم هستند (۱۴ دی ۸۷، ساعت ۱۵/۳۰)، ادامه رایزنی‌های محرمانه هاشمی و خاتمی (۲۹ دی ۸۷، ساعت ۱۳/۰۷)، هاشمی: گناه بزرگی است که برخی زبان مردم را می‌بندند (۹ بهمن ۸۷، ساعت ۱۱/۴۹)، در مصاحبه مفصل با روزنامه جمهوری اسلامی مطرح شد: مواضع صریح هاشمی پیرامون مهمترین مسائل روز سیاسی از جمله... حذف گسترده مدیران، عملکرد دولت احمدی‌نژاد به ویژه در ابعاد اقتصادی و سیاست خارجی، انحلال ناگهانی سازمان مدیریت و شورای پول و اعتبار، جریان متحجرین مذهبی و...»

روزنامه کارگزاران ۲۳ مرداد ۱۳۸۷ نیز ما را باخبر می‌سازد که از یکسال پیش از انتخابات رفسنجانی حساسیت حوزه‌ها را به «تقلبات و تخلفات» انتخاباتی برانگیخته بود، و در محوطه دانشگاه آزاد تهران ستاد نظرسنجی با استخدام هزار تن و به سرپرستی پسرش مهدی هاشمی تشکیل داده بود تا نوسانات افکار عمومی را درباره کاندیداها به ثبت رساند. (۴۴) در جریان انتخابات اخیر، رفسنجانی تلاش کرد تا بمتابیه سخنگوی سیاسی الیگارشی روحانیت شیعه و نظام جمهوری اسلامی در ظرف یک ربع قرن گذشته در مقابل چرخش جدید نظام واکنش نشان دهد.

این چرخش جدید که پس از اشغال سفارت آمریکا می‌تواند سومین مرحله انقلاب اسلامی نامیده شود ناظر بر جایجائی الیگارشی روحانیت شیعه با الیگارشی سپاه و بسیج است. در مسیر این جایجائی، نظام تدریجاً از گروه‌بندیهای اجتماعی که بلوک قدرت مؤسس نظام را تشکیل می‌دادند یعنی روحانیت شیعه و بازار استقلال یافته است. سرآغاز این تحول را می‌توان نیمه دوم دهه شصت پنداشت که منجر به تجدیدنظر در قانون اساسی و تصویب اصل «ولایت مطلقه فقیه» گردید. دینامیزم این امر را باید در مقتضیات حکمرانی سیاسی و تأثیر بی‌واسطه آن بر ساختار دستگاه روحانی جستجو کرد. رویه دیگر تشکیل دولت مذهبی، پیدایش مذهب دولتی است که مستلزم ارجحیت قائل شدن برای منافع نظام نسبت به اصول و فروع دین می‌باشد. امری که از دیدگاه بنیانگذار جمهوری اسلامی،

نظامی که با تأکید بر ارزشهای اسلامی بعنوان پاسخی به بحران هویت ناشی از «فرهنگ غربزده» شاهنشاهی به اریکه قدرت رسیده بود اکنون آزمندانه خود را ملقب به عناوین دوران «طاغوت» می‌ساخت. اگر با اصلاحات ارضی و گذار از فئودالیسم به سرمایه‌داری در دهه چهل، افشار مدرن شهری در تعریف هویت جدید خود دچار بحرانی عمیق شده بودند، اکنون با گذشت سه دهه از استقرار جمهوری اسلامی، افشار سنتی دیروز یعنی روحانیون و «عوام» هوادار آنان یعنی بازاریان، کسبه و اصناف و فرزندانشان به شکرانه موقعیت ممتاز خود در اعمال حکمرانی با ظواهر تجدد آشنا شده، ارزشهای پیشین خود را تحقیر کرده، دچار بحران هویت گردیده‌اند. از اینرو نه فقط افشار مدرن شهری بلکه افشار سنتی دیروز جامعه نیز اکنون خواهان تغییرند. «قشربندی طبقاتی در جامعه پیشرفته، جامعه به روی جهان گشوده‌تر شده، انتظارات بالا رفته و حتا در میان «هزار فامیل» نیز، فرزندان دیگر منش پدران را دنبال نمی‌کنند. دیگر با مثلث سنتی آخوند - بازاری - لومپن نمی‌توان سیاست‌ورزی کرد. با بسیج عوام، نمی‌توان جامعه را ترور کرد و به تسلیم واداشت. جمعی از «عوام» سابق، اینک چه منزلتی یافته‌اند. از میان آنان، گروه بزرگی سردار و دکتر و مهندس شده‌اند، فرزندانشان درس خوانده شده‌اند. حجت‌الاسلام دکترها سرمشق شده‌اند، طلبه‌ها به آنان اقتدا می‌کنند و دیگر به سادگی حاضر نیستند با چاقوکش‌ها دمخور شوند. سهمیه‌های دیروز به سهمیه‌های امروز با تحقیر می‌نگرند. تغییر نسل با خود تغییر منش به همراه آورده» (محمدرضا نیکفر، سه‌شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸). (۳۸)

تحول صرفاً در میان «عوام سابق» رخ نداده است. مدرک‌گرایی در میان «خواص» یعنی روحانیون و حوزویان قم، مشهد و اصفهان نیز که اکنون متصدی مشاغل اداری و حکومتی‌ند رواج یافته است. شکل‌گیری لایه جدید «دانشجو - روحانی»، «حجت‌الاسلام - دکتر» ثمره تلفیق دین و دولت است که به موجب آن روحانی را به دنباله‌روی از فرهنگ افشار میانه شهری واداشته است، «هدف روحانیت هم ایضاً از دست‌یابی به مدرک تحصیلی، سهولت پیوستن به مشاغل علمی، اجتماعی و فرهنگی است تا هم به لحاظ سطح مالی خانوادگی به یک سطح زندگی متوسط همانند افشار متوسط اجتماعی دست یابند و هم بدنه اصلی حوزه به لحاظ تعیین سطح تحصیلی و علمی از بلاتکلیفی رها شود.» (محمدحسین شمسایی، ۲۸ آذر ۱۳۸۸، ۱۹ دسامبر ۲۰۰۹). (۳۹)

مناظره‌های تلویزیونی بالاخص منازعه انتخاباتی «دکتر» احمدی‌نژاد و «مهندس» موسوی (۴۰) (بی‌بی‌سی، ۱۴ خرداد ۱۳۸۸، ۴ ژوئن ۲۰۰۹) به صحنه محاکمه گارد قدیمی مؤسس نظام جمهوری اسلامی طی بیست و پنج سال گذشته و در رأس همه آنها هاشمی رفسنجانی و «آقازاده‌هایش» انجامید که به ادعای احمدی‌نژاد پایه‌گذار «اشرافیت» نظام بوده‌اند. این حملات خصمانه آشکار از جانب احمدی‌نژاد و سکوت «رهبر معظم» سرانجام موجب نگارش نامه سرگشاده رفسنجانی به خامنه‌ای گردید (سه‌شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۸، ۹ ژوئن ۲۰۰۹). (۴۱) این اقدام بی‌سابقه از جانب عالیجناب خاکستری مبتین بن‌بست مبادله سیاسی و چانه‌زنی در میان جناحهای حاکم یا سهامداران اصلی نظام بود.

در این نامه، رفسنجانی اظهارات احمدی‌نژاد را حساب شده و محصول یکرشته «مقدمه‌چینی‌های قیل و حوادث بعد از مناظره با موسوی» می‌داند که «افتخارات ربع قرن انقلاب اسلامی» را به عنوان رقیب اصلی نشانه گرفته است و زیر سؤال برنده «تصمیمات بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و تلاشهای امام راحل و مردم مسلمان و متعهد و روحانیت عظیم‌القدر» است. رفسنجانی ضمن هشدار درباره خطر گرفتاری کشور به سرنوشت دوره بنی‌صدر، نامه خود را با اشاره به احتمال رویارویی جناحهای نظام در خیابانها به پایان می‌برد: «از جناب عالی با توجه به مقام و مسئولیت و شخصیت‌تان انتظار است برای حل این مشکل و برای رفع فتنه‌های خطرناک و خاموش کردن آتشی که هم‌اکنون دودش در فضا قابل مشاهده است، هرگونه که صلاح می‌دانید اقدام مؤثری بنمایید و مانع شعله‌ورتر شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید.» (۴۲) این اظهارات را البته نباید به حساب دوربینی رفسنجانی گذاشت چرا که وی صرفاً یک مفسر سیاسی نیست بلکه یکی از معماران نظام و دست‌اندرکاران اصلی سیاست ایران است. او نه بعنوان ناظر بلکه به مثابه مداخله‌گر از رویارویی

آیت‌الله خمینی، لازمه بقا و دوام نظام است و در مباحثات فقهی به «احکام ثانویه» موسوم است.

مضافاً این که پیدایش مذهب دولتی مستلزم پایان دادن تدریجی به استقلال دستگاه سنتی و چندمرجعیتی روحانیت شیعه است. اصل اجتهاد و تعدد مراجع که تاکنون مبنای پلورالیزم محدود در میان خودی‌ها بوده است با امر تمرکز قدرت در دستگاه دولتی در تعارض قرار گرفته است و ضرورت تحول جمهوری اسلامی به سوی حکومت اسلامی را مطرح کرده است. افزایش نفوذ روحانیت وابسته به سپاه از یکسوی و مداخله مستقیم سپاه در تعیین ائمه جماعات از سوی دیگر (۴۵) بازتاب این تغییر مناسبات فیما بین سپاه و روحانیت است. انتخاب مجدد احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری به پشتوانه سپاه و بسیج و تقلبات گسترده انتخاباتی (۴۶) مبشر چنین تغییر کیفی در نظام جمهوری اسلامی است که متضمن افول سیادت روحانیت و خاتمه پلورالیزم محدود خودی‌هاست. آیا چنین تحولی به افزایش اقتدار ولی فقیه می‌انجامد و ویرا به یک سلطان تمام عیار مبدل می‌سازد؟ در بادی امر چنین به نظر می‌رسد که ولی فقیه با استقلال از دستگاه روحانی و تجدید آرایش ساختار سنتی آن به نفع روحانیت دولتی به اوج اقتدار دست یافته، ولایت مطلقه فقیه را در چهره تام و تمام یک سلطان تحقق می‌بخشد. اما در واقعیت امر چنین موقعیتی مستلزم اتکای هرچه بیشتر وی به سرنیزه سپاه و بسیج می‌باشد و به معنای افول نقش وی به عنوان میانجی و داور نهائی است. به عبارت دیگر در یک تئوکراسی نظامی یا به تعبیر هانتینگتون «رژیم پراتوریایی مذهبی» (۴۷)، ولی فقیه بیشتر گروگان قدرت امنیتی - نظامی است تا ولی نعمت و سرور نظام.

همان‌طوری که در فصل نخست خاطر نشان شدم، نظام جمهوری اسلامی به مثابه «شبه دولت» از مجموعه‌ای از جناحهای سیاسی رقیب تشکیل می‌شود که وحدت خود را به شکرانه ولایت فقیه احراز می‌کنند. این نظام که در حد فاصل آنارشی و قانون قرار دارد، نوعی نظم اجتماعی مبتنی بر «همانگی ویرانگر» (۴۷) یا آنارشی سازمان یافته است که بدون ولایت فقیه انسجام دولتی خود را از دست داده به مجموعه‌ای از فراکسیونهای رقیب و متخاصم فرو می‌کاهد. آیت‌الله امامی کاشانی محق است وقتی به عنوان خطیب جمعه تهران اظهار می‌دارد که «اگر ولایت نباشد، همه چیز به هم می‌ریزد.» (تایناک، ۲۷ آذر ۱۳۸۸). (۴۸) اما نبود ولایت از هنگامی آغاز می‌شود که ولی فقیه نقش خود را به عنوان داور و میانجی جناحهای رقیب از دست بدهد. تظاهرات میلیونی مردم در ۲۵ خرداد در اعتراض به تقلبات گسترده انتخاباتی مشروعیت فاتح رسمی انتخابات را زیر سؤال برد. سخنرانی خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد در تأیید احمدی‌نژاد و صحت انتخابات، و تهدید مردم به سرکوب نشان از ناتوانی وی در ایفای نقش داور و میانجی داشت. تظاهرات عظیم فردای آن روز که در پاسخ به اظهارات ولی فقیه صورت گرفت این واقعیت را مسجل ساخت که بحران سیاسی موجود بهیچوجه به موضوع تقلبات انتخاباتی محدود نشده، مبین زیر سؤال رفتن نقش و جایگاه ولایت فقیه است.

بدین اعتبار نیز آیت‌الله جوادی آملی در خطبه مهم خود برای برون‌رفت از بحران به تاریخ ۵ تیرماه ۱۳۸۸ (۲۷ ژوئن ۲۰۰۹) اظهار داشت: «ما یکجا را باید نگاه داریم آن دینان است، حوزه و مرجعیت است. اینها را باید حفظ کنیم. اگر اختلافی پیش آمد، اینجا باید سالم بماند. همه اشخاص، همه مکان‌ها، همه منابر و تریبونها را نمی‌شود آلوده کرد به این سمت و آن سمت... جدا بودن مجری قانون از داور و نیز فقیه باتقوا و قانون‌دان راه خروج از بحران پیچیده کنونی کشور است.» (۴۹)

خلاصه کنیم. منشأ این بحران را باید در تغییر درونی خود نظام یافت: گذار از اقتدار الیگارشوی روحانیت به الیگارشوی مشترک سپاه و روحانیت قواعد تاکنونی مبادلات سیاسی درون نظام را زیر سؤال برده، به آن چنان درگیری‌های شدید و آشکار فیما بین جناحهای قدرت انجامیده است که موقعیت ولی فقیه را بعنوان داور و میانجی نهائی تعارضات به چالش کشیده است. بی‌تردید این منازعات در نظامی که قدرت حکومتی حکم آب و نان را داشته، وسیله دستیابی به رانت نفتی است مستقیماً با منافع اقتصادی گره خورده است. از اینرو در این ملاحظه سلیمی نمین حقیقتی انکارناپذیر وجود دارد: «در جریان انتخابات دوم خرداد ۷۶ آقای ناطق نوری طیفی را نمایندگی می‌کرد و آقای خاتمی طیف مقابل آن را. آیا در



کنار هم قرار گرفتن این دو در این انتخابات پدیده قابل تأملی نبود؟ بهم ریختن دسته‌بندیهای سیاسی برای مردم ویژگیهای اقتصادی سیاسیون را حائز اهمیت‌تر ساخت. در این زمینه باید حق را نیز به مردم داد زیرا حضرتعالی ناخدای کشتی‌ای شدید که علاوه بر دوم خردادی‌های سیاسی و اقتصادی، برخی چهره‌های اقتصادی جریان متقابل نیز در آن جای گرفتند. سوار شدن افرادی چون آقایان فلاحیان، رفیق‌دوست، واعظ طبسی، ناطق نوری و... بر این کشتی، شاخصهای ارزیابی گذشته را کاملاً تغییر داد.» (۵۰) بی‌تردید جابجائی الیگارشوی روحانیت با الیگارشوی سپاه متضمن تعارض منافع اقتصادی عظیم و مبارزه مرگ و زندگی بر سر حفظ این منافع است. اما این تصادم صرفاً به ابعاد اقتصادی تنزل نیافته، خصلت سیاسی فراگیر دارد. حذف یا محدود کردن پلورالیزم خودی‌ها که علائم آن هم‌اکنون با انحلال مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه مشارکت، ادوار وحدت و دفتر تحکیم وحدت آشکار شده است، جناحهای رقیب و بعضاً متخاصم را در مقطع ۲ خرداد به همگرایی و وحدت سوق داده است. این آن چیزی است که حجابیان با عنوان تصادم «بربریت و مدرنیت» توصیف می‌کند، و سلیمی نمین بعنوان جبهه گسترده سیاسی و اقتصادی تحت رهبری رفسنجانی.

پیش از آن که به مطالعه نقش اقشار میانه شهری در جنگ قدرت جناحهای رقیب بپردازیم، لازم است مروری اجمالی بر موقعیت هر یک از این جریانها بطور جداگانه داشته باشیم و فاتحین و مغلوبین انتخابات دهم را بازشناسیم.

۳- جناحهای سیاسی رقیب: موافق یا مخالف نظام؟

چهار کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری که پس از عبور از صافی شورای نگهبان به احراز صلاحیت «خودی» بودن دست یافتند به دو طیف قدرت موسوم به «اصول‌گرا» و «اصلاح‌طلب» تعلق داشتند. از اینرو جناح‌بندی سیاسی جمهوری اسلامی در آستانه انتخابات دهم عموماً به تقابل اصولگرایان و اصلاح‌طلبان معروف شده است که مطابق آن احمدی‌نژاد و رضائی طیف نخست و موسوی و کروبی طیف دوم را نمایندگی می‌کنند. بدینسان برنده رسمی انتخابات اصول‌گرایانند، حال آن که با احتساب تقلبات گسترده، پیروز واقعی اصلاح‌طلبانند.

مع‌الوصف بررسی دقیق‌تر نشان می‌دهد که صف‌بندی بر مبنای اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی در انتخابات دهم اعتبار خود را از دست داده بود. در حالی که موسوی به عنوان مدافع خط امام خمینی خود را «اصول‌گرای اصلاح‌طلب» می‌نامید و در انتقاد از کارنامه احمدی‌نژاد، از حمایت طیفی از اصول‌گرایان برخوردار بود، احمدی‌نژاد که به نیابت از اصولگرایان سخن می‌گفت و از سوی سپاه و بسیج حمایت می‌شد، خود را در جایگاه اپوزیسیون نظام نشانده بود. به قول اسفندیار رحیم‌مشائی، رئیس دفتر محمود احمدی‌نژاد و معاون اول پیشهادی وی در کابینه دهم، «از ۲۴ میلیون رأی احمدی‌نژاد، بیست میلیون منتقد به نظام هستند که در این انتقاد خود، حتی از آن سیزده میلیون هم جدی‌تر هستند، چرا که آن سیزده میلیون تنها دولت احمدی‌نژاد را زیر سؤال بردند، ولی این بیست

میلیون به کل روند سالهای گذشته پیش از احمدی‌نژاد نه گفتند و در حقیقت احمدی‌نژاد در این میان فقط چهار میلیون رأی ایجابی دارد.» (۲۲ مرداد ۱۳۸۸). (۵۱)

مهمترین خودویژگی انتخابات دهم آن است که جناحهای گوناگون نظام **علیرغم جنگ قدرت همه‌جانبه در یک نکته وحدت کلمه دارند: مخالفت با نظام!** هژمونی گفتمان مخالفت با نظام را در این واقعیت می‌توان مشاهده کرد که همه جناحها یکدیگر را به مخالفت با نظام متهم می‌کنند و هیچ تعریف واحد یا مورد توافقی دربارهٔ موافق و مخالف، خادم و خائن به نظام وجود ندارد. براساسی چگونه می‌توان به تعریف واحدی در این خصوص دست یافت وقتی مسؤولان و حتی بنیانگذاران نظام طی یک ربع قرن اخیر «سران فتنه» قلمداد می‌شوند و همکاران و نزدیکانشان دستگیر و زندانی شده به دادگاه‌های نمایشی کشانده می‌شوند؟

به عبارت دیگر **ترسیم مرز «خودی» و «غیرخودی» در میان باورمندان به این تفکیک غیرممکن شده است.** نظام جمهوری اسلامی به این اعتبار دچار بحران گشته است، بحرانی که واقعیت آن مورد تأیید عالیجناب خاکستری نیز قرار گرفته است: «اگر مسؤولان، نیروهای انتظامی، نظامی و امنیتی رعایت کنند همه ما عضو یک خانواده هستیم... ما علما را نداریم؟ مراجع ما که همیشه پشتیبان و حقیقتاً بدون توقع در حوزه‌های علمیه در خدمت بودند، چرا باید بعضی از آن‌ها برنجانند؟... امیدوارم... بتوانیم از این مشکلی که می‌شود متأسفانه اسم بحران روی آن گذاشت، به خوبی عبور کنیم و دوباره شاهد همدلی، هم‌رزمی و همراهی و رقابت سالم، و هرکس را مردم خواستند، باشیم.» (رفسنجانی، ۲۶ تیر ۱۳۸۸، ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹). (۵۲)

ابعاد این سردرگمی تا بدان پایه است که سردبیر سایت تابناک وابسته به محسن رضائی در مقاله‌ای با عنوان «احمدی‌نژاد، میرحسین و ضد ولایت فقیه» (۲۱ آذر ۱۳۸۸) تلاش کرده است تا معیارهای قرار گرفتن در جبهه موافق و مخالف نظام را تعریف کند. جالب اینجاست که مطابق این معیارها می‌توان طرفدار سینه چاک احمدی‌نژاد بود و ضد ولایت فقیه: «هبر انقلاب معتقدند: سه گروه سیاسی در جامعه ما وجود دارد و در این رابطه هرکسی که طرفدار احمدی‌نژاد نباشد یا مخالف است و یا منتقد و حکم این دو یکی نیست. بر این اساس به نظر ما کسی که این واقعیت و نظر رهبری را قبول نداشته باشد هم جاهل است و هم اگر آگاه باشد ضد ولایت فقیه، و لذا کم نیستند کسانی که خود را سینه چاک احمدی‌نژاد می‌دانند ولی بر این مبنا بی‌تردید ضدولایت فقیه‌اند.» (۵۳)

وقتی حامیان احمدی‌نژاد به سبب انکار منتقدین به ضدیت با ولایت فقیه متهم می‌شوند، می‌توان تا حدودی به رابطه پرتنش و متناقض احمدی‌نژاد با طیف اصولگرایان پی برد. بواقع پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات بیش از آن که شاخص موفقیت اصولگرایان باشد، بازتاب شکست آنان بود. علی‌مطهری در «آسیب‌شناسی انتخابات دهم ریاست جمهوری» به این شکست اعتراف می‌کند و آن را به اصلاح‌طلبان نیز تعمیم می‌دهد: «بی‌تردید آقای احمدی‌نژاد در این انتخابات پیروز شد اما باید قبول کنیم که اصول‌گرایی شکست خورد، همچنان که به موازات شکست آقای موسوی جریان اجتماعی اصلاح‌طلبی نیز شکست خورد زیرا هر دو طرف بر اصول و معیارهای خود پایدار نماندند.» (۵۴) علی‌مطهری در جای دیگری پیرامون رابطهٔ اصول‌گرایان و احمدی‌نژاد چنین اظهار می‌دارد: «احمدی‌نژاد در دوره نهم ریاست جمهوری که کاندیدا شده بود کاندیدای اصول‌گرایان نبود بلکه کاندیدایی مستقل بود که به نام اصول‌گرایی وارد شد. ایشان نه اصولگرا و نه اصلاح‌طلب است بلکه روش مستقل و خاصی دارد.» (علی‌مطهری، ۲۳ آذر ۱۳۸۸). (۵۵)

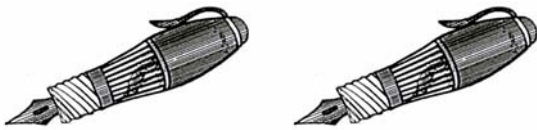
از اینرو در بررسی فاتحان و مغلوبین انتخابات دهم از تقسیم‌بندی مرسوم جناحهای سیاسی ایران به اصولگرایان و اصلاح‌طلبان پرهیز می‌کنیم. در تقسیم‌بندی ما فاتح این انتخابات جناح احمدی‌نژاد و حامیان وی در بسیج و سپاهند؛ و مغلوبین آنان اصولگرایان و اصلاح‌طلبان. مع‌الوصف اگر بخواهیم دقیقتر بگوئیم، اصول‌گرایان را باید جزء غایبین انتخابات نامید، چرا که آنان اساساً از ارائه نمایندهٔ مستقل در انتخابات دهم ناتوان بودند. با اندکی تسامح می‌توان سه گروه را در رابطه با نتایج انتخابات از یکدیگر

تفکیک کرد: (۱) فاتحین (۲) غایبین (که خود در نهایت از مغلوبین‌اند) (۳) مغلوبین.

چنانکه در بخش فاتحان خواهیم دید، قضاوت دربارهٔ این که ولی فقیه نیز فاتح این انتخابات بود یا مغلوب آن چندان ساده نیست و به گمان ما، وی را نیز بیشتر باید در صفوف مغلوبین تلقی کرد تا فاتحین. به این موضوع در ادامه خواهیم پرداخت. اما خواننده هشیار مقاله حاضر از هم‌اکنون تشخیص داده است که از دیدگاه نگارنده این سطور، نظام جمهوری اسلامی در مجموع بازندهٔ اصلی این انتخابات بوده است.

۴- فاتحین انتخابات دهم: جناح احمدی‌نژاد و حامیان وی در بسیج و سپاه

جریان احمدی‌نژاد که بعدها عنوان «رایحه خوش خدمت» را برگزید از حلقه‌ای از دوستان دانشگاهی احمدی‌نژاد در دانشگاه علم و صنعت تشکیل شد که بعدها در استانداری اردبیل همکاری خود را ادامه دادند. لکن آنان از وقتی که شهرداری تهران را در اختیار گرفتند توانستند به شیوه‌ای سازمان یافته‌تر عمل کنند و بر نفوذ خود در دستگاه قدرت بیفزایند. شهرداری تهران که پس از پایان جنگ به یکی از کانونهای قدرت‌ساز مبدل شده است سکوی پرش باند احمدی‌نژاد به سوی ریاست جمهوری بود. حضور پرنرنگ حلقه اردبیل در میان مشاورین و نزدیکان کنونی احمدی‌نژاد از جانب بسیاری از مفسرین سیاسی مورد تأکید قرار گرفته است. (۵۶) نیکزاد، معاون عمرانی وزیر کشور و از مدیر کل‌های احمدی‌نژاد در استانداری اردبیل، رحیم قربانی، استاندار آذربایجان غربی، محمود عباس‌زاده مشکینی، مدیر کل سیاسی وزارت کشور و از جمله مدیران کل استانداری وقت اردبیل و فتح‌اللهی معاون سیاسی نهاد ریاست جمهوری و معاون سیاسی استانداری اردبیل در زمان احمدی‌نژاد از زمره چهره‌های این حلقه می‌باشند. معهداً در میان نزدیکان رئیس‌جمهور، جایگاه اسفندیار رحیم‌مشائی، پدرزن پسر احمدی‌نژاد، بعنوان ایدئولوگ و مشاور مخصوص وی شاخص می‌باشد.



مشائی که در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۸۸ در جلسه هیأت دولت در استانداری خراسان به عنوان معاون اول رئیس‌جمهور دولت دهم معرفی شد با چنان مخالفت‌های گسترده‌ای از جانب مجلس، اصولگرایان و حتی روحانیت مدافع رئیس‌جمهور روبرو شد که ابقا یا عزل وی به اولین صحنهٔ روبروئی خامنه‌ای و احمدی‌نژاد پس از انتخابات دهم انجامید. اختلافات اصولگرایان با احمدی‌نژاد البته به حوادث بعد از انتخابات خلاصه نمی‌شود بلکه «به سال ۱۳۸۴ برمی‌گردد یعنی زمانی که آقای احمدی‌نژاد کاندیدای ریاست جمهوری و سپس رئیس‌جمهور شد و افراد و گروه‌های اصولگرا را به بازی نگرفت و تنها از یک گروه خاص استفاده کرد. متأسفانه در این دوره هم ایشان همان راه را ادامه می‌دهد و اساساً ارزشی برای احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی اعم از اصولگرا و اصلاح‌طلب قائل نیست» (علی‌مطهری، ۲۳ آذر ۱۳۸۸). (۵۷)

در آستانهٔ انتخابات دهم نیز هنگامی که سخنگوی هیئت مؤلفه، عسگر اولادی، بعنوان یکی از معدودترین گرایشات اصولگرای متحد «رایحه خوش خدمت» حمایت خود را از کاندیداتوری احمدی‌نژاد ابراز داشت، وی با بی‌اعتنائی کامل در واکنش به این حمایت گفته بود که وی به پشتیبانی از رأس هرم نظام دلگرم است و حالاً اگر آنها یا دیگر جریان‌ها محافظه‌کار از وی حمایت نکنند یا نکنند توفیری در وضعیت او نمی‌کند. (۵۸) بررسی واقعهٔ برکناری رحیم‌مشائی، اما، نشان می‌دهد که دارودسته احمدی‌نژاد نه تنها از اصولگرایان بلکه از مقام رهبری نیز استقلال داشته، پیروزی خود را نه مدیون خامنه‌ای بلکه حاصل حمایت جریان‌های در سپاه و بسیج می‌دانند، که در دوران حکومت خاتمی به «دولت سایه» موسوم بوده‌اند. مدیریت بحران انتخاباتی اخیر نیز به عهده چهره‌های اصلی این جریان نظیر طائب قرار داشته است که در میان اصولگرایان به خشونت و

بی‌تدبیری شناخته شده‌اند. برجسته کردن چهرهٔ قالیباف در برابر طائب که مسئولیت بحران «چند سال پیش در سالگرد حادثه ۱۸ تیر در حوالی دانشگاه تهران و کوی دانشگاه به مدت پنج شب» را بعنوان فرمانده وقت نیروی انتظامی بعهدہ داشت، و «حتی یک قطره خون از بینی کسی نیامد»، از این حیث است که این جریان را مسئول به «خاک افتادن» (و نه به «خاک افکندن») بسیجی‌ها بنامند. (۵۹) بدینسان در فردای انتخابات دهم، هم گارد قدیمی نظام با تخطی از پذیرش نتایج انتخابات تقلبی از فرمان رهبری سرپیچی کرد و هم فاتح آن احمدی‌نژاد که با تعیین مشائی بعنوان معاون اول رئیس‌جمهور، رهبری، اصولگرایان و کل روحانیت را به سرخه گرفت.

در فردای روز انتصاب مشائی، فراکسیون روحانیون مجلس شورای اسلامی از احمدی‌نژاد خواست تا اصلاح و بازنگری جدی در این خصوص انجام دهد. در همان روز ولی فقیه حکم ملغی شدن این انتصاب را به رئیس‌جمهور ابلاغ کرد بی آن که آن را رسانه‌ای کند. احمدی‌نژاد، اما، «حکم آقا» را اجرا نکرد. این نافرمانی فرصتی فراهم آورد تا طیف‌های گوناگون اصول‌گرا که بنا به مصلحت شرایط پس از انتخابات زبان به انتقاد آشکار از احمدی‌نژاد نگشوده بودند، نارضایتی و خشم ابراز نشده را سرریز کنند. در تاریخ ۲۸ تیر، احمد توکلی انتصاب مشائی را استفاده نادرست احمدی‌نژاد از قدرتی دانست که مردم با رأی خود به امانت نزد وی سپرده‌اند. سایت توکلی در همان روز اعلام داشت که برکناری مشائی قطعی شده است. آیت‌الله جنتی نیز علیه انتصاب مشائی مصاحبه‌ای انجام داده بود که به دنبال قطعی شدن برکناری مشائی، انتشار این مصاحبه لغو شد. کعبی عضو حقوقدان شورای نگهبان در گفتگو با خبرگزاری فارس این انتصاب را سبب غافلگیر شدن همگان نامید.

محمدتقی رهبر دبیر فراکسیون روحانیون در گفتگو با نشریهٔ اعتماد ملی (۶۰) برای برکناری مشائی از رهبری استمداد طلبید و از تشکیل کمیته سه نفره‌ای برای برون رفت از مشکل خبر داد. آیت‌الله خاتمی امام جمعه موقت تهران این انتخاب را نوعی دهن کجی به مراجع عظام تقلید و نخبگان دیگر خواند و از احمدی‌نژاد خواست که از امتحان تبعیت از ولایت موفق بیرون بیاید. (۶۱) پانا خبرگزاری وابسته به آموزش و پرورش مدعی شد که اسفندیار رحیم مشائی از سمت معاون اولی ریاست جمهوری استعفا داده است. (۶۲) اما همان روز، مشائی این خبر را تکذیب کرد و آن را «شایعه دشمنان ولایت و دولت کریمه» خواند.

۲۹ تیرماه، رهبر فراکسیون روحانیون مجلس اعلام کرد که چنانچه آقای احمدی‌نژاد بر این انتصاب اصرار داشته باشند با مقام معظم رهبری دیدار خواهد کرد و از ایشان کمک خواهد خواست. علی مطهری نیز اصرار داشت که احمدی‌نژاد به نظرات دیگران حتی مراجع تقلید و نخبگان جامعه اهمیتی نداده و برای افکار عمومی هم ارزشی قائل نیست.

در تاریخ ۳۰ تیر، روزنامه اسرائیلی هآرتز در مطلبی با عنوان «دوست ایرانی اسرائیل شایعه استعفایش را تکذیب کرد» خبر داد که انتخاب مشائی به سمت معاون اول در عین حفظ مواضع شعاری احمدی‌نژاد علیه اسرائیل می‌تواند دارای پیام باشد. (۶۳) اظهارات مشائی در این روز در دفاع از عملکرد چهار ساله کابینه نهم واضح ساخت که بخش عمده‌ای از حملات اصولگرایان علیه مشائی متوجه ترکیب کابینه است که عمدتاً از نزدیکان احمدی‌نژاد تشکیل شده بود. (۶۴) بعلاوه احمدی‌نژاد عصر روز ۳۰ تیر در گفتگو با واحد مرکزی خبر ضمن دفاع مجدد از مشائی اعلام کرد که ایشان به معاونت اولی رئیس‌جمهور منصوب شده و به کار خود ادامه خواهد داد.

در تاریخ ۳۱ تیرماه، پایگاه اطلاع‌رسانی آیت‌الله مکارم شیرازی فتوای ایشان را در باب عدم مشروعیت تصدی مشائی منتشر ساخت. در پاسخ به آن فتوا، احمدی‌نژاد مجدداً از انتصاب خود دفاع کرد. بدینسان ماجرای انتصاب مشائی و اصرار بر آن علیرغم مخالفت روحانیت منجمله روحانیت مدافع احمدی‌نژاد به شکاف وی با روحانیت رسمیت بخشید. غلامعلی رجائی در مقاله‌ای با عنوان «احمدی‌نژاد و مشائی» (۳۱ تیر ۱۳۸۸) در این خصوص چنین می‌نویسد: «آیا می‌توان تصور کرد در دیدگاه آقای احمدی‌نژاد، نظر مراجع در مخالفت با مشائی از قدر و ارزشی برخوردار نبوده و نیست و بر همین مبناست که متأسفانه دامنه تأیید مراجع عظام از او به دلیل همین

تکروپها چنان محدود و تنگ شده که برای نمونه متأسفانه و خوشبختانه! هیچکدام از آنها به زعم توصیه مقامات کشور پیروزی درخشانش! را به او تبریک نگفتند؟» (۶۵)

در همان تاریخ ۳۱ تیرماه، سایت شخصی اسفندیار رحیم مشائی طی مطلبی تأمل برانگیز، واکنش مخالفان را علیه انتصاب وی ناشی از «حسادت» و «سهم خواهی» دانست و تأکید کرد که نظرات وی در مورد دوستی با مردم اسرائیل موضع رسمی دولت بوده است. باهنر نایب رئیس مجلس در همان روز طی مصاحبه‌ای برکناری مشائی را حتمی دانست.

در همین روز چندین وزیر احمدی‌نژاد در جلسه هیأت دولت نسبت به عدم اطاعت وی از حکم ولی فقیه و اظهارات وی در تودیع مشائی انتقاد کردند که سبب ترک اجلاس از جانب رئیس‌جمهور شد. وی ریاست جلسه را در غیاب خود به مشائی واگذار کرد که این امر به نوبه خود سبب برآشفتن محسنی ازهای وزیر اطلاعات، صفار هرندی وزیر فرهنگ و ارشاد، و نیز وزیر کار شد و آنان نیز جلسه هیأت دولت را ترک گفتند. بدینسان واپسین روزهای حیات کابینه نهم شاهد بحرانی در این کابینه بود که با برکناری یا استعفای سه وزیر خصلت قانونی آن را در معرض ابطال قرار می‌داد، امری که سبب یافتن راه حلی برای تقلیل استعفا یا برکناری به یک وزیر (اطلاعات) انجامید.

از اول مردادماه تقابل رئیس‌جمهور با موضع‌گیری آیت‌الله مکارم شیرازی، خاتمی، کعبی و دیگران در مرکز مباحثات مجلس و مطبوعات قرار گرفت. اسماعیلی عضو شورای مرکزی فراکسیون اصولگرایان مجلس از تشکیل اجلاس این شورا در صبح یکشنبه آتی برای بررسی موضوع انتصاب مشائی خبر داد و گفت که «اینجا دیگر کوتاه نمی‌آییم.» (۶۶)

در تاریخ ۲ مردادماه پایگاه اینترنتی «دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب» صفحه نخست خود را به موضوع «نظر رهبری انقلاب برای کنار گذاشتن مشائی» اختصاص داد که در آن صراحتاً حکم رهبری مبنی بر الغای انتصاب وی اعلام شده بود. بدینترتیب بدنبال یک هفته تندر رئیس‌جمهوری از اجرای حکم رهبری و تنها پس از رسانه‌ای شدن این حکم، رحیم مشائی در نامه‌ای خطاب به احمدی‌نژاد کناره‌گیری خود را از این مسئولیت اعلام کرد. احمدی‌نژاد که مخاطب نامه رهبری بود، نهایتاً از فرمان وی تبعیت نکرد و حکم برکناری مشائی را صادر نکرد بلکه در پاسخ به استعفای مشائی، کناره‌گیری وی را پذیرفت. علاوه بر این، در ادامه دهن کجی به حکم رهبری، رحیم مشائی را به عنوان مشاور عالی و رئیس دفتر خود منصوب کرد.

بنابراین پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات دهم با حمایت مستقیم رهبری، اگرچه پیروزی سپاه و بسیج است که رهبری نیز بدان متکی است، اما معلوم نیست که هزینه سنگینی که ولی فقیه بابت این پشتیبانی پرداخته است، از نفع آن برای نظام بیشتر نباشد. اکنون که بر استقلال محفل احمدی‌نژاد از اصولگرایان و رهبری تا حدودی روشنی افکندیم، پرسیدنی است که اندیشه‌های راهبردی این محفل کدامند و چرا کل روحانیت و اصولگرایان با معاونت اولی مشائی به مخالفت برخاستند؟ اعلام دوستی با ملت اسرائیل و قرآن خوانی با رقص در ترکیه در مراسم سازمان گردشگری به عنوان دو نمونه گویای موضوعاتی که سبب برانگیخته شدن مراجع عظام نسبت به مشائی شده‌اند، ذکر شده است.

توجه مطبوعات اسرائیلی بر اصرار احمدی‌نژاد در ابقای مشائی بعنوان «دوست ملت اسرائیل» علیرغم سخنرانی‌های تند و تیز ظاهریش علیه دولت اسرائیل حاوی پیام مهمی در آستانه جایگزینی بوش با اوباما بود. چرخش در سیاست منطقه‌ای آمریکا که از اواخر دوران ریاست جمهوری بوش آغاز شده بود و با ریاست جمهوری اوباما به سوی پذیرش تلویحی نقش ایران در خاورمیانه (۶۷) و مذاکره با این کشور تحول یافت، احمدی‌نژاد را به تجدید نظر در رفتار سیاسی خود واداشت. او اکنون برای حفظ موقعیت خود در حکومت خواهان آن بود که طرف مذاکره ایالات متحده آمریکا باشد. تأکید احمدی‌نژاد بر مخالفت نامبرده با اشغال سفارت آمریکا در سال ۵۸ و محاکمه علنی فعالین اشغال سفارت آمریکای آن روز به عنوان عاملین «انقلاب مخملی» امروز، (۶۸) علاوه بر اجرای کودتای مخملین علیه «اصلاح‌طلبان تندرو» در راستای همین پیام بود.

ناگفته نماند که صرفنظر از «اعلام دوستی با ملت اسرائیل» که با مخالفت اصولگرایان نیز روبرو شد، عامل عمده‌ای که اصولگرایان را به استفاده ابزاری از کابینه احمدی‌نژاد متقاعد می‌کند این نکته است که «احمدی‌نژاد باید مسائلی مانند هسته‌ای و مناسبات با آمریکا را حل کند و شماری از اصلاح‌طلبان را حذف کند تا زمینه برای دوران فرااحمدی‌نژاد فراهم شود.» (۶۹) به زبانی دیگر، آنان کابینه احمدی‌نژاد را پلی برای رسیدن به مرحله بعدی می‌دانند.

جریان احمدی‌نژاد در نزدیکی با مدرسه حقانی و تحت تأثیر آیت‌الله مصباح یزدی بر مسئله مهدویت و پیوند انقلاب اسلامی با مهدویت تأکید زیادی دارد. اما برای تقرب به امام زمان وساطت روحانیت را ضروری نمی‌پندارد. از اینرو «توعی احساس خودکفایی در شناخت اسلام و آرمان‌های اسلامی دارند که البته همین می‌تواند نقطه انحراف و سقوط آنها باشد چون متکی به یک اسلام‌شناس نیستند.» (۷۰)

از دیدگاه روحانیت و اصولگرایان، جریان احمدی‌نژاد بلحاظ فرهنگی از «سیاستی باز و لیبرالی» جانبداری می‌کند و در این خصوص حتی از خاتمی نیز «لیبرال‌تر» می‌اندیشد. منظور از اندیشه باز و لیبرالی عبارتست از مخالفت با گشت ارشاد، بی‌توجهی به پوشش اسلامی و ممیزی کتاب و نظارت بر فیلم‌های سینمایی، و یا موافقت با حضور زنان در استادیوم‌های ورزشی: «از نظر فرهنگی نیز این جریان باز فکر می‌کند و لیبرال است. لذا نسبت به مسائلی مانند نظارت بر پوشش اسلامی جامعه و نظارت بر فیلم‌های سینمایی و ممیزی کتاب و مبارزه با رواج کلمات لاتین در جامعه حساسیت لازم را ندارد.» (۷۱) بدین اعتبار نیز مخالفت احمدی‌نژاد با عملکرد صفار هرنندی در وزارت ارشاد این‌طور تعبیر شده است: «عملکرد آقای صفار هرنندی در مجموع خوب بوده است ولی چون سیاستهای فرهنگی رئیس جمهور به گونه دیگری است که در مسائل فرهنگی بی‌تفاوت هستند و به دنبال سیاستهای باز هستند، سیاستهایی را دنبال می‌کنند که با اصول اسلامی سازگار نیست. کما این که اخیراً هم گفته‌اند در مسائل فرهنگی باز فکر می‌کنند و با گشت ارشاد مخالف بوده و هستند و به پوشش اسلامی و ممیزی کتاب کاری ندارند. همان حرفهایی که در زمان انتخابات ریاست جمهوری هم می‌زدند. به نظر من سیاستهای باز فرهنگی که احمدی‌نژاد به دنبال آنهاست، با سیاستهای مقام معظم رهبری هماهنگ نیست و او حتی سیاستهایی بازتر از زمان خاتمی را می‌پسندد. از این جهت نقدی به او وجود دارد که احمدی‌نژاد را از دایره اصولگرایی خارج می‌کند.» (۷۲)

از دیدگاه اصولگرایان، بزرگترین نقد وارده بر دولت نهم «تأکید صرف بر موضوع عدالت و بی‌توجهی و عدم حساسیت به مسائل فرهنگی» (۷۳) بوده است. غالباً این‌طور تصور می‌شود که جریان احمدی‌نژاد مظهر «سنت‌گرایی» است و مقابله با وی نزاع بر سر تجدد (مدرنیته) یا سنت است: «اما صرفنظر از صحت و سقم شائبه این تقلب، نمی‌توان در یک نکته تردید داشت و آن این که محمود احمدی‌نژاد با تکیه بر سلوک و ادبیات منحصر بفرد خود به نمایندگی از طبقات سنتی در کنار ایفای نقش ناخواسته نمایندگی میرحسین موسوی نزد طبقات متوسط و مدرن، به اتفاق این توفیق را یافته‌اند تا گسل تاریخی و خفته «سنتی - مدرن» در ایران را فعال کنند.» (داریوش سجادی، ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ - ۴ ژوئیه ۲۰۰۹). (۷۴) صرفنظر از حمایت اقشار متوسط شهری از موسوی و مخالفت با احمدی‌نژاد، این برداشت که احمدی‌نژاد نماینده سنت‌گرایی است نادقیق است. بواقع از دیدگاه اصولگرایان یکی از نقاط اشتراک احمدی‌نژاد، موسوی و کروبی این است که: «هر سه نفر از مخالفت با گشت ارشاد سخن راندند بدون آن که روشن کنند اگر طرح ارتقای امنیت اخلاقی اشکالاتی در اجرا داشته باشد آنها چه طرح جایگزینی دارند و مثلاً برای بهبود پوشش اسلامی که در چند سال اخیر انحطاط یافته چه تدبیری اندیشیده‌اند و اصولاً آیا وظیفه‌ای برای دولت از نظر اجرای بخشی از امر به معروف و نهی از منکر قائل هستند یا نه؟ همچنین هر سه، ممیزی کتاب را انکار کردند و این یعنی مثلاً آزادی نشر رمان‌های خانمان برانداز که ریزترین روابط جنسی را تشریح کرده‌اند، چگونه اینها با اصولگرایی و اصلاح‌طلبی سازگار است؟» (علی مطهری، ۲۷ تیر ۱۳۸۸). (۷۵)

در سی‌ام آذرماه امسال رئیس پلیس تهران اعلام کرد که پلیس دیگر برنامه‌ای برای مبارزه با بدحجابی ندارد. به گفته وی جامعه از این نظر به حالت عادی بازگشته و دیگر نیازی به گشت‌های ارشاد نیست. در تفسیر این اظهارات بعضاً چنین اظهار نظر شده است که «دغدغه حکومت اسلامی نه امنیت اجتماعی، که امنیت نظام است. قبلاً بدحجابی این امنیت را تهدید می‌کرد و امروزه اعتراضات خیابانی. بنابراین حکومت ترجیح می‌دهد تمامی نیروی خود را معطوف به مبارزه با این مسئله کند.» (علی طایفی، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹). (۷۶) اما برچیدن گشت ارشاد یکی از وعده‌های انتخاباتی احمدی‌نژاد بود که از جانب اصولگرایان بازتاب سیاستهای لیبرالی وی در حوزه فرهنگی قلمداد شده بود.

از نگاه روحانیت و اصولگرایان، اسفندیار رحیم مشائی که در گذشته گویا مدتی از اعضای هیئت مؤتلفه بوده است، از آنجا که مشوق اندیشه‌ها و سیاستهای لیبرالی نزد رئیس جمهورست باید از مقام معاونت اولی عزل گردد. اطلاق صفت «لیبرالیزم» به احمدی‌نژاد البته حاکی از بی‌فرهنگی نماینده فرهنگی اصولگرایان در مجلس، علی مطهری، است؛ چرا که احمدی‌نژاد بهیچوجه مدافع نظام پارلمانی یا نمایندگی مبتنی بر انتخابات نیست. بالعکس او طرفدار پروپاقرص «دولت سایه»، روشهای کودتائی یا مداخله حزب پادگانگی در سیاست‌گذاریها و «بسجیهای خیابانی و توده‌ای» است. از این حیث دیدگاه و روشهای وی را باید فاشیستی تلقی کرد.

روش «پله بی‌سیت» (Plebiscite) رئیس جمهور در معرفی کابینه دهم و نیز در خصوص تعیین و تکلیف لایحه «هدفمند کردن یارانه‌ها» از نظر مفسران و کنشگران سیاسی نادیده نمانده است. اگرچه وی در ماجرای مشایب نشان داد که هر زمان اراده ولی فقیه با تصمیمات وی انطباق نداشته باشد از فرمان وی سرپیچی می‌کند، اما برای تحمیل کابینه مورد علاقه خود و نیز برای تصویب لوایحی که یحتمل با مقاومت مجلس روبرو خواهد شد، از سیاست بسیج مستقیم مردمی و مداخله ولی فقیه بهره می‌جوید.



در مورد نخست می‌دانیم که سران مطرح اصول‌گرایی در مجلس، با کلیت وزرای پیشنهادی توسط رئیس جمهور مخالفت کردند. محمدرضا باهنر، رهبر سیاسی اصولگرایان، علی مطهری رهبر فرهنگی اصولگرایان و احمد توکلی، رهبر اقتصادی اصولگرایان به ترتیب در سه حوزه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با رجوعی به دولت نهم، کابینه دهم را به چالش کشیدند. به گزارش سایت تابناک، این چالش پیش و بیش از آن که متوجه کابینه باشد، متوجه شخص احمدی‌نژاد بود. (۷۷) شکرورد رئیس جمهور برای مقابله با این «هجمه» مجلس، مخاطب قرار دادن مستقیم امت حزب الله بود. به شکرانه ضرغامی، سرپرست صدا و سیما جمهوری اسلامی، احمدی‌نژاد توانست پشتوانه و سوابق وزرای پیشنهادی خود را از طریق تلویزیون با امت حزب الله در میان بگذارد و سعی کند تا نظر مثبت آنان را نسبت به کابینه جلب نماید. این سیاست «پله بی‌سیت» گرچه تبعات حقوقی نداشت، اما مجلس را در تنگنا قرار داد. اگرچه به دلیل توصیه‌های آشکار و پنهان رهبری، مجلس روش تفاهم با رئیس جمهور را در تأیید کابینه در پیش گرفت، اما این تجربه سبب شد که نمایندگان اصولگرای مجلس برای خنثی کردن مانورهای رئیس جمهور متقابلاً به روش «پله بی‌سیت» یا بزعم آنان «دمکراسی مستقیم» روی آورند: «اگرچه رأی اعتماد حداکثری به وزرا با در نظر گرفتن تمام دلایل بالا لازم است، اما پس از آن مجلس نباید در تله بازی «پله بی‌سیت» گرفتار شده و بازنده آن باشد، چنانچه مجلس هفتم این بازی را باخت. مجلس باید در این دوره به مانند رئیس جمهور به دمکراسی مستقیم روی بیاورد. به ویژه رئیس مجلس و سران اصولگرا باید مستقیم با مردم از ناآرامی‌های احتمالی و ضعف‌های آن بگویند. این کار اگرچه مطلوب نیست، اما موقتاً لازم است.» (۷۸) یکی از مهمترین ابزارهای محدود کردن و یا حذف کامل نقش مجلس گسترش دایره احکام حکومتی است. در اساس «حکم حکومتی» در شرایطی که برخی قوانین موضوعه یا تدبیرات حکومتی با احکام معهود شرعی در

ماندند و ناگزیر از جلای وطن شدند، تبعیدیان سیاسی‌اند. بدینسان تبعید سیاسی یکی از نهادهای انکارناپذیر تاریخ معاصر ایران است که از فقدان حق رأی دگراندیشان سخن می‌گوید. افسوس که این حقیقت ساده از دو سوی در خارج از کشور انکار می‌شود: نخست از جانب گروهی از اپوزیسیون خارج از کشور که شعار «شرکت در انتخابات» (۸۱) با رأی «سبز» (۸۲) یا «سفید» (۸۳) می‌دهد، حال آن که از حق هرگونه فعالیت سیاسی در داخل کشور محروم است. دوم از جانب آن گروه از اپوزیسیون تبعیدی که در توهم ایفای نقش رهبری توده‌ها، انتخابات را «تحریم» می‌کند بی آن که از کمترین پایگاه توده‌ای برخوردار باشد.

خاوران و تبعید سیاسی همزاد نظام جمهوری اسلامی‌اند. حضور یکی با انکار یا غیبت دائمی دیگری تعریف می‌شود. غایبین انتخابات دهم، اما، از سرشتی دیگرند. آنان اصولگرا و خودی نظامند.

در انتخابات دهم، نظیر انتخابات نهم، اصولگرایان نتوانستند نماینده مستقل خود را ارائه دهند. تنوع گرایشات و رقابتهای درونی هرگونه اراده واحد را در میان آنان ناممکن ساخته بود آلا حلقه زدن به دور رهبری و چشم دوختن به دهان رهبری. همگان به دنبال کشف نظر رهبر بودند و تصور می‌کردند که شاید معجزه‌ای رخ دهد و سرانجام رهبری به آقای ولایتی رخصت نامزدی در انتخابات دهد که چنین نشد: «برداشت غلط آنها از رابطه ولایت فقیه و انتخابات هرگونه ابتکار عمل را از آنها سلب کرد و اکثر آنها با چشمانی گریان به آقای احمدی‌نژاد رأی دادند در حالی که راه برای ورود فردی مانند آقای ولایتی باز بود و اگر ایشان زودتر وارد میدان می‌شد و رهبری احساس می‌کرد که وی رأی قابل توجهی دارد مخالفتی نداشت و از آن سو نیز احتمال عدم ورود آقای موسوی زیاد بود.» (علی مطهری، ۲۷ تیر ۱۳۸۸، تأکید از ماست). (۸۴) راست این است که کاندیداتوری موسوی نیز پس از اطمینان خاطر از عدم توانایی اصولگرایان برای ارائه کاندیدای مستقل اعلام شد. او نیز به عنوان «اصولگرای اصلاح‌طلب» روی جذب آرای بخشی از اصولگرایان بویژه ناطق نوری و نزدیکان وی حساب باز کرده بود و این محاسبه اشتباه نبود. شاهد این مدعا گلایه نامه محسن رضائی است از ناطق نوری پس از انتخابات: «کلاً تمام کرده بودند پشت سر من نیامدند و از طرف دیگر به دلیل انتقاد به آقای احمدی‌نژاد به آن سو هم نرفتند به همین دلیل این آقایان متهم به حمایت از میرحسین موسوی شدند. یادم هست که یک هفته مانده به روز رأی‌گیری به این آقایان به شوخی گفتم اگر می‌خواهید بعد از انتخابات متهم به رأی دادن به اصلاح‌طلبان نشوید، لاقلاً به صورت علنی بگویید از فلانی حمایت می‌کنید. البته بنده این موضوع را نمی‌گویم که آن‌ها به آقای میرحسین موسوی رأی داده‌اند... قرائتی وجود دارد که این آقایان در عمل به هر حال به آقای موسوی تمایل بیشتری داشتند و آقای موسوی نیز می‌گوید بعضی از این افراد روز جمعه به بنده تبریک گفتند، نظر تان در این خصوص چیست؟ بنده نمی‌توانم این موضوع را تأیید کنم ولی سکوت آن‌ها یک اشتباه استراتژیک در جبهه اصول‌گرایی بود.» (رضائی، ۹ آذر ۱۳۸۸). (۸۵) در میان اصولگرایان یا راست سنتی همواره بر سر همکاری با راست پراگماتیست یا مدرن که توسط هاشمی رفسنجانی نمایندگی می‌شود تشتت فراوانی وجود داشته است. عملکرد کابینه نهم، همگرایی بخشی از اصولگرایان را با راست پراگماتیست تقویت کرد.

خدمت بزرگ احمدی‌نژاد به بخشی از اصولگرایان و اصلاح‌طلبان آن بود که سبب آشتی مجدد حامیان دو کاندیدای رقیب دوم خرداد ۱۳۷۶ یعنی ناطق نوری و خاتمی شد. بدینسان مرزبندی اصولگرا و اصلاح‌طلب فرو ریخت و میرحسین موسوی به عنوان اصولگرای اصلاح‌طلب از حمایت جناح ناطق نوری برخوردار شد. سهم رفسنجانی در این مراسم آشتی‌کنان البته از دید احمدی‌نژاد پنهان نماند و همین امر بود شاید یکی از دلایلی که وی رفسنجانی را مدیر پشت صحنه همه رقابتهای انتخاباتی علیه خود خواند.

گلایه محسن رضائی مرد تنهای انتخابات دهم صرفاً به ناطق نوری و نزدیکان وی محدود نمی‌شود. رهبران سایر فراکسیونهای اصولگرا نیز یکی پس از دیگری صحنه را خالی کردند. اگرچه همه گرایشات اصولگرا معترض آن بودند که کابینه نهم صرفاً از نزدیکان احمدی‌نژاد تشکیل شده،

تعارض قرار می‌گیرد، با تکیه به عنوان مصلحت که دوام آن وابسته به بقای ضرورت نباشد، جانب تدبیرات حکومت اسلامی را می‌گیرد. هم‌اکنون در تصویب لایحه «هدفمند کردن یارانه‌ها» که با مخالفت مجلس روبروست پیش‌بینی می‌شود که تصویب آن از طریق حکم حکومتی صورت گیرد. در این مورد سخنگوی شورای نگهبان در پاسخ به پرسشی که آیا لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها برای اجرا، نیاز به حکم حکومتی پیدا خواهد کرد یا نه، پاسخ داده است: «امیدوارم این لایحه نیاز به حکم حکومتی نداشته باشد. به گزارش «تابناک»، به نظر می‌رسد طرح چنین پرسشهایی - که البته با جواب منطقی کدخدایی روبرو شد - با هدف ایجاد فضایی باشد برای دست کشیدن مجلس از نظرات کارشناسی خویش درباره لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها.» (۷۹)

نگرش سیاسی - فرهنگی احمدی‌نژاد نه لیبرالی بلکه مافیائی یا فاشیستی است. او با هر نوع نهاد انتخابی نظیر مجلس یا حتی نهادهائی نظیر «مجمع تشخیص مصلحت نظام» که به نحوی ظرف پلورالیزم و مبادلات سیاسی فیما بین «خودی‌ها» می‌باشد، مخالف است. در خنثی کردن مجلس نیز از سیاست نان‌قندی و شلاق هر دو استفاده می‌کند. نان‌قندی، آنجا که به بهانه‌های نامعلوم به نمایندگان مجلس پاکت پول تقدیم می‌کند و یا زمانی که به مناسبت افطار آنان را در مراسم سورچرانی گرد خود می‌آورد. شلاق، هنگامی که از چماق حکم حکومتی و فشار امت حزب‌الله برای سکوت نمایندگان اصولگرای مخالف‌سرا مدد می‌گیرد.

حکومت اسلامی مورد علاقه محفل احمدی‌نژاد نوعی تئوکراسی امنیتی - نظامی است که در آن سپاه و بسیج در قیاس با روحانیت نقش فائقه دارند، و ولی فقیه گروگان و مجری فرامین مقامات امنیتی - نظامی‌ست. «سکولاریسم نظامی» ناشی از چنین تعادل قدرتی خود را پایبند ارزشهای فرهنگی و سنن اسلامی نمی‌داند. بالاخص اگر عرف‌گرایی در امر حجاب، سینما، ممیزی کتاب و مسائل جنسی تا حدودی سبب جلب رضایت زنان و جوانان نسبت به حکومت شود از آن استقبال می‌کند. بهمین منوال ناسیونالیسم و شوونیسم ایرانی تا آنجا که وسیله‌ای برای اخذ حمایت عمومی از برنامه‌های هسته‌ای رژیم و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای ایران بعنوان نیروی برتر باشد مقبول تلقی می‌شود. بر این مجموعه، سیاست پوپولیستی و به اصطلاح «عدالت‌طلبانه» احمدی‌نژاد را باید افزود که به سفرهای استانی رئیس‌جمهور، توزیع گسترده سهام عدالت، افزایش ناگهانی حقوق بازنشستگی و کمکهای نقدی در روستاها توسط دولت در آستانه انتخابات محدود می‌شود. سهم شیر البته به بنیادهای اقتصادی سپاه و بسیج تعلق دارد. صدقه و گداپرووری، اما، تا آنجا که اجاره بهای نفتی اجازه دهد، دنبال می‌شود.

جایگزینی مدیران وزارتخانه‌ها و مسئولین استانداری‌ها در سطوح گوناگون در دوران احمدی‌نژاد با هدف ایجاد یک قشر کارمند وابسته به نظام انجام شده است که در کنار بسیجیان و سپاه، پایگاه جدید نظام را تشکیل دهند. پیشتر به شکاف روحانیت و جناح احمدی‌نژاد اشاره کردیم. علاوه بر روحانیت، بازرگانان و صنعتکاران کوچک نیز حامی دولت نهم محسوب نمی‌شوند، چرا که آنان برای نخستین بار در طول حیات جمهوری اسلامی در مهرماه ۱۳۸۷ در اصفهان، شیراز، مشهد، تهران، قزوین و تبریز دست به اعتصاب زدند. (۸۰)

خلاصه کنیم. فاتحین واقعی انتخابات دهم به جناح احمدی‌نژاد و حامیان وی در بسیج و سپاه و نیز نوکیسگان دولتی یعنی کارمندان، مدیران و مسئولین دولتی محدود می‌شود که از برکت کابینه احمدی‌نژاد به نان و نوا دست یافته‌اند.



۵- غایبین انتخابات دهم: اصولگرایان

نمی‌توان از غایبین انتخابات دهم سخن گفت بی آن که گریزی به غایبین همه انتخابات جمهوری اسلامی زد. گریزی که به ناگزیر ما را به سوی خاوران می‌کشاند، آنجا که منکران نظام خفته‌اند، منکرانی که حتی حضورشان در گورستانها تحمل نمی‌شود تا آنجا که تخریب خاوران همچنان پروژه ناتمام نظام را تشکیل می‌دهد. آن دسته از این جماعت که بنا به تصادف روزگار از آفت تیغ آخته سربازان گمنام امام زمان در امان

فعلی خارج. تأمل درباره رفتار جمعی اصولگرایان، اما، موضوع مرکزی فصل حاضر است. مرور ما بر نحوه رفتار فراکسیونهای گوناگون اصولگرا نشان داد که صرفنظر از آن جناحی که در ضدیت با احمدی‌نژاد رأی خود را به صندوق موسوی ریخت، اغلب آنان با «چشم‌انداز گریان» به احمدی‌نژاد رأی دادند. انتخابات دهم ناظر ناتوانی اصول‌گرایان در ارائه‌ی کاندیدای مستقل بود. آنان اراده سیاسی خود را به رهبر واگذار کرده بودند که وی نیز رأی خود را در صندوق سپاه و بسیج واریز کرده بود. اصولگرایان را باید غایبین انتخابات دهم و از زمره مغلوبین آن به حساب آورد، مغلوبینی که بدون نبرد تسلیم شده بودند.

شکاف درونی اصولگرایان پس از انتخابات دهم عمق بیشتری یافت. بخشی از اصولگرایان نظیر حداد عادل و محمدجواد لاریجانی معتقدند که حوادث پس از انتخابات ناشی از برنامه‌ریزی و طراحی حساب شده از چند ماه قبل از برگزاری انتخابات بوده است و به اصطلاح یک «انقلاب مخملی» بوده است و طرف خودی یا احمدی‌نژاد هیچ تقصیری نداشته است. اما «بخش دیگر که من هم همانند آنها فکر می‌کنم اگرچه قائل به برخی شیطنتها در مغلوبین انتخابات و نوعی فرصت‌طلبی آنها از هیجان حاصل از تبلیغات انتخاباتی هستند اما احمدی‌نژاد و طرف خودی را در ایجاد زمینه این حوادث و تشدید آن مقصر می‌دانند و حوادث به وجود آمده را از پیش طراحی شده تلقی نمی‌کنند و انقلاب مخملی را یک دروغ بزرگ می‌دانند و معتقدند اگر بناست عدالت اجرا شود باید به اتهامات هر دو طرف رسیدگی شود اما در عین حال بر این عقیده‌اند که همان طور که رهبر انقلاب فرمودند ظلم بزرگتر از طرف کسانی بود که ادعای تقلب را مطرح کردند.» (۹۰) با حدت‌گیری رویارویی‌های سیاسی و زیر سؤال رفتن مقام رهبری، مرز اصولگرایان منتقد با طرفداران پروپاقرص احمدی‌نژاد در نفس امر سرکوب کم‌رنگ می‌شود و فضای سیاسی در میان جناح‌های حاکم به سوی دو قطبی شدن موافقین و مخالفین رهبری پیش می‌رود. مع‌الوصف اختلاف در ابعاد سرکوب به قوت خود باقیست. پس از تظاهرات عاشورا، در حالی که عسکراولادی بعنوان دبیر کل جبهه پیروان خط امام و رهبری با دوربینی سیاسی اظهار داشت که «شعار امروز باید بر علیه اغتشاشگران باشد و حتی در مورد آزرده‌گان انتخابات هم نباید خشونت نشان دهیم» (۹۱)، روح‌الله حسینیان نماینده تهران و عضو فراکسیون اصولگرایان مجلس تأکید کرد که: «وقت آن است که از موسوی و خاتمی که هنوز بیش‌مانه دست در دست او باما به جنگ حسین و ولایت او آمده‌اند و از امام خمینی شرم نمی‌کنند و حسینیه جماران که متعلق به همه شهیدان، جانبازان و انقلابیون است وسیله‌ای برای کوبیدن امام حسین و امام خمینی و راه آنان است، استفاده می‌کنند اعلام برائت می‌کنند.» (۹۲) اما چرا اصول‌گرایان نهایتاً احمدی‌نژاد را برگزیدند؟ زیرا اگرچه پیروزی احمدی‌نژاد به معنای شکست سیاسی آنان بود، اما این پیروزی بلحاظ اقتصادی منافع راست سنتی را تأمین می‌کرد. به عبارت دیگر، راست سنتی مغلوب سیاسی، اما فاتح اقتصادی انتخابات دهم بود. اعضای جمعیت هیئتهای مؤتلفه که برخاسته از بازارند این واقعیت را سریعتر و روشنتر از هر گرایش دیگر اصولگرا تشخیص دادند و بدین لحاظ نیز از زمره معدود جریان‌های اصولگرائی بودند که در ائتلاف با «رایحه خوش خدمت» از نامزدی احمدی‌نژاد حمایت کردند.



یادآوری منازعات شدید خاموشی و بهزادیان بر سر ریاست اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تهران و ایران طی سالهای ۸۴-۱۳۸۱ یعنی در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی می‌تواند بر این موضوع پرتو بیفکند. در زمستان سال ۱۳۸۱، حاکمیت ۲۳ ساله سیدعلی نقی خاموشی بر ریاست اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران که پارلمان بخش خصوصی ایران محسوب می‌شود و دربرگیرنده سی اطلاق تجاری در شهرستانها و تهران است توسط بهزادیان رئیس اتاق بازرگانی تهران به چالش کشیده شد. بهزادیان که به عقیده بسیاری نماینده بخش مدرن و صنعتی بخش خصوصی ایران بود، در دوره خاتمی در بسیاری از اتاقهای شهرستانها موفقیت چشمگیری بدست آورد و از همه مهمتر در اتاق ایران که حدود

و فاقد کارائی لازم است. اما تنها فراکسیون ناطق نوری بود که یک سال پیش از انتخابات از ایده تشکیل «دولت وحدت ملی» سخن گفت. چنین دولتی باید از تجمع اصولگرایان منتقد دولت یعنی چهره‌هایی نظیر آقایان توکلی و کاتوزیان از یکسوی و اصلاح‌طلبان «معتدل و معقول» همچون خباز، پزشکیان و بی‌طرف تشکیل می‌شد. این طرح بر پایه پایان دادن به مرزبندی اصولگرا و اصلاح‌طلب و نزدیکی راست سنتی با راست پراگماتیست استوار بود. اما با استقبال چندانی در میان اصولگرایان روبرو نشد. محسن رضائی تنها کسی بود که ضمن عدم پذیرش طرح ناطق نوری، در اوایل پائیز سال ۱۳۸۷ طرح جدیدی مبنی بر تشکیل «دولت ائتلافی کارآمد و متعهد» داد. این طرح هم با «آسیب‌های دوره ریاست جمهوری آقای خاتمی که در آن تعهد و ارزشها ضعیف شده بود» مقابله می‌کرد و هم با «ضعف کارآمدی در دوره فعالیت آقای احمدی‌نژاد». البته دایره ائتلافها در طرح محسن رضائی ناروشن بود و در حالی که از یکسوی می‌توانست در حد چانه‌زنی با احمدی‌نژاد بر سر تشکیل کابینه‌ای با وزن بیشتر اصولگرایان تقلیل یابد از سوی دیگر می‌توانست از این محدوده فراتر رود. صرفنظر از این ابهامات، وجه تمایز طرح رضائی در قیاس با طرح ناطق نوری در این نکته بود که از مخالفت غربی اصولگرایان با دوره اصلاحات حرکت می‌کرد. واقع‌گرائی رضائی درباره اصولگرایان، منافع، روحیات و منش آنان چنین حکم می‌کرد که در صورت مخیر شدن بین اصلاح‌طلبان و احمدی‌نژاد حتماً جانب دومی را خواهند گرفت.

در آذرماه سال ۱۳۸۷، محسن رضائی به عنوان دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در نامه‌ای خطاب به حبیب‌الله عسگر اولادی که رونوشت آن برای رؤسای سه قوه، سران نظام و احزاب سیاسی کشور نیز فرستاده شد، درباره طرح خود سخن گفت. (۸۶) این طرح باید مبنای تشکیل «ستادی به نام دولت ائتلافی» می‌گردید. رئیس ستاد البته تعیین نشد، چون اعضای تیم دولت ائتلافی هنوز به توافقی درباره شرکت در چنین دولتی دست نیافته بودند. عسگر اولادی با اعلام این که دولت اساساً شرکت سهامی نیست که بشود آن را ائتلافی کرد از همان ابتدا با این طرح مخالفت کرد. مع‌الوصف مذاکرات با دیگر سران اصولگرا ادامه یافت.

به ابتکار محسن رضائی جلسات مشترکی با آقایان لاریجانی، قالیباف، ناطق نوری و ولایتی تشکیل شد بی آن که توافقی درباره ستاد یا شورای ائتلاف صورت بگیرد. احمدی‌نژاد به این جلسات دعوت نشده بود، چرا که «قرار ما به این شکل بود که اگر شورا تشکیل شود، اول آقای لاریجانی با آقای احمدی‌نژاد صحبت کند و اگر ایشان دولت ائتلافی و کار جمعی را قبول کردند، دیگر از طرف ما کسی کاندیدا نشود.» (۸۷) اما لاریجانی با احمدی‌نژاد در این خصوص صحبتی نکرد زیرا بنا به گفته لاریجانی «در جلسه‌ای که آقایان باهنر و عسگر اولادی با آقای احمدی‌نژاد داشتند، ایشان آب پاکی را روی دستشان ریخته و گفته که نیازی به حمایت شما ندارم.» (۸۸)

احمدی‌نژاد که از ناتوانی اصولگرایان در ارائه کاندیدای مستقل باخبر بود، نیازی به تشکیل «ستاد یا شورای ائتلاف» نمی‌دید و جلب توافق رهبری را برای نامزدی خود کافی می‌پنداشت. بدینسان ناکامی جلسات مشاوره‌ای که به ابتکار رضائی برپا شده بود قطعی شد. هیچیک از نامزدهای احتمالی اصولگرا حاضر به اعلام کاندیداتوری نبود و از نامزدی دیگران نیز حمایت نمی‌کرد چرا که همگان تجربه انتخابات نهم را به خاطر داشتند: بدون پشتیبانی قوی رهبری شانسی برای پیروزی در برابر کاندیدای حزب پادگانی وجود نداشت. «آقای لاریجانی تقریباً دی ماه اعلام کرد به خاطر این که تازه رئیس مجلس شده مصلحت نیست که وارد رقابت‌های انتخاباتی شود. آقای قالیباف که از بهمن ماه فعالیت خود را شروع کرده بود در فروردین ماه آن را متوقف کرد و آقای ولایتی هم استدلالش این بود که تکلیف شرعی ندارد و باید مقام معظم رهبری به وی بگوید که نامزد شود.» (۸۹) با تصمیم محسن رضائی در اردیبهشت ماه ۱۳۸۸ برای اعلام نامزدی، جلسات مشاوره نیز خاتمه یافت. بنابراین حضور رضائی در انتخابات دهم از همان ابتدا حضوری فردی بود و از پشتوانه حمایت جریان‌های اصولگرا بی‌بهره. این که اساساً چرا رضائی خود را نامزد این انتخابات کرد، پرسشی است که جواب آن تنها به محاسبات شخصی این مرد تنهای انتخابات دهم مربوط می‌شود و بررسی آن از حوصله نوشتار

پنجاه درصد دارندگان کارت بازرگانی کشور در آن عضویت دارند، تقریباً قادر شد خاموشی و جناح پر قدرت اقتصادی - سیاسی حامی‌ش را به زانو در آورد.

برای ۲۳ سال خاموشی هم رئیس اتاق تهران بود و هم رئیس اتاق ایران، و نیز رئیس اتاق مشترک ایران و انگلیس، عضو شورای پول و اعتبار، عضو شورای بورس اوراق بهادار تهران و رئیس هیأت مدیره در دو کارخانه نساجی ایران به نام مطهر و جامع. خاموشی در گفتگو با بهمن احمد امویی (سه شنبه ۷ آبان ۱۳۸۷) می‌گوید: «هدف ما این بود که با گرفتن اتاق بازرگانی پایگاهی برای کمک به وزارتخانه‌ها و وزرای دولت انقلابی ایجاد کنیم.» (۹۳) این گونه بود که آقایان عالی‌نسب، کرد احمدی، هاشترخوانی، میرمحمد صادقی، عسگر اولادی، پورشهامی پسر دایی خاموشی با هدایت و رهبری علی نقی خاموشی و با حکمی که به تأیید بهشتی، مطهری و موسوی اردبیلی رسیده بود و امام هم از پاریس آن را تأیید کرده بود، ستاد کمک‌رسانی به انقلابیون را در اتاق بازرگانی مستقر کردند. آنها از همان زمان همه را مدیون خود کردند. روزهای خوشه‌چینی در راه بود.

پس از انقلاب، خاموشی به همراه سید میرمحمد صادقی و عسگر اولادی اعضای پرنفوذ هیئت‌های مؤتلفه اسلامی بودند که طی ۲۳ سال در همه ارکان اتاق تهران و اتاق ایران حضور داشتند. قانون نانوشته همواره این بود که خاموشی در جایگاه رئیس قرار گیرد و میرمحمد صادقی و عسگر اولادی به نوبت نقش معاونین وی را داشته باشند. «تنها استثنای این قاعده بهزادیان بود که توانست در انتخابات زمستان سال ۸۱ اتاق تهران به میان پنج نفر هیأت رئیسه آن راه پیدا کند. به تدریج خاموشی و یارانش به حاشیه رانده شدند. در نهایت بهزادیان که در خط‌کشی‌های سیاسی دارای گرایش اصلاح‌طلبانه محسوب می‌شد و مناسباتی هم با اصلاح‌طلبان بر سر قدرت داشت، به ریاست اتاق تهران برگزیده شد.» (بهمن احمدی امویی، ۳۰ دی ۱۳۸۳) (۹۴). سه سال طول کشید (۱۳۸۴-۱۳۸۱) تا خاموشی توانست مجدداً قدرت از دست رفته را به کف آورد. در این بازیس گرفتن اقتدار، وی از همه روش‌های ممکن استفاده کرد: از اعمال نفوذ در رأی‌گیری و استفاده از شیوه‌های غیردمکراتیک (۹۵)، تا اعمال فشار بر مجلس ششم از طریق نمایندگان نزدیک به گروه‌های پر قدرت محافظه‌کار. در این میان بهزادیان بیشتر وقت خود را به مداوای فرزندش اختصاص داده بود که در یک درگیری مشکوک در حوالی خیابان کارگر شمالی و در اطراف کوی دانشگاه تهران، با چند ضربه چاقو به سختی مجروح شده بود. (۹۶) مع‌الوصف دو نکته در پیروزی قطعی خاموشی نقش تعیین‌کننده داشت. اول، کنار رفتن اصلاح‌طلبان در انتخابات شوراهای شهر؛ دوم، پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری. با معرفی بیست نماینده دولت جدید از سوی وزارت بازرگانی و صنایع، بهزادیان استیضاح و قبل از پایان دوره انتخابی از ریاست اتاق تهران کنار گذاشته شد. این برکناری البته مغایر با قانون بود، چرا که براساس قانون صرفاً در صورت فوت، استعفا و یا خلع عضویت یکی از اعضا توسط کمیسیون انضباطی امکان تجدید انتخابات وجود دارد. بدین ترتیب پیروی احمدی‌نژاد در انتخابات نهم در اقتدار مجدد بازاریان و پیروزی اقتصادیشان بر نمایندگان بخش مدرن و صنعتی بخش خصوصی ایران نقش بسزائی ایفا کرد.

هنگامی که از اقتدار بازاریان سخن می‌گوئیم، نباید چنین تصور کرد که بازاریان امروز همان بازاریان سنتی دیروزند. بازاریان جدید وارد بانکداری شده‌اند و گوشه‌ای از تجارت خانه‌های خویش را به محلی برای خرید سهام شرکت‌های دولتی تبدیل کرده‌اند. انگلیسی‌صحبت می‌کنند و با سرمایه‌داران جهانی در اروپا و آسیای جنوب شرقی خود را گره زده‌اند. دفاتری در کشورهای عربی، اروپائی و آسیایی گشوده‌اند و حتی در آمریکا هم سهام، ملک و کارخانه می‌خرند و فرزندان‌شان را برای تحصیل به اروپا، آمریکا و کانادا می‌فرستند. به بیان دیگر، همان طور که ترقی عضو بلند پایه هیئت‌های مؤتلفه در گفتگو با احمدی امویی اظهار می‌دارد: «دیگر مؤتلفه آن جمعیت بازاری سابق نیست و جز آقای رخ‌صفت دیگر هیچ بازاری در میان آنها وجود ندارد. ساختار قدرت و سیاست در ایران هم تغییر کرده است. بازار در مقابل آن همه کمک و امتیازهایی که به دولتی‌ها داده همچنان تشنه رانت است.» (۹۷) بعلاوه حضور و گسترش سرمایه‌داری

دولتی و شبه دولتی و سرمایه‌داری برآمده از مستغلات ایران آن چنان منابع جدید مالی را بوجود آورده که «برخی‌ها در صحنه سیاسی به این فکر افتادند، دیگر به بازاریان سنتی نیازی نیست و آنها و عقبه‌های سیاسی و لابی‌هایشان را به حاشیه راندند.» (۹۸)

اکنون ساخت و راه‌اندازی مجتمع‌های بزرگ تجاری و اداری به یکی از پرسودترین کسب و کارها در شهرهای بزرگ ایران و بویژه تهران تبدیل شده است. گروه‌های اقتصادی متعددی به سرمایه‌گذاری در این حوزه علاقمند شده‌اند. از دانشگاه امام صادق گرفته تا بنیاد مستضعفان و شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران و شهرداریها و افراد حقیقی و حقوقی که در سالهای اخیر با گران شدن قیمت زمین و کمیاب بودن آن در شهری مثل تهران وارد این عرصه شدند. به دلیل نبود زمین مناسب در شرق تهران، عمده مجتمع‌های بزرگ تهران نظیر مجتمع «دنیای نور» در غرب و جنوب غربی تمرکز یافته‌اند. یکی از منازعات اصولگرایان با کرباسچی شهردار اسبق تهران، اخذ مجوزات و امکانات لازم برای تأسیس همین نوع مجتمع‌ها بوده است.

کابینه احمدی‌نژاد و مدیریت قالیباف بر شهرداری تهران نه تنها از حیث تأمین منافع اقتصادی بازاریانی هم‌چون خاموشی، بلکه محافظه‌کاران درگیر در سرمایه‌داری مستغلاتی و زمین‌خوار نیز غیرقابل انکار است. «دانشگاه امام صادق نیز با در اختیار داشتن زمینی بسیار مرغوب، سرانجام توانست مجوزهای لازم ساخت و ساز در آن را در اواخر دوره احمدی‌نژاد و اوایل دوره مدیریتی قالیباف بر شهرداری تهران بگیرد. این مجتمع با عنوان «مجتمع نور» در تقاطع خیابان ولیعصر و زالقانی در مرکز تهران قرار دارد. گفته می‌شود یکی از اختلاف‌های کرباسچی، شهردار اسبق تهران، با بخشی از محافظه‌کاران جمهوری اسلامی، مجوزها و امکاناتی بود که دانشگاه امام صادق برای این زمین می‌خواست و او با بخشهایی از آنها مخالفت کرده بود. برخی از واحدهای این مجتمع به شهرداری واگذار شده و بقیه واحدها هم در حال واگذاری به صورت اجاره هستند... از سوی دیگر به نظر می‌رسد پیوندی بین برخی سرمایه‌گذاران این مجتمع‌های بزرگ تجاری با بعضی گرایش‌های سیاسی و اقتصادی در کشور وجود دارد. یکی از بارزترین نشانه‌های این رابطه را می‌توان در حضور یکی از صاحبان این مجتمع‌های بزرگ تجاری در مدیریت تیم فوتبال استقلال تهران مشاهده کرد. علی انصاری مالک دو مجتمع بزرگ مبل تهران که یکی از بزرگترین‌ها در خاورمیانه است، یکی از اعضای هیأت مدیره این تیم است. گفته شده وی حمایت مالی گسترده‌ای از این تیم و مدیران آن دارد. در واقع با پیشنهاد او بود که آشتیانی یکی از یاران نزدیک احمدی‌نژاد از معاونت وزیر صنایع و ریاست بر شرکت شهرهای صنعتی کناره گرفت و به مدیریت این باشگاه رسید.» (۹۹)

مضمون جدال بخش خصوصی مدرن و صنعتی با بخش خصوصی سنتی در ایران امروزه کدام است؟ پاسخ به این پرسش ما را یاری خواهد کرد تا به نحو دقیق‌تری دریابیم چرا اصولگرایان علیرغم لعن و نفرین روش‌های تکررانه، قلدرمانه و غیرکارآی جناح احمدی‌نژاد در حوزه سیاست، سرنیزه سربازان گمنام امام زمان را حافظ کیسه پول خود می‌دانند.

پیشتر در مقاله «نظام‌های متناقض و شیوه هماهنگی ویرانگر، بیماری ایرانی» (باباعلی، تیرماه ۱۳۸۷ - ژوئیه ۲۰۰۸) (۱۰۰)، نظم اجتماعی تحت جمهوری اسلامی را از نوع «هماهنگی ویرانگر» (Destructive coordination) نامیدم. در این نوع هماهنگی، منابع و تلاش‌های بشری در خدمت به تصاحب درآوردن آن چیز است که دیگران تولید کرده‌اند، و یا در جهت محافظت و حراست کردن از هستی و مایملک خود در مقابل تهاجم احتمالی است. ویلفردو پارتو (Vilfredo Pareto) یکی از پیشگامان برجسته مکتب نئوکلاسیک دو مکانیزم تخصیص منابع را از یکدیگر بازشناخت: (۱) مکانیزم تولیدی (Productive mechanism) (۲) مکانیزم تصاحبی یا غارتگرانه (appropriative mechanism): «تلاش‌های آدمیان به دو طریق به کار گرفته می‌شود: این تلاش‌ها یا در جهت تولید و تغییر فرآورده‌های اقتصادی هدایت می‌شوند، و یا در خدمت تصاحب و به چنگ آوردن محصولاتی می‌شوند که توسط دیگران تولید شده‌اند.» (پارتو [۱۹۲۷] ۱۹۷۱، ص ۳۴۱) (۱۰۱). اگر تمایز پارتو فیما بین تلاش‌های «تولیدی» و «غارتگرانه» را به عاریه بگیریم، در آن صورت باید بگوئیم که مکانیزم

تخصیص منابع در یک شیوه هماهنگی ویرانگر غارتگرانه است. ادغام و سازماندهی اجتماعی از طریق اجبار (Coercion) مستلزم وضعیتی است که در آن حفاظت از جان و مال برای هر کسی مهمترین مسئله محسوب می‌شود. تخصیص منابع به منظور حفاظت از جان و مال خویش چه از طریق نزدیک شدن به محافل قدرت چه از طریق خریداری مأموران دولتی به منظور اجتناب از تعدیات خودسرانه دولت موجب آن می‌شود که منابع کمتری به تولید اختصاص یابد. بالعکس، این نوع تخصیص منابع منجر به افزایش سرمایه‌گذاری در عرصه ابزارهای قهریه و اعمال فشار می‌شود.

غارتگری البته خود سرچشمه انباشت سرمایه است. اما در اقتصاد متکی به رانت نفتی و ادغام شده در بازار جهانی، غارتگری نیازمند انباشت مولد نیست. زیرا غارت درآمدهای نفتی انباشت مولد را از مهمترین منبع سرمایه‌ای محروم کرده، زمینه را برای نوعی از فعالیت سوداگرانه در حوزه کالا و پول فراهم می‌کند که در نقطه مقابل تولید قرار دارد. سرمایه سوداگر یا مرکانتیل (Mercantile) برخلاف سرمایه‌داری تجاری مدرن نه مکمل سرمایه‌داری صنعتی که در تعارض با آن تعریف می‌شود (مارکس، سرمایه، جلد سوم، فصل بیستم)، (۱۰۲)

پایگاه اقتصادی اصولگرایان یا راست سنتی سرمایه‌سوداگر در حوزه تجارت کالا و پول است که با سرمایه‌داری خصوصی صنعتی در تعارض قرار دارد. همدلی اصولگرایان با مدافعین تئوکراسی نظامی را در اقتصاد سیاسی «هماهنگی ویرانگر» باید جستجو کرد.

۶- مغلوبین انتخابات دهم

در آستانه انتخابات دهم، محافل بی‌شماری از اصلاح‌طلبان در داخل و خارج از ایران مدعی شدند که پیروزی احمدی‌نژاد در انتخابات نهم محصول سیاست تحریم بود. موعظه‌گران دوره‌گرد این باور در خارج از کشور هنوز نیز از تکرار این ترجیح بند پروائی ندارند: «حکومت احمدی‌نژاد آمد روی کار در نتیجه اون یأس، مردم نتیجه را دیدند. چهار سال بعد با فشار زیاد آمدند وسط». (فرح نگهدار، ۶ ژانویه ۲۰۱۰). (۱۰۳) اما کربوبی نمی‌توانست با چنین دعوی موافق باشد چرا که وی پیروزی احمدی‌نژاد را محصول تقلبات گسترده انتخاباتی می‌دانست که در نتیجه ضعف عملکرد دولت خاتمی میسر شد. «عدم سلامت انتخابات، نتیجه ضعف عملکرد دولت است. من خیلی قبل از انتخابات مجلس به آقای خاتمی گفتم که این دولت نمی‌تواند انتخابات سالم برگزار کند و ضمانت آن را بدهد... در انتخابات ریاست جمهوری شما دیدید که آقای الهام آمد و نتیجه اولیه شمارش آرا را اعلام کرد، در حالی که این خلاف است و باید وزارت کشور آن را اعلام کند... من با رئیس جمهور تماس گرفتم اما اثری نکرد... من تا عصر دوشنبه نمی‌دانستم که چه بر سرم آمده است. رفتم به ملاقات و در آنجا گفتم که من نفر دوم هستم اما به من گفتند که وزارت کشور و رئیس جمهور خود شما می‌گویید که بهترین و سالمترین انتخابات بوده است... زبان ما بسته بود. چه می‌گفتیم؟ امروز با این دولت حداقل می‌توانیم دعوا کنیم و بگوییم حقم را خوردند. اما آن روز، من هرچه می‌گفتم، تف سربالا بود. اصلاً مانده بودیم که خدایا چه بگوییم در ذیل وزارت کشور دولت اصلاحات». (۱۰۴)

به همین مناسبت نیز اگرچه خاتمی انتخابات نهم را یکی از سالمترین و بهترین انتخابات‌ها نامید و رئیس جمهور فاتح را جانشین مشروع خود خواند، کربوبی به گفته خود، «حتی وقتی که ناپدری آقای احمدی‌نژاد از دنیا رفت، صرفاً یک تسلیت گفتم و در آن تسلیت هم نوشتم «رئیس جمهور» بلکه نوشتم «آقای دکتر احمدی‌نژاد»». (۱۰۵) اما هم کربوبی و هم کلیه جریاناتی که پیروزی احمدی‌نژاد را محصول مداخله «حزب پادگانی» می‌دانستند در مقابل یک پرسش جدی قرار می‌گرفتند، پرسشی که به بهترین نحو از جانب عباس عبدی مطرح شد: «عبدی: باز هم درباره انتخابات گذشته می‌خواهم از شما سؤال بپرسم. شما گفتید که چند ساعتی خوابیدید و نتیجه در همین مدت کوتاه تغییر کرد. من کاری با صحت و سقم این ادعا ندارم ولی چون شما این صحبت را کردید حتماً به آن اعتقاد دارید. آقای کربوبی! آن زمان هیأت‌های اجرایی از سوی دولتی انتخاب شده بودند که از طیف اطلاع‌طلب بود و وزارت کشور هم دست دولت اصلاح‌طلب بود. با همه این اوصاف شما گفتید که طی دو ساعت که

خواب بودید، نفر دوم و سوم جابه‌جا شدند. حالا شما امروز من یا یک شهروند عادی را دعوت می‌کنید که بیاید و در انتخابات به شما رأی بدهد. اما شما چگونه به ما می‌توانید تضمین بدهید که این اتفاقات مجدداً نیفتد، در حالی که امروز حتی هیأت‌های اجرایی و وزارت کشور هم با شما همسو نیستند؟ اگر قرار باشد من به شما رأی بدهم ولی شما خواننده نشوید، بر چه اساسی می‌توانم برای رأی دادن به شما توجیه داشته باشم؟ شما چه تضمینی می‌توانید به من بدهید؟» (۱۰۶) پاسخ کربوبی به این پرسش این بود که برای تمامی کسانی که مدافع نظام‌ند، شرکت در انتخابات تنها راه اصلاح نظام «بدون مبارزه و جدال تند» است. بعلاوه به زعم وی یگانه ضامن رقابت‌های انتخاباتی، «چانه‌زنی در بالا» است.

مطابق این دیدگاه، از آنجا که «آقای احمدی‌نژاد اکنون مسئولیت ریاست جمهوری را برعهده دارند و یک دوره هم بستانکار این مسئولیت هستند»، پس مظلومین یا طلبکاران انتخابات پیشین فرصت احقاق حق خواهند داشت هر آینه از طریق ریش سفیدی و به نحو مؤثری شیوه اعتراض همراه با چانه‌زنی را در پیش گیرند. «اعتراض، لوازمی دارد و اعتراض همراه با چانه‌زنی، لوازم دیگری دارد. اصلی‌ترین علت شکست ما در دوران اصلاحات همین بود که حرف چریکی می‌زدیم اما در خانه و در هنگام خوردن چلوکباب. کار چریکی با چلوکباب معلوم است که چه نتیجه‌ای می‌دهد... شیوه من، شیوه اعتراض همراه با چانه‌زنی و گفتگو است، تا این که به نقطه‌ای برسیم که روال قانونی حاکم شود». (۱۰۷)

برخلاف اغلب اصلاح‌طلبانی که در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی، سیاست «چانه‌زنی در بالا» را ناکافی پنداشتند و از لزوم «فشار از پایین» سخن گفتند (رجوع کنید به مهرداد باباعلی و ناصر مهاجر، اسفند ۱۳۸۳ - مارس ۲۰۰۴) (۱۰۸)، کربوبی بر این باور است که خاتمی فاقد قدرت چانه‌زنی در بالاست چرا که وی بیشتر اهل شعار دادن است در حالی که در عمل حتی حاضر به سماجت و پیگیری خواسته‌های حداقلی خود نیز نیست. کارآئی راهکار «ریش سفیدی» کربوبی و توانائی وی در امر چانه‌زنی لااقل در آزادی لقمانیان یکی از نمایندگان مجلس ششم و حفاظت سایر نمایندگان آن مجلس (نظیر آقای دادفر و خانم فاطمه حقیقت جو) از خطر دستگیری و بازداشت قابل استناد است. اما درباره رفتار خاتمی در موارد مشابه نظیر دستگیری و زندانی کردن آقای کرباسچی، شهردار اسبق تهران، عضو هیات دولت خاتمی و اصلی‌ترین گرداننده تبلیغات انتخاباتی وی چه می‌توان گفت؟ بی‌سبب نیست اگر کرباسچی نیز یکی از مهمترین ایرادات وارد بر خاتمی را فقدان ایستادگی و ناتوانی وی در امر چانه‌زنی می‌داند: «آقای خاتمی برای شهردار یا وزیر که هیچ، شاید برای برادرشان هم حاضر نباشد که از کسی خواهش کند برای حل یک معضل. اما دیده‌ایم که آقای کربوبی گاهی اوقات برای ملاقات یک زندانی، به نگهبانی زندان هم زنگ می‌زند و چون فکر می‌کنند که این یک خدمت است، انجام آن برای‌شان سنگین نیست. این روحیه به نظر من در شرایطی که ما داریم و ظرفیتی که قانون اساسی ما دارد، بسیار قابل توجه و لازم است. ما که در یک وضعیت ایده‌آل در تفکیک قوا و قانونگرایی قرار نداریم. محتاج به لابی و همگرایی در مدیریت هستیم و در چنین موقعیتی، شاید فردی با روحیه آقای کربوبی موفقتر باشد». (غلامحسین کرباسچی، ۱۴ دی ۱۳۸۷ - ۳ ژانویه ۲۰۰۹). (۱۰۹)

گفتار درمانی و ارجاع به اندیشه منتسکیو درباره اهمیت قانون بدون برداشتن کوچکترین گام عملی علیه اقدامات دولت سایه به حق موجب بی‌اعتمادی نه تنها شهردار سابق تهران، بلکه همچنین جوانان یعنی پایگاه اصلی انتخابات خاتمی شد. نامه سرگشاده دانشجویان تحت عنوان «ده پرسش از محمد خاتمی» همزمان با طرح کاندیداتوری مجدد وی در انتخابات دهم بازتاب همین بی‌اعتمادی عمیق بود: «ما از شما شعارهای حداکثری نمی‌خواهیم. ولی انتظار داریم اگر می‌خواهید مجدداً بر مسند ریاست جمهوری تکیه کنید به شعارهای حداقلی خود وفادار باشید و اگر وفادار نبودید این حق را برای ما به رسمیت بشناسید که چون ۱۶ آذر ۱۳۸۳ به دیدار شما بیاییم». (۱۱۰)

البته روحیه حاکم در میان اصلاح‌طلبان در آستانه انتخابات دهم سیاست «فشار از پایین» را برنمی‌تابید. اصلاح‌طلبان به سوی «واقع‌گرایی»، تبری جستن از «رادیکالیسم» و چانه‌زنی مؤثر از بالا تمایل یافته بودند. از اینرو



کرباسچی در پاسخ به این پرسش که «به هر حال آیا شما معتقدید که به نتیجه رسیدن این مطالبات نیازمند مدل سیاست‌ورزی آقای کروبی و ریش سفیدی ایشان است یا نیازمند مدل سیاست‌ورزی آقای نوری و مشی قاطعیت و ایستادگی مدنی ایشان؟»، چنین اظهار می‌دارد: «هر دو این مدلها می‌تواند جواب بدهد به شرط آن که برنامه داشته باشند و اراده قوی برای ایستادگی و اجرای این برنامه. البته با توجه به مجموعه شرایط کشور و محدودیتهای موجود من گمان می‌کنم که مدل آقای کروبی، مدل کم هزینه‌تری است و شاید راحت‌تر به برخی اهداف برسد ولو این که این اهداف و نتایج پایدار نباشد.» (۱۱۱)

به عبارت دیگر، کروبی بر عبدالله نوری مرجح است، اما هر دو بهتر از خاتمی‌ند، چرا که وی نه اهل «چانه‌زنی در بالا»ست و نه «فشار از پایین». برپایه همین شناخت نیز کرباسچی در سال ۱۳۸۰ به صفوف «تحریمیان» پیوست: «من کلاً در مجموعه رأی‌گیری‌های سی ساله پس از انقلاب تا آنجا که خاطر من هست فقط یکبار در انتخابات شرکت نکرده‌ام که احتمالاً همان انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ بوده است.» (۱۱۲) بنابراین مدافعین کروبی سرخوردگان دوره خاتمی بودند که از سیاست ریش سفیدی و چانه‌زنی در بالا پیروی می‌کردند. این سیاست با طرح پیشنهادی ناطق نوری مبنی بر تشکیل «دولت وحدت ملی» انطباق کامل داشت.

ارزیابی جناح کروبی این بود که اگرچه کشور در موقعیت «بحرانی» نیست، اما با مشکلات جدی مواجه است. (۱۱۳) علت‌العلل این مشکلات نیز حذف نیروهای مجرب چه از جناح چپ و چه از جناح راست بوده است: «شما به کابینه آقای هاشمی اگر نگاه کنید و به عقب بازگردید، می‌بینید که نیروهای مجرب از طرفین در کابینه ایشان حضور داشتند. این افراد در این سالها ورزیده‌تر شدند، اما با این حال در این دوره از آنها استفاده نشد و این مسأله ضربه بزرگی به کشور وارد کرده است.» (۱۱۴) برخلاف دیدگاه رایج در میان اصلاح‌طلبان در مقطع انتخابات مجلس ششم، کروبی اکنون از ایجاد کابینه ائتلافی با ترکیبی از افراد مجرب اصلاح‌طلب و محافظه‌کار جانبداری کرد تا روش ریش سفیدی و چانه‌زنی در بالا بتواند مؤثر افتد.

کروبی، اما، کاندیدای مورد توافق اصلاح‌طلبان نبود. بخش عمده‌ای از آنان همچنان امید به کاندیداتوری خاتمی داشتند. خاتمی، اما، علیرغم اصرار و فشار مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت کاندیداتوری خود را موکول کرده بود به فال حافظ. اگرچه احزاب اصلاح‌طلب دم از گفتمان «مطالبه محور» می‌زدند، اما منتسکیوی آنان فرداً تصمیم می‌گرفت. در این خصوص «شیخ اصلاحات» که تصمیم مشارکت خود را در انتخابات ظاهراً به تصمیم حزب تازه تأسیس یافته خود «اعتماد ملی» (تو بخوان «بی اعتمادی به خاتمی») منوط کرده بود، گفتار مدرن‌تری درباره سیاست‌ورزی داشت.

خاتمی همچنان مردد بود و نگران، نگران آن که این بار قصد داشته باشند برنامه «هاشمی‌زاسیون» را در مورد او به اجرا بگذارند. هاشمی‌زاسیون یعنی چه؟ در دو انتخابات مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم، هاشمی رفسنجانی با دو شکست شدید و پی در پی مواجه شد که به فاصله یک سال برای او اتفاق افتاد. «آنهايي که زیرک‌تر بودند پیش از برگزاری دور دوم انتخابات ریاست جمهوری نهم بارها با او و پسرانش که شنیده شد بر او تأثیر دارند گفت و گو کردند و توصیه کردند تا از صحنه انتخابات کناره‌گیری کند و با احمدی‌نژاد رقابت نکند. دلیل آنها هم این بود که ابهامات زیادی بر دور اول انتخابات وجود داشت که سلامت انتخابات را زیر سؤال می‌برد. این بهانه خوبی بود برای کناره‌گیری. اما هاشمی رفسنجانی چنین نکرد. به نظر می‌رسد همین روند در مورد خاتمی در حال تکرار شدن است. اختلاف بین اصلاح‌طلبان به حدی است که امکان اجماع نیست. دست کم کروبی با توان بخش عمده‌ای از کارگزاران به رهبری کرباسچی و کمکهای مالی و رسانه‌ای محافظه‌کاران شرایط را برایش تنگ خواهد کرد.» (بهمن احمدی اموی، ۷ اسفند ۱۳۸۷)، (۱۱۵)

خاتمی ترجیح می‌داد تا موسوی قدم پیش بگذارد تا وی از این مخصصه رها گردد و موسوی تعلل می‌کرد چرا که هنوز از وضعیت دودل اصولگرایان در رأی دادن یا ندادن به احمدی‌نژاد مطمئن نبود. آن‌چه تردیدها را برای کاندیداتوری دیر هنگام موسوی زایل ساخت، بحران درونی اصولگرایان بود و نقش مؤثر هاشمی رفسنجانی در ایجاد یک هماهنگی فرا جناحی مرکب

از بخشی از اصولگرایان و بخشی از اصلاح‌طلبان که با ورق زدن فصل دوم خرداد ۱۳۷۶، طرفداران ناطق نوری و محمد خاتمی را در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ گرد هم می‌آورد.

«زنگ خطر در اردوگاه حامیان احمدی‌نژاد نواخته شده که مبادا «میرحسین موسوی» جایگزین «محمود احمدی‌نژاد» شود؛ نگرانی که یک ماه پیش روح‌الله حسینیان به آن رسید و به همین دلیل در چند هفته گذشته سعی کرد کار را تمام کند و با بیانیه‌یی کلی در حمایت از احمدی‌نژاد جایی برای طرح نام میرحسین فراهم نشود. اما این ایده محقق نشد و با جدی شدن حمایت طیف‌هایی از اصولگرایان در مجلس از میرحسین موسوی، فشار حامیان دولت به لاریجانی افزایش یافته است. اما اصرار لاریجانی به کوتاه نیامدن از موضع «تأیید نکردن احمدی‌نژاد» دیروز بار دیگر درگیری لفظی میان این دو طیف را بالا برد تا جایی که لاریجانی در جمع خبرنگاران به رایحه خوش خدمتی‌ها پیغام داد حساب آنها از حساب فراکسیون جداست. به همین دلیل با اوج گرفتن این اختلاف در درون اردوگاه جناح راست مجلس بر سر حمایت یا عدم حمایت از احمدی‌نژاد، طرح نظرسنجی درون فراکسیونی با محوریت میرحسین موسوی مطرح شده و قرار است در جلسه آتی این فراکسیون مورد بررسی قرار بگیرد. گرچه طراحان طرح اظهار می‌کنند نتایج این نظرسنجی علنی نخواهد شد تا شائبه مستقل نبودن فراکسیون مطرح نشود اما چهره‌های سرشناس منتقد احمدی‌نژاد در فراکسیون اصولگرایان اخیراً هیچ ابایی از اعلام مخالفت صریح با کاندیداتوری رئیس دولت نهم ندارند. علی مطهری، احمد توکلی، علی لاریجانی، محمدرضا باهنر، غلامرضا مصباحی مقدم، حمیدرضا کاتوزیان و... از جمله چهره‌هایی هستند که به صراحت اعلام مخالفت خود با احمدی‌نژاد را بیان کردند.» (۱۱۶)

تزلزل، تردید و چنددستگی در میان اصولگرایان، موسوی را به جلو سوق داد. کاندیداتوری موسوی در پایانه اسفند ماه سال ۱۳۸۷ به دودلی خاتمی پایان داد و او کناره‌گیری خود را اعلام کرد (خاتمی، ۲۷ اسفند ۱۳۸۷ - ۱۷ مارس ۲۰۰۹). (۱۱۷) موسوی، اما، نه اصلاح‌طلب که اصولگرا بود، یا بهتر بگوئیم اصولگرای اصلاح‌طلب بود، همین بود و هم آن، نه این بود و نه آن. این پیرو وفادار خط امام خمینی که نخست وزیر تحمیلی خمینی به خامنه‌ای در دومین دوره ریاست جمهوری بود (۱۱۸)، و ریاست دولت را در کشتارهای سال ۱۳۶۷ برعهده داشت، پس از یک دوره غیبت بیست ساله، آمده بود تا منادی «بازگشت به ارزشهای» صدر انقلاب گردد. در بیانیه انتخاباتی می‌گفت که هدف وی «استقرار یک جامعه ارزشی مبتنی بر آموزه‌های اسلام ناب محمدی (ص) و متکی بر اندیشه‌های حضرت امام خمینی» (۱۱۹) است. این جامعه باید به همت مستضعفان برقرار می‌شد که هم اصلاح‌گرد و هم اصولگرا: «مستضعفان این مطمئن‌ترین پایگاه برای ارزشهای برآمده از انقلاب اسلامی و آماده‌ترین قشر برای اصلاحگری و پایبندترین پشتوانه برای اصول و اصولگرایی صبورانه به گوشند که آیا فرزندان مصدرنشین‌شان همچنان به جایگاه عزیز آنان اقرار می‌کنند.» (۱۲۰)

ضمن استقلال این جامعه «در مقابل اجنبی»، «انرژی هسته‌ای» است و ضمن آزادی ایران ایستادگی «خرازی‌ها و باقری‌ها و باقری‌ها». راهکار دستیابی به این جامعه فعلیت بخشیدن به ظرفیتهای مغفول قانون اساسی است: «شاید کسانی تصور کنند عجله برای عملی کردن چنین نیت خیری استفاده از هر شیوه‌ای را مباح می‌کند، ولو این که شامل قانون شکنی‌های گسترده باشد... آیا فرصتهایی که تبعیت از قانون در اختیار قرار می‌دهد پیش از این مستهلک شده است که دست به این بازی خطرناک می‌زنیم. قانون اساسی ما برای رسیدن به همین اهداف دارای ظرفیتهای عظیمی است که همچنان می‌توانند به فعلیت برسند.» (۱۲۱)

حسن ختام بیانیه انتخاباتی موسوی نیز احترام به دولت قانونی جمهوری اسلامی است و طرح انتقادات به صورت دلسوزانه و نه فریبکارانه: «احترام دولت قانونی جمهوری اسلامی به دقت رعایت شود و انتقادات به صورت روشنگرانه، مستدل، دلسوزانه و نه با قصد فریب ارائه گردد.» (۱۲۲) در بیانیه نه کلامی از لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان به میان می‌آید، نه حرفی از اصلاح (و به طور اولی از تغییر) قانون اساسی. نه از لزوم نظارت داخلی و خارجی بر جریان انتخابات سخنی در میان است (۱۲۳) نه کوچکترین نشانه‌ای از نگرانی دربارهٔ مداخلات احتمالی «حزب پادگانی» و نه اشاره‌ای ولو تلویحی به تقلبات گسترده انتخابات نهم.

خلاصه کنیم. بیانیه انتخاباتی موسوی نه ربطی به جریان ۲ خرداد داشت نه پیوندی با اصلاح طلبی و اصلاح طلبان. (۱۲۴) بواقع اگر حضور کربوبی در رقابت انتخاباتی بیان شکست خاتمی و بی‌اعتمادی عمیق اصلاح طلبان نسبت به وی بود، حضور موسوی بازتاب ناتوانی اصلاح طلبان بود در ارائه کاندیدای مستقل خود. **بدینسان انتخابات دهم شاهد غیبت هم اصولگرایان بود و هم اصلاح طلبان، چرا که نه احمدی نژاد نماینده واقعی اصولگرایان بود، نه موسوی نماینده راستین اصلاح طلبان.** تمایز اصولگرا و اصلاح طلب رنگ باخته، صنفیندی جدیدی شکل گرفته بود که در یکسوی آن سربازان گمنام امام زمان در پشت سر احمدی نژاد صف کشیده بودند و در سوی دیگر مدافعان «دولت وحدت ملی». دسته نخست خود را مخالف یکربیع قرن نظام جمهوری اسلامی و منادی انقلاب سوم اسلامی معرفی می‌کرد که باید زایش حکومت اسلامی جدیدی را تحقق بخشد. دسته دوم نگران محو شدن پلورالیزم درونی نظام بود و حامی تداوم اقتدار «گارد قدیمی» نظام از اصولگرا گرفته تا اصلاح طلب. دسته اخیر جبهه‌ای غیررسمی را تشکیل می‌داد که در آن راست پراگماتیست لولای اتصال بخشی از راست سنتی و اصلاح طلبان شده بود. از اینجا بود که با شکاف در میان اصولگرایان و کاندیداتوری موسوی، خشم احمدی نژاد علیه رفسنجانی به صحنه تلویزیون کشید و پشتیبانان احمدی نژاد در شورای نگهبان و همهٔ ارکانهای رسمی و غیررسمی نظام آشکارا هرگونه بی‌طرفی سیاسی را در آستانه انتخابات کنار نهادند. نامهٔ مهدی کربوبی به شورای نگهبان پیرامون سلامت انتخابات یک ماه پیش از برگزاری انتخابات (سه شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۸۸ - ۱۷ آوریل ۲۰۰۹) (۱۲۵) و ابراز نگرانی میرحسین موسوی نسبت به تخلفات انتخاباتی در نامهٔ سرگشاده وی به رهبر در شب انتخابات (پنجشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۸۸ - ۱۱ ژوئن ۲۰۰۹) (۱۲۶) نشان از مداخله گسترده حزب پادگانی داشت. برخلاف بیانیه انتخاباتی، موسوی اکنون صراحتاً از مداخله سپاه و بسیج در انتخابات سخن می‌گفت: «شواهدی از مداخله تعدادی از فرماندهان و مسئولان سپاه و بسیج در انتخابات اصل گردیده است و به نظر می‌رسد این عمل در صورت صحت خبر علاوه بر نقض قوانین، شکاف بین فرماندهان و مسئولان رسمی و بدنه سالم و صادق نیروهای بسیج و سپاه را دامن می‌زند.» (۱۲۷)

جنگ قدرت جناحها که به ابتکار احمدی نژاد با مصاحبه‌های تلویزیونی در مقابل انتظار عمومی قرار گرفته بود می‌رفت تا با دخالت آشکار حزب پادگانی و تقلبات انتخاباتی به عرصهٔ خیابان کشیده شود.

۷- بن بست «جانه زنی در بالا» بدون «فشار از پایین»

سرانجام پیش بینی خانم زهرا رهنورد، همسر میرحسین موسوی به حقیقت پیوست: «اگر در آرا دستکاری شود، ایران به پا می‌خیزد.» (به نقل از راجر کوهن، ۱۱ ژوئن ۲۰۰۹). (۱۲۸) پیش از او نیز هاشمی رفسنجانی به رهبری نظام هشدار داده بود: «برای حل این مشکل و برای رفع فتنه‌های خطرناک و خاموش کردن آتشی که هم‌اکنون دودش در فضا قابل مشاهده

است. هرگونه که صلاح می‌دانید اقدام مؤثری بنماید و مانع شعله‌ور شدن این آتش در جریان انتخابات و پس از آن شوید.» (هاشمی رفسنجانی، ۹ ژوئن ۲۰۰۹ - ۱۹ خرداد ۱۳۸۸). (۱۲۹)

پیش بینی و هشدار سران جناحها و مقامات کشوری سنخیتی با ارزیابی‌های بی‌طرفانه تاریخی ندارد و غالباً معصومانه نیست. حاصل آن که اولین تجمع اعتراضی در واکنش به نتایج انتخابات در عصر فردای روز انتخابات یعنی شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ (۱۳ ژوئن ۲۰۰۹) در مقابل درب وزارت کشور به وقوع پیوست. در همین روز، مهدی کربوبی طی پیامی در اعتراض به نتیجه و روند انتخابات، نتایج اعلام شده از شمارش آرا را «فاقد مشروعیت» خواند و «به پیشگاه ملت شکایت برد» و اظهار داشت که «این تازه اول داستان است.» (۱۳۰) میرحسین موسوی نیز در اعتراض به نتایج انتخابات، اولین بیانیه خود را صادر کرد که در آن برخلاف بیانیه انتخاباتی «ملت» و نه «مستضعفان» مخاطب قرار گرفته بود و به مسئولان توصیه شده بود: «پیش از آن که دیر شود این روند را فوراً متوقف کنند و همگی به خط قانون و امانتداری از آرای ملت بازگردند و بدانند که خروج از عدالت مشروعیت زداست.» (۱۳۱) مع‌الوصف، «ملت» در این بیانیه به معنای کهن آن یعنی در پیوند با علایق دینی تعریف شده بود و به جای دعوت از جنبش یا نهضت ملی برای احقاق حق از «موج عقلانیت سبز» یاری طلبیده شده بود: «ما موج عقلانیت سبز را که بر گرفته از تعالیم دینی و علایق ملت ما به اهل بیت پیامبر (ص) است با تمامی شور ادامه می‌دهیم و با شورش دروغ که در کشور طغیان کرده و چهره آن را آلوده است مبارزه می‌کنیم.» (۱۳۲) تأکید بر «عقلانیت» موج سبز از این هراس برمی‌خیزد که «اما اجازه نخواهیم داد که حرکات ما شکل کور به خود بگیرد.» ما در ادامه بیشتر دربارهٔ مختصات و جایگاه «موج سبز» سخن خواهیم گفت، اما در اینجا لازم می‌دانیم دربارهٔ یک نکته مهم مکث کنیم.

در فصل پیش نشان دادیم که هم کربوبی و هم موسوی مدافع راهکار «جانه زنی در بالا» بودند. اما مسیر انتخابات و نتایج آن هر دوی آنها را به سوی اعمال «فشار از پایین» سوق داد. دلایل این تحول کدام بود؟ نخست آن که برخلاف انتخابات نهم، اصلاح طلبان مسئول کابینه، مجلس و شوراهای شهر و روستا نبودند بنابراین اعتراض علیه تقلبات انتخاباتی تف سربالا نبود، یعنی رئیس جمهور و وزیر کشور اصلاحات را زیر سؤال نمی‌برد. بواقع انتخابات نهم چرکنویس انتخابات دهم بود و به همان دلایلی که نتایج انتخابات دهم از جانب معترضین غیرمشروع نامیده شد، رئیس جمهور برآمده از انتخابات نهم نیز باید غیرمشروع تلقی می‌گردید. معهداً از آنجا که آقای محمد خاتمی این انتخابات را «سال‌مترین و بهترین انتخابات» خوانده بود، دهان معترضین دوخته بود. این مانع در انتخابات دهم وجود نداشت. به بیان دیگر، **عدم حضور اصلاح طلبان در کابینه شرایط را برای فشار از پایین مساعدتر ساخت.**

دوم آن که حزب پادگانی مصمم بود تا به پلورالیزم درونی نظام خاتمه دهد و به این اعتبار نیازی به انتخابات برای حل و فصل اختلافات درونی نمی‌دید. عروج الیگارشسی سپاه و بسیج با تغییر توازن قوای سیاسی، قواعد بازی تاکنونی برای مبادلات سیاسی را برهم زده بود و **راه جانه‌زنی در بالا را مسدود کرده بود.** حملات آشکار و خصمانه احمدی نژاد به رفسنجانی بمثابه مظهر «شرافیت» ۲۵ ساله نظام بیان این انسداد بود.

سومین و شاید مهمترین دلیل **ناتوانی ولی فقیه در ایفای نقش خود به عنوان میانجی و داور نهائی نظام بود.** مفسران سیاسی غالباً در توجیه رفتار غیرمدربرانه خامنه‌ای به نفوذ بیت وی بر تصمیمات رهبری، بالاخص فرزند ذکورش مجتبی که با محافل قدرت در سپاه و بسیج ارتباط تنگاتنگی دارد اشاره داشته‌اند. (۱۳۳) نزدیکی خامنه‌ای و بیت وی با سپاه و بسیج بر پایه منافع اقتصادی مشترک بالاخص سهم‌بری از اجاره‌بهای نفتی تقویت شده است. غارت و چپاول درآمد هنگفت نفتی طی چهار سال نخست ریاست جمهوری احمدی نژاد چندان عظیم بود که ویرانگری ناشی از آن در تاریخ اقتصادی ایران با تاراجهای دوران مغول قابل قیاس خواهد بود. کوچکترین رقم آن خروج ۱۸٫۵ میلیارد دلار از ایران به سوی ترکیه است که تاکنون بجز انتساب آن به شخصی به نام اسماعیل صفاریان نصب هیچ اطلاع دیگری از جانب مقامات دولتی دربارهٔ پرونده این کهریزک مالی

ارائه نشده است. (۱۳۴) با این چپاولگری عظیم مقامات کشوری آینده خود را بیمه کرده‌اند.

بی‌گمان چهار برابر شدن درآمدهای نفتی، جایجائی بوش با اوپاما (۱۳۵)، افزایش اقتدار ایران در سطح منطقه و چشم‌انداز دستیابی به نیروی هسته‌ای در دامن زدن به نخوت و تکبر خامنه‌ای و سایر رهبران نظام بی‌تأثیر نبود. پیشتر در برهه نخستین شوک نفتی در سال ۱۹۷۳ شاهد بیداری روح امپراطوری و «شاه شاهان» در محمدرضا شاه پهلوی بودیم. جهش بی‌سابقه درآمدهای نفتی در سالهای اخیر در میان حاکمان نظام سودای «امپراطوری اسلامی» را بیدار کرد. بی‌سبب نیست که احمدی‌نژاد در واکنش به تظاهرات میلیونی مردم در اعتراض به نتایج انتخابات به تاریخ دوشنبه ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ (۱۵ ژوئن ۲۰۰۹)، آنان را «خس و خاشاک» نامید و رهبر نظام در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ (۱۹ ژوئن ۲۰۰۹) آنان را آشکارا به سرکوب تهدید کرد. تبریک خامنه‌ای به احمدی‌نژاد به عنوان فاتح انتخابات در فردای روز انتخابات و حمایت بی‌قید و شرط وی از صحت انتخابات در خطبه نماز جمعه ۲۹ خرداد، هرگونه نقش فراجحای را از «ولی فقیه» سلب کرد.

این امر البته صرفاً محصول بی‌تدبیری، کینه توزی و خودبزرگ‌بینی افراطی رهبر نبود بلکه اساساً حاصل توافقی بود که فیما بین رهبر و حزب پادگانی برای خاموش کردن جنبش اصلاحات پس از ۲ خرداد ۱۳۷۶ برقرار شده بود. همان سردارانی که در نامه سرگشاده به محمد خاتمی خود را حافظ نظام نامیده، رئیس جمهور وقت را به متابعت از رهبری فرا می‌خواندند، و بی‌پروا با اشغال فرودگاه امام خمینی و عزل وزیر راه و ترابری ناتوانی کابینه اصلاحات را در معرض انظار جهانیان قرار می‌دادند (۱۳۶)، اکنون رهبر را به گروگان گرفته بودند.

پیام رهبر روشن بود: نتایج انتخابات و کابینه احمدی‌نژاد را بپذیرید؛ در این خصوص بده و بستان سیاسی در کار نیست. حالا دیگر برای تداوم چانه‌زنی در بالا ریش سفیدی کفایت نمی‌کند. فشار از پایین یگانه‌ضامن چانه‌زنی در بالا بود. آری، شعله‌های آتش نمایان بود.

۸- کشیده شدن جنگ قدرت به خیابانها و اقشار میانه شهری

در مقدمه نوشتار حاضر گفتیم که برای درک یک جنبش باید خصوصیات و ویژگیهای دولت حاکم را بازشناخت. در فصل نخست دربارهٔ وجوه تمایز جمهوری اسلامی از سلطنت محمدرضاشاهی مکث کردیم و بالاخص بر مغشوش بودن مرزهای دولت و جامعه در جمهوری اسلامی به مثابه «جباریت بی‌چهره» تأکید بعمل آوردیم که در آن هر فردی به شیوهٔ خود هم قربانی و هم حامی نظام است. برخلاف استبداد کلاسیک، در این نوع جباریت صفوف حاکمین و محکومین، موافقین و مخالفین، دولت و مردم بروشنی از یکدیگر قابل تفکیک نیست. یا به تعبیری دیگر جمهوری اسلامی علیرغم برخورداری از یک کانون مقتدر، از سازمانی مشابه یک شرکت سهامی برخوردار است که در آن سهامداران کوچک هم در نقش «مردم» ظاهر می‌شوند هم در نقش رکنی از «قدرت»؛ «ملت با «زرنگی» خود را همساز نشان می‌دهد و با «زرنگی» ناسازگاری کرده و به رژیم ضربه می‌زند. این ملت هم تو را عصبانی می‌کند، هم به ستایش وامی‌دارد؛ هم می‌گریاند، هم می‌خنداند.» (۱۳۷)

رقابتها و تعارضات جناحهای مختلف قدرت عموماً به صورت رویارویی بخشهای گوناگون مردم بروز می‌یابد. ساختارها و نهادهای قدرت موازی نیز این آمیزش دولت - جنبش را مدام بازتولید می‌کند، بطوری که جناحهای مختلف نظام در عین حال که خود را پاسدار نظام می‌دانند، هر یک مدعی نمایندگی بلامنازع و مشروع مخالفت با نظام نیز می‌باشد. منازعات درونی نظام که «اختلاف خانوادگی» نامیده می‌شود، ثمرهٔ چنین ساختاریست: «ماجرای ما، هرچقدر تلخ، یک اختلاف خانوادگی است که اگر خامی کنیم و بیگانگان را در آن دخالت دهیم به زودی پشیمان خواهیم شد.» (میرحسین موسوی، ۱۰ تیرماه ۱۳۸۸ - ۱ ژوئیه ۲۰۰۹). (۱۳۸) معهداً همانطوری که در فصول پیشین مقاله حاضر نشان دادیم، اگرچه جنگ هابیل و قابیل داستان همیشگی جمهوری اسلامی بوده است، اما «حوادث پس از انتخابات نشان داد که تضاد و اختلاف در میان این جناح‌ها به حدی رسیده که با ریش سفیدی و میانجی‌گری حل شدنی نیستند.» (حسین بشیریه، چهارشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۸۸). (۱۳۹)

اکنون مردم در خیابانها بودند، خشمگین از تقلبات گسترده انتخاباتی و سوگوار جوانانشان که از فردای اعلام نتایج انتخاباتی در دانشگاه‌ها به اعتراض برخاسته بودند و پنج تن از آنان به شهادت رسیده بودند: موبینا احترامی، محسن ایمانی، فاطمه براتی، کسرا شرفی و کامبیز شعاعی. (۱۴۰) ۲۵ خرداد ماه بود و صدها هزار تن در شمال و مرکز تهران گردهم آمده بودند. جنب و جوش اعتراضی نه فقط در پایتخت سیاسی کشور بلکه در سه پایتخت مذهبی کشور یعنی قم، مشهد و اصفهان نیز مشهود بود و کمابیش در برخی شهرهای دیگر همچون شیراز و کرمانشاه. شرکت‌کنندگان عمدتاً از اقشار متوسط مدرن و نیمه مدرن شهری برخاسته بودند که آرای خود را در صندوق‌های موسوی و کروبی واریز کرده بودند و اکنون جویای آن بودند که رأیشان کجاست؟



هر دو کاندیدا نیز خواهان ابطال انتخابات و تجدید آن بودند. محسن رضائی، اما، علیرغم تأکید بر عدم صحت انتخابات و تخلفات انتخاباتی، شعار ابطال انتخابات را پیش نکشید. بیانیه شمارهٔ ۵ موسوی (شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ - ۲۰ ژوئن ۲۰۰۹) همچنین خواستار تشکیل هیئتی بی‌طرف و مورد «اعتماد ملی» بود تا به شکایات رسیدگی کند، شکایاتی که رؤسوس در نامهٔ وی به شورای نگهبان تشریح شده بود. (۱۴۱) اما چانه‌زنی دربارهٔ ترکیب این هیأت بالاخص در فاصله سوم تا هفتم تیرماه ۱۳۸۸ منوط به فشار از پایین بود. پس موسوی و کروبی هر دو در تظاهرات ۲۵ خرداد شخصاً شرکت کردند، اما تلاش کردند تا جمعیت پس از طی نیمی از راه تا میدان آزادی «سکوت سبز» را رعایت کند و شعاری ندهد. مع الوصف همین جمعیت آرام و مسالمت‌آمیز به هنگام پراکندگی در تیررس گلوله‌هائی قرار گرفت که از پشت بامها شلیک می‌شد.

از تعداد کشته شدگان این روز اطلاع دقیقی در دست نیست، اما بنا بر گزارش روزنامهٔ **فیگارو** به نقل از برخی پزشکان ایرانی که شاهد جنایات «دوشنبه سیاه» بودند، این رقم متجاوز از ۹۲ تن بوده است. (۱۴۲) کشتارها و بازداشتها موجب خشم و انزجار و نیز اعتراضات بسیاری از جمله در طیف اصولگرایان منتقد دولت شد. در میان این واکنشها، بالاخص باید از اعلامیهٔ منتظری یاد کنیم چرا که حاوی پیامی ویژه بود. این اعلامیه ضمن تسلیت به «آحاد داغ‌دیده ملت»، روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه (۲۷، ۲۸، ۲۹ خرداد) را روزهای عزای عمومی اعلام می‌کرد تا شاید این فرصت سه روزه امکان تنفسی برای دستیابی به تفاهم و توافقی در میان سران نظام فراهم آورد و از مسیر بی‌بازگشتی که برای نظام با ریختن خون مردم آغاز می‌شد جلوگیری کند: «هرگونه مقاومت در این راستا به خصوص ضرب و شتم و کشتار ملت را مصداق بارز مخالفت با اصول اساسی اسلام مبنی بر حاکمیت ملت در سرنوشت خود دانسته و حرام شرعی اعلام می‌کنم.» (۱۴۳)

البته عزای عمومی اعلام نشد، اما پس از این مداخله، برخی از آیات عظام، مجمع روحانیون مبارز، جبهه مشارکت اسلامی و مجاهدین انقلاب اسلامی خواستار ابطال انتخابات شدند و علی لاریجانی، رئیس مجلس، به انتقاد از شیخون به دانشگاه، کشتار و زندانی کردن دانشجویان پرداخت. اوج‌گیری دم‌افزون اعتراضات به نتایج انتخابات و خطر کان لم یکن شدن آن ولی فقیه را ناگزیر از مداخله ساخت. نماز جمعه میعادگاه برخورد رهبری با مردمی بود که برای ابطال انتخابات به خیابان آمده بودند.

پیشتر گفتیم که ولی فقیه چندان خود را وامدار بسیج و سپاه می‌دانست که از ایفای نقش داور و فراخوانی ناتوان بود. عدم حضور کاندیداهای رقیب باستانهای محسن رضائی، و غیبت رفسنجانی، خاتمی و بسیاری از روحانیان بلندپایه نظام در نماز جمعه ۲۹ خرداد گویای «انزوای» رهبری در میان گارد قدیمی نظام بود. خطبه ولی فقیه که قرار بود به «لشکرکشی و زورآزمایی‌های خیابانی» پایان بخشد، نقطه عطفی در مناسبات مردم با ولی فقیه شد. تأیید انتخابات و صدور فتوای سرکوب معترضین در آن گفتار سست و بی‌مایه پیش‌درآمد حضور پلیس‌های مجهز به یونیفورم و کلاه خود، باتون و بعضاً کلانسیکوف در فردای آن روز در خیابانهای تهران بود. حضور یا غیبت مردم سرنوشت این هل المبارز طلبیدن را تعیین می‌کرد و مردم پاسخ دادند: تظاهراتی عظیم که مرکزش «انقلاب» بود و مقصدش «آزادی» و شعار مکررش: «مرگ بر دیکتاتور»!

با این نافرمانی مدنی مردم اعلام می‌کردند که زین پس آرای خود را نه از طریق صندوقهای رأی بلکه مستقیماً در خیابانها بیان خواهند کرد تا از دستبرد وزارت کشور و شورای نگهبان در امان ماند و حتی ضرغامی نیز نتواند از جعبه شعبده‌بازی صدا و سیما نام احمدی‌نژاد را مگر برای لعن شدن بیرون بکشد. بدینسان **سیاست ایران ناظر تولد قدرت تازه‌ای بود: قدرت خیابان**. اکنون هم موسوی و هم کربوبی خاطر جمع بودند که در زورآزمایی با حزب پادگانی می‌توانند بر این نیرو تکیه کنند. منشأ این نیرو کدام بود؟ «این‌ها بیشتر از قشرهای طبقه متوسط مدرن و نیمه مدرن می‌آمدند که در جریان انتخابات به موسوی رأی داده بودند: آموزگاران، دانشگاهیان، فن سالاران، روشنفکران عرفی، پرستاران، صاحبان شغل‌های آزاد و نوکیسگان. همچنین آن پاره از بازاریان، کسبه، روحانیان، کارمندان، دانش‌آموختگان و روشنفکران دینی و بخشی از «آرای خاموش»ی که کربوبی را مشکل‌گشای نظام بحران‌زده می‌دانستند. حضور گسترده زنان در راهپیمایی چشمگیر بود و نیز بی‌حضور گسترده کارگران و تهی‌دستان» (ناصر مهاجر، بهار ۱۳۸۸، ص ۴۳، ۱۴۴).

آن‌چه به نقل از ناصر مهاجر آوردم در عین حال پاسخی است به پرسش دوم نشریه آرش: «ترکیب طبقاتی جنبش کنونی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟» اگرچه می‌توان با تسامح از مفهوم «طبقه متوسط» برای توصیف واقعیت جامع‌شناسانه مجموعه گروه‌های اجتماعی مزبور استفاده کرد، اما نباید تنوع، ناهمگونی و موقعیت بعضاً متضاد لایه‌های اجتماعی گوناگون را که تحت عنوان «طبقه متوسط» گرد هم آمده‌اند را از نظر دور داشت. برای شناخت این تمایزات تصریح مقدماتی معنائی که از طبقه مستفاد می‌کنیم ضروری به نظر می‌رسد.

برخلاف یک باور رایج، مفهوم طبقه و مبارزه طبقاتی نه بوسیله مارکس بلکه توسط مورخین فرانسوی دوره احیای سلطنت بالاحص گیزو (Guizot)، تی‌یری (Thierry) و مینه (Mignet) وارد مطالعات تاریخی و سپس جامعه‌شناسی شد. این مورخین نه انقلابی که بعضاً همچون گیزو محافظه‌کار بودند. (۱۴۵) اقتصاددانان کلاسیک بالاحص آدام اسمیت، ریکاردو و سیسمنوندی نیز آناتومی اقتصادی طبقات را پیش از مارکس تشریح کرده بودند. مارکس در نامه‌ای به ژوزف ویدمیر (مارکس، ۱۸۵۲) (۱۴۶) این حقیقت را خاطر نشان می‌کند و سهم خود را تنها در بسط این مفهوم به مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی تا برقراری حاکمیت طبقه کارگر و امحای طبقات می‌داند. اثر جاودانه گئورگی پلخانف تحت عنوان **تکامل نظریه مونیستی تاریخ** (۱۴۷) با رجوع به آثار مورخین فرانسوی نامبرده، منابع فکری و شواهد تاریخی ایده تقسیم جامعه به طبقات را در گذار از اشرافیت زمیندار به بورژوازی صنعتی در انگلستان و فرانسه مستند می‌سازد.

مورخین و اقتصاددانان قرن هیجدهم و نوزدهم از طبقه در مفهوم مدرن یا **اقتصادی** کلمه استفاده کردند که از مفهوم سنتی یا **سیاسی - قضائی** آن متمایز گشت. در کلیه جوامع پیشاسرمایه‌داری، تفکیک جامعه به طبقات در معنای اقتصادی کلمه، اگر نگوئیم غیرممکن، لاقلاً دشوار است. مقولات اجتماعی نظیر «کاست» (Caste)، و «رسته» (Estate)، «صنوف» (Guilds) و کورپوراسیونها در توصیف واقعیات گروه‌بندیهای اجتماعی پیشاسرمایه‌داری اهمیت بسزائی می‌یابند. بدین اعتبار نیز حتی در جامعه ایران امروز نیز نباید اهمیت مفهوم «کاست» را در تحلیل روحانیت و یا

محافل حاکم نادیده گرفت (رجوع کنید به بیژن جزنی، ۱۳۵۷) (۱۴۸)؛ مهرداد باباعلی، شهریور ۱۳۵۸ (۱۴۹)، دی ماه ۱۳۵۸ (۱۵۰)، بهار ۱۳۷۸ (۱۵۱). آن‌چه به مفهوم مدرن طبقه قدرت تحلیلی ویژه‌ای می‌بخشد، تعمیم یافتن مناسبات کالائی - پولی در جامعه سرمایه‌داری است. مارکس در تعریف خود از طبقات اجتماعی مناسبات با تملک وسایل تولید و نوع سهم‌بری از محصول اجتماعی یا منابع درآمد را اساسی می‌پندارد. منظور از منابع درآمد عبارتست از سه شکل اصلی سهم‌بری از محصول اجتماعی یعنی مزد، سود، و اجاره‌بهای زمین. (۱۵۲) منابع درآمد را نباید با سطح درآمد اشتباه گرفت. برخی از جامعه‌شناسان نظیر ماکس وبر بر نابرابری **میزان** درآمدها بعنوان ملاک تقسیم جامعه به طبقات یاد کرده‌اند. اما از دیدگاه مارکس **منابع** درآمد که منبعث از مناسبات با مالکیت بر وسایل تولید است عامل اصلی تمایزات طبقاتی است و تفاوت میزان درآمدها تنها بر پایه این تمایز بنیادین جایگاه خود را در تفکیک اقشار یک طبقه معین پیدا می‌کند. بدین اعتبار طبقه کارگر که فاقد وسایل تولید بوده، بلحاظ اقتصادی ناگزیر از فروش نیروی کار خود است، در ازای بازتولید نیروی کار خود **دستمزد** دریافت می‌کند. طبقه بورژوا صاحب وسایل تولید (ماشین‌آلات، کارخانه‌ها و غیره) بوده با به استخدام درآوردن نیروی کار قادر به اخذ اضافه ارزش یا **سود** است. سرانجام زمینداران با تملک زمین از **رانت ارضی** بهره‌مند می‌شوند. در آنجا که زمین ملی می‌شود، اجاره‌بهای ناشی از حق مالکیت انحصاری بر زمین (یا اجاره‌بهای مطلق Absolute rent) حذف شده و تنها اجاره‌بهای تفاضلی (Differential rent) که حاصل بهره‌برداری تجاری و صنعتی از زمین است تداوم می‌یابد و بدین اعتبار این گروه اجتماعی به قشری از اقشار بورژوازی تحول می‌یابد.

در دوران مارکس البته هنوز تفکیک مدیران بنگاه‌ها از صاحبان سرمایه به دلیل مرحله جنینی پیدایش شرکتهای سهامی معظم تکامل نیافته بود. بعلاوه در آن مقطع و حتی تا اواخر قرن بیستم سرمایه اساساً در چهره مادی و ملموس (material) خود یعنی ابزار تولید، مواد اولیه، بنای کارخانه و غیره تجسم می‌یافت و سرمایه غیرمادی (immaterial) نظیر حق اشتها (مارک تجاری)، یا سرمایه اطلاعاتی به عنوان سرمایه به تصور در نمی‌آمد. در **کاپیتال** مارکس، اثری از انباشت این نوع سرمایه نمی‌توان سراغ گرفت. طبعاً به موازات تحول در تولید و مبادله، هزینه‌های معاهداتی (Transaction costs) نیز رشد کمی و کیفی شگرفی یافت. گسترش فعالیت‌های خدماتی بالاحص در حوزه آموزش و پرورش، بهداشت، امور حقوقی و قضائی و فرهنگی نیز حوزه‌های نخستین تقسیم کار به «مولد» و «غیرمولد» را منسوخ کرد. ملحوظ داشتن مجموعه این تحولات مستلزم نوسازی مداوم آن مفاهیم بنیادینی است که بالاحص پس از انقلاب صنعتی در قرن نوزدهم با به عرصه وجود نهاد. مفهوم طبقه نیز از این دایره مستثنی نیست.

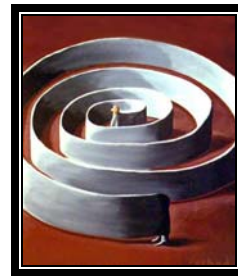
تعریف لنین از طبقه در «ابتکار عظیم» (لنین، ۱۹۱۹) مفهوم مارکسیستی طبقه را با واقعیات اوایل قرن بیستم تطبیق می‌داد: «طبقات به گروه‌های بزرگی از افراد اطلاق می‌گردد که برحسب جای خود در سیستم تاریخاً معین تولید اجتماعی، برحسب مناسبات خود (که اغلب به صورت قوانین تثبیت و تنظیم گردیده است) با وسائل تولید، برحسب نقش خود در سازمان اجتماعی کار و بنابراین برحسب شیوه‌های دریافت و میزان آن سهمی از ثروت اجتماعی که در اختیار دارند از یکدیگر متمایزند. طبقات آن چنان گروه‌هایی از افراد هستند که از بین آنها یک گروه می‌تواند، بعلت تمایزی که بین جای آنها در یک رژیم معین اقتصاد اجتماعی وجود دارد، کار گروه دیگر را به تصاحب خود درآورد.» (۱۵۳) در این تعریف علاوه بر دو معیار «مناسبات با وسایل تولید» و «شیوه‌های دریافت و میزان سهم از ثروت اجتماعی»، از معیار سومی نیز یاد می‌شود که عبارتست از نقش گروه‌های اجتماعی در سازمان اجتماعی کار. این امر از حیث نقش سلسله مراتب (هیرارشی) دستگاه قدرت در بنگاه‌های انتفاعی اهمیت می‌یابد. تمایز مدیران از کارگران و نیز تفاوت فورمن‌ها و کارگران تکنیکی با کارگران ساده و غیرماهر بدون توجه به سلسله مراتب مزبور غیرقابل فهم است. تغییرات سرمایه‌داری در نیمه دوم قرن بیستم و نیاز به اندازه‌گیری کمی گروه‌بندیهای گوناگون حرفه‌ای اجتماعی موجب باز شدن مجدد بحث

پیرامون مفهوم طبقه بوده است. فصل دوم کتاب سهراب بهداد و فرهاد نعمانی تحت عنوان **طبقه و کار در ایران بعد از انقلاب** (چاپ نخست به زبان انگلیسی ۲۰۰۶، صص ۳۲-۱۲؛ ترجمه فارسی ۱۳۸۷) (۱۳۴) چکیده‌ای از این مباحثات را بدست می‌دهد. یکی از مطرح‌ترین تعاریف نومارکسیستی طبقه از جانب اریک اولین رایت (Erik Olin Wright) ارائه شده است (رایت، ۱۹۸۵) (۱۵۵)، ۱۹۹۷ (۱۵۶)) که تا حدودی مبنای محاسبات آماری طبقات اجتماعی در ایران از جانب بهداد و نعمانی بوده است. (۱۵۷) در تعریف رایت، طبقه برپایه سه معیار خصلت‌بندی می‌شود که عبارتند از: (۱) مناسبات با مالکیت بر وسایل تولید، (۲) سازمان اجتماعی کار؛ (۳) مهارت/صلاحیت.

تفاوت تعریف رایت با تعریف نلین در معیار سوم یعنی «مهارت/صلاحیت» نهفته است که در توضیح جایگاه مدیران، پزشکان، مهندسیین، وکلا، هنرمندان، و دیگر فن‌سالاران بعنوان «طبقه متوسط» کلیدی می‌باشد. از نظر رایت، این گروه‌های حرفه‌ای/اجتماعی از آنجا که صاحب وسایل تولید نیستند، از زمره طبقه بورژوا محسوب نمی‌شوند اما به دلیل برخورداری از مهارت و تخصص ویژه از نوعی «رانت وفاداری» (Loyalty Rent) بهره‌مند می‌گردند که از تخصیص بخشی از سود سرمایه تحصیل می‌شود. از این حیث، آنان را نمی‌توان بخشی از طبقه کارگر به حساب آورد.

با چنین تعبیری از طبقه، بازگردیم به ترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان در تظاهرات خیابانی ۲۵ و ۳۰ خرداد. در میان شرکت‌کنندگان مقدمتاً باید سه گروه شغلی را از یکدیگر بازشناخت: (۱) دانش‌آموزان و دانشجویان که هنوز وارد بازار کار نشده‌اند؛ (۲) دیپلمه‌ها و دانش‌آموختگان بیکار که در دوره انتقال از تحصیل به اشتغال یا ورود به بازار کار به سر می‌برند؛ (۳) شاغلین. به باور این قلم، گروه‌های اول و دوم که عمدتاً دربرگیرنده جوانان پانزده تا سی ساله است، پای ثابت یا هسته فعال اعتراضات خیابانی می‌باشند. اما بدون پیوستن گروه سوم یعنی شاغلین در تظاهرات ۲۵ خرداد و ۳۰ خرداد، این اعتراضات خیابانی نمی‌توانست ابعاد عظیم توده‌ای یابد.

در نقل قول فوق‌الذکر، ناصر مهاجر بدقت ترکیب اجتماعی گروه سوم را یادآور می‌شود. لایه‌های اجتماعی مورد استناد وی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: (۱) معلمان، پرستاران، و دیگر کارکنان تکنیکی؛ (۲) اساتید،



وکلا و حقوقدانان، پزشکان، هنرمندان، روزنامه‌نگاران، نویسندگان و دیگر روشنفکران عرفی اهل قلم، و مدیران یا صاحبین مهارت/صلاحیت؛ (۳) صاحبان شغل‌های آزاد و نوکیسگان. با پیروی از تعریف رایت درباره طبقه، دو گروه (۱) و (۲) را باید «طبقه متوسط» به حساب آورد، هرچند که گروه اول بلحاظ سطح درآمد و منزلت اجتماعی در مرتبه پائین‌تری از گروه دوم قرار دارد. اما گروه (۳) از زمره بورژوازی کوچک و متوسط است.

علیرغم تمامی ابهامات و دشواریهای ذاتی هر نوع تلاش برای تقسیم‌بندی گروه‌های اجتماعی به طبقات که طبعاً تعریف رایت نیز از آن مستثنی نیست، مفهوم «طبقه متوسط مدرن» در فهم بهتر نیروهای محرکه اعتراضات خیابانی اخیر ایران راهگشاست. اگر جوانان ۳۰-۱۵ ساله یعنی دانشجویان و دانش‌آموختگان بیکار هسته سفت یا پای ثابت اعتراضات را تشکیل می‌دهند، طبقه متوسط مدرن بالاخص صاحبین مهارت/صلاحیت که از جانب جناح‌های قدرت «نخبگان کشور» نامیده می‌شوند، رهبری فکری - ایدئولوژیک این نیروی اجتماعی را بعهده دارند. نگاهی به درجه سازمان یافتگی اقشار مختلف این طبقه موضوع را روشن می‌کند. کانون

نویسندگان در داخل و خارج از کشور، کانون وکلا و حقوقدانان، سازمان نظام پزشکی در داخل و انواع مجامع پزشکیان و داروسازان در خارج از کشور، تجمعات گوناگون اساتید دانشگاه‌ها در خارج و داخل کشور، جمعیت روزنامه‌نگاران و وبلاگ‌نویسان در داخل و خارج از کشور، انجمن‌ها و جمعیت‌های مهندسیین و فارغ‌التحصیلان در داخل کشور از زمره نهادهای مدنی این طبقه به حساب می‌آیند. صیغه مدرن یا متجدد این طبقه نه تنها از کاردانی، تخصص و مهارتش در بهره‌گیری از دانش و فن‌آوری معاصر منجمله اینترنت نشأت می‌گیرد، بلکه این آن طبقه‌ایست که در معنای اخص کلمه نماینده عرف و زندگی روزمره عرفی در تقابل با شرع و آموزه‌های مذهبی‌ست. فرهنگ جدید بهداشت عامه (پزشکان)، نظام جدید آموزشی (دانشگاهیان)، قوانین مدنی و عرفی (وکلا و حقوقدانان)، گردش آزاد اطلاعات (روزنامه‌نگاران و وبلاگ‌نویسان)، آزادی خلاقیت و ابداع فکری و هنری (روشنفکران عرفی و هنرمندان) فی‌نفسه با دستگاه روحانی و اقتدار آن در سپهر عمومی (Public sphere) در تعارض است.

کمتر از یک دهه پس از انقلاب بهمن وقت لازم بود تا سران نظام جمهوری اسلامی دریابند که اداره سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یک جامعه مدرن بدون تخصص و کاردانی و به اتکای تقوی ناشدنی‌ست. مرور ایام بر نفوذ فرهنگی - ایدئولوژیک طبقه متوسط چندان افزود که شریعتمداران حاکم و اعقابشان به تدریج آنان را به الگو و سرمشق رفتاری خود برگزیدند، و به تقلید از ایشان یکدیگر را «مهندس» و «دکتر» خطاب کردند. امروزه نیز یک دوجین حزب سیاسی در داخل و خارج از کشور برای احراز نمایندگی سیاسی این طبقه به رقابت با یکدیگر مشغولند. از عالیجناب خاکستری و سفرایش در خارج از کشور گرفته تا حزب کارگزاران، جبهه سبز امید و احزاب اصلاح‌طلب در داخل، و از طرفداران حزب مشروطه سلطنتی داریوش همایون گرفته تا جناح‌های راست و چپ سازمان فدائیان اکثریت در خارج از کشور تلاش می‌کنند تا به حزب «نخبگان» کشور مبدل شوند.

بنابراین طبقه مزبور از توانایی دادوستد، چانه‌زنی، رشوه‌دهی و رشوه‌ستانی فراوانی با نظام حاکم برخوردار است، توانایی که به مراتب بیش از طبقه بورژوا ایران است. دقیقتر بگوئیم، اگر از اوایل دهه شصت میلادی با اتکای هرچه بیشتر دولت به درآمد نفتی بجای مالیات، طبقه بورژوا به مقام چاکری و آستانبوسی دولت تنزل یافت و شخصیت و هویت مستقل خود را از دست داد، طبقه متوسط با پاسخگویی به نیاز دولت برای بهره‌برداری از مهارت و کاردانی به سوگی دولت مبدل شد. امروزه نیز طبقه متوسط محرومترین گروه اجتماعی جامعه نیست، بالعکس آن طبقه‌ایست که علیرغم تعارض شیوه عرفی حیاتش با ارزشها و سنن مذهبی، و ضمن محرومیت از قدرت سیاسی بیشترین توانایی چانه‌زنی را در میان «سهامداران کوچک» نظام داراست.

صحبت از یک طبقه بدون سخن گفتن از فرهنگ یا شعور سیاسی - طبقاتی‌ش نادقیق و ناکامل است (لوکاج، ۱۵۸) ۱۹۲۳؛ پولانتزاس، ۱۹۷۱) (۱۵۹)). پس به سه مؤلفه اصلی شعور اجتماعی طبقه متوسط می‌پردازم:

الف) مخالفت با انقلاب و طرفداری از اصلاحات

طبقه متوسط ایران تا پیش از وقوع انقلاب بهمن دیدگاه روشنی درباره پرسش «انقلاب یا اصلاح» نداشت؛ بعضاً حتی نسبت به اندیشه‌های انقلابی تمایل مثبت نشان می‌داد. اما پس از انقلاب یکسره متقاعد شد که باید با اندیشه انقلاب ضدیت ورزد و از اصلاحات بالاخص از نوع قطره چکانی و تدریجی دفاع کند. این ضدیت بظاهر از موضع مخالفت با خشونت و خونریزی صورت می‌گیرد، اما انقلابات بدون خشونت یا کم خشونت در تاریخ کم نبوده‌اند، از جمله انقلاب بهمن که با خونریزی بسیار توأم نبود، حال آن که بروز خشونت‌ها پس از انقلاب حادث شد.

اگرچه انقلاب همواره با خشونت توأم نیست اما متضمن دگرگونی نظام سیاسی و اجتماعی‌ست و بنابراین بنا به قاعده ثمره قطب‌بندی (پولاریزاسیون) اجتماع‌یست. علت اصلی مخالفت طبقه متوسط با انقلاب نیز از همینجاست، چرا که چنین قطب‌بندی در یک جامعه سرمایه‌داری نظیر دوره انقلاب بهمن نه فقط اقتدار سلطان یا ولی فقیه را بزیر می‌کشد بلکه با برآمد انبوه کارگران و تهیدستان نظم سرمایه را به مخاطره می‌افکند. بنابراین اجتناب از «افراط‌گری»، رعایت اعتدال در تقابل با نظام

اسلامی را ایجاد می کند تا از «دفع فاسد به افسد» پرهیز شود. گرایش غالب در میان طبقه متوسط دستیابی به نوعی تفاهم با جناحهایی از قدرت به منظور «تغییر» تدریجی یا «تحول» به سوی نوعی سکولاریسم نیم‌بند یا نرم است که اگرچه با جدائی کامل دین از دولت فاصله دارد اما با رعایت برخی از آزادیهای مدنی و حد معینی از پلورالیزم سیاسی امکان تنفس این طبقه و اعمال نفوذ آن را بر قدرت سیاسی فراهم آورد. آلرژئی نسبت به واژه انقلاب چندان است که حتی رادیکالترین گرایشات وابسته به این طبقه، تغییر قانون اساسی جمهوری اسلامی یا برچیدن کل نظام را با واژه کشار و نامفهوم «اصلاحات ساختار شکن» توصیف می کند. به یک کلام، «تغییر» و «تحول» مقبول است؛ «ساختار شکنی» در محدوده اصلاح طلبی اگرچه مقبول نیست، قابل تحمل است و حال آن که «انقلاب» خط قرمز است و سخن گفتن از آن عین طرفداری از استبداد و حتی بدتر از استبداد حاکم است.

ب) ناسیونالیزم ایرانی

برخلاف دعوی رایج، طبقه متوسط مدرن ایران قبل از آن که خود را شهروند ایران بداند، ملی گرا می داند یعنی به ایران نه به مثابه یک واقعیت سیاسی بلکه به عنوان یک هویت فرهنگی می نگرد. به یک معنی «هویت ایرانی» نوعی بدیل «هویت اسلامی» محسوب می شود، بدیلی که اگرچه با هویت اسلامی به رقابت می پردازد، اما از دستیابی به نوعی آشتی با هویت اسلامی در محدوده یک سکولاریسم نرم یا قطره چکانی استقبال می نماید. طبقه متوسط همچنین خود را وارث فرهنگ امپراطوری باستان ایران می داند و خواهان اعتبار بخشیدن به اقتدار ایران در سطح منطقه است. عنصر ناسیونالیزم در فرهنگ طبقه متوسط ایران قویتر از مردم سالاری و جمهوری خواهی عمل می کند.

ج) گرایش به غرب

طبقه متوسط مدرن ایران عمیقاً غرب گراست، چرا که فرهنگ، تخصص و مهارت خود را مدیون آموزش و تعامل فرهنگی با غرب است. اگرچه کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی حکومت دکتر مصدق غرور ملی این طبقه را جریحه دار ساخت، اما تجربه نظام جمهوری اسلامی هرچه بیشتر این طبقه را به سوی نزدیکی با غرب سوق داد. میزان تأثیرپذیری این گروه اجتماعی از غرب بویژه در نقش رادیوی صدای آمریکا (VOA) در شکل دهی به افکار عمومی مشهود است. شیفتگی طبقه متوسط ایران نسبت به ایالات متحده آمریکا تنها از علاقه این طبقه به تجدد ناشی نمی شود بلکه از حس احترام وی به امپراطوری مقتدر جهان نشأت می گیرد که به گمان آنان بدون توافق وی تغییرات و جابجائی های مهم منطقه ای از جمله در ایران امکان پذیر نیست.

برآیند این سه مؤلفه اندیشه راهبردی اعمال نفوذ بر نظام جمهوری اسلامی برای دستیابی به امتیازات سیاسی است تا در کنار هویت اسلامی به هویت ایرانی و عرفی میدان داده شود و جمهوری اسلامی ضمن احترام به کونوانسیون های بین المللی و اعلامیه جهانی حقوق بشر به سوی تفاهم با غرب جهت گیری کند و به رژیم متعارف تبدیل شود.

همان طوری که پیشتر خاطرنشان شدیم، جوانان ۳۰-۱۵ ساله را باید از طبقه متوسط مدرن شهری به معنای اخص کلمه تفکیک کرد. دانشجویان و دانش آموختگان بیکار از پرشمارترین گروه های این جوانانند که پای ثابت اعتراضات خیابانی را تشکیل داده، بیشترین شهدا را تقدیم آن کرده اند. در اینجا لازم است درباره اهمیت کمی و کیفی این افشار تأمل بیشتری کنیم.

میرحسین موسوی در بیانیه شماره ۱۶ خود درباره وزن نسبی این گروه اجتماعی در ساختار جمعیتی ایران چنین اظهار می دارد: «دانشجویان نه مستوره ای کوچک از مردم، که یکی از وسیعترین و فعالترین قشرها را تشکیل می دهند. در حال حاضر از هر بیست ایرانی یک نفر دانشجو است.» (موسوی، یکشنبه ۶ دسامبر ۲۰۰۹). (۱۶۰). به عبارت دیگر ۵ درصد جمعیت کشور دانشجو هستند. هاشمی رفسنجانی نیز در دیدار با چهار تشکل دانشجویی در مشهد درباره وزن این قشر چنین می گوید: «جامعه ای را که سه چهار میلیون دانشجو دارد نمی شود با فریب اداره کرد.» (هاشمی رفسنجانی، یکشنبه ۶ دسامبر ۲۰۰۹). (۱۶۱). تحقیقات میدانی نیز این

ارزیابی ها را تأیید می کنند و بر برخی جوانب مشارکت فعال این افشار در اعتراضات اخیر پرتو می افکنند.

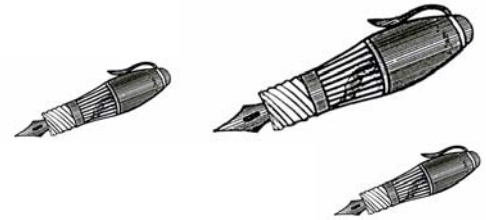
گزارش جواد صالح اصفهانی و دانیل ای گل (Daniel Egel) تحت عنوان «محروریت جوانان در ایران، وضعیت آموزش و پرورش، اشتغال و تشکیل خانواده» منتشره از جانب مؤسسه بروکینگز (Brookings) در سال ۲۰۰۷ ضمن اشاره به آمار رسمی مربوط به نرخ متوسط بیکاری ده تا یازده درصد در ایران، این رقم را برای جوانان پانزده تا سی ساله دوبرابر میزان یاد شده یعنی بیست درصد محاسبه می کند (صالح اصفهانی و ای گل، ۲۰۰۷، ص ۲۴). (۱۶۲). لازم به تذکر است که وزیر تعاون دولت دهم، به تازگی گفته است که حدود چهار میلیون نفر از نیروی فعال کشور را بیکاران تشکیل می دهند. با این سخنان او تلویحاً تأیید کرده است که نرخ بیکاری کشور به تقریباً ۱۸ درصد (و نه ۱۰ تا ۱۱ درصد) رسیده، هرچند همین رقم نیز با تغییرات اساسی دولت در شاخص های تعیین نرخ بیکاری به دست آمده است. «براساس آمار رسمی، ۸۷ درصد بیکاران ایران را جوانان تشکیل می دهند، یعنی سه چهارم کسانی که بین شانزده تا سی سال سن دارند فاقد کار هستند» (ناصر اعتمادی، ۱۳ ژانویه ۲۰۱۰). (۱۶۳)

بنا به گزارش صالح اصفهانی و ای گل دوره گذار از پایان تحصیلات دانشگاهی تا کسب اشتغال برای کسانی که در زمان فارغ التحصیلی شاغل نبوده اند، بطور متوسط سه سال است (همان گزارش، ص ۲۵). مطابق جداول و نمودارهای آماری گزارش مزبور، طول دوره بیکاری برای دارندگان مدرک دیپلم دبیرستانی به مراتب بیش از سه سال است. این بخش از جوانان شهری در دوره بیکاری عمدتاً با اتکاء به حمایت های خانوادگی امرار معاش می کنند. اگر در دوره قبل از انقلاب، تحصیلات دانشگاهی فارغ التحصیلان را در قبال خطر بیکاری بیمه می کرد، پس از انقلاب و بویژه با توسعه سریع دانشگاه های خصوصی نظیر دانشگاه آزاد و تنزل کیفیت آموزش، مدرک دانشگاهی به خودی خود ضامن اشتغال دانش آموختگان نیست.

طی چهار سال دوره نخست ریاست جمهوری احمدی نژاد، با توجه به جهش ناگهانی قیمت نفت و رشد اقتصادی، میزان بیکاری در سطح کشور تا حدودی کاهش یافت. اما افزایش اشتغال بیشتر به نفع مردان و بالاخص مردان کمتر تحصیل کرده تمام شد. «بواقع، نرخهای بیکاری در میان زنان مدام ازدیاد یافته است به طوری که این نرخ اکنون دو برابر بیکاری مردان است. نیمی از زنان که در اوان دوره بیست سالگی خود به سر می برند، قادر به یافتن شغل نیستند.» (صالح اصفهانی و ای گل، ۲۰۰۷، ص ۲۵). این دسته از زنان یعنی دانش آموختگان غیر شاغلی که دل نگران آتیه خویشند و بعضاً در سودای ماندن و رفتن از ایران در نوسان و تردید، در تجمع ۲۵ و ۳۰ خرداد همچون دیگر تظاهرات خیابانی پس از آن بسیار بودند و هستند. ندا صالحی آقاسلطان که به ضرب گلوله جلادی در فردای صدور فتوای سرکوب امام در تظاهرات خیابانی ۳۰ خرداد به خاک افتاد سمدل راستین این قشر بود. (نگاه کنید به اسماعیل نوری علاء، ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۹). (۱۶۴). بنابراین ناصر مهاجر محق است و قتی که در گزارش خود پیرامون اعتراضات اخیر به «حضور گسترده زنان» اشاره می کند. اما او بلافاصله می افزاید: «و نیز بی حضوری گسترده کارگران و تهیدستان» (مهاجر، بهار ۱۳۸۸، ص ۴۳). (۱۶۵)

برخی از گرایشات چپ واقعیت این بی حضوری گسترده کارگران و تهیدستان را انکار می کنند و مدعیند که مشکل در نحوه تعریف ما از «طبقه کارگر» است. بزعم آنان اگر این تعریف نو شود، بسیاری از حقوق بگیران و صاحبین تخصص و فن آوری را باید از زمره طبقه کارگر به حساب آورد. بخش نخست پرسش چهارم نشریه آرش مبنی بر این که «چه نیروهایی کارگر هستند؟» احتمالاً معطوف به گره گشائی از همین معضل تئوریک است.

در پاسخ به این دعوی باید بگویم که اگر با تعریف مجدد یک واقعیت حضور کارگران به ناگهان در جنبش فعلی به اثبات می رسد، و آن چه ما جنبش جوانان و طبقه متوسط مدرن شهری نامیدیم، همان جنبش طبقه کارگر جدید است، در آن صورت باید به سادگی نشانه های این حضور فعال طبقه کارگر و خصلت «ضد سرمایه داری» این جنبش را مشاهده کرد. مطالعه شعارها و اشکال مبارزاتی این جنبش مؤید فرضیه مزبور نیست.



از شعارها آغاز کنیم.

مروری بر شعارهای مورد استناد آقای تقی روزه در ضمیمه مقاله‌اش تحت عنوان «کدام پارادیم؟ نگاهی به شعارهای مردم و دینامیزم فراونده آن‌ها» نشان می‌دهد که در میان مطالبات تظاهرکنندگان اثری از نان، کار یا هرگونه درخواست دیگری ناظر بر کمبودها و نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی نیست. (۱۶۶) پرسشی که بیش از همه باید توجه خود نگارنده را جلب می‌کرد این است که برآستی این چگونه حضور کارگری است که هیچ مهر و نشانی از مطالبات خود برجای نگذاشته است؟ تأمل در خصوص شکل بروز اعتراضات نیز پرسش مزبور را تقویت می‌کند.

در تمام دوران هفت ماهه این اعتراضات، علیرغم دعوت مکرر فعالین چپ از کارگران مبنی بر «اعتصاب عمومی برای تداوم و گسترش جنبش اعتراضی مردم» (محمد رضا شالگونی، دوشنبه ۱ تیرماه ۱۳۸۸) (۱۶۷) بجز در کردستان شاهد تلاش دیگری برای تحقق بخشیدن به شعار اعتصاب عمومی نبودیم. در کردستان نیز این کوشش به بسته شدن بخشهایی از بازار محدود ماند و با شکست کامل مواجه شد.

بنابراین اگر نه در شعارها و نه در اشکال مبارزات و نه حتی در مناطق بروز اعتراضات یعنی شمال و مرکز (و نه جنوب) تهران رد و نشانی از حضور طبقه کارگر و تهیدستان نمی‌توان یافت، چگونه باید از حضور طبقه کارگر و خصلت «ضد سرمایه‌داری» اعتراضات کنونی داد سخن داد؟ اما بلحاظ تئوریک نیز گسترش دایره شمول طبقه کارگر به تمامی اقشار اجتماعی کاردان/متخصص یا دانشجویان و فارغ‌التحصیلان بیکار، این طبقه را از معنی و مفهوم ویژه خود تهی می‌کند.

به گمان من بجای تأکید بر حضور طبقه کارگر در جنبش اخیر باید از واقعیت غیبت این طبقه آغازید و این پرسش را مطرح کرد که چرا طبقه کارگر ایران در اعتراضات اخیر غایب بود؟

پاسخ ناصر مهاجر به این پرسش بر بخش مهمی از دلایل غیبت طبقه کارگر روشنی می‌افکند: «فروکش راه‌پیمایی‌ها و خلوت شدن خیابانها، با اعتصاب کارگران، کارمندان و کسبه پُر نشد. نمی‌توانست هم که شود. توده عظیم کارگران نه خواسته‌های خود را در گفتار و کردار نامزدهای ریاست جمهوری باز می‌یافت و نه آن را در شعارهای راه‌پیمایی‌های خیابانی! راست است، «ضعف بزرگ جنبش اخیر این بود که با خواسته‌های صنفی و اقتصادی روبرو نشد.» از کارمندان و کاسبانی هم که به سیاست‌گرایی داشتند، تنها پاره کوچکی از جریان حاکم جداسرند. پاره بزرگ این دو نیرو، به ویژه کارمندان دولت اسلامی، در پیوندی تنگاتنگ با قدرت حاکم قرار داشته‌اند. هردو پاره این دو نیروی اجتماعی اما با هزار تار پیدا و پنهان به جمهوری اسلامی وابسته‌اند، با آن بده و بستان دارند و نزدیکی‌هایی در عین دوری‌ها و فاقد اراده‌ای مستقل لازم. توجه میرحسین موسوی به «نیروی میانی» و این که «نیازهای آن با نیازهای جامعه گره خورده است»، بیان درکی واقع‌بینانه از وزن نیروی میانی و شاخه‌های فعالتر آن در جنبش کنونی است (جوانان، دانشجویان، زنان و روشنفکران).» (۱۶۸)

اما بخش دیگر دلیل غیبت طبقه کارگر را باید در واقعیت رشد اقتصادی حاصل از افزایش ناگهانی قیمت نفت طی چهار سال نخست ریاست جمهوری احمدی‌نژاد جستجو کرد. این رشد اقتصادی تا حدودی به از دیداد اشتغال انجامید، اما اشتغالی از نوع قراردادی و پیمانی. قراردادهای موقت کار عامل مهمی در دامن زدن به روحیات محافظه‌کاری در میان کارگران و عامل دودستگی فیما بین کارگران قراردادی و دائمی است.

چپاول درآمدهای هنگفت نفتی توسط الیگارشی جدید سپاه و بسیج و دیگر حکام نظام از یکسوی، و افت فاحش قیمت نفت از هر بشکه ۱۴۰

دلار به ۵۰ دلار از سوی دیگر نه تنها سبب توقف این رشد اقتصادی شده بلکه ابعاد بی‌سابقه‌ای به کسری بودجه دولت و دیون دولت به نظام بانکی بخشیده است. مدیر کمیسیون اقتصادی مجلس، غلامرضا مصباحی مقدم، اخیراً اعلام کرد که کسری بودجه سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹ هشت میلیارد دلار بوده است (به نقل از ابراهیم حسینی نصب، ۲۴ نوامبر ۲۰۰۸). (۱۶۹) اگرچه رئیس بانک مرکزی دیون پرداخت نشده بانکها را ۴۸ میلیارد دلار اعلام کرده، فعالان و دست‌اندرکاران اقتصادی رقم واقعی این دیون را تقریباً دو برابر رقم رسمی اعلام شده تخمین می‌زنند. همین منابع تصریح می‌کنند که «۷۰٪ این مطالبات در اختیار کمتر از هزار شخصیت حقیقی و حقوقی قرار گرفته که به دلیل نزدیکی‌شان به محافل قدرت نگرانی از عدم بازپرداخت تسهیلات دریافت شده به دل راه نمی‌دهند. یحیی آل‌اسحاق، رئیس اتاق بازرگانی تهران، اخیراً گفته است که از مجموع ۲۰۰ میلیارد دلار تسهیلاتی که بانکها پرداخته‌اند، نیمی از آنها به واحدهای دولتی و نیم دیگر آن به واحدهای غیردولتی تعلق گرفته است. با این حال، رئیس اتاق بازرگانی تهران تصریح کرده است که درصد عمده مطالبات پرداخت نشده بانکها مربوط به واحدهای دولتی است، هرچند بیشترین فشارها بر واحدهای غیردولتی اعمال می‌شود.» (ناصر اعتمادی، ۱۳ ژانویه ۲۰۱۰) (۱۷۰)

دیون دولت به بانکها بالغ بر یازده میلیارد دلار (اعتمادی، همانجا)، و کل کسری بودجه دولتی در پایان سال ۲۰۰۸ به میزان ۳۱ میلیارد دلار تخمین زده می‌شود (ابراهیم حسینی نصب، همانجا). بواقع نتایج بحران مالی جهانی سال ۲۰۰۸ با تأخیری یکساله و از طریق کاهش درآمد نفتی تأثیرات خود را بر اقتصاد ایران آشکار می‌کند (درباره این بحران جهانی نگاه کنید به باباعلی، دی ماه ۱۳۸۷-ژانویه ۲۰۰۹). (۱۷۱) چپاولگری حکام البته در بروز این بحران نقش تعیین‌کننده دارد، چرا که ذخایر ارزی چهارساله ۲۰۰۴-۲۰۰۸ به تنهایی برای پیشگیری از بحران کنونی کفایت می‌کرد.

اقتصاد ایران امروز در معرض بحران نقدینگی بانکهاست که به دلیل انباشت دیون دولتی و دیون خصوصی پرداخت نشده بانکها، آنها را در معرض ورشکستگی قرار داده است. برای نمونه رقم بدهی صنایع خودروسازی تهران به قطعه‌سازان هزار میلیارد تومان برآورد شده است. باتوجه به ناتوانی بانکها در اخذ مطالبات معوقه، آنان قادر به واگذاری یا پرداخت اعتبارات مصوبه دولت نیز نیستند و این امر خطر ورشکستگی واحدهای تولیدی و تجاری را به شدت افزایش داده است. محمد نهان‌دیان رئیس اتاق بازرگانی ایران پیشتر هشدار داده بود که ۵۰ درصد کل واحدهای تولیدی ایران ورشکسته و تعطیل شده‌اند و ۵۰ درصد باقیمانده تنها با ۳۰ درصد ظرفیت خود کار می‌کنند. این به معنای افزایش سریع نرخ بیکاری خواهد بود. به باور این قلم، یکی از دلایل اصرار کابینه دهم در تصویب لایحه مربوط به رایانه‌ها افزایش نقدینگی بخش دولتی به منظور تقلیل کسری بودجه دولت و پرداخت بخشی از دیون آن به بانکهاست. ابعاد عظیم دیون بانکی، مسئله طرح خرید دیون را به طور جدی به میان آورده است. از هم‌اکنون نیز مؤسسات مالی و اقتصادی وابسته به بسیج مستضعفان و سپاه پاسداران با پشتیبانی از طرح خرید دیون بانکها، آمادگی خود را برای به تملک درآوردن سیستم بانکی و مالی کشور اعلام داشته‌اند.

بحران نقدینگی و ورشکستگی صنایع زمینه اقتصادی مهمی برای افزایش اعتصابات کارگری در دوره دوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد می‌باشد. این امر می‌تواند پارامترهای اصلی جنبش اعتراضی را به نحو فاحشی تغییر دهد و دایره اعتراض را از خیابان به کارخانه بکشاند.

۹- خودانگیختگی یا سازمان یافتگی؟

آیا بروز اعتراضات در واکنش به تقلبات گسترده انتخاباتی خصلتی خودانگیخته داشت یا سازمان یافته؟ انتظار پاسخی «ابزکتیو» یا بلحاظ سیاسی «بی‌طرفانه» و از منظری تاریخی به این پرسش امروزه نایجاست. فاتحین انتخابات دهم از همان فردای روز انتخابات با دستگیری مصطفی تاج‌زاده و محسن امین‌زاده به عنوان مسئولین «اتاق هدایت و حمایت آشوب‌طلبان» (۱۷۲) رد پای «انقلابی‌های رنگی آمریکائی» (۱۷۴) را در این اعتراضات دیدند. متعاقباً نیز در پروژه تواب‌سازی و گرفتن «اعتراف» درباره

«غلط بودن اندیشه‌های ماکس وبر» (!) طی نمایش‌های تلویزیونی، «مجریان» فتنه را در داخل ایران معرفی کردند و غیاباً «رهبران خارجی» بالاخص بی‌بی‌سی و آمریکا را محاکمه کردند.

در واکنش به این گزافه‌گویی‌های ابلهانه، مخالفین بر خصلت «خودانگیخته» تظاهرات‌های خیابانی تأکید ورزیدند و بعضاً از فقدان رهبری یا «فقدان رهبری واحد» سخن گفتند. به باور من، اما، هم تأکید یکجانبه بر خودانگیختگی اعتراضات ناصحیح است و هم تقلیل این اعتراضات به یک حرکت پیشاپیش سازمان یافته. از دیدگاه ما، اعتراضات کنونی از ابتدا از یک رهبری، حد معینی از سازمان یافتگی، نقشه و تدارک قبلی برخوردار بوده است، اما استقبال توده‌ای و حضور گسترده مردمی از حد انتظار رهبران بمراتب فراتر رفت و مایه تداوم حضور آنان شد.

قبل از تشریح بیشتر نقطه نظر، لازم می‌دانم یادآور شوم که تلاش برای رد یا اثبات تزی رسمی ولی فقیه مبنی بر «رهبری کشورهای خارجی» بلحاظ نظری فاقد موضوعیت است، زیرا نفس این دعوی نشان از آن دارد که رهبری از ادعان به واقعیت تولد یک مرکز جدید قدرت در سیاست ایران یعنی خیابان امتناع می‌ورزد و حال آن که پیشفرض بحث «خودانگیختگی» یا «رهبری» حضور قدرت خیابان است.

نخست از این موضوع آغاز کنیم که چرا تزی «خودانگیختگی» اعتراضات خیابانی ناصحیح است؟ در نوشتار حاضر نشان دادم که انتخابات دهم از فردای انتخابات نهم تدارک می‌شد چرا که گارد قدیمی نظام بدرستی در پیروزی احمدی‌نژاد و کابینه نهم عروج الیگارش‌ی جدیدی را می‌دید که پلورالیزم درونی نظام را برنمی‌تابید. مداخله حزب پادگانی در انتخابات دهم نیز پیشاپیش بر همگان محرز بود، هرچند که در چند و چون ابعاد آن و نیز میزان حمایت رهبر از چنین مداخله‌ای تردید وجود داشت. مناظره‌های تلویزیونی قبل از انتخابات، اظهارات احمدی‌نژاد و عدم واکنش رهبری به حملات آشکار وی، این تردیدها را نیز مرتفع ساخت. پس همگان «شعله‌های آتش آتش‌فشان‌ها» را دیدند: از عالیجناب خاکستری گرفته تا خانم زهرا رهنورد همسر میرحسین موسوی و هیچیک از دست اندرکاران نظام از بروز اعتراضات خیابانی غافلگیر و شگفت‌زده نشد.

اگرچه مجریان «کودتای مخملین» (۱۷۴) به اهرم‌های نیرومندی همچون حزب پادگانی، کهریزک، لباس شخصی‌ها و پلیس یونیفرم پوش مجهز بودند، اما مغلوبین انتخابات نیز از یک تشکیلات نسبتاً گسترده شبکه‌ای و نفوذ در انواع گوناگون نهادهای مدنی برخوردار بودند. ذکر نام تمامی این نهادهای آشکار و پنهان در اینجا مقدور نیست، اما همینقدر می‌توان گفت که علاوه بر شبکه‌های وابسته به رفسنجانی و حزب کارگزاران، حزب اعتماد ملی، مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه مشارکت، ادوار وحدت، دفتر تحکیم وحدت و مجمع نمایندگان ادوار مجلس و انجمن‌های اسلامی، نهادهای وابسته به روحانیت نیز همچون مجمع روحانیون مبارز، بخشی از جامعه روحانیت مبارز، و مدرسین حوزه علمیه قم، تعداد قابل توجهی از آیات عظام نظیر منتظری، دستغیب، صناعی، صدوقی، جوادی آملی و طبسی نیز در این اعتراضات به نحوی از انحاء درگیر بودند.

نادرستی تزی «خودانگیختگی» از آنجاست که با این واقعیت شاخص خوانائی ندارد که اعتراضات خیابانی در تداوم جنگ قدرت جناحها به منصفه ظهور رسید و منشأ پیدایش آن را باید در ساختار نظام جستجو کرد. سرآغاز اعتراض یک «انقلاب کاخی» بود که با خودانگیختگی یک انقلاب واقعی آن طور که فردریک انگلس تأکید می‌ورزد تفاوت فاحشی داشت: «انقلابات همواره و همه جا نتیجه ضروری شرایطی بوده‌اند که کاملاً از اراده و هدایت احزاب و تمامی طبقات مستقل بوده‌اند.» (به نقل از هانا آرنست، ۱۹۷۰، صص ۱۲-۱۱)، (۱۷۵) اگرچه اعتراضات اخیر انقلاب توده‌ای نبود، اما بی‌تردید یک نافرمانی توده‌ای بود، نافرمانی که با شور و شغف و پایکوبی‌های شبانه دختران و پسران جوان در محلات شمال و مرکز تهران در دوره انتخابات آغاز شد و پس از نومی‌دی از نتایج اعلام شده انتخاباتی به انفجار خشم آنان انجامید. پدران، مادران و خانواده‌های همین جوانان بودند که در همبستگی با آنان و در سوگ عزیزان از دست رفته‌شان خشمناک و عزادار در ۲۵ و ۳۰ خرداد در میدان حاضر شدند و اقتدار ولی فقیه را به چالش کشیدند. ابعاد نافرمانی توده‌ای

که بمراتب از محدوده انتظارات رهبران انقلاب کاخی فراتر رفته بود، آنان را همزمان امیدوار و نگران ساخت.

امیدوار، چرا که تولد این قدرت جدید آنان را برای پای سفت کردن بر سر خواسته‌هایشان در برابر زورگوئی‌های رهبر توانا ساخت. نگران، زیرا که این قدرت جدید که با نافرمانی مدنی آغاز کرده بود می‌توانست به نیروی براندازی مبدل شود. **حضور خیابان، این قدرت سوم نوظهور، معادله دووجهولی فاتحین و مغلوبین انتخابات را به معادله‌ای سه‌وجهولی تبدیل کرده بود که در آن رهبران انقلاب کاخی در عین ایستادگی در برابر فشار رهبر، می‌باید از خروج خیابان از محدوده‌های جمهوری اسلامی و قانون اساسی‌ش جلوگیری بعمل آورند.**

رهبران انقلاب کاخی اگرچه خود را متخصصین «چانه‌زنی در بالا» می‌پنداشتند، اما در عمل خود را در موقعیتی یافتند که رادیکالترین نمایندگان اصلاح طلب مدافع «فشار از پایین» وعده آن را نمی‌دادند. اعتراضات خیابانی هفت ماهه اخیر نزدیکترین تجربه به آن جنبشی است که تیموتی گارتون آش (Timothy Garton Ash) از آن به عنوان رفلوسیون (Refolution) نام برد. این اصطلاح که در فارسی به جنبش «اصقلابی» ترجمه شده است حاصل ترکیب دو اصطلاح انقلاب (رولوسیون) و رفرم (اصلاح) است.

آش (۱۹۹۰) (۱۷۶) نخستین بار از این اصطلاح در توصیف جنبش‌های اجتماعی در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی پیشین در سال ۱۹۸۹ استفاده کرد. وی با مشاهده تظاهرات توده‌ای تابستان ۱۳۸۸ در ایران، آن را نیز **اصقلابی** نامید: «اصطلاح «ساعت دموکراسی» شاید گمراه کننده باشد. ایران در آینده‌ای نزدیک بسوی یک دموکراسی لیبرال از نوع غرب نخواهد رفت. (همان طور که افغانستان و عراق نیز بدان سوی نخواهند رفت). اما آنچه هنوز امکان‌پذیر است ترکیبی از اصلاح و انقلاب است - آنچه را که من «رفلوسیون» (اصقلابی) نامیدم - امری که منجر به تقویت عناصر جمهوریخواهانه قانون اساسی در نظام سیاسی متناقض و منحصر به فرد جمهوری اسلامی گردد و عناصر انقلابی اسلامی آن را تضعیف کند. در حال حاضر عکس آن رخ می‌دهد. آیت‌الله خامنه‌ای با قرار دادن اتوریته خود در پشت احمدی‌نژاد و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، وزنه را به سوی عناصر انقلابی اسلامی چرخانده است. بهترین ثمره یک «انقلاب مذاکره شده» در ایران یک تغییر جدی وزنه در جهت دیگر خواهد بود: جمهوری بیشتر و اسلامی‌گرائی کمتر.» (تیموتی گارتون آش، ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۹)، (۱۷۷)

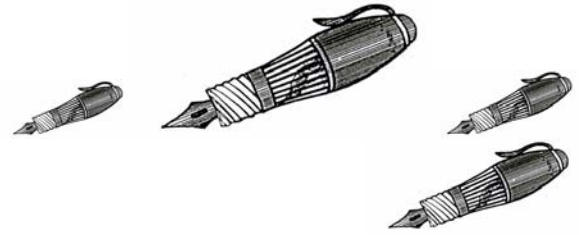
انتظار تئورسین «انقلاب‌های رنگی» از یک جنبش اصقلابی در ایران «دموکراسی لیبرال از نوع غرب» نیست. از نظر او چنین امری در ایران حالا حالاها بعید است. انتظار وی از یک جنبش اصقلابی در ایران امروزه در همان محدوده‌ایست که همه اصلاح‌طلبان حکومتی آرزومند آنند: جمهوری‌گرائی بیشتر و اسلام‌گرایی کمتر در محدوده نظام جمهوری اسلامی. مشکل اصلی آن است که امروز عکس آن در حال رخ دادن است و نافرمانی مدنی توده‌ای عامل اصلی پایداری در مقابل چنین روندیست. آیا این نافرمانی مدنی در محدوده جنبش اصقلابی باقی خواهد ماند یا به فروپاشی نظام خواهد انجامید؟ این آن پرسشی است که تنها آینده جواب قطعی آن را روشن خواهد کرد.

۱۰- موج سبز و راه سبز امید

«ما در راهی که خداوند پیش رویمان قرار داده است از نماد «سبز» استفاده کرده‌ایم تا پرچم دلبستگی نسبت به اسلامی باشد که اهل بیت پیامبر (ع) آموزگاران آن بوده‌اند؛ اهل بیت خرد، اهل بیت محبت، اهل بیت نورانیت.» (موسوی، بیانیه شماره ۱۱، ۵ سپتامبر ۲۰۰۹)، (۱۷۸)

موج سبز پلانفرم رهبران «انقلاب کاخی» در نظام اسلامی‌ست. اندیشه اصلی این پلانفرم مبارزه با احمدی‌نژاد و حزب پادگانی پشتیبان اوست و هدفش حفظ موقعیت گارد قدیمی نظام یا به تعبیر کربوبی، پاسداری از «اهداف و آرمان‌های نظام جمهوری اسلامی با قرائت امام خمینی»، (۱۷۹) که در مقابل «اسلام تحجرگرا» قرار دارد (کربوبی، ۹ تیر ۱۳۸۸)، (۱۸۰)؛ موسوی، ۵ سپتامبر ۲۰۰۹ (۱۸۱) و با «دولتی ساختن روحانیت این شجره هزارساله» مخالف! (موسوی، همانجا).

از اینرو موج سبز اگرچه از تغییر سخن می‌گوید اما هدفش رجعت به جمهوری اسلامی پیش از انتخابات نهم است. افزون بر مخالفت با نتایج انتخابات دهم و کابینه احمدی‌نژاد، مبانی آغازین موج سبز را می‌توان در دو نکته خلاصه کرد:



الف) دفاع از نظام جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد

یادآوری این عبارت مشهور خمینی از جانب میرحسین موسوی در گفتگو با قلم نیوز در واکنش به شعار برخی از تظاهرکنندگان مبنی بر «جمهوری ایرانی»، جوهر دفاع از «نظام جمهوری اسلامی با قرائت خمینی» است: «شعارهایی مورد حمایت راه سبز میلیونی مردم است که فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی نرود. خواسته مردم دفاع از جمهوریت نظام در کنار اسلامیت آن است و شعار جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد در بیان این جنبه از مطالبات آنان نقش راهبردی دارد.» (۱۸۲)

اگرچه ولایت مطلقه فقیه از جانب منتظری و برخی از فعالین موج سبز به چالش کشیده شد. اما ایده ولایت فقیه هرگز از سوی رهبران موج سبز و شخص منتظری تا آخرین لحظه حیاتش مورد پرسش قرار نگرفت. بی‌تردید شعار «خامنهای قاتل است، ولایتش باطل است» در محدوده فتوای منتظری مبنی بر جائر بودن ولایت شخص خامنهای قرار می‌گیرد اما با اصل ولایت فقیه در تعارض نیست، چرا که همان طوری که منتظری در پاسخ به پرسش محسن کدیور ابراز می‌دارد، تشخیص جائر بودن ولایت باز بر عهده «خواص جامعه یعنی عالمان دین آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوقدانان و آگاهان از قوانین می‌باشد... مشروط بر این که از هرگونه نفوذ حاکمیت و ملاحظیات خطی و سیاسی آزاد و مستقل باشند.» (۱۸۳)

تدبیر قانون اساسی جمهوری اسلامی برای بازبینی نقش و عملکرد رهبری، تشکیل مجلس خبرگان است؛ همان تدبیری که از جانب آیت‌الله سیدعلی محمد دستغیب پیشنهاد شد (۱۸۴) اما به دلیل نفوذ قاطع رهبری و روحانیت دولتی در این مجلس بر زمین ماند. معهذات تصور تعویض ولی فقیه جائر با ولی فقیه «عادل» و یا تشکیل «شورائی از فقها» در صورت فقدان ولی فقیه واجدالشرايط، یا تدابیر دیگری که به ولی فقیه نقشی در ورای سیاست و نه لزوماً در مرکز سیاست واگذار کند بی‌آن که نقش محوری روحانیت شیعه کثیرالمرجع را در ساختار قدرت خدشه‌دار سازد به عنوان یکی از گزینه‌ها تحت شرایط بحرانی غیرقابل مهار کاملاً قابل تصور است.

ب) احترام به چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و تلاش برای فعلیت بخشیدن به مواد «معطل مانده» یا «مغفوله» آن

این اصل نیز بدفعات از جانب موسوی مورد تأکید واقع شده است، چرا که «اجماعی در مورد چنین چارچوبی جنبه سرنوشت‌ساز دارد و گر نه وارد یک دوران هرج و مرج خواهیم شد.» (۱۸۵) یا آن که: «قانون اساسی در خود ظرفیتهایی دارد که اگر عملیاتی شود حتی گرایشهای ساختارشکنانه را هم متقاعد می‌کند. اگر از چارچوب قانون اساسی خارج شویم جامعه با یک آنازشی لجام‌گسیخته روبه‌رو خواهد شد که جمع کردن آن غیرقابل پیش‌بینی خواهد بود.» (۱۸۶) به عبارت دیگر برای آن که جنبش اعتراضی به آنازشی نینجامد باید در محدوده قانون اساسی نظام باقی بماند. شاه‌بیت تمامی بیانیه‌های موسوی، بدون استثناء، حفظ نظام و قانون اساسی آن از یکسوی و اجتناب از هرج و مرج از سوی دیگر است.

این مبانی آغازین از منافع بلوک سنتی قدرت در نظام جمهوری اسلامی جانبداری می‌کرد. اما جنبش ابطال انتخابات و تجدید انتخابات با کشیده

شدن به خیابانها نمی‌توانست در محدوده منافع بلوک سنتی قدرت باقی بماند و مطالبات نیروهای محرکه اصلی این جنبش یعنی جوانان و طبقه متوسط مدرن شهری را نادیده انگارد. یکی از نتایج بی‌واسطه این امر ناپدید شدن اصطلاح «مستضعفان» در بیانیه‌های موسوی و جانشین شدن آن با ایران و ایرانیت بود.

بیانیه شماره نه موسوی که پس از اعلام تأیید نتایج انتخابات ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان، انتشار یافت، شاهد این چرخش بود. «همه ما به چهره رحمانی اسلام رو کردیم و در این رویکرد میراث تمدنی ایران عزیز و بزرگ را تجدید شده دیدیم، تا آنجا که در مساجد شعار ایران، ایران! را با طنینی که هنوز در تکبیرهای شبانه شما شنیده می‌شود سر دادیم و کسی احساس نکرد که ایران جدای از انقلاب و یا جدای از اسلام است، بلکه اسلام و ایران و انقلاب از تحجر و کهنگی و تعصب و خارجی‌گری جداست.» (۱۸۷) در این بیانیه ضمن آن که ایران در کنار اسلام قرار می‌گیرد، حقوق شهروندی نه از حاکمیت مردم و برابری عموم شهروندان در برابر قانون، بلکه از حاکمیت اسلام نتیجه می‌شود، «اسلامی که شوینده هر نوع نابرابری در مقابل قانون و پرچمدار تکریم حقوق شهروندی است.» (۱۸۸)

متعاقباً قانونیت یافتن نتایج انتخابات دهم، موج سبز به تشکیلات «راه سبز امید» تحول یافت. تأسیس و نام‌گذاری این تشکیلات جدید، بنا به اظهارات علیرضا بهشتی مشاور میرحسین موسوی، با مسئولیت موسوی بانجام رسید. (۱۸۹) پیش از اعلام این تشکیلات خبری دربارهٔ ریزش‌های موسوی، کروی و خاتمی دربارهٔ احیای احتمالی حزب جمهوری اسلامی به بیرون درز کرده بود. (۱۹۰) همچنین این حدس نیز مطرح بود که گروه «توحید و توسعه» که در ماه‌های پیش از برگزاری انتخابات با همیاری گروهی از همفکران موسوی ایجاد شده بود به حزب «توحید و توسعه» تحول یابد. (۱۹۱) اما دست‌آخر، موسوی گزینه «راه سبز امید» را انتخاب کرد که به گمان من بازتاب چرخش موسوی به سوی تعامل با طبقه متوسط جدید شهری و نتیجتاً افزایش وزن ایرانیت در پلاتفرم سیاسی‌ش بود. توضیح موسوی در بیانیه یازدهم دربارهٔ وجه تسمیه «راه سبز امید» روشنگر این سمتگیری است. اگر همان طوری که در مطلع فصل حاضر به نقل از موسوی یاد کردیم «سبز» پرچم «دلبستگی نسبت به اسلام و اهل بیت پیامبر (ع) است»، «امید» نشانهٔ ایرانیت است، «و ما «امید» را سرمایه خود قرار داده‌ایم تا حاکی از هویت ایرانی‌مان باشد؛ امیدی که این ملت را از گردونه‌های سخت تاریخ عبور داده و حیات او را در تلخ‌ترین روزهای این سرزمین تداوم بخشیده است؛ راه سبز امید.» (۱۹۲)

علیرضا بهشتی نیز در تشریح جزئیات «راه سبز امید» دربارهٔ مبانی این تشکیلات جدید چنین اظهار می‌دارد: «هر کسی که به هویت ایرانی - اسلامی به عنوان یک سرمایه نگاه کند و یا این که هرکسی که مسأله انقلاب ایران را به عنوان یک حادثه‌ای که متجلی خواست مردم ما بوده باور دارد و یا تعهد و پایبندی به قانون اساسی را به عنوان یک مبنا می‌پذیرد می‌تواند وارد این تشکیلات شود.» (۱۹۳) بنابراین «راه سبز امید» بر سه محور استوار است:

۱) هویت ایرانی - اسلامی

۲) تأیید انقلاب اسلامی

۳) تعهد و پایبندی به قانون اساسی جمهوری اسلامی

از اینرو آن چه امروزه به «جنبش سبز» موسوم است در محدوده انقلاب اسلامی می‌گنجد و نزدیکترین قرابت را با جریان ملی - مذهبی‌ها دارد. این حرکت را نوعی رجعت به دوره پیش از اشغال سفارت آمریکا یا نخستین مرحله انقلاب اسلامی باید دانست که در آن کابینه موقت بازرگان تحت اقتدار تئوکراتها به حیات پرتناقض خود ادامه می‌داد. در این هنگام این حیات پرتناقض از سوی روحانیت حاکم مرحله اول انقلاب اسلامی محسوب می‌شد و هنوز از استقرار نظام ولایت فقیه فاصله داشت. امروز پس از گذشت سی سال، طرفداران راه امام خمینی به این نتیجه رهنمون شده‌اند که آن چه را دیروز امام‌شان ائتلافی «تاکتیکی» با طبقه متوسط می‌پنداشت باید ائتلافی «استراتژیک» تلقی کنند تا شاید

بتوانند با ارائه الگوی نظام اسلامی با چهرهٔ رحمانی یا انسانی بدیلی در مقابل الگوی خشن و پادگانی نظام اسلامی ارائه دهند.

هم «راه سبز امید» موسوی و هم «راه سیاه» احمدی‌نژاد، هر دو در چارچوب انقلاب اسلامی قرار می‌گیرند، با این تفاوت که نگاه اولی معطوف به گذشته یا مرحلهٔ نخست انقلاب اسلامی است، حال آن که نگاه دومی با نقد مسیر تاکنونی انقلاب اسلامی که سبب سرخوردگی پیروان آن بوده خواهان ورود به مرحلهٔ سوم این انقلاب از طریق تصفیه «گارد قدیمی» است. نکته قابل تأمل آن که هیچکدام از آنها خود را وارث دومین مرحلهٔ انقلاب که با اشغال سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام مشخص می‌گردد، نمی‌داند. این دوران در عین حال دوران شوریدگی و «ایده‌آلیسم انقلابی» پیروان سینه چاک امام بود. امروز البته از چنین شوریدگی و ایده‌آلیسمی در هیچیک از جناحهای جمهوری اسلامی اثری بجای نمانده است. همگان قدر «زر و زور» را می‌شناسند و واقف به مطنه نوسانات سیاست بین‌المللی‌اند.

بی‌سبب نیست اگر مشاور مخصوص احمدی‌نژاد، اسفندیار رحیم‌مشائی از دوستی با مردم اسرائیل سخن می‌گوید و احمدی‌نژاد شخصاً بارها از مخالفت خود با اشغال سفارت آمریکا در گذشته یاد کرده است. نکته ظریفتر آن که دانشجویان پیرو خط امام که دیروز «لانه جاسوسی» را اشغال کرده بودند و «قهرمانان انقلاب اسلامی» بحساب می‌آمدند، امروز در نمایشهای تلویزیونی تواب‌سازی ظاهر می‌شوند. میرحسین موسوی بدرستی بر این نکته انگشت نهاده است: «این افتخار نیست که چند معاون رئیس‌جمهور و وزیر و افرادی که لانه جاسوسی را گرفتند و زمانی تصاویر آنان را جلوی دوربین‌ها با سربلندی نشان می‌دادیم و راجع به آنان بحث می‌کردیم و نماد ایستادگی ما در مقابل قدرتهای بزرگ بودند، این چنین جمعی را در یک دادگاهی با این شکل و قیافه، دسته‌جمعی محاکمه کنیم.» (موسوی، چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۸۸ - ۵ اوت ۲۰۰۹). (۱۹۴)

هر دو جناح خواهان تبدیل شدن به طرف مذاکره با ایالات متحدهٔ آمریکا هستند و این امتیاز را حربه‌ای در جنگ قدرت با یکدیگر به شمار می‌آورند. هر دو جناح نیز مدعی ارزشها، سنن و میراث جمهوری اسلامی‌اند. خصومتشان نیز از رقابتشان برمی‌خیزد که با کشیده شدن به عرصهٔ خیابانی به نمایش انشعابی تمام عیار فیما بین دو پارهٔ جمهوری اسلامی تبدیل شده است که هر یک برای تصاحب شعائر و سننی که با نظام گره خورده است عناد می‌ورزد: تکبیر گفتن بر سر بامها، برگزاری دعای کمیل و نماز جمعه، برگزاری مراسم «شهادای هفت تیر»، روز قدس، روز ۱۳ آبان و الی آخر! بالعکس، آنجا که اعتراضات خیابانی به تدارک راه‌پیمایی برای دهمین سالروز ۱۸ تیر برخاست، و بیش از ۵۰ هزار تن در راه‌پیمایی‌های پراکنده و تجمعات اعتراضی این روز با شعارهایی چون «دولت بی‌لیاقت، استعفا، استعفا، مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه‌ای، خامنه‌ای حیا کن، سلطنت را رها کن؛ زندانی سیاسی آزاد باید گردد» (۱۹۵) به میدان آمدند، از پشتیبانی موسوی، کروبی و خاتمی برخوردار نشدند. (۱۹۶) در سالروز کشتارهای شهریور سال ۱۳۶۷ و سالروز قتل‌های زنجیره‌ای نیز «موج سبز» ناپدید شد! موج سبز بعنوان موج سیدی اسم شب خاص خود را دارد.

موسوی دربارهٔ تکبیر گوئی به عنوان رمز شب موج سبز چنین می‌گوید: «دشمن خارجی با همراهی یاران جاهل و طماع خود در داخل بر آن است که مطالبات این حرکت عظیم خودجوش را به خوارج بیرون از نظام نسبت دهد و حتی الله‌اکبرهای از دل برآمده شما را چون قرآن‌های سرنیزه معرفی کند.» (موسوی، بیانیه شماره ۸، ۴ تیر ۱۳۸۸). (۱۹۷) تناقضات نهضت خیابانی از نفوذ این رهبری در میان جوانان و طبقه متوسط مدرن شهری برمی‌خیزد، این تناقض و دوپهلویی را در هر دو سوی معادله رهبری و جنبش می‌توان مشاهده کرد. در یکسوی طلبه - دانشجویان و حجت‌الاسلامها - دکترها، و در سوی دیگر سکولارهای تکبیرگو گرد آمده به زیر پرچم سبز سیدی موسوی!

مارکس در مقدمه **هیجدهم برومر بنایارت** به نقل از هگل می‌نوشت که تاریخ دوباره تکرار می‌شود، یکبار به صورت تراژیک و بار دوم به صورت کمدی. تاریخ سی ساله اخیر ایران، اما، تاریخ تکرار مدام و همزمان تراژدی و کمدی است. کفایت موقعیت متناقض آن سکولاری را در نظر آورید که «سبز» شده، شبانه تکبیر می‌کشد، نماز جمعه برگزار می‌کند، دعای کمیل

می‌خواند، و بابت آن سیلی، مشت و لگد هم می‌خورد و بازداشت می‌شود. آیا می‌توان این صحنه تعجب‌آور را دید و همزمان نگریست و نخندید؟ تو گوئی هیچکس از هویت و چهرهٔ یگانه‌ای برخوردار نیست. التقاطی بی‌نظیر که فقط بر سر سفرهٔ ما پیدا می‌شود: دیزی، پیتزا و خروس سرخ کرده در شراب همه باهم، همچون شخصیتی چندپاره و چندگانه که به اسکیزوفرنی تنه می‌زند. در این جنون عمومی، نادرند سکولارهایی که بروشنی بگویند: «صریح بگویم. سکولاریستها از جنبش اسلامیهست‌ها نیستند و ضروری است که از قاطی شدن با آنها پرهیز کنند. اگر این کار در داخل کشور هنوز ممکن نیست، اگر مطرح کردن خواستاری سکولاریسم هنوز مشکل است، وظیفهٔ ما در خارج کشور پافشاری بر این اصل اولیه است. باور کنید که جدائی مذهب از حکومت با جدائی سکولارها از اسلامیهست‌ها آغاز می‌شود!» (اسماعیل نوری‌علا، جمعه ۲۳ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۵ اوت ۲۰۰۹). (۱۹۸)

بر این عبارات زرین فقط باید افزود: جدائی مذهب از حکومت منوطست به جدائی سیاست‌ورزی از «زرنگ بازی» نزد سکولارها. زرنگ بازی یعنی پلتیک زدن سکولار به اسلامیهست، بدین معنا که وی در قالب اسلامیهست می‌رود، هم‌رنگ جماعت می‌شود و «سبز» می‌گردد تا بزعم خود بتواند از «درون» قلعه را فتح کند! به زبان نیمه تاریخی - نیمه شاعرانه سیاست‌ورز این کاره: «نیروی عرفی منفذی در درون سیستم می‌یابد تا که وارد آن شود و از ولایت نیرو برکند، به درون آن بلغزد تا که از حصار آن نیرومندتر بیرون بجهد!» (بهزاد کریمی، دوشنبه ۵ مرداد ۱۳۸۸ - ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۹). (۱۹۹)

زرنگ‌بازی و پلتیک زدن مستلزم فارغ شدن از «وسواسهای آرمان‌گرایانه» است: «این جنبش که برای رسیدن به حق شهروندی شکل گرفته است و آرمان خود را در همان زندگی موجود خود تعریف می‌کند بکلی از آن وسواسهای آرمان‌گرایانه جنبشهای آرمان خواهانه رها است! حتی اگر نماز جمعه می‌تواند منزلگهی برای اعلام وجود و ابراز اعتراض باشد، شرکت در آن حتی برای اولین بار و یا یکبار کاملاً مجاز است و اقامهٔ ناشیانه نماز از سوی دختران و پسران آن هم در کنار هم و با کفش و کلاه واجب!» (بهزاد کریمی، شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۸۸ - ۲۲ اوت ۲۰۰۹). (۲۰۰) شاید اسلاف ما نیز با همین منطق به دین مبین اسلام مشرف شدند تا به درون آن بلغزند، و وقتی خواستند از درون آن نیرومندتر به بیرون بجهند، شیعه اثناعشری از آب درآمدند! بهرحال این تاکتیک «آنتریستی» (Entrisme) فقط خاص سیاست‌ورزان اکثریتی نیست.

حزب مشروطه سلطنتی آقای داریوش همایون (۲۰۱) و اتحاد جمهوریخواهان ایران (۲۰۲) نیز خود را جزئی از «جنبش سبز» می‌دانند. طبعاً وقتی که «هرکه از ظن خود شد یار من»، می‌توان مدعی شد که «جنبش سبز کنونی، جنبش رنگین‌کمانی است» (فریدون احمدی، ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۹). (۲۰۳) محدودهٔ این تعریف دلخواهانه از «رنگین‌کمانی» جنبش سبز تا آن جا گسترش می‌یابد که بهمن امینی نیز به سهم خود مدعی است که: «جنبش سبز ایران جنبش «ننهٔ بزرگ» میلیونها شهروند ایرانی است به جمهوری اسلامی» و «هرکس که در پی نفی تئوکراسی، یعنی آمیختن دین و دولت و عوارضش در ایران است، خود را عضوی از جنبش سبز می‌داند». (۲۰۴) با چنین تعریف سخاوتمندانه‌ای از جنبش سبز معلوم نیست چرا کسانی که خواهان شعار دادن علیه کل نظام جمهوری اسلامی بودند در تظاهرات خارج به نام حفظ «وحدت کلمه» حذف شدند؟ و یا چرا با آغاز اعتراضات اخیر، بسیاری از احزاب و سازمانهایی که با مناسبت و بی‌مناسبت حضور خود را جدا جدا یا دستجمعی اعلام می‌کردند، ناپدید شدند و در هیئت جمعیهتهای نوپای «سبز» ظاهر شدند؟ باقر مرتضوی و اسد سیف نیز همین مشاهده را با ما سهیم می‌شوند: «نخستین ضعف بیشتر تظاهرات در بی‌هویتی آنان بود. برای نخستین بار در خارج از کشور، همزمان در چندین شهر از کشورهای غربی فراخوان اعتراض به نتیجه انتخابات با امضای «جمعی از ایرانیان...» منتشر شد. هویت فراخوان دهندگان بر کسی معلوم نیست. شعارها و قطعنامه‌ها واحد بودند. گردانندگان اجازه نمی‌دادند شعاری علیه جمهوری اسلامی، علیه ولایت فقیه و یا قانون اساسی داده شود. به هیچ پرچم و یا شعاری جز شعارهای خویش اجازه حضور نمی‌دادند. شعارهای انتخاب شده خودشان، از میان بی‌بو و خاصیت‌ترین شعارهای داخل کشور انتخاب شده



می‌دهد: «به صراحت بگویم جمع ما (و یا دست کم می‌توانم از زاویه دید خودم سخن بگویم) با کسانی که ارزشهای دینی و اسلامی را به سخره می‌گیرند، از اساس با انقلاب اسلامی مخالفند و دل در گرو سلطنت دارند و یا مثل مجاهدین خلق کارنامه‌ای تباه از آنها برجای مانده است، نمی‌توان حتی به عنوان حرکت تاکتیکی هم همراه باشد. البته افرادی بودند که به تعبیر شما سکولار یا لائیک هستند، یعنی گرایش غیردینی دارند و نه ضد دینی، برخی نیز از بنیانه حمایت کرده‌اند اما ما نمی‌توانیم نگاه به داخل و ملت ایران را فراموش کنیم. اکثریت قوی و قاطع ملت ایران دین‌باور هستند و روی سخن اصلی ما با آنان است. کسانی که گرایش غیردینی دارند، سخنگویان خود را دارند. ما سخنگویان چنان جمعیتی نیستیم.» (۲۱۰)

عطاءالله مهاجرانی نیز حرف محسن کدیور را در مصاحبه با اسپیکل تکرار می‌کند: ملت ایران ملتی مسلمان است و ما خواهان جدایی کامل دین از دولت نیستیم. پس معلوم می‌شود که آقای گنجی پلتیک می‌زند وقتی وانمود می‌کند که «نواندیشان مذهبی» جملگی به جدایی دین از دولت باور دارند! اما این اولین باری نیست که ایشان به سکولارها پلتیک می‌زند. مگر ایشان نبودند که ضمن «دعوت عام از ایرانیان» برای شرکت در اعتصاب غذای نیویورک، از حضور هر پرچمی بجز «پرچم سبز» سیدی ممانعت بعمل آوردند؟ اکنون نیز ایشان و دیگر رهبران جنبش سبز در خارج از کشور ضمن آن که از «جنبش متکثر سبز» سخن می‌گویند، از شرکت هر نوع فکری بجز فکر «نواندیشان مذهبی» در «اتاق فکر» ممانعت بعمل می‌آورند.

یقین دارم که بهمن امینی با تفسیر دلخواهانه‌ای که از محدوده جنبش سبز و مطالبات آن دارد، این رفتار را برخواهد تابید و مجدداً بر پرسش خود ابرام خواهد ورزید: «سؤال این است که آیا گنجی برای کسانی که این جنبش را قبول دارند، ولی این یا آن «چهره شاخص» را به عنوان سخنگو و یا رهبر جنبش نمی‌شناسند هم حقی قائل است. آیا کسانی حق دارند بگویند جنبش سبز را به نفع این یا آن «چهره شاخص» صادره نکنید.» (۲۱۱) آقای مهاجرانی جواب این پرسش را در گفتگوی یاد شده با صراحت کامل داده است: «فعالان سیاسی هم که گمان می‌کنند در حد رهبری جنبش سبز در خارج از کشور هستند، و در این باره بنیانه هم دادند، از شناخت حد و اندازه خویش بی‌خبرند و امر بر آنان مشتبه شده است.» (۲۱۲)

گردانندگان سایت اخبار روز که از این صراحت لجهه آقای مهاجرانی و تصریح رهبری خارج از کشور جنبش سبز بسیار ناخشنودند، احساس غبن خود را از تشکیل «اتاق فکر» چنین بیان می‌کنند: «نیروهای دموکرات، سکولار و چپ ایران خواهند پذیرفت که بار دیگر پلّه ترقی دیگران و سروساآت اشتهای کنان «خودی‌ها» باشند. برای این کار ضمن پافشاری بر حداکثر همکاری دموکراتیک... نیروی دموکرات - سکولار باید به سازماندهی و آرایه برنامه و خواسته‌های خود به صورتی منسجم اقدام کند.» (۲۱۳) آیا پس از سی سال از حاکمیت جمهوری اسلامی باز هم

بود. سازماندهندگان در شرایطی که در داخل کشور مردم عکس‌های خامنه‌ای را به آتش می‌کشیدند، حتی حاضر نبودند صفت دیکتاتوری را برای او به عنوان ولی فقیه به کار گیرند. دیکتاتور برای آنان برابر بود با احمدی‌نژاد. آیا نباید شک کرد بر این رفتار؟ سازمان دهندگان به ظاهر می‌خواستند وحدت را عمومی کنند و شعار «همه با هم» را جاری گردانند، غافل از این که هر حرکت آنان خود نشانی از گرایشهای خاص سیاسی داشت، گرایشی که در نهایت خویش با سیاستهای جمهوری اسلامی هم‌خوان بود.» (باقر مرتضوی و اسد سیف، پنجشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۸-۱۶ ژوئیه ۲۰۰۹). (۲۰۵)

بهمن امینی نمی‌تواند بر واقعیات مورد استناد مرتضوی و سیف وقوف نداشته باشد چون خود از سازمانگران جنبش سبز در خارج از کشور بوده است. پس بر چه مبنائی مدعی است که «هرکس که در پی نفی تئوکراسی، یعنی آمیختن دین و دولت و عوارضش در ایران است، خود را عضوی از جنبش سبز می‌داند؟» آیا او از تأکیدات مکرر موسوی، کروبی و خاتمی درباره اسلام ناب محمدی، اسلام با قرائت امام خمینی بی‌خبر است؟ دور از انصاف است اگر به نیابت از او به اظهارات اکبر گنجی اشاره نکنیم که در تأیید برداشت امینی می‌نویسد: «این مدعا که نواندیشان دینی از دولت دینی دفاع می‌کنند، اتهامی بیش نیست. اما چه باید کرد با افرادی که در عین وقوف بر آرای نواندیشان دینی در خصوص جدایی نهاد دین از نهاد دولت باز هم اتهام می‌زنند؟» (اکبر گنجی، یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۸۸-۱۶ اوت ۲۰۰۹). (۲۰۶) این مطلب که در پاورقی شماره یک هفتمین بخش از مجموعه مقالات پراکنده‌ای آمده است که تنها ربطشان به یکدیگر عنوان واحد «چه باید کرد؟» است، نمونه بارزی است از پلتیک زدن اسلام‌ستها به سکولارها. رنگ‌بازی و فراغت از وسوسه‌های آرمان‌گرایانه تنها در انحصار سکولارها نیست. اسلام‌ستها هم به رمز و راز پلتیک زدن بخوبی واقفند و همان طور که پائینتر خواهیم داد در میدان رقابت با سکولارهای زرنگ گوی سبقت را مدتهاست که ربوده‌اند. در حالی که آقای گنجی طلبکارانه سکولارها را درباره شایعه سازیهای بی‌اساس شماتت می‌کند و مدعیست که نواندیشان مذهبی نظیر محسن کدیور از جدایی دین و دولت دفاع می‌کنند. شخص آقای کدیور که از مشاوران آقای موسوی هستند در مصاحبه‌ای با مجله آلمانی اسپیکل در این خصوص چنین اظهار می‌دارند: «من قبول دارم که پاره‌ای از جوانان تمایل به زندگی از نوع غربی دارند. اما باید ظرفیت جنبش موجود را در نظر گرفت. من و اکثریت هموطنان من طرفدار جدائی صد در صد دین از حکومت نیستیم. ایران کشوری است با سنتها و ارزشهای اسلامی. ۹۰ درصد ایرانی‌ها مسلمان هستند.» (محسن کدیور، سه شنبه ۹ تیر ۱۳۸۸-۳۰ ژوئن ۲۰۰۹). (۲۰۷) حال پرسیدنی‌ست که کدام یک راست می‌گوید: کدیور یا گنجی؟

واقعیت این است که گنجی نیز نظیر بهزاد کریمی اهل پلتیک زدن است. با استعانت از عبارت‌های مشحون از «زرنگی» آقای کریمی می‌توان منطق گنجی را این‌طور بیان کرد: «نیروی شرعی منفذی در درون سیستم عرفی خارج کشور می‌یابد تا که وارد آن شود و از سکولارها نیرو برکند، به درون آن بلغزد تا که از حصار آن نیرومندتر بیرون بجهد!» من فقط جای «شرعی» و «عرفی» را عوض کردم و برای امانتداری همچنان از اصطلاح «منفذی در درون سیستم عرفی» استفاده کردم، درحالی که سکولارهای از نوع آقای بهزاد کریمی بدلیل فراغت کامل از وسوسه‌های آرمان‌گرایانه بجای «منفذ»، «سوراخی گشاد» دارند. اگر پلتیک‌زنی گنجی را درز بگیریم، آن وقت حق را به کدیور خواهیم داد، چرا که در غیر این صورت منطق انتشار بنیانه «خواسته‌های بهینه جنبش سبز» (۲۰۸) را به امضای پنج رهبر این جنبش در خارج، یعنی آقایان عبدالکریم سروش، محسن کدیور، سیدعطاءالله مهاجرانی، عبدالعلی بازرگان و اکبر گنجی که جملگی از «نواندیشان مذهبی‌ند» درخواهیم یافت. عطاءالله مهاجرانی در پاسخ به پرسش جرس مینی بر این که «برخی به شماها اشکال گرفته‌اند که دوباره نزاع دینی عرفی، یا مذهبی و سکولار، یا دیندار و لائیک، را راه انداخته‌اید، حال آن که جنبش سبز متکثر است و موسوی هم حتی این را به رسمیت شناخته است، راستی چرا از سبزه‌های عرفی یا فعالان سکولار یا لائیک یا دین‌ناپور کسی را راه ندادید، حال آن که خیلی از این گونه افراد می‌گویند ما همه اکثر مفاد بنیانه را قبول داریم؟» (۲۰۹) این طور پاسخ

سیلی اسلامیتها و «نواندیشان مذهبی» لازم است تا «سکولار» به یاد آورد که به سبب سیدی تعلق ندارد و باید «برنامه و خواسته‌های» خود را ارائه دهد؟

به یمن «زنگ‌بازی» سکولارهای سبب و فراغت خاطرشان از وسوسه‌های آرمان‌خواهانه، دوباره جمهوری اسلامی، یکی قدرت حاکمه و دیگری اپوزیسیون آن را نمایندگی می‌کند. سکولارهای سبب هم هویت سکولار خود را انکار می‌کنند و هم حال و آینده جمهوری اسلامی را تضمین. آنان ورشکستگان به تقصیر سی ساله اخیر سیاست ایرانند: «من، با توجه به تجربه انقلاب سی سال پیش که در طی آن روشنفکران سکولار ایران با مذهبی‌های حکومت طلب وحدت کردند و نتیجه‌اش هم آن شد که سی سال تمام به دست آنها آواره و زندانی و شکنجه و اعدام شده‌اند و فرزندان‌شان را هم در یک جهنم واقعی بزرگ می‌کنند، به این یقین و تصمیم رسیده‌ام که هرگز قلمم را آلوده همراهی و شراکت با اسلامیت‌های رنگارنگ (ملی - مذهبی‌ها، مذهبی - دموکراتها، اصلاح‌طلبان مسلمان، مشارکت‌کاران اسلامی، نواندیشان تشیع سیاسی، معتقدان به قابلیت دموکراتیزه شدن یک حکومت اسلامی) نکنم و زیر پرچم آنها، به هر رنگی که باشد، حتی سه رنگ شیروخورشیددار، ناپستم.» (اسماعیل نوری علا، جمعه ۲۳ مرداد ۱۳۸۸). (۲۱۴)

۱۱- مراحل تاکنونی جنبش اعتراضی

نقطه عزیمت ما در شناخت جنبش اعتراضی بحران نظام جمهوری اسلامی است. این بحران از جانب گارد قدیمی نظام مورد تأیید است، حال آن که فاتحین انتخابات دهم و رهبری نظام آن را برسمیت نمی‌شناسند. مع‌الوصف منکران بحران نظام نیز هفت ماهه اخیر را «دوران فتنه و غبارآلود بودن فضا» (۲۱۵) نامیده‌اند که به باور من مناسبترین تعریف از بحران است. بحران نظام عبارتست از مخدوش شدن صف «خودی» و «غیرخودی» یا صف «طرفداران ولایت فقیه» با «ضد ولایت فقیه». این وضعیت آشفته و مغشوش در تعبیر مذهبی «فتنه» است که بدین نحو توصیف می‌شود: «غوغا که بالا می‌گیرد، آشوب و هرج و مرج هم از راه می‌رسند. سیاهی مطلق و غبار کورکننده بر میدان مستولی می‌شود و آتش فتنه روشن می‌شود و بالا می‌گیرد، تا جایی که طرفین چنان درهم می‌آمیزند که هیچ گروه و جریانی در جای خود نمی‌ماند. هیچ کس نمی‌داند کیست؟ از کجا آمده، برای چه چیز آمده، اینک کجا ایستاده، در خاکریز خودی یا دشمن؟» (محمد مهدی فقیهی، ۲۴ آذر ۱۳۸۸). (۲۱۶)

این اغتشاش از درهم آمیختگی جنگ قدرت جناحها در «بالا» و اعتراضات از «پایین» ناشی می‌شود که دربرگیرنده سه نیروست: (۱) جناح غالب حکومت (۲) جناح مغلوب و منتقد حکومت (۳) خیابان.

هرآنچه جنبش اعتراضی را به «موج سبز» محدود نکنیم و دینامیزم مستقل آن را برسمیت بشناسیم، در آن صورت قادر خواهیم بود مراحل گوناگون آن را طی هفت ماه گذشته از حیث شعارها، دامنه و وسعت جنبش تفکیک کنیم. این تفکیک نظیر هرگونه دوره‌بندی تاریخی خصلت قراردادی و نسبی داشته فاقد قطعیت است. از آنجا که از ۲۵ خرداد بدینسوی خیابان به مرکز جدید قدرت در پهنه سیاست ایران تبدیل شده است، مطالعه این مراحل ما را یاری خواهد کرد تا منطق چانه‌زنی و مبادلات سیاسی فیما بین جناحهای قدرت را نیز بهتر دریابیم.

اعتراضات خیابانی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

الف) از تظاهرات ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ تا راه‌پیمائی سوم تیرماه ۱۳۸۸ به سوی مجلس در میدان بهارستان

ب) از راه‌پیمائی سوم تیرماه ۱۳۸۸ تا تظاهرات عاشورا در ۶ دی ماه ۱۳۸۸

ج) از تظاهرات عاشورا تاکنون.

ترجمان «فشار از پایین» در هر مرحله، «چانه‌زنی در بالا» در ابتدای مرحله بعدی بوده است. به بیان دیگر، «چانه‌زنی در بالا» بین جناحهای غالب و مغلوب نظام حاصل توازن قوای خیابان و حزب پادگانی می‌باشد. برای نمونه متعاقب مرحله نخست اعتراضات خیابانی (از ۲۵ خرداد تا ۳ تیر)، در هفته اول تیرماه، چانه‌زنی در بالا پیرامون ترکیب هیأت بازرسی نتایج انتخابات قوت گرفت. به همین سیاق، پس از دومین مرحله اعتراضات خیابانی (از ۳ تیر تا تظاهرات عاشورا) بویژه در پی مراسم سوگواری آیت‌الله منتظری که نقش کاتالیزور را برای مشارکت گسترده مردم در تظاهرات

تهاجمی عاشورا داشت، دور جدیدی از چانه‌زنی در بالا آغاز شده است که بیانیه پنج ماده‌ای موسوی یا بیانیه شماره ۱۷ (۲۱۷) دقالباب آن می‌باشد.

اگر در طول دوره انتخابات ریاست جمهوری بالاخص از مناظره‌های تلویزیونی تا ۲۲ خرداد، رقابت جناحهای قدرت رفتار مردم یا «رای دهندگان» را تعیین می‌کرد، پس از ۲۵ خرداد توازن قوای جنبش اعتراضی و حزب پادگانی، رفتار جناحهای قدرت را تعیین می‌کند. در پایین به بررسی اجمالی این مراحل و چانه‌زنی‌های متعاقب هر دوره خواهیم پرداخت.

دوره نخست با نافرمانی مدنی جوانان و طبقه متوسط مدرن و نیمه مدرن شهری در ۲۵ و ۳۰ خرداد مشخص می‌شود. این دوره با تظاهرات مردم در مقابل مجلس در میدان بهارستان به تاریخ سوم تیرماه ۱۳۸۸ به پایان می‌رسد. شعار فراگیر جنبش در این مرحله «رای من کو؟» و اعتراض به تقلبات انتخابی‌ست که با سخنرانی‌های تحریک‌آمیز احمدی‌نژاد و مداخله آشکار رهبر در تأیید نتایج انتخابات، شعار «مرگ بر دیکتاتور» نیز بر آن افزوده می‌گردد. در این دوره مطالبه جناح مغلوب «ابطال انتخابات و تجدید انتخابات» است. پیدایش قدرت نوظهور خیابان بعنوان سنگ تعادلی در برابر قدرت حزب پادگانی، جناح مغلوب حکومت را برای ایستادگی در مقابل قدری ولی فقیه مصمم می‌سازد. از این پس بن بست «چانه‌زنی در بالا» باید به مدد «فشار از پایین» گشوده شود.

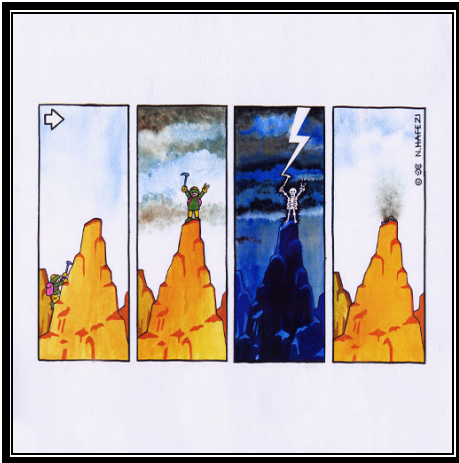
این امر متضمن دادوستدی فیما بین رهبری و پایه است. از یکسوی رهبران انقلاب کاخی یا «موج سبز» برای تبدیل جنبش اعتراضی به ابزار چانه‌زنی در بالا، تلاش می‌کنند تا این نافرمانی توده‌ای در محدوده نظام، شعائر اسلامی و قانون اساسی محبوس بماند. از سوی دیگر آنان با افزودن «هویت ایرانی» در کنار «هویت اسلامی» می‌کوشند تا در کنار دفاع از منافع گارد قدیمی نظام، رضایت سیاسی طبقه متوسط مدرن شهری را جلب کرده، این نیروی اجتماعی را به پایگاه «موج سبز» مبدل سازند. موج سبز با تعریف پلاتفرم خود بر مبنای «هویت فرهنگی ایرانی - اسلامی» نه با جنبش شهروندی قرباتی دارد نه با سکولاریسم. زیرا همان طوری که سید محمد خاتمی اذعان دارد: «اصلاحاتی که ما می‌گوییم از رواج سکولاریسم و افول دین در جامعه و اذهان و رفتار ایرانیان جلوگیری می‌کند. این که جریانی افراطی می‌کوشد ما را مخالف امام، نظام و حتی امام حسین (ع) نشان دهد بسیار غیرمنصفانه، مضحک و بی‌رحمانه است.» (۲۱۸)

موج سبز نماینده سکولاریسم و دموکراتیسم طبقه متوسط نیست بلکه بازتاب ناتوانی سیاسی این طبقه، روحیه سازشکاری وی در قبال قدرت مذهبی و ناسیونالیسم عظمت طلبانه آن است. تأکید بر هویت ایرانی - اسلامی موج سبز، تبعیضات مبتنی بر جنسیت، مذهب، قومیت و طبقات را نادیده می‌انگارد و از آنجا که داعیه «جنبش جنبش‌ها» را دارد، خواهان انحلال جنبشهای مطالباتی در این جنبش فراگیر است. انتخاب رنگ سبز سیدی، تکبیرهای شبانه، برگزاری نماز جمعه و دعای کمیل، و سرانجام تظاهرات به سوی مجلس در سوم تیرماه به منظور تأکید بر «قانون‌گرایی» بازتاب نقش رهبری در مهار و کنترل این جنبش در چارچوب نظام اسلامی و قانون اساسی است.

راه‌پیمائی به سوی مجلس و نمایش قانون‌گرایی نیز مانع برخورد خشن با تظاهرکنندگان نشد. فروکش جنبش توده‌ای نافرمانی مدنی پس از سوم تیرماه، نه با آغاز موج اعتصابات کارگری جبران شد و نه شاهد بروز جنبشهای مطالباتی زنان و اقلیتهای قومی بود چرا که مطالبات همه این طبقات و گروه‌های اجتماعی در اعتراضات خیابانی خالی بود. تکبیرهای شبانه نیز این خالی بزرگ را پر نمی‌کرد.

در فصول پیشین به تفصیل درباره مختصات «فشار از پایین» در این دوره به بحث نشستیم. در اینجا لازم است تا نتایج حاصل از این «فشار از پایین» را در «چانه‌زنی از بالا» دنبال کنیم.

در پی اولین دوره اعتراضات خیابانی، چانه‌زنی در بالا که در پیش از انتخابات به بن بست رسیده بود، از سر گرفته شد. مرجع مذاکرات رسمی با کاندیداهای مغلوب یعنی هیئت ویژه شورای نگهبان، و طول دوره رسیدگی به شکایات پیرامون تقلبات انتخاباتی از جانب شخص خامنه‌ای تعیین شد. اگرچه خامنه‌ای متعاقباً مهلت رسیدگی به شکایات را به مدت پنج روز تمدید کرد، اما عمده گفتگوها و چانه‌زنی‌ها در همان هفته اول



«باید اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی از نو تعریف شود و محور تلاش هم حفظ نظام باشد.» (۲۲۵) در ادامه رویدادها، روز دوشنبه ۸ تیرماه در قم با آیت‌الله مکارم شیرازی و مقتدایی نیز دیدارهایی صورت گرفت. هدف از همه این دیدارها دادن ظاهری حق به جانب و موجه به هیئت ویژه پیرامون رسیدگی به شکایات مخالفین بود. در اصل اما تصمیم رهبری درباره تأیید نتایج انتخابات پیشاپیش اتخاذ شده و از تریبون نماز جمعه ۲۹ خرداد (۱۹ ژوئن ۲۰۰۹) علناً ابراز شده بود. این تصمیم مبنای کار شورای نگهبان بود و بنابراین تأیید صحت انتخابات از جانب شورای نگهبان پس از بازشماری ده درصد آرا در تاریخ ۸ تیرماه (۲۹ ژوئن) موجب شگفتی هیچکس نشد.

تناقض تأیید پیشاپیش نتایج انتخابات از جانب رهبری و بررسی بعدی صحت و سقم این نتایج از سوی شورای نگهبان، پیشتر از جانب مهدی کروبی مورد توجه قرار گرفته بود. وی با توجه به این تناقض در تاریخ ۷ تیرماه (۲۸ ژوئن) در نامه‌ای خطاب به شورای نگهبان از آنان خواست که: «با استناد به نظر رهبری و واگذاری بار مسئولیت آن به رهبری به حسب مصلحت انتخابات را تأیید کنید.» (۲۲۶) خبرگی شیخ در چانه‌زنی به شیوه ریش سفیدی در بندبند این نامه پیداست. او در این نامه ضمن اشاره به تنگناهای شورای نگهبان، از آنان می‌خواهد که مانند انتخابات مجلس سوم عمل نمایند: «اگر این شورا با اتکا به نظر رهبری، مبنی بر عدم بطلان که آن را بدعت و به مصلحت نظام نمی‌داند و قصد به تأیید انتخابات دارد، حداقل به لحاظ حقوقی و حسب وظیفه شرعی و قانونی این انتظار می‌رود که مانند انتخابات مجلس سوم عمل نمایید. حتماً بخاطر دارید که به دنبال اختلاف پیرامون انتخابات مجلس سوم میان شورای نگهبان و وزارت کشور، حضرت امام نماینده‌ای جهت بررسی موضوع تعیین کردند. هنگامیکه نظر ایشان بر صحت انتخابات قرار گرفت، شورای نگهبان در نامه خود با استناد به نظر امام و واگذار کردن بار مسئولیت بر دوش امام انتخابات را تأیید کرد.» (۲۲۷) مع الوصف این ترند ریش سفیدانه نیز کاراً نشد. خلاصه کنیم! فشار از پایین و ریش سفیدی در چانه‌زنی از بالا هیچ حاصلی در ابطال نتایج انتخابات نداشت.

اما محور دوم «چانه‌زنی در بالا» که بطور غیررسمی از جانب برخی چهره‌های متنفذ اصولگرایی مجلس با موسوی انجام شد، به قول و قرارهایی درباره رفتار اپوزیسیون در قبال نظام و رئیس جمهور «قانونی» کشور یعنی احمدی‌نژاد انجامید. محمدرضا باهنر، نایب رئیس مجلس، و نماینده سیاسی اصولگرایان در مجلس، حبیب‌الله عسگرآولادی و یحیی آل‌اسحاق نیز در هفته اول تیرماه با موسوی دیدار داشتند. خبر این دیدار که مدتها بعد از جانب ایلنا در تاریخ ۲۹ تیرماه ۱۳۸۸ اعلام شد، حاکی از مذاکراتی بود که طی آن جبهه پیروان خط امام و رهبری برای ایجاد جبهه سیاسی، حضور سیاسی موسوی را در چارچوب قانون شرط قرار داده بودند. به گفته این چهره‌های دینفوذ اصولگرا و منتقد دولت، موسوی می‌توانست از نهایت کمک ایشان در برخورداری از سایت شخصی، مطبوعات و حتی تأسیس حزب برخوردار شود منوط به این که فعالیت خود را به نحو قانونی دنبال

تیرماه به انجام رسید. مذاکرات عمدتاً در سه شهر تهران، مشهد و قم متمرکز بود که پایتخت‌های سیاسی و سیاسی - مذهبی کشور محسوب می‌شوند. بیت رهبری در ارتباط تنگاتنگ با هیئت ویژه شورای نگهبان، معتمدین خامنه‌ای و کمیسیونهای مختلف مجلس این مذاکرات را هدایت کردند. نقش هاشمی رفسنجانی در رایزنی و پیشبرد گفتگوها بالاخص در میان روحانیت و نیز در ارتباط با ولی فقیه کلیدی بود. با توجه به تنشهای شخصی خامنه‌ای و موسوی در دوره حیات خمینی و شخصیت کینه‌توز خامنه‌ای، چانه‌زنی در بالا از طریق نامه‌نگاری و مذاکرات مستقیم موسوی و خامنه‌ای پیگیری نشد. در عوض، محمد خاتمی بعنوان رئیس جمهوری که وفاداری خود را به نظام و امام به اثبات رسانیده، نقش میانجی و رابط فیما بین کاندیداهای مغلوب (موسوی و کروبی) با رهبری را ایفا کرده است. مذاکرات هیئت ویژه با موسوی در روز هفتم تیرماه همزمان با برگزاری مراسم «شهادت هفتم تیرماه» در مسجد قبا بود. این همزمانی و عدم حضور موسوی در این مراسم بدلیل مذاکرات که در آن هنگام هنوز علناً اعلام نشده بود، به شایعات مختلفی درباره علت عدم حضور وی دامن زد. می‌دانیم که مراسم بزرگداشت توسط علیرضا بهشتی، فرزند بهشتی و مشاور سیاسی میرحسین موسوی، در مسجد قبا که محل کمیته استقبال از امام خمینی بود برگزار شد. (۲۱۹) این مراسم سمبل احترام به گارد قدیمی نظام و یادآور فداکاریهای آنان در راه انقلاب اسلامی بود. مهدی کروبی، همسر و دختر رفسنجانی، فائزه و عفت، در این مراسم شرکت کرده بودند. (۲۲۰) از نظر نباید دور داشت که اولین سخنرانی هاشمی رفسنجانی پس از اعتراضات خیابانی در جمع خانواده‌های شهدای ۷ تیر بود که در آن وی از «ترور شخصیتی بهشتی مظلوم قبل از شهادت وی» سخن گفته بود. (۲۲۱) اعلام وفاداری به شهدای گارد قدیمی نظام پیش‌درآمد سخن گفتن از شهدای خیابان بود. از اینرو عدم حضور موسوی در این مراسم سؤال‌انگیز بود. دو توجیه متناقض در خصوص این غیبت طرح شد. توجیه اول آن که موسوی در راه رسیدن به مسجد قبا در ترافیک گیر کرده و از طریق تلفن همراه ماجرا را با برگزارکنندگان مراسم در میان نهاده است. توجیه دوم آن که موسوی برای خروج از منزل از جانب مأمورانی که منزلش را به محاصره در آورده‌اند اجازه نیافت: «براساس اطلاعات کسب شده از منابع آگاه و نیز اشاره ضمنی فرزند ارشد آیت‌الله بهشتی در میان مردم، موسوی در منزل شخصی خود حصر شده و اجازه خروج از منزل را به منظور شرکت در مراسم هفت تیر نیافت.» (۲۲۲) لکن فردای آن روز خبرنگار ایلنا در گفتگو با عباسعلی کدخدائی اظهار می‌دارد که «دیشب برخی اعضای هیئت ویژه و میرحسین موسوی ملاقات مشترکی داشتند» و این که «پس از ارائه پیشنهاد جدید میرحسین موسوی که در ساعات پایانی روز گذشته به شورای نگهبان ارائه شده این شورا آن را مثبت تلقی کرد و بررسی آن را به جلسه امروز صبح تا ظهر هیأت ویژه بررسی روند انتخابات واگذار کرد.» (۲۲۳) خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی ایران در روزهای یکشنبه و دوشنبه ۷ و ۸ تیرماه تلاش نمود تا دستیابی به نوعی توافق با کاندیداهای معترض را در «تشکیل کمیسیون نظارت از جانب شورای نگهبان» القا کند. اما این تلاش بی‌فایده بود، چرا که دو شرط کروبی برای حضور در هیئت ویژه رسیدگی به انتخابات (۲۲۴) مبنی بر تعویض دو نفر از اعضای هیئت تأمین نشد. بعلاوه موسوی نیز از ترکیب شش نفره هیئت مزبور تنها با حضور دو تن، یعنی گودرز افتخار چهرمی (حقوقدان و استاد دانشگاه و عضو پیشین حقوقدانان شورای نگهبان) و قربانعلی دری نجف‌آبادی (دادستان کل کشور و وزیر سابق اطلاعات) مخالفت نکرده بود. چهار تن دیگر یعنی علی‌اکبر ولایتی (وزیر خارجه اسبق ایران و مشاور رهبر)، غلامعلی حداد عادل (رئیس پیشین مجلس)، محمدحسن ابوترابی فرد (نایب رئیس مجلس) و محمدحسن رحیمیان (نماینده خامنه‌ای در بنیاد شهید) جملگی از حامیان آشکار احمدی‌نژاد بوده، حضورشان در هیئت مورد اعتراض میرحسین موسوی بود. هیئت ویژه شورای نگهبان تلاش داشت وانمود نماید که همه مذاکرات لازم را برای جلب توافق مخالفین نتایج انتخابات بعمل آورده است. پس در همان یکشنبه شب هفتم تیرماه متعدد دیگری نیز صورت گرفت که از جمله آنها باید از دیدار یک عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس با محمد خاتمی یاد کرد که طی آن خاتمی اظهار داشته بود که

کند.» (۲۲۸) انتشار علنی این خبر در ۲۹ تیرماه (۲۰ ژوئیه) بی‌ارتباط با انتصاب اسفندیار رحیم مشائی از جانب احمدی‌نژاد بعنوان معاون اول رئیس جمهور نبود. به بیان دیگر، اصولگران منتقد دولت برای گوشمالی دادن احمدی‌نژاد از حربه حمایت از اپوزیسیون مخالف دولت استفاده کردند، بالاخص هنگامی که احمدی‌نژاد از دستورات رهبری سرپیچی کرده بود.

هر دادوستدی دوجانبه است. پس پرسیدنی است که ابراز مخالفت قانونی موسوی و کروبی که شعار «ابطال انتخابات و تجدید انتخابات» را در بیانیه‌های متعدد خود پیش کشیده بودند، پس از تأیید «قانونی» صحت انتخابات از جانب شورای نگهبان چگونه می‌توانست تداوم یابد؟ تنها راه حل این بود که آنان از تعقیب این مطالبه عدول کنند و صرفاً به اعلام «عدم مشروعیت» دولت «قانونی» بسنده نمایند. بدینسان پس از اعلام نظر شورای نگهبان، چرخشی عمده در مواضع موسوی، کروبی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، جبهه مشارکت اسلامی و مجمع روحانیون مبارز صورت گرفت. آنان خواست ابطال انتخابات را کنار نهادند، خواستی که حتی تا دو روز پیش از آن (۶ تیرماه ۱۳۸۸) طی نامه‌ای از جانب موسوی خطاب به شورای نگهبان مجدداً مورد تأکید قرار گرفته بود و پیشنهاد تشکیل یک هیئت «حکمت قانونی شرعی و ملی» نیز برای تحقق آن مطرح شده بود. (۲۲۹) در میان احزاب اصلاح طلب، موضع سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بظاهر از سایرین رادیکالتر بود چرا که دولت احمدی‌نژاد را «فاقد مشروعیت و وجاهت قانونی» خوانده بود. (۲۳۰) اما این موضع «رادیکال» بر تناقضات این سازمان می‌افزود، زیرا معلوم نبود به چه دلیلی خواست «ابطال انتخابات و تجدید انتخابات» در برابر چنین دولت غیرقانونی عنوان نشده بود. مع الوصف این سازمان در بیانیه هفتم تیرماه خود بدرستی بر خصلت نمایشی دیدارها و مذاکرات انگشت نهاده بود و موضوع اصلی را دستگیری و سرکوب مخالفین قلمداد کرده بود: «آیا کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی به جای ملاقات‌های تبلیغاتی با این و آن از این حد از قدرت برخوردار است که بتواند با بازدید از زندانها و محل نگهداری دستگیرشدگان، امنیت جانی و حقوقی صدها زندانی سیاسی را تضمین کند؟» (۲۳۱)

سیاست سرکوب مجالی برای دادوستد سیاسی باقی نمی‌گذاشت و چانه‌زنی در بالا بر سر هر دو محور یعنی بررسی شکایات انتخاباتی و پذیرش حق حیات سیاسی مخالفین بیحاصل بود. پلورالیزم درونی «خودی‌ها» آشکارا تحمل نمی‌شد. پیشنهادات رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ تیرماه برای خروج از «بحران» که «با مخدوش شدن اعتماد مردم به نظام» تعریف می‌شد، بدون آن که نتایج انتخابات را زیر سؤال برد، از واقعیت بن‌بست مبادلات سیاسی آغاز می‌کرد: «متأسفانه از این فرصت که رهبری به شورای نگهبان دادند و گفتند بروید عقلا و موجهین را بیاورید تا بررسی کنید و اعتماد مردم را جلب کنیم، استفاده خوبی نشد و من نمی‌خواهم بگویم تقصیر چه کسی بود که نشد، اما نشد.» (۲۳۲) بحران، اما، راه حل سیاسی داشت و شرط نخست آن توقف سرکوبها و آزادی زندانیان سیاسی و «دلجویی از آسیب‌دیدگان حوادث اخیر» بود، و شرط دوم باز کردن راه مناظره‌های تلویزیونی و مذاکره و مباحثه با مخالفین از طریق تعویض شیوه جانبداران مدیریت صدا و سیما تا بجای تظاهرات خیابانی و نافرمانی مدنی، روشهای «قانونی» ابراز مخالفت قوت گیرد و اعتماد مردم به نظام بازسازی شود. (۲۳۳)

پیشنهادات رفسنجانی با واکنش مثبت رهبری روبرو نشد. بالاتر از آن، بخشهایی از بیانات رهبری به‌نگام تنفیذ حکم ریاست جمهوری به رذیه‌نویسی علیه اظهارات رفسنجانی در نماز جمعه ۲۶ تیرماه اختصاص یافت: «این کسانی که دم از بی‌اعتمادی مردم می‌زنند... اگر این سخن از روی غرض نباشد، از روی غفلت است.» (۲۳۴) انتخابات هم که قاعدتاً باید آزمونی برای دولتمردان باشد، بزعم رهبری «امتحان آحاد مردم بود» و در این امتحان «بعضی از خواص هم البته مردود شدند. این انتخابات بعضی‌ها را مردود کرد. برخی از جوانان ما... به رغم هوشیاری‌هایشان در مواردی اشتباه کردند... یک عده هم البته فریب خوردند.» بخش پایانی بیانات رهبری، اما، بین «مخالفین» دولت و «منتقدین» دولت تمایز قایل می‌شد، و در حالی که مخالفین دولت را از زمره مخالفین نظام می‌انگاشت، شنیدن

نظرات منتقدین دولت را به دولت توصیه می‌کرد: «البته در کنار علاقه‌مندان به رئیس جمهور محترم... دو دسته دیگر هم هستند... یک دسته مخالفان عصبانی و زخم‌خورده هستند. مطمئناً اینها در این دوره چهارساله، در مقام معارضه با دولت برخوانند آمد. مخالفت کردند، باز هم مخالفت خواهند کرد. لیک یک دسته دیگر هم هستند که اینها جزو نظامند، با رئیس جمهور، با نظام هیچ دشمنی‌ای ندارند؛ ممکن است منتقد باشند. این منتقدان را بایستی به حساب آورد؛ نظرات آنها را باید شنید؛ آنچه که قابل فهم است، قابل قبول است، آن را پذیرفت.» (۲۳۵)

به این اعتبار اصولگرایان منتقد باید از تیغ گزومه‌ها در امان می‌ماندند. خامنه‌ای پیشنهادات رفسنجانی را نپذیرفت اما دامنه سرکوبها را تا حدودی کنترل و محدود کرد. فی‌المثل مسئله دستگیری موسوی لاقبل از تاریخ دوشنبه اول تیرماه (۲۳ ژوئن) از جانب علی شاهرخی رئیس کمیسیون قضایی مجلس رسماً مطرح شده بود. (۲۳۶) حسین شریعتمداری و بسیج دانشگاهی نیز در تاریخ پنجشنبه ۱۱ تیرماه ۸۸ (۲ ژوئیه ۲۰۰۹) از این موضوع سخن به میان آوردند (۲۳۷) و رئیس دفتر سیاسی سپاه در تاریخ جمعه ۱۴ اوت درباره لزوم دستگیری موسوی، کروبی و خاتمی موضع‌گیری کرد. (۲۳۸) رفسنجانی و فرزندان نیز طی این مدت بارها تهدید شدند و در راه پیمائی‌های هواداران احمدی‌نژاد مورد اهانت قرار گرفتند. (۲۳۹) مع الوصف ولی فقیه با دستگیری آنان موافقت نکرد. در همین راستا نیز پس از شهادت محسن روح‌الامینی فرزند عبدالحسین روح‌الامینی در زندان کهریزک زیر شکنجه، و صدمات وارده به برخی دیگر از بستگان نزدیک اصولگرایان طی بازداشت‌های اخیر، خامنه‌ای حکم به بازرسی زندان کهریزک داد.

خلاصه کنیم: فشار از پایین در دوره اول اعتراضات خیابانی اگرچه به دستاورد ملموسی در حوزه چانه‌زنی از بالا نینجامید، اما یگانه عامل بازدارنده در تکمیل پروژه «کودتای مخملی» بود.

دوره دوم اعتراضات خیابانی از راه پیمائی سوم تیرماه ۱۳۸۸ تا تظاهرات عاشورا در ۶ دی ماه ۱۳۸۸ را در برمی‌گیرد. جنبش خیابانی در این دوره با سه ویژگی از دوره نخست متمایز می‌شود. اول آن که این جنبش اگرچه از پشتیبانی طبقه متوسط برخوردار است اما عمدتاً به جوانان محدود می‌شود. دوم آن که اعتراضات اغلب به مناسبت روزهای رسمی جمهوری اسلامی بوقوع می‌پیوندد که بازتاب اعمال نفوذ رهبری «موج سبز امید» و پایبندی آن به چارچوب انقلاب اسلامی است. سوم آن که مطالبه محوری آن نامشخص است.

در این دوره راه پیمائی‌ها و تظاهراتها به مناسبت هفتم تیرماه در مسجد قبا (۷ تیرماه ۱۳۸۸ - ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹)، مراسم اقامه نماز جمعه به امامت رفسنجانی در تاریخ ۲۶ تیرماه (۱۷ ژوئیه)، روز جهانی قدس (۲۷ شهریور - ۱۸ سپتامبر)، ۱۳ آبان یا «روز تسخیر لانه جاسوسی» تداوم می‌یابد. از اینرو هر یک از روزهای تقویم رسمی نظام شاهد دو تظاهرات به موازات یکدیگر است: یکی از جانب بسیجیان و سربازان گمنام امام زمان و دیگری از جانب مخالفان! معهدا شعارهای شرکت کنندگان در هر یک از این تظاهرات رسمی با شعارهای رسمی جمهوری اسلامی متفاوت است. مثلاً در روز قدس شعار «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران» سر داده شد و یا در ۱۳ آبان شعار «مرگ بر چین و روسیه» مطرح شد. در مرداد ماه و سپس در شانزدهم آذرماه شعار «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» عنوان گردید که همان طوری که در فصول پیشین خاطر نشان شدیم با واکنش شدید موسوی روبرو شد. او این شعار را مورد حمایت «راه سبز» ندانست و بر نقش راهبردی «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد» تأکید بعمل آورد. (۲۴۰)

نافرمانی مدنی جوانان، اما، در این دوره تنها در محدوده تاریخ رسمی جمهوری اسلامی باقی نماند. ۱۸ تیر، بزرگداشت شهدای شهریور ۶۷، سالگشت قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای و شانزدهم آذر مناسبت‌های دیگری بودند که تاریخ عرفی جنبش خیابانی در ایران را نشانه‌گذاری کردند و باستانهای شانزدهم آذر از دایره «موج سبز» بکلی مستثنی شدند.

پس از تأیید صحت انتخابات از جانب شورای نگهبان، موج سبز بدلیل پایبندی به چارچوبهای مبارزه قانونی شعار محوری خود یعنی «ابطال انتخابات و تجدید انتخابات» را کنار نهاد. تأکید بر «عدم مشروعیت دولت»

نفس خود می‌توانست علامتی باشد برای گام برداشتن در راستای اعلام یک دولت سایه. اما چنین نبود.

برگزاری مراسم سوگواری منتظری در قم، نجف‌آباد، اصفهان، تهران و شیراز ابعاد گسترده‌ای داشت و ممانعت از سوگواران برای عزیمت از تهران به سوی قم سرشار از تنش. اگرچه خامنه‌ای برخلاف خطبه نماز جمعه ۲۹ خرداد، در پیام تسلیت خود به مناسبت درگذشت منتظری نهایت هوشیاری سیاسی را بکار گرفته بود تا دوستان، نزدیکان و هواداران «فقیه متبحر و استاد برجسته» را نیاشوبد. اما همان عبارت پایانی پیام او مبنی بر این که «ابتلائات دنیوی» منتظری «کفاره» (۲۴۵) نافرمانی او از امام بود کفایت می‌کرد تا شرکت در مراسم سوگواری به رفراندومی اعلام نشده علیه ولی جائر تبدیل شود. آذرماه را می‌توان ماه به آتش کشیده شدن تصاویر خامنه‌ای نامید. او دیگر منفور بود، اما همچنان کلیددار حفظ وحدت نظام!

دورهٔ سوم با تظاهرات عاشورا آغاز می‌شود، طغیانی توده‌ای در ماه محرم علیه شخص ولی فقیه که کل نظام را در معرض فروپاشی قرار داد. در مورد چند و چون مسیری که زین پس از سوی خیابان در پیش گرفته خواهد شد هنوز نمی‌توان اظهار نظر کرد. همچنان هنوز معلوم نیست که این سرآغاز به دوره‌ای تازه بیانجامد. اما آن چه قطعی است این است که عاشورا از جهات مختلف یک نقطه عطف بود. نخست آن که آماج اصلی این تظاهرات ولی فقیه بود. این نکته از جانب امام جمعه مشهد و عضو مجلس خبرگان رهبری، علم‌الهدی، که «اغتشاشگران روز عاشورا» را «گوساله و بزغاله» خواند و «محرابشان» نامید بروشنی تصدیق شده است: «آیا کسانی که قدرت فهم امتیاز اصل مرفقی ولایت فقیه را ندارند و با آن دشمنی می‌ورزند و شعار علیه آن می‌دهند، مصداق این اشخاص نیستند.» (۲۴۶) دوم آن که این تظاهرات از آغاز تا پایان در مهار و کنترل رهبران موج سبز نبود. موسوی در بیانیه شماره ۱۷ خود به این واقعیت اشاره می‌کند: «برای مراسم عاشورای حسینی علی‌رغم درخواستهای فراوان، نه جناب حجت‌الاسلام والمسلمین کروبی اطلاعیه دادند و نه حجت‌الاسلام والمسلمین خاتمی اطلاعیه صادر کردند و نه بنده و دوستانم.» (۲۴۷) صرفنظر از چگونگی شروع تظاهرات، پیام اصلی تظاهرات خیابانی با سیاست راهبردی موج سبز که در محدودهٔ نظام و قانون اساسی قرار دارد در تعارض بود. هشدار آقای محسن رضایی در ۲۳ آذرماه ۸۸ به موسوی و کروبی پیرامون دشواری «مدیریت و رهبری» قدرت خیابان کاملاً موجه بود: «امروز ادامه این ناآرامی‌ها به مرز خطرناکی رسیده است. اهانت به عکس امام به هر شکلی و توسط هر کسی که باشد نشان می‌دهد که ادامه این ناآرامی‌ها از مدیریت و رهبری خودی‌ها خارج شده و معلوم نیست که در آینده چه حوادثی از دل آن بیرون آید. البته از قبل هم معلوم بود که چنین سرنوشتی در ادامه این اعتراضات خواهد بود. فعالان سیاسی ایران نشان داده‌اند جز در قالب ابزار و امکانات دولتی توان اداره اعتراضات خودجوش مردمی را ندارند، نمی‌توانند آنها را مدیریت و رهبری کنند و دشمنان ملت ایران که از ابزار و امکانات بیشتری برخوردارند سوار موج اعتراضات می‌شوند.» (۲۴۸) سوم آن که رفتار سربازان گمنام امام زمان چندان آشوبگرانه بود که با حساسیتهای متعارف مسلمانان سنتی در تعارض قرار می‌گرفت. حکومتیان در روز عاشورای حسینی از همهٔ ظرفیتهای سرکوب خود استفاده نکردند اما در عین حال از حمله به حسینی جماران ابا نکردند و دست به ترور خواهرزادهٔ موسوی زدند. علائم بسیاری گواه آنند که توطئه‌گران حزب پادگانی مترصد راه انداختن فضای «جنگ داخلی» بودند تا پروژهٔ «کودتای مخملی» را با دستگیری «سران فتنه» منجمله موسوی، کروبی و خاتمی تکمیل کنند. چهارم آن که تظاهرات عاشورا برخلاف اعتراضات خیابانی دورهٔ دوم به جوانان محدود نمی‌شد، طبقه متوسط شهری در آن حضور گسترده و فعال داشت.

قدرت خیابان در روز عاشورا جنگ قدرت جناحهای حکومتی را تحت الشعاع قرار داد و همهٔ جناحها و خرده جناحها را به سوی تفکیک «خودی» از «غیرخودی» واداشت.

نخستین گام در این راه از سوی موسوی برداشته شد که در نخستین بند بیانیهٔ پنج ماده‌ای‌اش به ابهامی که به خروج جنبش اعتراضی از محدودهٔ نظام دامن می‌زد پایان داد. بجای تأکید بر عدم مشروعیت دولت، اکنون از

نیز مابازای قانونی مشخصی نداشت. رهبران موج سبز نه تصمیم به تشکیل «دولت سایه» ای در برابر «دولت احمدی‌نژاد» داشتند و نه راهکاری قانونی برای مبارزه با یک دولت «قانونی» اما غیرمشروع ارائه می‌دادند. ابهام در مطالبهٔ محوری از یکسوی و محدود شدن جنبش اعتراضی به جوانان و بالخصوص دانشجویان با خواستههای رادیکالتر از سوی دیگر، بر دشواری کنترل خیابان توسط رهبران موج سبز افزود. تنوع تمایلات سیاسی در پایه این جنبش بیش از پیش آشکار می‌شد و از آنجا که سرکوب به یگانه زبان سخن گفتن حکومت با معترضین تبدیل گردیده بود، شعار «مرگ بر دیکتاتور» بطور طبیعی جایگزین شعار «ابطال انتخابات» گردید. **به همان اندازه که «عدم مشروعیت دولت» بعنوان یک شعار اثباتی مبرهم بود، به همان اندازه شعار «مرگ بر دیکتاتور» بعنوان یک شعار سلبی روشن و صریح بود.** جنبش خیابانی در این دوره به هیچگونه چانه‌زنی در بالا نیانجامید. درواقع امام با حزب پادگانی در این نقطه اشتراک نظر داشت که سرکوب موجب افت و سپس از نفس افتادن اعتراضات خیابانی خواهد شد. بدینسان ولی فقیه از ایفای نقش فراجنابی، میانجی و داور نظام بازماند و نتوانست راه حلی سیاسی برای خروج از بحران ارائه دهد. جمهوری اسلامی به جناحهای رقیب و متخاصمی فروکاسته بود که قادر به تشخیص «خودی» و «غیرخودی» نبودند. اکنون حتی عالیجناب خاکستری نیز در مظان اتهام رهبری «فتنه» قرار داشت!



در این دوره ما عمدتاً شاهد افشاگریهای علنی و تظلم خواهی هستیم، بی آن که رایزنی‌ها و گفتگوها دربارهٔ نفس سرکوب و جایگاه گارد قدیمی نظام لحظه‌ای در میان روحانیون قم، مشهد، اصفهان و شیراز متوقف شود. پیشنهادات رفسنجانی برای برون رفت از بحران از حمایت اکثر مراجع تقلید برخوردار می‌شود و او به یک معنا به سخنگوی روحانیت شیعه مبدل می‌گردد.

در میان افشاگریهای این دوره، نامه‌نگاری علنی کروبی به هاشمی رفسنجانی و رئیس قوهٔ قضائیه دربارهٔ تجاوز در زندانها (۲۴۰) و قتل ترانه موسوی (۲۴۱) و نیز فجایع کهریزک (۲۴۲) حائز اهمیت ویژه‌ای است. در عین حال نامه‌های سرگشاده به هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس خبرگان (۲۴۳) بمنظور رسیدگی به کارنامهٔ اعمال رهبری در اجلاس خبرگان و یا بالعکس انتشار نامه‌ای که ظاهراً به امضای پنجاه تن از اعضای شورای نگهبان رسیده، رفسنجانی را به تبعیت از رهبری فرا می‌خواند، نشان از بن‌بست مبادله سیاسی در میان «خودی‌ها» داشت.

افشاگری از فجایع درون زندانها در دورهٔ اخیر البته هرگز به گشوده شدن پروندهٔ تابستان ۶۷ و یا کشتار خرداد سال ۶۰ نیانجامید. (۲۴۴) از اینرو اگرچه این افشاگری‌ها به انزجار عمومی از «ولی جائر»، احمدی‌نژاد و مجریان بسیجی و سپاهی سرکوب دامن زد، اما سبب تنویر افکار عمومی دربارهٔ عملکرد کل نظام و ساختار جمهوری اسلامی نشد.

فوت منتظری در ۲۹ آذرماه کاتالیزوری مهم برای پایان یافتن این دوره و شروع دورهٔ تازه‌ای در جنبش اعتراضی بود که آغاز آن را شاید بتوان تظاهرات عاشورا در ۶ دی ماه نامید. اعلام دو روز عزاداری عمومی به مناسبت مرگ منتظری از جانب موسوی و کروبی اولین اقدامی بود که در

«اعلام مسئولیت پذیری مستقیم دولت در مقابل ملت و مجلس و قوه قضائیه» سخن گفته می‌شد. بدین ترتیب مجلس به عنوان مرجع قانونی کنترل رفتار دولت معرفی گردید: «به یقین اگر دولت کارآمد و محق باشد خواهد توانست جواب مردم و مجلس را بدهد و اگر بی‌کفایت و ناکارآمد بود مجلس و قوه قضائیه در چارچوب قانون اساسی با او برخورد خواهند کرد.» (۲۴۹) پرواضح است مجلسی که قدم به قدم در برابر خواسته‌های احمدی‌نژاد چه در مورد کابینه، چه در مورد طرح پارانه‌ها، کوتاه آمده است و زنه جدی در مهار او به حساب نمی‌آید. تصور می‌کنم بجز برخی شیفتگان خودفریب موسوی در خارج از کشور (رجوع کنید به بیانیه حمایت ۵۴ تن از دانشگاهیان و فعالان سیاسی از بیانیه ۱۷ موسوی به تاریخ چهارشنبه ۱۳ ژانویه ۲۰۱۰) هیچکس حتی خود موسوی نیز «اشاره غیرمستقیم او [موسوی] به برکناری «قانونی» محمود احمدی‌نژاد از طریق رأی مجلس» (۲۵۰) را در بیانیه هفدهم دیده باشد. معهذ این نکته از دیده هیچکس عیان نماند که شعار «ابطال انتخابات و تجدید انتخابات» در مرحله اول که متعاقباً به شعار «عدم مشروعیت دولت» در مرحله دوم تغییر شکل داده بود، در بیانیه هفدهم موسوی کلاً درز گرفته شد. این بیانیه موج سبز را به ابراز مخالفت از مجاری قانونی دعوت می‌کرد.

اگر پیشنهادات رفسنجانی را برای خروج از بحران در نماز جمعه ۲۶ تیرماه (۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹) بیاد آوریم و آن را با مطالبات تکنونی رهبران موج سبز مقایسه نمائیم ملاحظه می‌کنیم که تنها تفاوت آنها در نحوه برخورد به نتایج انتخابات دهم بوده است. رفسنجانی از «ابطال انتخابات» یا «عدم مشروعیت» دولت سخن نمی‌گفت. بیانیه هفدهم موسوی اکنون با حذف این مطالبه، راه حل هاشمی رفسنجانی برای خروج از بحران را تکرار می‌کرد.

تشکیل «اتاق فکر» با حضور پنج «نواندیش مذهبی» بعنوان مرکز رهبری موج سبز در خارج از کشور شائبه هرگونه بهم ریختن صفوف خودی و غیرخودی را حتی در خارج از مرزهای حاکمیت جمهوری اسلامی زدود. به روش مرضیه جمهوری اسلامی، زنان از دایره «رجال سیاسی» خارج ماندند و به سکولارهای «سبز» شده نیز گوشزد شد که «امر بر آنان مشتبه نشود» و «حد و اندازه خویش» بدانند (مهاجرانی، ۲۰ دی ۱۳۸۸). (۲۵۱) طبعاً تکلیف چپی‌های کافر، سلطنت طلبان و مجاهدین خلق نیز از پیش روشن بود: «البته به صراحت بگویم جمع ما (و یا دست کم می‌توانم از زاویه دید خودم سخن بگویم) با کسانی که ارزشهای دینی و اسلامی را به سخره می‌گیرند، از اساس با انقلاب اسلامی مخالفند و دل در گرو سلطنت دارند و یا مثل مجاهدین خلق کارنامه‌ای تباه از آن‌ها برجای مانده است، نمی‌توان حتی به عنوان تاکتیکی هم همراه باشد.» (۲۵۲)

انتخاب جنبش سبز در «چهارراه جمهوری» (۲۵۳) نیز اگرچه «جمهوری اسلامی واقعاً موجود» نیست، اما «جمهوری اسلامی براساس تفسیر حقوقی قانون اساسی موجود» است، جمهوری که بنا به گفته محسن کدیور الگوی «جنبش سبز میرحسین موسوی» و «آیت‌الله شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی» است و قائلین دیگر آن عبارتند از: «آیات شیخ یوسف صانعی، سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، سیدجلال‌الدین طاهری اصفهانی، سیدعلی محمود دستغیب شیرازی، شیخ اسدالله بیات زنجانی و نیز بیت بنیانگذار جمهوری اسلامی، مجمع روحانیون مبارز، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، گروه‌های موسوم به خط امام و بخشهایی از اعضای برخی احزاب (جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی).» (۲۵۳) تفاوت این دو قرائت از جمهوری نیز در آن است که اولی بر «ولایت مطلقه فقیه» استوار می‌باشد و دومی مبتنی است بر «ولایت مشروطه فقیه». اگرچه جمهوری نخست «جمهوری اسلامی واقعاً موجود» نامیده شده است. لیکن «جمهوری اسلامی مبتنی بر قانون اساسی» نیز ایده‌آلی مربوط به آینده نیست که تاکنون صورت واقعیت به خود نگرفته باشد. این جمهوری اسلامی از زمان امام خمینی تأسیس شده، تا قبل از انتخابات نهم به مدت ۲۵ سال زمام امور را در اختیار داشته است. بدیل موج سبز احیای این جمهوری اسلامی یا به عبارت دیگر تداوم اقتدار گارد قدیمی نظام است که با عروج الیگارشی سپاه و بسیج به خطر افتاده است و مبشر سومین مرحله انقلاب اسلامی با هدف حذف یا تضعیف اشرافیت روحانی برآمده از ۲۵ سال نخست نظام است.

محسن کدیور که از زمره دانشگاهیان امام جعفر صادق است و همواره در کنار «معارف اسلامی»، «دروس جدید» را نیز دنبال کرده و «چیزی بین دانش آموخته حوزه و دانشگاه» است (۲۵۶) می‌داند که علاوه بر این دو نوع جمهوری اسلامی، دو نوع جمهوری دیگر نیز وجود دارد: یکی «جمهوری اسلامی به روایت پیش‌نویس قانون اساسی منتهای ولایت فقیه» که الگوی مورد علاقه «مرحومان آیت‌الله سیدکاظم شریعتمداری، آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر عبدالله سبحانی، دکتر علی گلزاده غفوری، و نیز نهضت آزادی ایران و فعالان ملی مذهبی و برخی از اعضای احزاب پیش گفته» (۲۵۷) می‌باشد و دیگری «جمهوری سکولار» مبتنی بر جدائی دین از دولت که «از سوی غالب ایرانیان خارج از کشور و نیز برخی انجمن‌های دانشجویی در داخل حمایت می‌شود.» (۲۵۸)

دانش آموخته دانشگاه امام صادق اضافه می‌کند که این دو نوع آخر جمهوری حتی اگر از انواع «مطلوب» جمهوری باشند، از زمره «مقدورات» نیستند و از دستور بحث خارج، بویژه آن آخری یا جمهوری سکولار، زیرا در آن «این که بیش از نود درصد مردم ایران مسلمانند هیچ تأثیری در قوانین مجلس، احکام قضائی و تصمیمات سیاسی ندارد.» (۲۵۹) تو گوئی در دیگر نظام‌های لائیک و سکولار اکثریت مردم به دین معینی گرایش ندارند! باری، بزعم یکی از اصحاب «اتاق فکر» تنها آلت‌رناتیو مقدور در برابر «جمهوری اسلامی واقعاً موجود» جمهوری اسلامی مبتنی بر تفسیر حقوقی قانون اساسی موجود است که گزینه موج سبز می‌باشد و حافظ گارد قدیمی نظام، بدینسان محدوده «خودی‌ها» از «غیرخودی‌ها» در معنای راهبردی کلمه متمایز می‌شود.

بیانیه شماره ۱۷ موسوی با پایان دادن به گفتمان «دولت غیرمشروع»، نزدیکی اصولگرایان منتقد را با مخالفین دولت احمدی‌نژاد تسهیل کرد. اولین علامت آن نامه محسن رضائی به رهبری بود که با واکنشهای شدید طیف طرفداران احمدی‌نژاد روبرو شد. در این نامه محسن رضائی با اشاره به «عقب نشینی آقای میرحسین موسوی از انکار دولت آقای احمدی‌نژاد»، انتشار بیانیه هفدهم را به فال نیک گرفته، از آن بعنوان «سرآغاز یک حرکت وحدت بخش در جبهه معترضین با دیگران» نام برد (محسن رضائی، ۱۱ دی ۱۳۸۸). (۲۵۹)

سخنگویان حزب پادگانی و حامیان احمدی‌نژاد بالاخص روزنامه کیهان شریعتمداری هیاهوی شدیدی علیه این مراسم آشتی‌کنان برآه انداختند. اصولگرایان منتقد اما این فرصت را مغتنم شمردند و در راستای اظهارات هاشمی رفسنجانی در دفاع از راه «اعتدال» و مخالفت با «افراط و تفریط» (۲۶۰)، این هیاهو را نشانه افراط‌گرایی دانستند: «امروز همین افراطی‌ها با ابزارها و تریبون‌هایی که در اختیار دارند، چنان فضایی ایجاد کرده‌اند که جز خود همه را به انفعال کشانده‌اند و اکنون حتی تحمل محدود کسانی را که کارنامه‌شان در انقلاب بسیار روشنتر و پربارتر از ایشان است، هم ندارند.» (۲۶۱)

توطئه‌گران حزب پادگانی که پس از ضد تظاهرات بی‌رمق دولتی در نهم دی‌ماه خواستار به فرجام رساندن قطعی «کودتای مخملی» و دستگیری و محاکمه سران موج سبز و «کور کردن چشم فتنه» بودند، موج جدیدی از دستگیری‌ها را به راه انداختند که طی آن علاوه بر صدها تظاهرکننده، ده تن از مشاوران میرحسین موسوی از جمله علیرضا بهشتی، هفده روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب و یازده فعال ملی - مذهبی و عضو نهضت آزادی ایران از جمله ابراهیم یزدی را دستگیر کردند. (۲۶۲) به ابتکار حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان در مجلس اسلامی، ۳۶ تن از نمایندگان نیز با ارایه لایحه‌ای خواستار اجرای حکم محارب در مورد تظاهرکنندگان ظرف ۵ روز شدند. علی مطهری، نماینده فرهنگی اصولگرایان در مجلس، با این طرح به مخالفت برخاست و اظهار داشت که: «حسینیان کلاً علاقه خاصی به اعدام دارد.» (۲۶۳) عسگراولادی نیز پیشتر در واکنش به وقایع تظاهرات عاشورا ابراز کرده بود: «همان‌ها که خواهرزاده موسوی را ترور کردند به حسینیان حماران حمله کردند.» (۲۶۴) این موضعگیری از جانب یکی از برجسته‌ترین چهره‌های هیئت‌های مؤتلفه که جز معدود حامیان «رایحه خوش خدمت» بود بویژه تأمل برانگیز بود. آیا ناتوانی موسوی و کروی در هدایت جنبش خیابانی از یکسوی و علائم تحریک به «جنگ داخلی» و تکمیل «کودتای مخملی» از جانب توطئه‌گران حزب پادگانی از

سوی دیگر، این بازاری کهنه کار مظنه شناس را به صرافت انداخته بود؟ هرچه بود، در این امر تردیدی نبود که از پس عاشورا، ۲۲ بهمن در راه بود و ولی فقیه باید بین فرونشاندن عطش کینه‌توزانه‌اش علیه ترمذ موسوی «مدافع نظام» و رام کردن قدرت خیابانی ضد ولایت فقیه یکی را انتخاب کند.

انتخاب رهبری دومی بود. پس در دیدار با مسوولان سازمان تبلیغات اسلامی، ضمن تشکر از جنتی، بجای «سران فتنه» از «خواص» یاد کرد و اظهار داشت: «در فضای غیرالود فتنه، خواص از مواضع دوپهلوی پرهیز کنند.» (۲۶۵) در عمل نیز «اعتدال» و مقابله با «افراط‌گرایی» و تندروی به گفتن رایج تبدیل شد. نه تنها، رفسنجانی، خاتمی و علی لاریجانی رئیس مجلس، بلکه رحیم صفوی فرمانده اسبق سپاه و مشاور عالی رهبری، آیت‌الله محمدی ری شهری نیز از ضرورت اعتدال سخن گفتند. (۲۶۶) متعاقباً با انتشار گزارش مجلس درباره کهریزک (۲۶۷)، قاضی سعید مرتضوی متهم اصلی کهریزک شناخته شد. (۲۶۸) حسینیان نیز نگران از عاقبت جو اعتدال‌طلبی به اعتراض و به صورت ظاهری از نمایندگی مجلس استعفا داد. (۲۶۹) وزیر اطلاعات، حجت‌الاسلام حیدر مصلحی نیز اظهار داشت که زمان زیادی برای بازجویی از دستگیرشدگان نیاز است و بنابراین انتظار اجرای حکم محارب در مورد دستگیرشدگان ظرف ۵ روز را تلویحاً منفی دانست. (۲۷۰)

همچنین گزارش اختصاصی کیهان از «موج نامه‌نگاری پشت پرده سران فتنه» برای فرار از مجازات خبر داد (۲۷۱)، در حالی که روزنامه جمهوری اسلامی اظهار امیدواری کرد که «راه حل فقط تدبیر است و این راه باز است.» (۲۷۲) حتی خطیب تندروی نماز جمعه تهران، آیت‌الله احمدی خاتمی، به تشریح حقوق شهروندی پرداخت و گفت: «قانون اساسی ما اعتراض را پذیرفته و اعتراض حق هر شهروندی است و ما هیچ‌گاه معترضین را برانداز نخوانده‌ایم.» (۲۷۳)

مناظره‌های تلویزیونی نیز بعضاً با حضور موافق و مخالف موج سبز و شرکت اشخاصی همچون کواکبیان، دکتر اطاعت، علی مطهری و حسینیان سازمان داده شد. (۲۷۴) رفسنجانی نیز که رد و نشان پیشنهاد خود را برای خروج از بحران در این مناظره‌های تلویزیونی می‌دید، از سازمان دادن آنها ابراز خرسندی کرد: «رجوع به سخنان اخیر مقام معظم رهبری در حاکمیت قانون و پرهیز از اعمال خودسرانه و همچنین کمک به ایشان توسط همه نیروهای سیاسی و اصیل انقلاب که به اسلام، نظام و قانون پایبند هستند، می‌تواند حل موضوع را به همراه داشته باشد و اقدامات نظیر انجام مناظرات مستدل و اظهارات رسانه‌ای به جای برخوردهای خیابانی می‌تواند این مسیر را هموار کند.» (۲۷۵)

در بحبوحه دستگیری‌ها که همزمان با جو اعتدال‌طلبی و «قانون‌گرایی» تداوم دارد، تندروها و افراط‌گرایان غیرخودی در داخل و خارج از کشور معرفی می‌شوند. بهائیان، (۲۷۶) یهودیان، سکولارها، مجاهدین و سلطنت‌طلبان البته «غیرخودی» و از زمره «محاربانند». امتیاز دستگیرشدگان و زندانیان نیز فعلاً در بهترین حالت (اگر بخت یاریشان کند) این است که به سرعت به عنوان محارب اعدام نشوند، و در بازداشت‌گاه‌ها در انتظار رسیدگی به پرونده‌شان به سر برند. عبارات دیگر هیچ نشان جدی از اذعان به واقعیت بحران و تلاش برای خروج از آن به چشم نمی‌خورد، (۲۷۷) و چانه‌زنی‌ها و ریزنی‌ها در بالا هنوز به مبادله سیاسی نیانجامیده است.

مع‌الوصف همه جناح‌های قدرت دریافته‌اند که قدرت خیابان تنها نیروئی است که توانائی به چالش کشیدن قوه سرکوب را دارد و از اینجاست هراس همگان از این که نیروئی که به مناسبت «ابطال انتخابات» و تغییر در چارچوب نظام متولد شد، اکنون کل نظام را در معرض خطر فروپاشی قرار داده است. آنان که شاهد ۶ دی بودند از طغیان مجدد خیابان در ۲۲ بهمن هراسانند. پس اگرچه بر سر راه حل بحران به توافقی دست نیافته‌اند، اما «راه اعتدال» را بعنوان تدبیری موقت برای از سرگذراندن موج برگزیده‌اند. آینده نشان خواهد داد که بحران نظام جمهوری اسلامی به کدام سوی خواهد رفت: بازسازی یا فروپاشی؟ اما از هم‌اکنون روشن است که عاشورا صف مخالفین احمدی‌نژاد را از مخالفین نظام تفکیک کرده است.



کلام پایانی

شاعر بزرگ معاصر میهن ما، احمد شاملو، در بیان رابطه‌اش با نظام حاکم بر ایران گفته است: «من عدوی تو نیستم، انکار توام». این بار نیز شعر فارسی بهانه خوبی‌ست برای تأمل فلسفی. برآستی اگر همه فداکارها و رشادتهای هفت ماه اخیر تنها به قصد کنار نهادن احمدی‌نژاد باشد، به چه کار می‌آید و چه حاصلی دارد؟ آیا معارضین و منتقدین احمدی‌نژاد در نظام حاکم، آنان که خود را طرفداران «ولایت مشروطه فقیه» بحساب می‌آورند، طی ۲۵ سال نظام جمهوری اسلامی کارنامه درخشانتری از وی ارائه داده‌اند؟

آنان که با چراغ دنبال ذره‌ای از سکولاریسم و تجدد در میان جناح‌های حکومت اسلامی می‌گردند، بی‌شک در صفوف احمدی‌نژاد کمتر از منتقدین وی «سکولاریسم» نخواهند یافت. اظهارات منتقدین اسفندیار رحیم مشائی را وارسی کنید، در آن چه می‌یابید بجز آن که احمدی‌نژاد و مشاور او به «روحانیت این شجره طیبه هزارساله» دهن کجی کرده‌اند و از «لیبرالیسم فرهنگی» پیروی؟!

گفته می‌شود که مخالفت رقبای احمدی‌نژاد به احمدی‌نژاد ختم نمی‌شود بلکه خامنه‌ای را هم نشانه می‌گیرد. اما مخالفت آنان با خامنه‌ای نیز مخالفت با تئوکراسی و حتی اصل ولایت فقیه نیست، مخالفت با «ولی جائز» است تا از «ولی عادل» یا «ولی انتخابی» طرفداری کنند.

گفته می‌شود در مقابل «جمهوری اسلامی واقعاً موجود» یا نظام اسلامی با چهره‌خشن و نظامی، از «جمهوری اسلامی مبتنی بر تفسیر حقوقی قانون اساسی» یا نظام اسلامی با چهره رحمانی دفاع می‌کنند. اما این نظام اسلامی با چهره رحمانی به آینده تعلق ندارد، ملهم از گذشته ۲۵ ساله نظام و بنیانگزارش امام خمینی است با کارنامه‌ای از قتل عامها چه در سال ۶۰، چه در سال ۶۷ و با بی‌شمار ترور مخالفان چه در داخل و چه در خارج از کشور.

اختلاف خانوادگی جناح‌های رقیب جمهوری اسلامی در محدوده نظام و انقلاب اسلامی می‌گنجد. مسئله اما انکار این نظام است و تولد انقلابی نوین. انقلاب نیز نه با خشونت که با تغییر بنیادین نظام سیاسی و اجتماعی تعریف می‌شود. جدایی دین از دولت، برقراری جمهوری که اعلامیه جهانی حقوق بشر و کلیه آزادیها و حقوق دموکراتیک را برسمیت بشناسد و عاجلترین وظیفه خود را قطع ید از روحانیت، سپاه و بسیج بر امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور بدانند، برابری حقوقی زنان با مردان، و اقوام و ملیتهای گوناگون ساکن ایران را تضمین کند و مسئله اشتغال، بهبود شرایط کار و معیشت را برای جوانان، کارگران و تهیدستان شهر و روستا در صدر وظایف خویش قرار دهد.

از هفت ماه پیش تاکنون پهنه سیاست ایران شاهد تولد خیابان بعنوان مرکز قدرت تازه‌ای بوده است. سرچشمه این قدرت زنان، جوانان و طبقه متوسط مدرن شهری ایران بوده‌اند، قدرتی که اکنون منازعات جناح‌های نظام را تحت‌الشعاع قرار داده، در مقابل بحران جمهوری اسلامی دوراهی بازسازی یا فروپاشی را گشوده است.

لیکن فروپاشی نظام نیز مترادف با انقلاب نخواهد بود هرآئینه از طرح روشن و اثباتی به منظور جمهوری لائیک و دموکراتیک، تأمین حق کار و نان جانبداری نکند. چنین انقلابی کار طبقه متوسط نیست و نیازمند جنوب شهر تهران، و حضور کارگران و تهیدستان در سراسر کشور است. امروز از چنین انقلابی فاصله داریم، اما اندیشه این انقلاب و شکل دادن به گفتن آن به امروز تعلق دارد.

تاریخ شروع نگارش: ۱۸ دسامبر ۲۰۰۹ - ۲۷ آذر ۱۳۸۸

تاریخ پایان نگارش: ۲۶ ژانویه ۲۰۱۰ - ۶ بهمن ۱۳۸۸



مستندات فارسی و پانویس‌ها:

۲) اطلاعیه سازمان قضایی نیروهای مسلح، «در کهریزک، سه تن بر اثر «ضرب و جرح» کشته شدند»، اخبار روز، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۸ - ۱۹ دسامبر ۲۰۰۹، www.akhbar-rooz.com

۳) بی‌تردید رژیم شاهنشاهی نیز بدفعات از محدوده دولت رسمی و ضوابط قانونی مورد استناد خود خارج شده است. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های آن به گلوله بستن و کشتار دربندیان زندان رشت در سال ۱۳۳۳ و قتل فرجیع اقدام‌دوست است و دیگری به شهادت رساندن هفت تن از اعضای گروه جزئی - ظریفی و دو عضو سازمان مجاهدین خلق ایران به نامهای کاظم ذوالانوار و مصطفی جوان خوشدل در روز سیام فروردین ماه ۱۳۵۴ در پشت تپه‌های اوین تحت عنوان ساختگی «فرار از زندان اوین».

۴) در مورد بنیاد مستضعفان و منافع مربوط بدان رجوع کنید به: باباعلی، مهرداد، «نظام‌های متناقض و شیوه هماهنگی ویرانگر، بیماری ایرانی»، آرش، شماره ۱۰۱، تیرماه ۱۳۸۷ - ژوئیه ۲۰۰۸، صص ۱۳۹-۱۲۸.

۶) رجوع کنید به آلفونه، علی، «سپاه پاسداران تا چه حد در اقتصاد ایران دخالت دارد»، AEI، ۲۲ اکتبر ۲۰۰۷، <http://www.aei.org> و نیز: خلیق، بهروز، «موقعیت سپاه پاسداران و روحانیت در ساخت قدرت، تغییرات ساختار سیاسی جمهوری اسلامی، گذار از الیگارشی روحانیت به الیگارشی روحانیت و سپاه»، بخش سوم: فعالیت اقتصادی سپاه، اخبار روز، پنجشنبه ۲۹ تیر ۱۳۸۵، ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۶، www.akhbar-rooz.com

۷) «برداشت یک میلیارد دلاری پاسداران از حساب ذخیره ارزی»، RFI، ۲۰ دسامبر ۲۰۰۹، <http://www.rfi.fr/> و نیز رجوع کنید به اعتمادی، ناصر، «قدرت اقتصادی سپاه پاسداران»، RFI، ۱۹ نوامبر ۲۰۰۸، همان سایت.

۱۰) شیرازی، اصغر، نظام حکومتی جمهوری اسلامی ایران، دین، قانون و مطلقیت قدرت، پاریس، کتاب چشم‌انداز، ۱۳۸۷.

۱۱) سنجابی، کریم، امیدها و ناامیدیها، خاطرات سیاسی، لندن، انتشارات جبهه ملی ایران، ۱۳۶۸.

۱۲) بنی‌صدر، ابوالحسن، «تشکیل مجلس خبرگان پیشنهاد آیت‌الله طالقانی بود و خمینی فوراً آن را پذیرفت»، کیهان (لندن)، ۱۳۷۷/۴/۲۵.

۱۳) سحابی، عزت‌الله، «در شورای انقلاب چه گذشت. گفتگو با مهندس سحابی»، ایران فردا، شماره ۵۱، ۱۳۷۷، صص ۱۷-۱۱.

۱۴) بازرگان، مهدی، شورای انقلاب و دولت موقت، سیمای دولت موقت از ولادت تا رحلت، گردآورنده: نهضت آزادی ایران، تهران، ۱۳۶۱. و نیز بازرگان، مهدی، انقلاب ایران در دو حرکت، ۱۳۶۳.

۱۵) منتظری، حسینعلی، خاطرات فقیه و مرجع عالیقدر حضرت آیت‌الله العظمی منتظری، ۲ جلد، تکثیر شده از تارنمای منتظری، ۱۳۸۰.

۱۷) نیکفر، محمدرضا، «در ایران چه می‌گذرد؟» (مقاله اول)، گویا نیوز، سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸.

۱۸) برزین، سعید، جناح‌بندی سیاسی در ایران از دهه ۱۳۶۰ تا دوم خرداد ۱۳۷۶، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶.

۱۹) ظریفی‌نیا، حمیدرضا، کالبدشکافی جناح‌های سیاسی ایران ۱۳۷۸-۱۳۵۷، تهران، انتشارات آزادی‌اندیشه، ۱۳۷۸.

۲۰) بشیریه، حسین، دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی ایران. دوره جمهوری اسلامی، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۱.

۲۱) جوادی آملی، «پلورالیسم دینی»، تهیه و تنظیم از: محمدرضا مصطفی‌پور، پاسدار اسلام، شماره ۲۲۷، ت. بلاغ، ۱۳۷۹.

۲۲) جوادی آملی، «کثرت‌گرایی»، پاسدار اسلام، شماره ۲۳۰، ت. بلاغ، ۱۳۸۰.

۲۳) مصباح یزدی، «پلورالیسم دینی از دیدگاه آیت‌الله استاد مصباح یزدی»، رسالت، ۱۳۷۸/۸/۸.

۲۵) مهرپور، حسین، «الف: مجمع تشخیص مصلحت نظام و جایگاه قانونی آن»، سلام، ۹/۱/۱۱/۸۸.

۲۶) هادوی تهرانی، مهدی، «مجمع تشخیص مصلحت نظام از آغاز تاکنون»، مصاحبه با مجله چشم‌انداز، شماره ۷، ۱۳۷۹، صص ۶۰-۴۹.

۲۷) انگلس، فردریک، «پیشگفتار بر جنگهای دهقانی در آلمان چاپ دوم سال ۱۸۷۵-۱۸۷۰»، جنگهای دهقانی در آلمان، ترجمه فارسی، منتشره در خارج از کشور، محل انتشار و بنگاه انتشاراتی نامعلوم، ۱۳۵۲.

۲۸) عنایت، حمید، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.

۲۹) جناتی، محمد ابراهیم، «الف: اجتهاد در جامعه اسلامی»، کیهان اندیشه، شماره ۱۰، ۱۳۶۵، صص ۱۸-۶.

۳۰) جناتی، محمد ابراهیم، «فقه اجتهادی و اصلاح حوزه از دیدگاه امام»، کیهان اندیشه، شماره ۲۹، ۱۳۶۹، صص ۳۸-۱۵.

۳۲) احمدی امویی، بهمن، «دشواری‌های موسوی برای پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری»، گویا نیوز، دوشنبه ۳۱ فروردین ۱۳۸۸، <http://news.gooya.com/columnists/archives/>

۳۳) «انتخابات و گفتمان «مطالبه محور»»، اخبار روز، یکشنبه ۲۵ اسفند ۱۳۸۷ - ۱۵ مارس ۲۰۰۹، www.akhbar-rooz.com

۳۴) «بینانه شماره ۲ انتخابات و گفتمان مطالبه محور»، عصر نو، سه شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۸ - ۹ ژوئن ۲۰۰۹، <http://asre-nou.net>

۳۵) داد، بابک، «مردم این بار «تحریم انتخابات» را «تحریم» کرده‌اند»، گویا نیوز، سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸، <http://news.gooya.com/politics/archives/>

۳۶) نیکفر، محمدرضا، همانجا.

۳۷) حجابیان، سعید، «بربریت یا مدنیت «بزنگاه اینجاست»»، عصر نو، پنجشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۸۸ - ۱۱ ژوئن ۲۰۰۹، <http://asre-nou.net/>

۳۸) نیکفر، محمدرضا، همانجا.

۳۹) شمسایی، محمدحسین، «زمینه‌های مدرک‌گرایی حوزویان، تصویب مدارج تحصیلی حوزه و انطباق آن با عدالت شرعی»، اخبار روز، شنبه ۲۸ آذر ۱۳۸۸ - ۱۹ دسامبر ۲۰۰۹، www.akhbar-rooz.com

۴۰) «منازعه بی‌سابقه انتخاباتی میان احمدی‌نژاد و موسوی، فیلم کامل این مناظره»، عصر نو، پنجشنبه ۱۴ خرداد ۱۳۸۸ - ۴ ژوئن ۲۰۰۹.

۴۱) هاشمی رفسنجانی، «نامه هاشمی رفسنجانی به آیت‌الله خامنه‌ای: این تهمت‌ها شما را هم نشانه گرفته است»، عصر نو، سه شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۸ - ۹ ژوئن ۲۰۰۹.

۴۲) همان منبع.

۴۳) سلیمی نمین، «پاسخ سلیمی نمین به نامه انتخاباتی هاشمی رفسنجانی»، خبرگزاری فارس، گزارش سیاسی شماره: ۸۸۰۵۱۳۰۶۶۱، ۱۳ مردادماه ۱۳۸۸، <http://www.farsnews.net/>

۴۴) روزنامه کارگزاران، ۲۴ مرداد ۱۳۸۷.

۴۵) باستانی، حسین، «گفتگوی شهباز رستمی با حسین باستانی»، RFI، ۹ اکتبر ۲۰۰۹. در این مصاحبه باستانی به گفته آیت‌الله دستغیب درباره «مداخله سپاه در تعیین انتم جماعات» استناد می‌کند و اظهار می‌دارد که سپاه به همان اندازه که در نگهداری حکومت نقش دارد سهم می‌خواهد. عنوان مطلب «مأموریت سپاه پاسداران در پیشگیری از تغییر محتوای نظام اسلامی» است.

۴۸) امامی کاشانی، «خطیب جمعه تهران با تأکید بر وحدت کلمه: اگر ولایت نباشد، همه چیز به‌هم می‌ریزد»، تابناک، ۲۷ آذر ۱۳۸۸، کد خبر: ۷۷۶۸۰، <http://www.tabnak.ir/Fa/>

۴۹) جوادی آملی، «خطبه مهم آیت‌الله جوادی آملی در قم برای برون رفت از بحران آینده»، گویا نیوز، یکشنبه ۷ تیر ۱۳۸۸، ۲۹ ژوئن ۲۰۰۹.

۵۰) سلیمی نمین، همانجا.

۵۱) «در تحلیل اظهارات جدید رحیم مشایی: تفکرات خطرناکی که باید از ترویج آن هراس داشت»، تابناک، ۲۲ مرداد ۱۳۸۸، کد خبر: ۵۹۴۳۹، <http://www.tabnak.ir/Fa/>

۵۲) هاشمی رفسنجانی، «رفسنجانی: باید اعتماد مردم به «نظام» بازگردد، تظاهرات در تهران بعد از پایان نماز جمعه»، اخبار روز، آدینه ۲۶ تیر ۱۳۸۸ - ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹، www.akhbar-rooz.com

۵۳) سردبیر، «احمدی‌نژاد، میرحسین و ضد ولایت فقیه»، تابناک، ۲۱ آذر ۱۳۸۸، کد خبر: <http://www.tabnak.ir/Fa/>، ۷۶۶۵۲

۵۴) مطهری، علی، «آسیب‌شناسی انتخابات دهم ریاست جمهوری»، تابناک، ۲۷ تیر ۱۳۸۸، کد خبر: ۵۶۰۵۹.

۵۵) مطهری، علی، «تحلیل‌های صریح علی مطهری از رخداد‌های اخیر: امیدوارم بار دیگر وحدت در کل کشور حاکم شود»، تابناک، ۲۳ آذر ۱۳۸۸، کد خبر: ۷۷۱۱۰.

۵۶) «گمانه‌زنی‌های تازه درباره وزرای آینده: حضور پررنگ حلقه اردبیل در کابینه دهم»، تابناک، ۵ مرداد ۱۳۸۸، کد خبر: ۵۷۳۳۳.

۵۷) مطهری، علی، ۲۳ آذر ۱۳۸۸، همان منبع.

۵۸) مصاحبه حسین باستانی با بخش فارسی رادیوی بین‌المللی فرانسه، RFI، ۲۸ تیرماه ۱۳۸۸ - ۱۹ ژوئیه ۲۰۰۹.

۵۹) مطهری، علی، «متن کامل پاسخ سانسور نشده علی مطهری به کیهان»، تابناک، ۱۹ مرداد ۱۳۸۸، کد خبر: ۵۸۹۷۰.

۶۰) رهبر، محمدتقی، «گفتگو با اعتماد ملی»، اعتماد ملی، ۲۸ تیر ۱۳۸۸.

۶۱) نوری‌زاده، جواد، «زلزله مشایی و پس زلزله‌های آن»، تابناک، ۵ مرداد ۱۳۸۸، کد خبر: ۵۷۲۰۴.

- ۶۲) پانا، خبرگزاری وابسته به آموزش و پرورش، ۲۸ تیر ۱۳۸۸.
- ۶۳) نوری‌زاده، جواد، همان منبع.
- ۶۴) «کابینه‌ای برای خدمت یا کابینه‌ای برای رئیس جمهور»، تابناک، ۴ مرداد ۱۳۸۸، کدخبر: ۵۷۱۶۸.
- ۶۵) رجائی، غلامعلی، «احمدی‌نژاد و مشائی»، تابناک، ۳۱ تیر ۱۳۸۸، کدخبر: ۵۶۶۷۶.
- ۶۶) نوری‌زاده، جواد، همان منبع.
- ۶۸) نگاه کنید به متن کیفرخواست محمدعلی ابطی (معاون رئیس جمهوری سابق ایران، خاتمی)، بهزاد نبوی (نایب رئیس مجلس ششم)، محسن صفایی فراهانی (رئیس سابق فدراسیون فوتبال و نماینده مجلس در دوره ششم)، محسن امین‌زاده (معاون سابق وزارت امور خارجه)، عبدالله رمضان‌زاده (سخنگوی دولت محمد خاتمی): «تهام اغلب دستگیرشدگان: اقدام علیه امنیت ملی»، سایت عصر نو، شنبه ۱۳ تیر ۱۳۸۸ - ۴ ژوئیه ۲۰۰۹.
- ۶۹) نامور حقیقی، علیرضا، «زمینه‌ها و زمانه‌ها، کشاکش جناحها نظام را به کدام سو می‌برد؟»، RFI، ۲۱ دسامبر ۲۰۰۹، http://www.rfi.fr/actufa/articles/120/article_10029.asp
- ۷۰) مطهری، علی، «تحلیل‌های صریح علی مطهری از رخدادهاى اخیر: امیدوارم بار دیگر وحدت در کل کشور حاکم شود»، همان منبع.
- ۷۱) مطهری، علی، همانجا.
- ۷۲) مطهری، علی، «احمدی‌نژاد ارادت خاصی به مشایی دارد، گفت و گو با علی مطهری»، تابناک، ۲۷ تیر ۱۳۸۸، کدخبر: ۵۶۰۱۷.
- ۷۳) مطهری، علی، همانجا.
- ۷۴) سجادی، داریوش، «ماهیت نبرد در تهران»، گویانیوز، چهارشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۸۸ - ۴ ژوئیه ۲۰۰۹.
- ۷۵) مطهری، علی، «آسیب‌شناسی انتخابات دهم ریاست جمهوری»، همان منبع.
- ۷۶) طایفی، علی، «گفت و گو دویچه وله با آقای علی طایفی: ماهیت طرح امنیت اجتماعی نه سیاسی، بلکه دینی است»، عصر نو، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹، <http://asre-nou.net>
- ۷۷) «مخالفان چه گفتند؟ انتقاد شدید سران اصولگرا به وزرای پیشنهادی و رویه احمدی‌نژاد»، تابناک، ۸ شهریور ۱۳۸۸، کدخبر: ۶۱۸۸۲.
- ۷۸) «مجلس و روش» پله بی‌سبب «رئیس جمهور در معرفی کابینه»، تابناک، ۲ شهریور ۱۳۸۸، کدخبر: ۶۱۰۱۰.
- ۷۹) «جلوی هزینه شدن دوباره رهبری را بگیرد: تعیین تکلیف لایحه هدفمند کردن یارانه‌ها، چرا با حکم حکومتی؟»، تابناک، ۲۳ آذر ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۶۹۸۰.
- ۸۱) یلفانی، محسن، «آموده را همچنان باید آزمود»، عصر نو، جمعه ۸ خرداد - ۲۹ مه ۲۰۰۹. و نیز نگاه کنید به: «خانیابا تهرانی، مهدی»، «انتخاباتی سرنوشت ساز پیش رو داریم»، عصر نو، سه شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸ - ۳ ژوئن ۲۰۰۹.
- ۸۲) مدنی، مصطفی، «پشت صحنه انتخابات»، عصر نو، شنبه ۱۶ خرداد ۱۳۸۸ - ۶ ژوئن ۲۰۰۹. مستندات در این مورد می‌تواند براحتی به چند دوجین افزایش یابد. ما تنها به ذکر مواضع برخی چهره‌های فرهنگی سیاسی دگراندیش بسنده کرده‌ایم.
- ۸۳) اعظمی، محمد، «حق رأی و دشواری انتخاب»، عصر نو، یکشنبه ۱۰ خرداد ۱۳۸۸ - ۳۱ مه ۲۰۰۹؛ و نیز اعظمی، محمد، «معنای آرای سفید، در پاسخ به برخی پرسش‌ها و ابهامات پیرامون رأی سفید»، عصر نو، چهارشنبه ۱۳ خرداد ۱۳۸۸ - ۳ ژوئن ۲۰۰۹؛ و نیز کریمی، بهزاد، «سهم من، منع من! رأی سفید از موضع امتناع فعال!»، اخبار روز، آدینه ۱۵ خرداد ۱۳۸۸ - ۵ ژوئن ۲۰۰۹.
- ۸۴) مطهری، علی، «آسیب شناسی انتخابات دهم ریاست جمهوری»، همان منبع.
- ۸۵) رضائی، محسن، «ناگفته‌های محسن رضائی درباره قبل و بعد از انتخابات ۲۲ خرداد»، تابناک، ۹ آذر ۱۳۸۸، کد خبر: ۷۵۱۲۵.
- ۸۶) «در بازخوانی یک نامه: دغدغه‌هایی که ضمن یادآوری قبلی، درست درک نشد»، تابناک، شنبه ۱۳ تیر ۱۳۸۸.
- ۸۷) رضائی، محسن، «ناگفته‌های محسن رضائی...»، همانجا.
- ۸۸) همان منبع پیش گفته.
- ۸۹) همانجا.
- ۹۰) مطهری، علی، «امیدوارم بار دیگر وحدت در کل کشور حاکم شود»، تابناک، ۲۳ آذر ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۷۱۱۰.
- ۹۱) عسگرآولادی، «همان‌ها که خواهرزاده موسوی را ترور کردند به حسینه جماران حمله کردند»، سایت کلمه، جمعه یازدهم دی ماه ۱۳۸۸.
- ۹۲) حسینیان، روح‌الله، «قصاصی روح‌الله حسینیان برای اعلام برائت از خاتمی و میرحسین»، سایت کلمه، سه شنبه هشتم دی ماه ۱۳۸۸.
- ۹۳) احمدی امویی، بهمن، «بازار در برابر دولت»، گویانیوز، سه شنبه ۷ آبان ۱۳۸۷، برگرفته از هفته‌نامه شهروند، چاپ تهران، رجوع کنید به <http://news.gooya.com/columnists/archives/>
- ۹۴) احمدی امویی، بهمن، «رویاری بازرگانان در تهران، درگیری سنت و مدرنیته در بخش خصوصی ایران»، گویانیوز، جمعه ۳۰ دی ۱۳۸۴، برگرفته از روزنامه سرمایه.
- ۹۵) صادق پور، بهناز، «بررسی شبهات اصلاح آیین‌نامه اتاق بازرگانی در آستانه انتخابات، تشنج در اتاق بازرگانی»، روزنامه شرق، شنبه ۳ تیرماه ۱۳۸۵ - ۲۳ ژوئن ۲۰۰۶.
- ۹۶) احمدی امویی، بهمن، «رویاری بازرگانان در تهران...»، همان منبع.
- ۹۷) احمدی امویی، بهمن، «بازار در برابر دولت»، همان منبع.
- ۹۸) احمدی امویی، بهمن، همانجا.
- ۹۹) احمدی امویی، بهمن، «پول‌های کثیف، گروه‌های سیاسی و مجتمع‌های تجاری»، گویا نیوز، پنجشنبه ۱ اسفند ۱۳۸۷.
- ۱۰۰) باباعلی، مهرداد، «نظام‌های متناقض و شیوه هماهنگی ویرانگر، بیماری ایرانی»، نشریه آرش، شماره ۱۰۱، تیرماه ۱۳۸۷ - ژوئیه ۲۰۰۸، صص ۱۳۹-۱۲۸.
- ۱۰۳) نگهبان، فرخ، «گفتگوی ستاره درخشش (صدای آمریکا) با دکتر ناصر زرافشان و فرخ نگهبان، جنبش سبز و برخی مسائل اجتماعی»، عصر نو، چهارشنبه ۶ ژانویه ۲۰۱۰.
- ۱۰۴) کروبی، «گفت و گوئی عباس عبدی با کروبی درباره انتخابات، مهم‌ترین مشکل مملکت را چه می‌دانید؟»، عصر نو، پنجشنبه ۹ آبان ۱۳۸۷ - ۳۰ اکتبر ۲۰۰۸.
- ۱۰۵) کروبی، همانجا.
- ۱۰۶) همان منبع.
- ۱۰۷) کروبی، همان منبع.
- ۱۰۸) درباره راه‌کارهای اصلاح‌طلبان نگاه کنید به: باباعلی، مهرداد، و مهاجر، ناصر، از اصلاحات تا براندازی: تنگناها و چشم‌اندازها، نشر نقطه، بهار ۱۳۸۳، فصل چهارم، صص ۵۱-۶۷.
- ۱۰۹) خجسته رحیمی، رضا، «خاتمی، کروبی و عبدالله نوری از نگاه کرباسچی»، گفتگوی رضا خجسته رحیمی با غلامحسین کرباسچی، اخبار روز، شنبه ۱۴ دی ۱۳۸۷ - ۳ ژانویه ۲۰۰۹.
- ۱۱۰) «نامه سرگشاده دانشجویان: ۱۰ پرسش از محمد خاتمی»، اخبار روز، یکشنبه ۲۴ آذر ۱۳۸۷ - ۱۴ دسامبر ۲۰۰۸.
- ۱۱۱) کرباسچی، غلامحسین، همان گفتگو.
- ۱۱۲) همان منبع.
- ۱۱۳) کروبی، «گفت و گوئی عباس عبدی با کروبی...»، همان منبع.
- ۱۱۴) کروبی، همانجا.
- ۱۱۵) احمدی امویی، بهمن، «هاشمی‌زاسیون خاتمی»، گویانیوز، چهارشنبه ۷ اسفند ۱۳۸۷.
- ۱۱۶) «بررسی گزینه موسوی در فراکسیون اصولگرایان: اکثریت مجلس سرگردان بین موسوی و احمدی‌نژاد»، اخبار روز، چهارشنبه ۹ اردیبهشت ۱۳۸۸ - ۲۹ آوریل ۲۰۰۹.
- ۱۱۷) «به معنای میرحسین موسوی، خاتمی از رقابتهای انتخاباتی کنار کشید»، اخبار روز، سه شنبه ۲۷ اسفند ۱۳۸۷ - ۱۷ مارس ۲۰۰۹. معین نیز بیانیه‌ای در حمایت از موسوی صادر کرد: معین، مصطفی، «حمایت معین از موسوی»، ایران امروز، ۲۲ آوریل ۲۰۰۹.
- ۱۱۸) تصادم خامنه‌ای، رهبر کنونی نظام و رئیس جمهور سابق، با میرحسین موسوی، نخست وزیر سابق و نامزد انتخاباتی معترض امروز به دفعات مورد استناد مخالفین موسوی بوده است. از جمله نگاه کنید به سلیمی نمین، منبع پیش گفته، و نیز: بادامچیان، اسدالله، «بادامچیان: نخست وزیری موسوی اتفاقی بود»، سایت کلمه، جمعه یازدهم دی ماه ۱۳۸۸.
- ۱۱۹) موسوی، میرحسین، «بیانیه میرحسین موسوی»، ایران امروز نشریه خبری سیاسی الکترونیک، ۱۰ مارس ۲۰۰۹.
- ۱۲۰) همانجا.
- ۱۲۱) همانجا.
- ۱۲۲) همانجا.
- ۱۲۳) لازم به تأکید است که نامزدهای جریان اصلاح‌طلب عمدتاً از «کمیته صیانت آرا» سخن گفتند و جز مهدی کروبی که اشاره‌ای تلویحی بر نظارت بین‌المللی داشت، سخن چندانی از این موضوع به میان نیامد. در این مورد نگاه کنید به: سحرخیز، عیسی، «نظارت بین‌المللی: اماها و اگرها»، عصر نو، یکشنبه ۲۶ آوریل ۲۰۰۹.
- ۱۲۴) عیسی سحرخیز که خود را از تحول خواهان مدافع «اصلاحات ساختاری» می‌داند نیز به این موضوع تلویحاً اشاره‌ای داشته است: «باید پذیرفت که نامزد اصلی جریان هوادار «اصلاحات ساختاری» در شرایط کنونی حاکم در جامعه عبدالله نوری بوده است و در مرحله بعد سیدمحمد خاتمی که متأسفانه نامزدی هر دو اکنون منتفی شده است.» (سحرخیز، عیسی، «تحول خواهان و انتخابات»، عصر نو، دوشنبه ۲۰ آوریل ۲۰۰۹).
- ۱۲۵) کروبی، «نامه مهدی کروبی به شورای نگهبان: نگران سلامت انتخابات هستم»، عصر نو، سه‌شنبه ۱۸ فروردین ۱۳۸۸ - ۷ آوریل ۲۰۰۹.
- ۱۲۶) موسوی، میرحسین، «نامه میرحسین موسوی به آیت‌الله خامنه‌ای: نگران تخلفات هستم»، عصر نو، پنجشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۸۸ - ۱۱ ژوئن ۲۰۰۹.
- ۱۲۷) همانجا.
- ۱۲۹) هاشمی رفسنجانی، مهدی، «نامه هاشمی رفسنجانی به آیت‌الله خامنه‌ای: این تهمت‌ها شما را هم نشانه گرفته است»، عصر نو، سه شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۸۸ - ۹ ژوئن ۲۰۰۹.
- ۱۳۰) کروبی، مهدی، «پیام مهدی کروبی در اعتراض به نتیجه و روند انتخابات»، اخبار روز، شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ - ۱۳ ژوئن ۲۰۰۹.
- ۱۳۱) موسوی، میرحسین، «بیانیه میرحسین موسوی در اعتراض به نتایج انتخابات»، اخبار روز، شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۸ - ۱۳ ژوئن ۲۰۰۹.
- ۱۳۲) همانجا.
- ۱۳۴) ۱۸٫۵ میلیارد دلار به صورت دویست تن شمش طلا و ۷٫۵ میلیارد دلار نقد از ایران به سوی ترکیه جاز شده است. در این مورد رجوع کنید به سایت تابناک، ۲۹ ژوئیه ۲۰۰۹. ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با بخش فارسی رادیوی بین‌المللی فرانسه (RFI) در تاریخ جمعه ۱۸ سپتامبر ۲۰۰۹ خبر از نامه‌ای داد که از جانب ملی-مذهبی‌ها به صندوق بین‌المللی پول درباره این مبلغ پول جابجا شده از ایران به ترکیه نوشته شده بود. پاسخ صندوق بین‌المللی پول در این خصوص تاکنون رسانه‌ای نشده است.
- ۱۳۷) نیکفر، محمدرضا، «در ایران چه می‌گذرد؟»، گویانیوز، سه‌شنبه ۱۲ خرداد ۱۳۸۸.

۱۳۸) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۹ مهندس میرحسین موسوی در مورد اعلام تأیید نتایج انتخابات ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان: مسئولیت تاریخی ماست که به اعتراض خود ادامه دهیم»، عصرنو، چهارشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۸ - ۱ ژوئیه ۲۰۰۹.

۱۳۹) بشیریه، حسین، «گفتگوی دکتر حسین بشیریه در مورد ویژگی‌های جنبش مردم ایران»، ادوار نیوز، چهارشنبه ۱۱ شهریور ۱۳۸۸.

۱۴۱) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۵ میرحسین موسوی خطاب به مردم شریف ایران: همچنان قویاً اعتقاد دارم درخواست ابطال انتخابات و تجدید آن حقی مسلم است»، عصرنو، شنبه ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ - ۲۰ ژوئن ۲۰۰۹.

۱۴۳) سحام نیوز، پایگاه اطلاع‌رسانی حزب اعتماد ملی، <http://www.etemademelli.ir/published/o/o/45/4557>

۱۴۴) مهاجر، ناصر، «زورآزمایی»، نشریه باران، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۸، صص ۵۴-۳۸.

۱۴۵) گیزو (Guizot) (۱۷۸۷-۱۸۷۴) نماینده مجلس، استاد دانشگاه سوربن، وزیر کشور، وزیر امور خارجه در سال ۱۸۳۰، و نیز سفیر فرانسه در انگلستان در سال ۱۸۴۰ تصدی چندین وزارتخانه دیگر را تا پایان عمر برعهده گرفت. او را به عنوان وزیری محافظه‌کار می‌شناسند.

۱۴۷) کتاب پلخائف تحت عنوان تکامل نظریهٔ مونیستی تاریخ پس از انقلاب به فارسی نیز ترجمه گشت. فصل دوم این کتاب به مورخین فرانسوی اختصاص دارد. متن انگلیسی این کتاب در بخش مستندات غیرفارسی مورد ارجاع قرار گرفته است.

۱۴۸) نگاه کنید به جزئی، بیژن، طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی ایران (بخش دوم)، انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (و نیز انتشارات مازیار)، ۱۳۵۷. این اثر احتمالاً در سال ۱۳۵۱ در زندان به رشته تحریر درآمده است. بیژن جزئی در این نوشته از «کاست روحانی» سخن می‌گوید.

۱۴۹) باباعلی، مهرداد، مبارزه با انحصارطلبی مضمون عمدهٔ مرحلهٔ فعلی جنبش رهایی‌بخش، راه فدائی شماره ۱، شهریور ۱۳۵۸. عنوان اصلی کتاب «انحصارطلبی مذهبی» بود که در روی جلد از «مذهبی» فاکتور گرفته شده بود تا از یورش احزاب‌الله به دستفروشهای روبروی دانشگاه تهران در امان بماند. در این رساله، انحصارطلبی مذهبی تضاد عمده جنبش معرفی می‌شود و روحانیت به عنوان یک «کاست» خصلت‌بندی می‌گردد. این نحوهٔ تدوین نظری دستگاه روحانیت مستقیماً از بیژن جزئی متأثر بود.

۱۵۰) باباعلی، مهرداد، حاکمیت انحصارطلبان و روند آن، راه فدائی شماره ۶، دی ماه ۱۳۵۸. در این رساله جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم بنیادپرستی مذهبی خصلت‌بندی می‌شود و از دو نوع «کاست»، یکی «کاست روحانی» و دیگری «کاست حکومتی» سخن گفته می‌شود. بعدها، راه کارگر طی یکرشته جزوات، حاکمیت را فاشیسم مذهبی تلقی میکند و از «کاست حکومتی» و نه «کاست روحانیت» یاد می‌کند. تز بنیادپرستیم مذهبی با تز فاشیسم مذهبی تفاوت‌های مهمی داشت که از جانب نگارنده به مناسبت‌های گوناگون از جمله در «جمع‌بندی از مباحثات وحدت فی‌مابین راه فدائی و سازمان کارگران انقلابی ایران - راه کارگر» در نشریهٔ راه کارگر، دی ماه ۱۳۶۳ (۱۹۸۴) آمده است. در مقالهٔ اخیر آقای محمدرضا نیگفر، «دین جداخواهی و دولت جداخواهی»، اخبار روز، دوشنبه ۷ دی ۱۳۸۸ - ۲۸ دسامبر ۲۰۰۹، بخش پانویس‌ها به نادرستی ادعا شده است که: «۷- تنها سازمان «راه کارگر» این جسارت نظری را داشت که قدرت را در دست یک «کاست روحانی» بداند. این سازمان که از طرف گروه‌های چپ زیر فشار شدیدی برای تسلیم شدن به تحلیل‌های کلیشه‌ای طبقاتی قرار داشت، گام به گام از خلاقیت آغازین خود دور شد. همهٔ سازمان‌های چپ ایران پیشروی روشنفکرانهٔ خود را از دست دادند و در تبعید هم نتوانستند خود را به لحاظ نظری بسازند». صرفنظر از برخی داوری‌ها، که بررسی‌شان از حوصلهٔ مقاله حاضر خارج است، این اطلاع که طرح ایدهٔ «کاست روحانی» تنها از جانب سازمان راه کارگر بوده است، اشتباه می‌باشد. بنا به اطلاع این قلم، لاقال قبل از پیدایش سازمان راه کارگر، بیژن جزئی در سال ۱۳۵۱ این برداشت نظری را تدوین کرد و من و سایر دوستان راه فدائی نیز از آن بهره گرفتیم و در تحلیل نظام جمهوری اسلامی به‌کار بستیم. بالعکس سازمان راه کارگر از «کاست حکومتی» و نه «کاست روحانیت» سخن گفت.

۱۵۱) باباعلی، مهرداد، «نگاهی اجمالی به آرای بیژن جزئی در پرتو انقلاب بهمین»، در جنگی دربارهٔ زندگی و آثار بیژن جزئی، منتشره از جانب کانون گردآوری و نشر آثار بیژن جزئی، پاریس، انتشارات خاوران، چاپ اول بهار ۱۳۷۸، صص ۳۲۶-۲۹۳. در این نوشته تاریخچهٔ مباحثه پیرامون «کاست روحانی» و «کاست حکومتی» و دیدگاه جزئی و سپس راه فدائی و همچنین راه کارگر آمده است. بالاخص رجوع کنید به صص ۲۳-۲۲۱.

۱۵۲) لنین، ولادیمیر ایلیچ، «بنتکار عظیم» (۲۸ ژوئن سال ۱۹۱۹)، آثار منتخبه در یک جلد، تجدید چاپ سال ۱۳۵۳-۱۹۷۴، صص ۷۰۱-۶۹۶.

۱۵۴) بهداد، سهراب و نعمانی، فرهاد، طبقه و کار در ایران بعد از انقلاب، ترجمه محمود متحد، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۷. متن انگلیسی این اثر در بخش مستندات به زبانهای غیرفارسی، در پایین، مورد ارجاع واقع شده است.

۱۵۷) این موضوع در فصل دوم کتاب از جانب مؤلفین آمده است. همچنین نگاه کنید به: بهداد، سهراب، «گفت و گوی گواه مظفری و آیدین اخوان با سهراب بهداد»، سایت تحلیلی البرز، ۲۷ دسامبر ۲۰۰۹.

۱۶۰) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۱۶ مهندس میرحسین موسوی به مناسبت ۱۶ آذر»، عصرنو، یکشنبه ۶ دسامبر ۲۰۰۹.

۱۶۱) هاشمی رفسنجانی، مهدی، «هاشمی رفسنجانی: جامعه‌ای را که سه چهار میلیون دانشجو دارد نمی‌شود با فریب اداره کرد»، عصرنو، یکشنبه ۶ دسامبر ۲۰۰۹.

۱۶۳) اعتمادی، ناصر، «نگرانی از تبدیل بحران اقتصادی به بحران‌های کارگری»، بخش فارسی-رادیویی بین‌المللی فرانسه (RFI)، ۱۳ ژانویه ۲۰۱۰ <http://www.rfi.fr/actua/afar/articles/121/article.10410>

۱۶۴) نوری علاء، اسماعیل، سایت سکولاریسم، ۱۸ ژوئیه ۲۰۰۹.

۱۶۵) مهاجر، ناصر، «زورآزمایی»، باران، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۸.

۱۶۶) روزبه، تقی، «کدام پارادایم؟ نگاهی به شعارهای مردم و دینامیزم فرارونده آن‌ها»، سایت عصرنو، چهارشنبه ۲۱ مرداد ۱۳۸۸، ۱۳ اوت ۲۰۰۹.

۱۶۷) شالگونگی، محمدرضا، «اعتصاب عمومی برای تداوم و گسترش جنبش اعتراضی مردم!»، عصرنو، دوشنبه ۱ تیر ۱۳۸۸ - ۲۲ ژوئن ۲۰۰۹.

۱۶۸) مهاجر، ناصر، همان منبع، ص ۴۷.

۱۷۰) اعتمادی، ناصر، «نگرانی از تبدیل بحران اقتصادی به بحران‌های کارگری»، بخش فارسی رادیویی بین‌المللی فرانسه RFI، ۱۳ ژانویه ۲۰۱۰؛ نیز رجوع کنید به نقفی، علیرضا، «چرا طرح تحول اقتصادی با این سرعت تصویب شد»، وبلاگ کانون مدافعان حقوق کارگر، دی ماه ۱۳۸۸.

۱۷۱) باباعلی، مهرداد، «بحران مالی ۲۰۰۸، پایان مدل آمریکایی سرمایه‌داری و چشم‌انداز خاتمهٔ توقف جهانی آمریکا»، آرش، شماره ۲، دی ماه ۱۳۸۷ - ژانویه ۲۰۰۹، صص ۱۷۵-۱۶۴.

۱۷۲) به نقل از ایرنا، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۸، کدخبر ۵۴۵۳۳۶.

۱۷۳) شریعتمداری، حسین، کیهان، شنبه ۲۳ خرداد ۱۳۸۸.

۱۷۴) خاتمی، محمد، «باید بگوییم کودتای مخملین صورت گرفته است»، اخبار روز، پنجشنبه ۱۱ تیر ۱۳۸۸ - ۲ ژوئیه ۲۰۰۹.

۱۷۸) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی خطاب به ملت ایران، آنچه ما می‌خواهیم استیفای حقوق از دست رفته ملت است»، عصرنو، ۵ سپتامبر ۲۰۰۹.

۱۷۹) کروی، مهدی، «توصیحات جدید کروی در مورد نامه‌اش به هاشمی»، عصرنو، پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۳ اوت ۲۰۰۹.

۱۸۰) کروی، مهدی، «کروبی با انتشار بیانیه‌ای گفت: دولت برآمده از انتخابات را دارای مشروعیت و مقبولیت نمی‌داند!»، گویانیز، سه شنبه ۹ تیر ۱۳۸۸.

۱۸۱) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۱۱»، همانجا.

۱۸۲) موسوی، میرحسین، «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر! واکنش موسوی به شعار «جمهوری ایرانی»، اخبار روز، شنبه ۱۰ مرداد ۱۳۸۸ - ۱ اوت ۲۰۰۹.

۱۸۳) منتظری، حسینعلی، «پاسخ‌های فقهی - سیاسی آیت‌الله‌العظمی منتظری به پرسش‌های حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محسن کدبوری»، عصرنو، شنبه ۲۰ تیر ۱۳۸۸ - ۱۱ ژوئیه ۲۰۰۹.

۱۸۴) دستغیب، علی محمد، «آیت‌الله سیدعلی محمد دستغیب، از مراجع تقلید و عضو مجلس خبرگان رهبری: تا دیر نشده، خبرگان تشکیل جلسه دهد»، عصرنو، پنجشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۳ اوت ۲۰۰۹.

۱۸۵) موسوی، میرحسین، «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر نه یک کلمه بیشتر!»، همان منبع.

۱۸۶) موسوی، میرحسین، «در دیدار با جمعی از اهالی رسانه و مطبوعات، موسوی: منشوری فراتر از جبهه و گروه سیاسی تدوین می‌کنیم»، عصرنو، چهارشنبه ۳۱ تیر ۱۳۸۸ - ۲۲ ژوئیه ۲۰۰۹.

۱۸۷) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۹ مهندس میرحسین موسوی در مورد اعلام تأیید نتایج انتخابات ریاست جمهوری توسط شورای نگهبان»، عصرنو، چهارشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۸ - ۱ ژوئیه ۲۰۰۹.

۱۸۸) موسوی، میرحسین، همانجا.

۱۸۹) بهشتی، علیرضا، «جزئیات «راه سبز امید» در گفت و گو با علیرضا بهشتی، دیده‌بان جامعه خواهیم بود»، عصرنو، سه شنبه ۲۷ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۸ اوت ۲۰۰۹.

۱۹۰) طالعی، جواد، «قای موسوی، لطفاً خودکشی سیاسی نکنید!»، اخبار روز، چهارشنبه ۲۴ تیر ۱۳۸۸ - ۱۵ ژوئیه ۲۰۰۹.

۱۹۱) طالعی، جواد، همانجا.

۱۹۲) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۱۱ میرحسین موسوی خطاب به ملت ایران»، عصرنو، ۵ سپتامبر ۲۰۰۹.

۱۹۳) بهشتی، علیرضا، همانجا.

۱۹۴) موسوی، میرحسین، «انتخابات عمق مشکلات کشور را پیش روی ما گذاشت»، عصرنو، چهارشنبه ۱۴ مرداد ۱۳۸۸ - ۵ اوت ۲۰۰۹.

۱۹۵) رجوع کنید به انقلاب اسلامی در هجرت، <http://enghelabe-islami.com/maghalat/3gozarezhejadidazmardomi.htm>

۱۹۶) رجوع کنید به مهاجر، ناصر، «زورآزمایی»، همان منبع، ص ۵۰.

۱۹۷) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۸ مهندس موسوی: با ترفندهایی که ماهیت آن برای همه مردم روشن شده است از صحنه بیرون نمی‌روم»، عصرنو، ۴ تیر ۱۳۸۸ - ۲۵ ژوئن ۲۰۰۹.

۱۹۸) نوری علاء، اسماعیل، «نگذاریم اسلامیت‌ها رنگمان کنند»، گویانیز، جمعه ۲۳ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۵ اوت ۲۰۰۹.

۱۹۹) کریمی، بهزاد، «نشانه‌یابی برای نشانه‌گذاری، ائتلاف سیاسی ملی بر زمینه اتحاد اجتماعی ملی»، عصرنو، دوشنبه ۵ مرداد ۱۳۸۸ - ۲۷ ژوئیه ۲۰۰۹.

۲۰۰) کریمی، بهزاد، «جنبش سبز خودبنیاد است! گفتگوی تلاش با بهزاد کریمی - بخش اول»، عصرنو، شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۸۸ - ۲۲ اوت ۲۰۰۹.

۲۰۱) همایون، داریوش، «برگ زرین تاریخ ایران»، عصرنو، جمعه ۱۹ ژوئن ۲۰۰۹.



۲۰۲) هیات سیاسی - اجرایی اتحاد جمهوری خواهان ایران، «پیام اتحاد جمهوری خواهان ایران به مناسبت بازگشایی مدارس و دانشگاه‌ها»، جمهوری، ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۹ - ۳۰ شهریور ۱۳۸۸، <http://jomhouri.com>

۲۰۳) احمدی، فریدون، «جنبش سبز کنونی، جنبش رنگین کمانی است، گفتگوی تلاش با فریدون احمدی»، عصرنو، ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۹.

۲۰۴) امینی، بهمن، «آیا صورت مسئله به همین سادگی است که اکبر گنجی می‌گوید؟»، عصرنو، شنبه ۲۲ اوت ۲۰۰۹ - ۳۱ مرداد ۱۳۸۸.

۲۰۵) مرتضوی، باقر و سیف، اسد، «جنبش اعتراضی در ایران و اپوزیسیون ارتجاعی خارج از کشور»، عصرنو، پنجشنبه ۲۵ تیر ۱۳۸۸ - ۱۶ ژوئیه ۲۰۰۹.

۲۰۶) گنجی، اکبر، «با این رژیم چه باید کرد؟» (۷) بر ساختن دموکراسی یا دیکتاتوری دین و ملیت و سنت؟»، اخبار روز، یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۶ اوت ۲۰۰۹.

۲۰۷) کدیور، محسن، «مصاحبه مجله اشپیکل (۲۷-۲۰۰۹) با اسلام‌شناس و فیلسوف مشهور، آیت‌الله محسن کدیور، این حکومت الهی شکست خورده است»، برگردان س. حاتموی، عصرنو، سه‌شنبه ۹ تیر ۱۳۸۸ - ۳۰ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۰۸) بازگان، عبدالعلی، سروش، عبدالکریم، محسن، گنجی، اکبر، و مهاجرانی، سید عطاءالله، «خواسته‌های بهینه جنبش سبز»، عصرنو، یکشنبه ۳ ژانویه ۲۰۱۰.

۲۰۹) مهاجرانی، عطاءالله، «گفتگو با مهاجرانی در مورد بیانیه پنج نفره: «اتاق فکر» جنبش سبز تشکیل شده است»، جرس، ۲۰ دی ۱۳۸۸، ساعت ۳:۰۸ قبل از ظهر.

۲۱۰) مهاجرانی، عطاءالله، همانجا.

۲۱۱) امینی، بهمن، همانجا.

۲۱۲) مهاجرانی، عطاءالله، همانجا.

۲۱۳) سرمقاله اخبار روز، «پرسش ما، در «اتاق فکر جنبش سبز» چه می‌گذرد؟»، اخبار روز، سه‌شنبه ۲۲ دی ۱۳۸۸ - ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰.

۲۱۴) نوری‌علا، اسماعیل، «نگذاریم اسلام‌ست‌ها رنگمان کنند، جمعه‌گردی‌های اسماعیل نوری‌علا»، گویانیز، جمعه ۲۳ مرداد ۱۳۸۸.

۲۱۵) خامنه‌ای، سیدعلی، «رهبان معظم انقلاب در دیدار مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی: در فضای غبارآلود فتنه، خواص از مواضع دوپهلوی پرهیز کنند»، خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایرنا)، ۲۹ دی ماه ۱۳۸۸، ساعت ۱۵:۰۴ عصر.

۲۱۶) فقیهی، محمد مهدی، «درنگی در فتنه اخیر و راه‌های برون‌رفت از آن»، تابناک، ۲۴ آذر ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۷۳۱۳.

۲۱۷) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره ۱۷، ۵ پیشنهاد موسوی برای حل بحران»، اخبار روز، آدینه ۱۱ دی ۱۳۸۸ - ۱ ژانویه ۲۰۱۰.

۲۱۸) خامنی، سیدمحمد، «عده قلیلی در هر دو جریان با شیطنت می‌خواهند جو را رادیکال کنند»، خبرگزاری ایرنا، ۲۹ دی ماه ۱۳۸۸، ساعت ۰۴:۱۲ عصر، کدخبر: ۱۰۲۸۳۷.

۲۱۹) «در پی تجمع در برابر مسجد قبا، سرکوب مردم تهران شدت یافت»، عصرنو، دوشنبه ۸ تیرماه ۱۳۸۸ - ۲۹ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۲۰) گویانیز، یکشنبه ۷ تیر ۱۳۸۸ - ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۲۱) هاشمی رفسنجانی، مهدی، «اولین سخنرانی هاشمی رفسنجانی پس از وقایع اخیر: عوامل مرمری عامل ایجاد شکاف میان مردم و نظام هستند» (ایرنا)، گویانیز، یکشنبه ۷ تیر ۱۳۸۸ - ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۲۲) «در پی تجمع در برابر مسجد قبا، سرکوب مردم تهران شدت یافت»، همان منبع.

۲۲۳) «جلسه هیأت ویژه با نماینده موسوی، توافق حاصر نشد»، اخبار روز، دوشنبه ۸ تیرماه ۱۳۸۸ - ۲۹ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۲۴) کروی، مهدی، «دو شرط کروی برای حضور در هیئت ویژه رسیدگی به انتخابات» (به نقل از بی‌بی‌سی)، گویانیز، شنبه ۶ تیرماه ۱۳۸۸ - ۲۷ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۲۵) «جلسه هیأت ویژه با نماینده موسوی، توافق حاصل نشد»، همان منبع.

۲۲۶) کروی، مهدی، «کروی خطاب به شورای نگهبان: مسئولیت را بر دوش رهبری بگذارید»، اخبار روز، چهارشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۸ - ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹. این نامه کروی از حیث روشن ساختن تنزل مقام شورای نگهبان به دلیل عملکردش طی دو دهه گذشته حائز اهمیت ویژه‌ایست.

۲۲۷) کروی، مهدی، همانجا.

۲۲۸) ایرنا، ۲۹ تیرماه ۱۳۸۸ - ۲۰ ژوئیه ۲۰۰۹.

۲۲۹) رجوع کنید به: «گزارش اخبار روز از مواضع اصلاح‌طلبان بعد از «قانونی» شدن انتخابات»، اخبار روز، چهارشنبه ۱۰ تیر ۱۳۸۸ - ۱ ژوئیه ۲۰۰۹.

۲۳۰) سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران، «دولت فاقد مشروعیت و وجاهت قانونی است»، عصرنو، سه‌شنبه ۹ تیر ۱۳۸۸ - ۳۰ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۳۱) «بیانیه سازمان مجاهدین انقلاب در محکوم کردن برخورد با احزاب و افشای تکمیل پروژه کودتا»، گویانیز، یکشنبه ۷ تیر ۱۳۸۸ - ۲۸ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۳۲) هاشمی رفسنجانی، مهدی، «سخنان هاشمی رفسنجانی»، اخبار روز، آدینه ۲۶ تیر ۱۳۸۸ - ۱۷ ژوئیه ۲۰۰۹.

۲۳۳) هاشمی رفسنجانی، مهدی، همانجا.

۲۳۴) خامنه‌ای، سیدعلی، «بیانات رهبری در تنفیذ حکم ریاست جمهوری»، تابناک، ۱۲ مرداد ۱۳۸۸ - کدخبر: ۵۸۱۵۳.

۲۳۵) خامنه‌ای، سیدعلی، همانجا.

۲۳۶) کیهان، دوشنبه اول تیرماه ۱۳۸۸ - ۲۳ ژوئن ۲۰۰۹.

۲۳۷) کیهان، پنجشنبه یازدهم تیرماه ۱۳۸۸ - ۲ ژوئیه ۲۰۰۹.

۲۳۸) «در شورای امنیت ملی بررسی شد: طرح بازداشت موسوی و کروی»، اخبار روز، آدینه ۲۳ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۴ اوت ۲۰۰۹.

۲۳۹) در تاریخ یکشنبه ۱۸ مرداد ۸۸ (۹ اوت)، حمیدرضا کاتوزیان اعلام داشت که «پدر آقای روح‌الامینی خواستار قصاص شده اند» (اخبار روز، ۱۸ مرداد ۱۳۸۸ - ۹ اوت ۲۰۰۹). به گزارش سایت کلمه به گفته آقای عبدالحمین روح الامینی، علاوه بر محمد کامرانی، محسن روح‌الامینی، امیر جوادفر، رامین آقازاده قهرمانی نیز چهارمین قربانی کهریزک بوده است (سایت خبری کلمه، جمعه ۲ بهمن ماه ۱۳۸۸ - ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰).

۲۴۰) کروی، مهدی، «نامه کروی به هاشمی رفسنجانی پس از ده روز منتشر شد: به فجایعی که در زندان‌های جمهوری اسلامی رخ داده، رسیدگی کنید»، عصرنو، یکشنبه ۱۸ مرداد ۱۳۸۸ - ۹ اوت ۲۰۰۹؛ و نیز: کروی، مهدی، «کروی یکی از مستندات خود مبنی بر آزار جنسی بازداشت شدگان کهریزک را منتشر کرد»، عصرنو، دوشنبه ۲۴ اوت ۲۰۰۹.

۲۴۱) کروی، مهدی، «مهدی کروی افشا کرد: جزئیات ماجرای ترانه موسوی»، اخبار روز، یکشنبه ۲۵ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۶ اوت ۲۰۰۹. و نیز: کروی، مهدی، «نامه مهدی کروی خطاب به ملت ایران: آن چنان که از این هیاهوها و شتابزدگی‌ها برمی‌آید مشخص است که قبای آقای لای در مانده است»، عصرنو، دوشنبه ۱۴ سپتامبر ۲۰۰۹.

۲۴۲) خامنی، محمد، «خامنی: بازداشتگاه غیراستاندارد بود یعنی چه؟ جنایت‌ها رخ داده و خون‌ها ریخته شده»، عصرنو، پنجشنبه ۸ مرداد ۱۳۸۸ - ۳۰ ژوئیه ۲۰۰۹. و نیز: دری نجف‌آبادی، «ممکن است شکنجه هم بوده باشد»، اخبار روز، شنبه ۱۷ مرداد ۱۳۸۸ - ۸ اوت ۲۰۰۹. و نیز: «روایتی تازه از ماجرای زندان کهریزک و گفتاری از سه ولی دم»، تابناک، ۲۸ شهریور ۱۳۸۸، کدخبر: ۶۴۸۱۴.

۲۴۳) مجمع نمایندگان ادوار مجلس، «درخواست از هاشمی رفسنجانی برای بررسی عملکرد نهادهای زیر نظر رهبری در وقایع اخیر»، عصرنو، پنجشنبه ۲۳ مرداد ۱۳۸۸ - ۱۳ اوت ۲۰۰۹. و نیز: کروی، مهدی، «دومین نامه مهدی کروی به هاشمی رفسنجانی: پاسخ شما به مردمی که از وظایف مجلس تحت ریاست شما در شرایطی چنین خطیر پرسش می‌کنند، چیست؟»، عصرنو، دوشنبه ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۹. و نیز: نهضت آزادی ایران، «نامه نهضت آزادی به ریاست مجلس خبرگان رهبری: به وظیفه خطیرتان در برابر آن چه رخ داده و در حال رخ دادن است، عمل کنید»، عصرنو، سه‌شنبه ۶ مرداد ۱۳۸۸ - ۲۸ ژوئیه ۲۰۰۹.

۲۴۴) مصدقی، ایرج، «نامه سرگشاده به آقای مهدی کروی»، پیک ایران، ۱۶ اوت ۲۰۰۹.

۲۴۵) خامنه‌ای، سیدعلی، «رهبان انقلاب درگذشت آیت‌الله منتظری را تسلیت گفتند»، تابناک، ۲۹ آذرماه ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۸۰۶۲.

۲۴۶) علم‌الهدی، «نامه سرگشاده علم‌الهدی به موسوی»، تابناک، ۱۳ دی ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۹۷۶۹.

۲۴۷) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره هفده، ۵ پیشنهاد موسوی برای حل بحران»، اخبار روز، آدینه ۱۱ دی ۱۳۸۸ - ۱ ژانویه ۲۰۱۰.

۲۴۸) رضایی، محسن، «آقایان کروی و میرحسین فرصت را از دست ندهند»، تابناک، ۲۳ آذر ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۷۱۱۱.

۲۴۹) موسوی، میرحسین، «بیانیه شماره هفده»، همانجا.

۲۵۰) «حمایت ۵۴ تن از دانشگاهیان و فعالان سیاسی از بیانیه ۱۷ موسوی، بیانیه هفدهم میرحسین موسوی: گامی در راستای انسجام جنبش سبز»، عصرنو، چهارشنبه، ۱۳ ژانویه ۲۰۱۰.

۲۵۱) مهاجرانی، عطاءالله، «گفتگو با مهاجرانی در مورد بیانیه پنج نفره: «اتاق فکر» جنبش سبز تشکیل شده است»، جرس، ۲۰ دی ۱۳۸۸.

۲۵۲) مهاجرانی، عطاءالله، همانجا.

۲۵۳) کدیور، محسن، «جنبش سبز در چهارراه جمهوری»، جرس، ۳۰ دی ۱۳۸۸.

۲۵۴) کدیور، محسن، همان منبع.

۲۵۵) همانجا.

۲۵۶) انواری، امیرهادی، «کثر مدیران جمهوری اسلامی از کجا می‌آیند؟»، تابناک، تاریخ ۳ بهمن ۱۳۸۸، کدخبر: ۸۳۶۶۴.

۲۵۷) کدیور، محسن، «جنبش سبز در چهارراه جمهوری»، همان منبع.

۲۵۸) همانجا.

- [31] Walbridge L. S. (ed.), *The Most Learned of the Shi'a: The Institution of the Marja 'Taqlid'*, Oxford University Press, 2001.
- [46] Mebane W., *Note on the Presidential Election in Iran, June 2009*, University of Michigan, June 29, 2009.
- [47] Chehabi H. E. "Religion and Politics in Iran: How Theocratic Is the Islamic Republic?", *Daedalus*, Vol. 120, No. 3, Religion and Politics (Summer, 1991), pp. 69-91.
- [67] Milani M., "Tehran's Take, Understanding Iran's U.S. Policy", *Foreign Affairs*, Vol. 88, No. 4, July-/August 2009, pp. 46-62.
- [80] *International Herald Tribune*, 11-12 October 2009.
- [101] Pareto V. *Manual of Political Economy* [1927], New York, A. M. Kelley, 1971.
- [102] Marx K., *Capital*, Volume III, Moscow, Progress Publishers, 1978, Chapter XX: Historical Facts about Merchant's Capital, pp. 323-337.
- [128] Cohen R., "Iran awakens yet again", *International Herald Tribune*, June 11, 2009, p. 7.
- [133] Borger J., "Khamenei's son takes control of Iran's anti-protest militia", *Guardian*, Wednesday 8 July 2009.
- [135] Steele J., "Now Obama must include Iran in an axis of respect", *Guardian*, Tuesday 9 June 2009.
- [136] Wehrey F. *et al.*, *op.cit.*, p. 74.
- [140] Kamali Dehghan S., "Death in the dorms: Iranian students recall horror of police invasion", *Guardian*, Sunday 12 July 2009.
- [142] Minoui D., "Iran: des médecins dénoncent la terreur dans les hôpitaux", *le Figaro*, le 6 juillet 2009.
- [146] Marx K., "Letter to Joseph Weydemeyer" (1852) in Marx K. and Engels F., *Correspondence, 1846-1895. A Selection with Commentary and Notes*, New York, International Publishers, 1935.
- [147] Plekhanov G., "The Development of the Monist View of History" (1894), in Plekhanov G., *Selected Philosophical Works*, Volume I, Moscow, Progress Publishers, 1974, pp. 480-737.
- [152] Marx K., *Capital*, Volume III, Moscow, Progress Publishers, 1978, Chapter LII: Classes, pp. 885-886.
- [154] Nomani F. and Behdad S., *Class and Labor in Iran, Did the Revolution Matter?*, New York, Syracuse University Press, 2006.
- [155] Wright E. O., *Classes*, London, Verso, 1985.
- [156] Wright E. O., *Class Counts: Comparative Studies in Class Analysis*, Cambridge, Cambridge University Press.
- [157] Lukacs G., *History and Class Consciousness* (1923), translator Rodney Livingstone, Merlin Press, 1967.
- [158] Poulantzas N., *Pouvoir Politiques et Classes Sociales*, Paris, Maspéro, 1971.
- [162] Saleh-Isfahani D. and Egel D., *Youth Exclusion in Iran: The State of Education, Employment and Family Formation*, Middle East Youth Initiative Working Paper, The Brookings Institute, 2007.
- [169] Hosseini Nassab E., "Iran's Economy Caught in the Crisis", *Islamonline*, Monday November 24, 2008, <http://www.islamonline.net>
- [175] Arendt H., *On Violence*, San Diego, New York, London, Harcourt Brace, 1970.
- [176] Ash T. G., *We the People: The Revolution of '89 Witnessed in Warsaw, Budapest, Berlin and Prague*, Cambridge: Granta Books, 1990.
- [177] Ash T. G., "We can't decide Iran's struggle. But we can avoid backing the wrong side", *Guardian*, Wednesday 23 September 2009.
- [259] رضائی، محسن، «نامه محسن رضایی به رهبر معظم انقلاب»، تابناک، ۱۱ دی ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۹۴۶۱.
- [۲۶۰] هاشمی رفسنجانی، مهدی، «تندروی‌هایی که از دو طرف می‌بینیم مربوط به رادیکال‌هاست»، تابناک، ۱۵ آذر ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۵۸۸۴.
- [۲۶۱] «به بهانه موضوع‌گیری‌ها علیه نامه رضایی به رهبر انقلاب؛ فریادها علیه نامه‌ای که فهمیده نشد»، تابناک، ۱۳ دی ۱۳۸۸، کدخبر: ۷۹۶۹۵.
- [۲۶۲] اعتمادی، ناصر، «وزیر اطلاعات به زمان زیادی برای بازجویی از دستگیرشدگان نیاز دارد»، RFI (بخش فارسی رادیوی بین‌المللی فرانسه)، ۷ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۶۳] مطهری، علی، «حسینیان کلاً علاقه خاصی به اعدام دارد»، سایت کلمه، سه‌شنبه ۱۳۸۸، ۱۳۸۸.
- [۲۶۴] عسگرآولادی، حبیب‌الله، «عسگرآولادی: همان‌ها که خواهرزاده موسوی را ترور کردند به حسینی‌ها حمله کردند»، سایت کلمه، جمعه یازدهم دی ماه ۱۳۸۸.
- [۲۶۵] خامنه‌ای، سیدعلی، «رهبر معظم انقلاب در دیدار مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی: در فضای غبارآلود فتنه، خواص از مواضع دوپهلوی پرهیز کنند»، ایلنا، ۲۹ دی ماه ۱۳۸۸، ساعت ۱۵:۰۴.
- [۲۶۶] «پشت پرده چه خبر است؟»، اخبار روز، دوشنبه ۲۸ دی ۱۳۸۸ - ۱۸ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۶۷] «گزارش مجلس درباره کهریزک»، اخبار روز، یکشنبه ۲۰ دی ۱۳۸۸ - ۱۰ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۶۸] «سید مرتضوی متهم اصلی کهریزک شناخته شد»، عصرنو، چهارشنبه ۶ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۶۹] «حسینیان از نمایندگی مجلس استعفا کرد»، عصرنو، پنجشنبه ۷ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۷۰] اعتمادی، ناصر، «وزیر اطلاعات به زمان زیادی برای بازجویی از دستگیرشدگان نیاز دارد»، همان منبع.
- [۲۷۱] سرویس سیاسی، «گزارش اختصاصی کیهان: موج نامه‌نگاری پشت پرده سران فتنه برای فرار از مجازات»، کیهان، دوشنبه ۲۸ دی ۱۳۸۸ - ۱۸ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۷۲] سرمقاله، «جمهوری اسلامی: راه باز است»، روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه ۱۹ دی ماه ۱۳۸۸.
- [۲۷۳] برهمندی، بیژن، «خطیب نماز جمعه اعتراض را حق هر شهروند نامید»، RFI (بخش فارسی رادیوی بین‌المللی فرانسه)، ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۷۴] البته همه مناظره‌ها از منظر مزبور پیروی نمی‌کنند. فی‌المثل درباره مناظره تلویزیونی علاءالدین بروجردی (رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس) و جغتالاسلام روح‌الله حسینیان (رئیس کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس) که در پی لغو مناظره وعده داده شده فیما بین محسن رضایی و علی‌اکبر ولایتی انجام شد، هردو از زمره موافقان بودند. نگاه کنید به: پرچی، لیدا، «تغییر ماهیت مناظره‌های تلویزیونی»، RFI، ۲۲ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۷۵] هاشمی رفسنجانی، مهدی، «ایجاد آرامش با ادامه حرکات افراطی دو طرف میسر نیست»، ایلنا، ۲۹ دی ماه ۱۳۸۸، ساعت ۱۶:۴۵، کدخبر: ۱۰۳۰۱۲.
- [۲۷۶] قاسم بیگلر، رحمت، «اولین جلسه محاکمه هفت تن از مدیران جامعه بهائی انجام شد»، RFI، ۱۲ ژانویه ۲۰۱۰.
- [۲۷۷] «خوش‌بینی بیجا و هدر رفتن فرصت طلایی حل بحران»، آینده نیوز، ۲۸ دی ماه ۱۳۸۸، ساعت ۱۱:۰۵.



مستندات غیرفارسی

- [1] Marx K., *Le 18 Brumaire de Louis Bonaparte*, 1852, Classiques.chez-alice.fr/marx/brumaire.pdf, 57 pages.
- [5] Wehrey F., Green J., Nichiporuk B., Nader A., Hansell L., Nafisi R., and Bohandy S., *The Rise of the Pasdaran, Assessing the Domestic Roles of Iran's Islamic Revolutionary Guards Corps*, Rand National Defense Research Institute, Prepared for the Office of the Secretary of Defense, 2009.
- [8] Vahabi M., "Between Social Order and Disorder: The Destructive Mode of Coordination", Working Paper, *Munich* <http://mpira.ub.uni-muenchen.de/PersonalRepecArchive>, 2006.
- [9] Agamben G., *State of Exception*, Chicago and London, The University of Chicago Press, 2005.
- [16] Basu K., "One Kind of Power", *Oxford Economic Papers, New Series*, Vol. 38, No. 2, July 1986, pp. 259-282.
- [24] Everdell W. R., *The End of Kings: A History of Republics and Republicans*, Chicago, Chicago Press, 2000.

*

س- آیا اگر سبزه‌ها در صف مستقل خودشان تظاهرات می‌کردند و نیروی عظیم اعتراض‌کنندگان را با نشان سبز به نمایش می‌گذاشتند نمی‌توانست یک پیروزی بزرگ باشد؟ آیا احساس نمی‌شود که خطایی در هدایت جنبش صورت گرفته است؟

ج- باید امکان‌ها را شناخت. پس از حوادث آشورا، آیا بدون ریسک درگیری شدید امکان حرکت بزرگ مستقل در آن روز وجود داشت؟ از پیش آشکار بود که امکان ۲۲ بهمن در چنگ حکومت است و دولت احمدی‌نژاد برای تحریک علیه مردم تدارک دیده است. این که آقایان موسوی و کروبی تظاهرات مستقل اعلام نکردند و نگفتند که حتماً با آرم سبز در راهپیمایی شرکت کنید خود مبتنی بر یک ارزیابی بوده است. شاید فکر تأمین امنیت نیروهای سبز آنها را به این راه کشاند که این بار صف جداگانه تشکیل ندهند. راهپیمایی مستقل در آن لحظه می‌توانست هم نیروی سبز را نشان دهد و هم شرایط برخورد بسیار خشن را فراهم کند. یعنی یک مثبت و یک منفی. تظاهرات مشترک جلو خشونت تدارک‌دیده شده را گرفت اما سبزه‌ها را نشان نداد. این جا هم یک مثبت و یک منفی. به هر گونه، مهار خشونت در مقطعی که جوانان ما در زندان و در معرض خطر هستند اهمیت دوچندان داشت.

س- اگر در آینده وضعیت‌هایی مشابه پیش بیاید چه باید کرد؟

ج- یک تجربه‌ی بزرگ به دست آمد. حل شدن بدون برنامه‌ی نیروی معترض در صفوف سازمان‌یافته از سوی حکومت درست نیست. اما دشوار است که از پیش بگوییم چه باید کرد. هر وضعیتی را در لحظه و زمان مشخص خودش باید بررسی کرد. سعی کنیم که از اهمیت پیش‌بینی‌های خودمان بکاهیم و در عوض بر آمادگی خودمان برای رویاروی با وضعیت‌های گوناگون بیفزاییم. جنبش سبز لازم است که انواع راه‌های مبارزه‌ی دموکراتیک را به کار گیرد. همیشه باید راه حل آльтرناتیو داشته باشیم. اگر روشی با مانع رو به رو شد روش جانشینی باید وجود داشته باشد. راه‌های بسیاری وجود دارد که باید کشف شوند.

س- به هر حال احزاب و نیروهای پیشرو می‌کوشند تا حدی شرایط آینده را حدس بزنند و راه‌هایی را پیش‌نهاد کنند.

ج- درست است. این یک تلاش مفید است. اما این «احزاب و نیروهای پیشرو» سعی نکنند نسخه‌ی خود را به حرکت مردم تحمیل کنند یا نسبت دهند. در مبارزه با رژیم ولایت فقیه، به عکس مبارزه با رژیم شاه، تا این لحظه بیشتر خود مردم مبتکر و رهبر اصلی مبارزه‌ی مردمی بوده‌اند. خصوصاً زنان و جوانان. میلیون‌ها مردمی که توسط فعالان سیاسی به نبرد با رژیم شاه سوق داده شدند اکنون قدم به قدم آن فعالان سیاسی را به میدان مبارزه‌ی خاص خود در مقابله با رژیم ولایت فقیه هدایت می‌کنند. فکر کنید برخی گروه‌ها که با آن همه آب و تاب انتخابات را تحریم کرده بودند پس از انتخابات با شعار «رای من کو» دنبال جنبش سبز راه افتادند! کدام راه درست بود و کدام نیرو پیشرو بود؟

س- یعنی این که مردم واقعیت‌ها را بهتر می‌شناسند؟

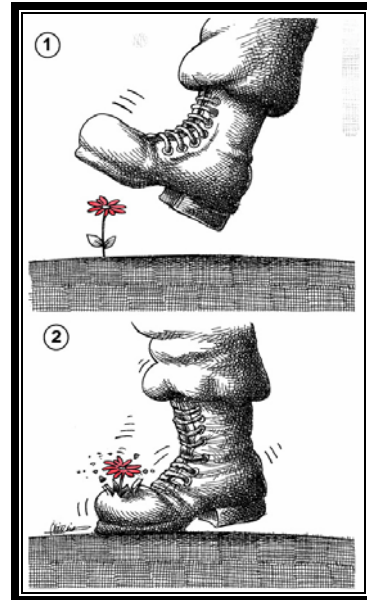
ج- مقایسه نمی‌کنم. مردم خود جامعه هستند. جامعه یک ارگانسیم زنده است که برای زیست و بهزیستی و تداوم تلاش می‌کند. همین راهبر اصلی جامعه است و همین آفریننده‌ی اصلی خواست‌ها و شعارهای مردم است. هزاران سال جوامع بشری بدون حزب‌ها و بدون نقشه‌ها و سناریوها راه خود را به سوی آینده‌ی بهتر باز کردند. امروز هم سرانجام زندگی راه خود را باز خواهد کرد. روشن است که احزاب سیاسی و تشکل‌های مبارزاتی خود چیزی از زندگی سیاسی و اجتماعی امروز هستند.

س- آیا این خاصیت اجتماعی می‌تواند به خودی خود خواست‌ها و شعارهای پیشروتری به وجود بیاورد؟ آیا مردم بدون کمک حزب و رهبری، بدون پیشاهنگ، می‌توانند شعارهای پیشروی برای جنبش پیدا کنند؟

ج- منظور کم‌بها کردن نقش احزاب نیست. منظور نشان دادن دیگر امکانات جامعه، خصوصاً جامعه‌ی مدرن، برای بالاکشیدن خود است. جوامع

آن‌چه در زیر می‌خوانید، مصاحبه‌ی آتوسا سعیدی است با امیر مومبینی، که در اختیار آرش قرار گرفته است.

آرش



در باره‌ی جنبش سبز

گفتگو با امیر مومبینی

س- پس از نمایش‌های خیابانی ۲۲ بهمن برخی مدعی شدند که جنبش سبز در این حرکت شکست خورده است و نوعی نگرانی پدید آمده است. نظر شما در این باره چیست؟

ج- فکری که به خود وعده‌ی پیروزی فوری جنبش سبز را داده بود شکست احساس کرده است. فکر دیگری که کمین کرده بود تا به خشونت دامن بزند و از خشونت‌ها برای تهاجم بیشتر به مردم بهره بگیرد آن هم دچار یک شکست شده است. اما جنبش شکست نخورد بلکه از یک نشیب گذشت. بدترین بدفهمی سیاسی در حکومت و اپوزیسیون این است که دیده نشود در این لحظه‌ی نبرد علاوه بر حکومت و اپوزیسیون میلیون‌ها ایرانی رویاروی هم ایستاده‌اند و در چنین وضعیتی هیچ راه‌حل آسان و سریعی وجود ندارد. این مبارزه زمان بیشتری لازم دارد. نرسیدن به وضعیت مطلوب در یک اقدام شکست نیست بلکه نرسیدن به وضعیت مطلوب است. همین. جنبش سبز یک جنبش عظیم اجتماعی است که در اندیشه و در قلب میلیون‌ها انسان جریان دارد. تاوقتی که خواست‌های جنبش برآورده نشود این مبارزه ادامه دارد.

در لحظه، فکری که با الگوی جامعه‌ی پیشرفته‌ی مدرن و دموکرات زاویه داشته باشد با حرکت جامعه زاویه پیدا می‌کند. امید است که انسان‌های حق‌طلبی چون موسوی و کروبی بیش از پیش همراه این خواست‌های جامعه باشند. جنبش سبز یک جنبش برآمده از نیروی مدرن جامعه است. این جنبش برآمده از گرایش مدرن جامعه، برآمده از خواست نیروی مدرن، خواست نیروی پیشرو دانش‌آموز و دانش‌آموخته و جوانان جویای آینده‌ی بهتر است. جنبش زنان ایران مهمترین و پایدارترین و مدرن‌ترین بخش این نیروی عظیم است. آزادی زن زیباترین درفش مبارزه‌ی مدرن در جامعه‌ی ایران و در مسیر جنبش سبز است. این خواست‌ها در مسیر هماهنگ کردن جامعه‌ی سنت زده‌ی ایران با جامعه‌ی مدرن دموکرات هستند.

س- آیا جنبش سبز، خصوصیات و دستاوردهای دیگری اشاره کنید؟

ج- جنبش سبز در تاریخ ایران و خاورمیانه بی‌مانند است. در طول تاریخ این منطقه مبارزه در راه استقلال و عدالت و عقیده و قدرت همیشه جریان داشته است. ایرانی و عرب و یهودی حرفه‌ای‌های اینگونه مبارزات در هزاره‌های گذشته هستند. اما مبارزه‌ی برای آزادی سیاسی، مبارزه‌ی میلیونی مردم در راستای تأمین آزادی‌های سیاسی و حقوق بشر، به میدان آمدن میلیون‌ها زن برای آزادی و حقوق خود، نخستین بار است که به این صورت بروز می‌کند. این جنبش یک مکتب جدید خواهد شد در تمام منطقه و به خاطر کلام مقدس آزادی. در کوتاه‌ترین تعریف، جنبش سبز یعنی تولد جنبش فراگیر مردمی برای آزادی. کسانی که فکر می‌کنند این غول سبز را مهار و سرکوب می‌کنند آب در هاون می‌کوبند. جنبش سبز در مغز و در قلب میلیون‌ها ایرانی در حال بالیدن است. جنبش سبز نگاه ما به خودمان را تغییر داد. همینگونه نگاه جهان به ما نیز تغییر کرد. ایران دوستداران بسیاری پیدا کرد. کین ورزیدن به ما و پیاده کردن نقشه روی کشور ما دشواتر شد. در کوتاه مدتی ایران یک حرمت مدرن در جهان پیدا کرد. همه‌ی شخصیت‌هایی نیز که در پاگرفتن این جنبش نقش داشته‌اند حرمت تاریخ را پاداش خواهند گرفت.

س- گاه گفته می‌شود که جنبش سبز در مسیر تکمیل انقلاب بهمن سیر می‌کند و خواست‌هایی را که با انقلاب بهمن جامعه‌ی عمل نپوشیدند و عقیم ماندند تعقیب می‌کند. مثلاً، آزادی یک شعار اصلی در انقلاب بهمن بود و امروز آزادی مهمترین شعار جنبش سبز است. آیا شما با این نظر موافق هستید؟ آیا جنبش سبز یا طبقه‌ی متوسط مدرن همان خواست‌های انقلابیون پیشاهنگ انقلاب بهمن را تعقیب می‌کند؟

ج- انقلاب اسلامی بهمن هیچ هدفی برای آزادی نداشت. در ژرفنای برنامه‌ی ایدئولوژیک آقای خمینی آزادی همانند دهانه‌ی مرموز یک غار تاریک بود که دایناموسری هولناک جلو آن کمین کرده بود تا هر که را بدان سو برود به یک ضرب وارد جهاز حاضمه‌ی خود کند. من از آذرماه ۵۷ که در زندان کرمان بودم به این نتیجه رسیدم که آزادی تنها یک کلام بدون محتوا در برنامه‌ی آقای خمینی است. چپ‌ها و التقاطی‌ها نیز نیروی آزادی نبودند. حد اکثر تصویری که چپ کمونیست از آزادی داشت همچون فرصتی بود برای نسبیج نیرو. هیچ کدام از نیروهای انقلابی در انقلاب بهمن آزادی خواه نبودند. طیف مختلف کمونیست‌ها، طیف مختلف مذهبی‌ها و طیف مختلف التقاطی‌ها هر کدام یک سناریوی کامل برای ایران و آینده‌ی آن داشتند و قصدشان این بود که با کسب رهبری، یعنی با تحمیل خود، سناریوی خاص خویش را به کشور تحمیل کنند. رنسانس آزادی در میان این جریان‌های سیاسی پس از استقرار استبداد مذهبی از یک سو و انقلاب نوسازی شوروی از سوی دیگر شروع شد. کسی قدر عافیت داند که به مصیبتی گرفتار آید. مصیبت حکومت فقیه بود که کم‌کم عافیت دموکراسی را به ما نیروهای سیاسی ما تفهیم کرد. پس، درک نوین ما از آزادی و جنبش سبز مردمی برای آزادی بکلی از طراز دیگری است.

س- شما هم دارید به عنوان چپ از خود انتقاد میکنید چپ‌ها دیوارشان از همه کوتاه‌تر است. همیشه با انتقاد از خودشان شروع می‌کنند.

بشری همه با هم مرتبط هستند. در عصر ما این ارتباط چنان تنگاتنگ است که ما از دهکده‌ی جهانی حرف می‌زنیم. در این شبکه‌ی تنگاتنگ روابط کمیت و کیفیت فکر و فرهنگ و خواست‌های اجتماعی به سوی همسانی و همسطحی و یگانگی پیش می‌رود. اگر چه تا رسیدن به مقصد زمان بسیار طولانی نیاز است اما جلو این روند تعادل‌آفرین را نمی‌توان گرفت. می‌توان در حرکت و سرعت آن اختلال ایجاد کرد اما متوقف کردن آن تقریباً ناممکن است. مسأله‌ای که بر این پایه طرح می‌شود و باعث دعوا می‌گردد این است که در این روند کدام جوامع و کدام فکرها و فرهنگ‌ها خود را به دیگری نزدیک و با آن هماهنگ می‌کنند. به نوعی همان قانون انتخاب اصلح در طبیعت عمل می‌کند. یعنی جامعه‌ی تواناتر، کارتر، بهتر و زیباتر به طور طبیعی خود را تنزل نمیدهد بلکه دیگر جوامع تدریجاً خود را تغییر داده و با آن هماهنگ می‌شوند. در این پروسه عناصر قوی و کارا و زیبای جوامع عقب مانده نیز امکان انتقال به جامعه‌ی پیشرو جهانی را دارند. در طول تاریخ هر زمان جایی از جهان مهد تمدن و پرچمدار پیشرفت بوده است. در روزگار ما جامعه‌ی پیشرفته، مدرن و دموکراتی که در غرب تکوین یافته است سرمشق است. الگو شدن این جامعه‌ی مدرن آن طور که کسانی چون آل‌حمد تصور می‌کردند غریب‌دگی در مفهوم منفی آن نیست. این جامعه‌ی مدرن برآمده از تمدن کل بشریت است و از آن همه است. مسیر تکامل جامعه‌ی جهانی گسترش این جامعه‌ی مدرن دموکرات در سطح جهان است. منشأ اصلی فکر مردم تحول‌خواه جامعه‌ی ما نیز ناشی از اطلاع آنها از این جامعه و میل آنها برای زندگی با استانداردهای چنین جامعه‌ایست. توجه کنید که در روسیه و چین و دیگر نقاط جهان چه تعداد حزب‌ها و دولت‌ها کوشیدند تا جامعه‌ی مسیر این الگو را در پیش بگیرد. اما چه شد؟ جامعه و مردم سرانجام چیره شدند و همان الگو را شروع کردند به پیاده کردن. این‌ها همه نشان میدهد جامعه بهتر از احزاب راه خود را انتخاب میکند. هر جزء این جامعه‌ی مدرن دموکرات که توسط مردم درک گردد و خواسته شود خود یک هدف و شعار اجتماعی و سیاسی است. یک تفاوت اساسی در شیوه‌ی برخورد عامه‌ی مردم پیشرفت‌خواه با گروه‌های سیاسی ما این است که، مردم وضعیت اکنون خود را با یک وضعیت بهتر تجربه شده مقایسه می‌کنند. مثلاً، وضعیت دوران شاه را با اروپا و وضعیت اکنون را با وضعیت دوران شاه و اروپا مقایسه می‌کنند و به طرف یک پدیده‌ی عینی اشاره می‌کنند و می‌گویند که چه می‌خواهند. اما گروه‌های سیاسی آرمانخواه وضعیت‌های موجود را با ایده‌آل‌های ذهنی خود مقایسه می‌کنند. چیزی که برای مردم ناملموس است و می‌تواند به کلی خیالی و به دور از دسترس باشد. جامعه‌ی طرازنویین سوسیالیستی، حکومت کارگری، جامعه‌ی عدل علی، دموکراسی دینی، حکومت اسلامی، ولایت فقیه، رژیم پادشاهی، اینها همگی در طراز خیالبافی برای جامعه‌ی هستند. از نظر من در مبارزه‌ی سیاسی دموکرات کسی است که حرکت طبیعی جامعه را مینا قرار می‌دهد و ضمن همراهی با جامعه با آن تبادل نظر می‌کند و به سهم خویش برای بهسازی آن تلاش میکند. کسی که با یک سناریوی آماده وارد میدان می‌شود تا جامعه و تاریخ را مطابق نقشه‌ی خود بسازد دموکرات نیست. ممکن است فکرها‌ی خوبی داشته باشد، اما دموکرات نیست. خلاصه، نقش حزب‌ها بس مهم است، اما حزب‌ها باید روی جاده‌ی خواست‌های مردم حرکت کنند نه این که جاده‌های خیالی بکشند.

س- همینجا مناسب است که کمی به مسأله‌ی رهبری در جنبش سبز بپردازیم. آیا فکر می‌کنید که جنبش سبز دارای رهبری است؟ نقش آقایان موسوی و کروبی را چگونه ارزیابی میکنید؟

ج- تا آنجا که به اقدامات علنی، عملی و مشترک مردم معترض در ایران بر می‌گردد از مقطع انتخابات تا کنون آقایان موسوی و کروبی نقش بسیار مهمی ایفا کرده‌اند، هم در هدایت میدان مبارزه، هم در تشجیع مردم، هم در استفاده از نفوذ سیاسی و مذهبی خود در جمهوری اسلامی برای مهار نسبی خشونت استبداد. در این زمینه حمایت‌های آقایان منتظری و صانعی و برخی دیگر از روحانیون منتقد و مردمی برآستی یک سرمایه‌ی عظیم برای جنبش بوده‌است. اما در مورد رهبری فکری و خواستی جنبش پدیده‌ای را که در بالا به آن اشاره کردم باید به حساب آورد. در روند، و نه

ج- من قصد کوبیدن ندارم و بحث من هم محدود به چپها نیست. ما ایرانیها تا همین امروز هم در درک دموکراسی دچار مشکل هستیم. برای این که موضوع روش شود به جای آزادی به خواستها بپردازیم. مقایسه کنیم خواستهای نیروهای مبارز آن نسل و این نسل را. در آن زمان برای یک مبارز آرمانگرا، چه کمونیست و چه مسلمان، و چه التقاطی اصولی به شکل زیر وجود داشت:

نفی اهمیت فرد و فردیت، مطلق کردن اهمیت جنبش و جمعیت. کاهش اهمیت زندگی واقعی، افزایش اهمیت زندگی آرمانی. کاهش اهمیت آزادیهای اکنون اجتماعی، افزایش اهمیت عدالتخواهی آتی اجتماعی. کاهش اهمیت اکنون، افزایش اهمیت آینده. کاهش اهمیت موقعیتها، بهره‌وری‌ها و پیشرفت‌های فرد در جامعه، مطلق کردن موقعیت فرد در جنبش و گروه.

وقتی این موارد را با هم جمع کنیم می‌بینیم که در آن زمان و در آن جنبش‌ها زندگی واقعی انسان، یعنی خود زندگی، در برابر جنبش و بهشت آرمانی یا وهمی آن کم‌بها و یا نفی می‌شد. مسأله‌ی اصلی اصلا «زندگی امروز من و ما» آن گونه که برای جوانان سبز در داخل کشور مطرح است نبود. حتی به آسانی می‌شد زندگی فدای آرمان و اوهامی شود که کسانی چون من و آقای موسوی به آنها باور داشتیم. شاعر گرانمایه‌ی آن نسل در باره‌ی زندگی سروده است:

آن چنان زیباست این بی‌بازگشت
کز برایش می‌توان از جان گذشت

تمام افتخار فدایی و مجاهد همین گذشتن از زندگی و توانایی فدا کردن آن پیش پای آرمان‌های بهشت‌گونه‌ی ما بود. اما امروز، جوانان جنبش سبز خود را مثل ما گول نمی‌زنند و می‌گویند:

آن چنان زیباست این بی‌بازگشت
کو نمی‌خواهد کسی از آن گذشت

تفاوت دید این جوانان با گذشته‌ی فکری ما بسیار است. آن چه در دوران ما بی‌اهمیت شده بود اهمیت واقعی خودش را تا حدی بازیافته است. فرد و زندگی فردی، حق فرد و خواست فرد برای بهره‌وری از زندگی خود. زیستن با اکنون و در اکنون. میل به هم‌رنگ شدن با جهان مدرن و پیشرو، چشیدن طعم آزادی‌های اجتماعی. و سرانجام خواست آزادی سیاسی به عنوان مهم‌ترین وسیله‌ی اجتماعی بهسازی زندگی. برای مبارزان نسل قبل فدایی بودن و فداشدن در راه آرمان خود والاترین بود. برای اغلب جوانان امروز فدایی نبودن و فداشدن زندگی فرد والاترین خواست است. این به هیچ وجه فردگرایی نیست بلکه رعایت زندگی و شخصیت فرد است که خود مبنای انسانی دموکراسی و جامعه‌گرایی مثبت است.

س- رابطه‌ی جنبش سبز و طبقه‌ی کارگر را چگونه می‌بینید؟

ج- بخش زیادی از این دانش‌آموزان و دانش‌آموختگان و جوانان پرشور از خانواده‌های کارگری هستند. همچنین شمار عظیمی از این مردم معترض کارگران و زحمت‌کشان هستند. این که بورژواها میل دارند واکس بورژوازی به کفش‌های جنبش بزنند نباید کسی را فریب دهد. مطمئن باشید کارگران و زحمت‌کشانی که روز به روز زندگی آنها بیشتر زیر فشار قرار می‌گیرد با جنبش سبز هستند و به آن امید بسته‌اند. زحمت‌کشان به حرکت سبز همچون یک حرکت اعتراض به وضعیت موجود نگاه می‌کنند و بیشتر و بیشتر به یاری آن خواهند پرداخت. آنها به سفره‌ی خود نگاه می‌کنند و همه چیز را می‌فهمند. روشن است که در آغاز و تا پایان نیروی جوان و بخش مرفه‌تر جامعه امکان بیشتری برای حرکت‌هایی از نوع حرکت خیابانی خواهد داشت. روش مبارزه‌ی کارگران متفاوت است. کارگران در مرز فقر قرار دارند و معمولاً نمی‌توانند با مزد خود و با شغل خود ریسک کنند. گره خوردن کارگر با شغل خود چنان است که دست



زدن به ریسک را برای او دشوار می‌کند. از همین روست که کارگران مبارزه‌ی ماجراجویانه و پرخاشجویانه را دوست ندارند. مبارزه‌ی کارگران معمولاً در محیط کار خودشان صورت می‌گیرد و مبتنی بر اهرم‌هایی است که وضعیت شغلی آنان در اختیارشان می‌گذارد. شغلی که زنجیر برگردن کارگر افکنده به نوبه‌ی خود زنجیری بر گردن کارفرما نیز هست. کارفرمایان و حکومت هم وابسته به کارگران و شغل آنها هستند. این مهم‌ترین اهرم طبقه‌ی کارگر در مبارزه است. اعتصاب یک شکل شناخته شده‌ی مبارزه‌ی کارگر است. اعتصابات کارگری و این همه درگیری کارگران با حکومت و کارفرمایان بخشی از جنبش اعتراضی مردم علیه استبداد حاکم است. جنبش سبز باید از تعریف این جنبش در محدوده‌ی طبقات متوسط و مرفه پرهیز کند و تا می‌تواند برای جلب طبقه‌ی کارگر و زحمتکشان تلاش کند. بدون حمایت توده‌ی زحمت‌پروزی دشواری‌های بیشتری پیدا می‌کند.

س- بخش آخر این گفتگو را به رابطه‌ی جنبش سبز و سکولاریسم اختصاص بدهیم. این رابطه را چگونه می‌بینید؟

ج- در صفوف جنبش سبز هم غیرسکولارها وجود دارند و هم سکولارها. هم سکولارهای مذهبی وجود دارند و هم سکولارهای غیر مذهبی. این جنبش مال همه‌ی این نیروهاست. تعریف جنبش سبز بر این اساس که سکولار است یا غیر سکولار در بطن خودش نوعی تحمیل را به همراه دارد. س- شما در مقاله‌ی خودتان، نقد نظر خاتمی، وزن سکولاریسم را در جنبش بالاتر از این ارزیابی کردید.

ج- تا آنجا که یادم هست من در ارزیابی سمت‌گیری نهایی جنبش گفتم که این جنبش در مسیر و بر جاده‌ی سکولاریسم سیاسی است. اکنون هم همین نظر را دارم. مبارزه با استبداد دینی، تلاش برای تقویت دولت در برابر ولایت، تقویت انتخابات در برابر انتصابات، تقویت سیاست در برابر شرع سیاسی، تقویت عرفی‌گری در برابر مذهب‌گرایی در اداره‌ی امور جامعه، اینها خواست‌های نیروهای مذهبی مترقی جامعه‌ی ما است. این خواست‌ها در مسیر حرکت جامعه‌ی ایران به سوی جداسازی امور دین و دولت از همدیگر است. روشن است که جامعه‌ی ایران را نمی‌توان در مسجد سنتی حبس کرد و کلید آن را گذاشت در جیب دین‌سالاران. این جامعه نه تنها برای رهایی سیاست از سیطره‌ی دین بلکه همچنین برای

بهار

نجمه موسوی (پیمبری)

بهار آمد

نه خورشیدی که گرما دهد

نه بارانی که بارور کند

نه قوس و قزحی

نه حتا تگرگی

که شکوفه های پیش رس را

به خاک نشاند.



نوروز آمد

نه صدای زنگوله ی شتری

نه بنفشه ای در باغچه ای

نه فریاد آب حوض کشی در خیابانی

نه رقص حاج فیروزی در چهارراهی.

عید آمد

نوروز شد

نه روزی نو شد

نه لباسی

نه صدای بوق و سورنایی

نه سفره ی هفت سینی به انتظار

نه صدای زنگ تلفنی به تحویل سال

نه تالگو سکه ی برکتی در دست پدری

نه آینه ای

انعکاس حضور مادری



نه سبزه ای

نه بوسه ای

نه دیداری

نه میهمانی

نه حتا «حافظ»ی

که به «آمدن مسیحا نفسی» مژده ات دهد.



راستی!

آخرین بهار

آخرین نوروز

آخرین عید

چه تاریخی بود؟

چه روزی؟

چه ماهی؟

در چه سالی؟

*



رهایی دین از سیطره‌ی سیاست و تأمین حرمت و جایگاه معنوی آن راه سکولاریسم سیاسی را می‌پیماید. یک نیروی این راهپیمایی همین جنبش سبز است.

س- شما گفتید سکولارهای مذهبی. آیا در چنین بیانی تناقض نیست؟

ج- بهتر است ما ایرانیان از سکولاریسم یک دستگاه متحجر ایدئولوژیک درست نکنیم. تلاش برای تعریف ناب ضد مذهبی از سکولاریسم و مخلوط کردن سکولاریسم فلسفی و فرهنگی و سیاسی تنها بدرد این می‌خورد که بر شکاف جامعه بر اساس عقیده بیفزاید و ما را به جان هم بیندازد. خیرخواهی این است که در تعریف سکولاریسم سیاسی برداشت روشنفکران مذهبی سکولار مستتر باشد. این ما را به هم نزدیک می‌کند. دولت‌های سکولار موجود را ماتریالیست‌ها و کمونیست‌ها به وجود نیاوردند. باورمندان به مذهب یک نیروی عمده در پدید آوردن اغلب این دولت‌ها بودند. باور به مذهب یک چیز است و باور به حکومت دینی و سیطره‌ی دین بر سیاست چیزی دیگر. در ایران حتی سکولاریسم می‌تواند وسیله‌ی اصلی و عمده‌ی دینداران واقعی برای نجات دیدن از چنگ سیاست و دکانداران دین باشد. در ایران تنها سیاست نیست که باید نجات داده شود. در ایران دین به اندازه‌ی سیاست نیازمند نجات است، چون حکومت دینی محتوای معنوی دین را از آن گرفته و آن را در معرض خشم و کین قرار داده است. اگر کسانی از صمیم قلب به دین خود باور داشته باشند و بخواهند دین را از چنگ سودجویان حاکم نجات دهند چه باید بکنند؟ باید برای ایده‌ی جداسازی دستگاه دین از دولت و دستگاه‌های اداری جامعه تلاش کنند. از همین رو، به عکس دورانه‌ی پیشین، بین آزادی‌خواهان مذهبی و دیگران امکان اتحاد و مبارزه‌ی مشترک و همسو تقویت شده است. این که آقای سروش و بسیاری دیگر از روشنفکران دینی سکولاریسم سیاسی را از سکولاریسم فلسفی تفکیک میکنند و جدایی دین از دولت را مضمون عمده‌ی سکولاریسم سیاسی در ایران معرفی میکنند درست و با نیازهای جامعه‌ی ایران همخوان است. ما دنبال یک ایدئولوژی نفاق‌افکن جدید زیر عنوان سکولاریسم نیستیم. متأسفانه در حالی که روشنفکران پیشرو دینی در مسیر راه‌گشایی برای کشور به چنین تعاریف منعطفی می‌رسند برخی از سیاستگران سکولار عکس آن را انجام می‌دهند و بدون تعمق و محاسبه‌ی حساسیت‌ها سکولاریسم را طوری تعریف میکنند که می‌تواند بهانه‌ای شود برای مخالفت بیشتر با آن.

س- آقای خاتمی گفته است که سکولاریسم با فرهنگ و جامعه‌ی ما همخوانی ندارد. در عین حال او از شخصت‌های جنبش سبز است. این معضل را چگونه می‌توان حل کرد؟

ج- لزومی ندارد که ما از آقای خاتمی بخواهیم از سکولاریسم دفاع کند. او نظر خود را دارد. اما وقتی ما در صف مشترکی برای ابتدایی‌ترین خواست‌ها مبارزه می‌کنیم طبیعی است که از او انتظار داشته باشیم روی سکولارها فشار نیاورد. ایشان ماه پیش در یک سخنرانی دیگر گفته‌اند زندانیان مدافع نظام را آزاد کنید. خوب منتقدین نظام چی؟ آنها که به مراتب بیشتر زیر فشار هستند. در این بیان تبعیض دیده می‌شود. تبعیض مهم‌ترین دشواری جامعه‌ی ایران است. هدف اساسی سکولاریسم در جامعه‌ی امروز ایران رفع این تبعیض است. فراموش نکنیم که تبعیض شدید هم از آغاز انقلاب با تفکیک زندانیان سیاسی شروع شد. خمینی نمی‌گفت زندانیان سیاسی را آزاد کنید. او فقط می‌گفت زندانیان سیاسی مسلمان را آزاد کنید. ما چپ‌ها هرگز از زندان آزاد نشدیم. ما فقط از زندان با عزت شاه به محبس بر ذلت خلیفه منتقل شدیم تا از آنجا روانه‌ی خاوران شویم یا بیاری شانس به باختران بگریزیم.

س- اگر بخواهید این گفتگو را با چند جمله تمام کنید چه خواهید گفت؟

ج- جنبش سبز پیش خواهد رفت و استبداد در دموکراسی ذوب خواهد شد!

*

بازجویی

نزار قبتانی

ترجمه ناصر رحمانی نژاد

چه کسی امام را کشت؟
مفتش ها میروند و میآیند
چه کسی امام را کشت؟
پوتین سربازها بر گردن من می فشارند.
چه کسی امام را کشت؟
چه کسی درویش را خنجر زد
و عبا را درید،
و تعویذ را،
و تسبیح زینتی را پاره کرد؟

آقایان:

کشیدن ناخنهایم برای حقیقت
بی فایده ست،
حقیقت،
در آن جسد خود گویاست.

*

چه کسی امام را کشت؟
سربازان تا دندان مسلح، وارد می شوند.
سربازان تا دندان مسلح، خارج می شوند.
گزارش ها، ضبط صوت ها، عکاس ها.
آقایان:
شهادت من به چه کار می آید،
گر سخن بگویم یا خاموش بمانم،
گزارش شما قبلاً نوشته شده.
تقاضای بخشش دیگر چه فایده ای دارد؟
شما مرا کتک خواهید زد
بی اعتنا به همکاری یا مقاومت من.
از زمانی که شما براین سرزمین حکومت
می رانید
آزادی اندیشه مرا پایمال کرده اید.

*

برخلاف ظن شما
من هیچ یک از آنان نیستم،
نه کمونیست، نه دست راستی.

من در دمشق زاده شده ام،
شهری که یقین دارم شما از وجود آن بی
خبرید،
چرا که شما تشنگی خود را در آبهای آن فرو
ننشانده اید،
و شوریدگی عشق آن را نمی شناسید.
در هیچ بازار گلی،
آقایان،
گل سرخی چون گل سرخهای دمشق

نخواهید یافت،

در هیچ جواهر فروشی ای
مرواریدی بی همتا،
در هیچ شهری
چشم های غمگین شهر مرا

نخواهید یافت.

*

من عنصری خائن نیستم، آقایان محترم
- آنطور که خبرچین هایتان نسبت داده اند -
هرگز نه دانه گندمی دزدیده ام
نه مورچه ای کشته ام، نه به زندان افتاده ام.
آقایان محترم،

در محله ام همه مرا می شناسند،

خردسالان و بزرگسالان، کبوتران و درختان،
من برای همه پیامبران خدا شناخته شده ام،
روزی پنج بار نماز می گذارم،

هرگز خطبه جمعه ای را از قلم نینداخته ام،
و برای یک ربع قرن
رکوع و سجود رفته ام،
قیام و قعود کرده ام،

و در هر چیز از حضرتشان، امام، تقلید کرده ام.
او میگوید "خداوندا، اسرائیل را معدوم گردان،"
من میگویم "خداوندا، اسرائیل را معدوم گردان."
میگوید "خداوندا، این ملت را پراکنده بگردان."
میگویم "خداوندا، این ملت را پراکنده بگردان."
میگوید "خداوندا، نسل شان را قطع گردان."
میگویم "خداوندا، نسل شان را قطع گردان."
میگوید "خداوندا، بر محصول شان سیل روان
گردان."

و من میگویم "خداوندا، بر محصول شان سیل
روان گردان."

و چنین است تا آخر... آقایان محترم.

و برای بیست سال تمام

من در یک آغل زیسته ام،
مثل یک گوسفند خفته ام،
همانگونه نماز برآورده ام،
مانند گوسفند علوفه خورده ام،
مانند دانه تسبیح امام چرخیده ام،
احکام او را طوطی وار تکرار کرده ام
بی آنکه با مغز خود ببیندیشم
بدون سر
بدون پا...

از محاسن او سرما خورده ام
و از استخوان های او سل گرفته ام.

بیست سال تمام

چون گونی کاهی

خمیده بر سجاده ای سرخ گذرانده ام،
هر جمعه با خطبه های آتشین تازیانه
خورده ام،

سخنان بلیغ، استعاره

و اشعار نفیس را فرو بلعیده ام.

برای بیست سال تمام، آقایان،

من در آسیابی زیسته ام

که تنها باد می سایید.

*

آقایان،

با آن خنجری که می بینید، با آن بود
که من سینه و گردن او را ضربت زدم،
مغز موریانه خورده اش را چاقو زدم،

او را به نام خود

و به نام یک میلیون گوسفند تکرارگو به قتل
رساندم.

آقایان،

می دانم که مجازاتم مرگ است،

اما، من، با کشتن او

همچنین سوسک هایی را که در تاریکی

می خوانند

و آنها را که در گذرگاه رؤیایها دروغ می بافند،

و آن متحجری را که هزار سال است

کلمات نا بهنگام بکار میبرد،

کشتم؛

من، در یوزگان دکه اسلام

و تمام حشرات بوستانش را

کشتم...

*